

www.al-milani.com

جواهر الكلام

فى معرفة الإمامة والإمام

دروس خارج امامت

جلد سوم

أدله امامت

آيت الله سيد على حسينى ميلانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

آیه تطهیر

آیه تطهیر

مصدق اهل بیت کیانند؟

نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

احمد بن حنبل [م ۲۴۱]

مسلم نیشابوری [م ۲۶۱]

ترمذی [م ۲۷۹]

حاکم نیشابوری [م ۴۰۵]

ذهبی [م ۷۴۸]

ابن کثیر [م ۷۷۴]

سیوطی [م ۹۱۰]

ابن حجر هیتمی [م ۹۷۴]

چند برداشت از این احادیث

شواهدی دیگر بر نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

استشهاد عبدالله بن عقیف ازدی در مقابل ابن زیاد

أم سلمه و یادآوری آیه تطهیر پس از شهادت امام حسین

راویان احادیث نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

راویان حدیث در زمان های مختلف

صحّت حدیث و دیدگاه عالمان سنی در این باره

۱ - احمد بن حنبل

- ۲ - مسلم بن حجاج نیشابوری
- ۳ - ترمذی
- ۴ - ابن حبان
- ۵ - حاکم نیشابوری
- ۶ - ذهبی
- ۷ - ابن تیمیه
- ۸ - فخر رازی
- ۹ - ابن حجر مکی
- بررسی اسناد روایات طبری
- محمد بن مثنی
- ابوبکر حنفی
- بکیر بن مسمار
- عامر بن سعد بن ابی وقاص
- سعد بن ابی وقاص
- مناقشه در عطیه عوفی
- اشکالی دیگر بر عطیه
- بیان حقیقت در قالب چند نکته
- توثیق عطیه از سوی عالمان اهل سنت
- مناقشه در خالد بن مخلد
- مناقشه در موسی بن یعقوب
- مناقشه در عبدالرحمن بن صالح ازدی
- مناقشه در محمد بن سلیمان اصفهانی
- مناقشه در عبدالله بن عبدالقدّوس
- نکاتی درباره شخصیت عکرمه
- ۱ - طعن در دین
- ۲ - تبلیغ خوارج و دعوت مردم به سوی آنان
- ۳ - دروغ گویی

نادرستی انتساب این قول به محمد بن سائب

گفتار ابن کثیر درباره مصداق اهل بیت

اسناد قول ابن کثیر به ضحاک

شرح حال ضحاک بن مزاحم

مردود بودن گفتار ابن کثیر

خلاصه بحث

اقرار برخی از عالمان بزرگ سنی

سخن یکی از معاصران

نقد و بررسی

بررسی دلالت آیه تطهیر

دلالت آیه بر افضلیت

دلالت آیه تطهیر بر عصمت

سخن ابن تیمیه در دلالت آیه تطهیر

خلاصه مناقشات ابن تیمیه

پاسخ به مناقشات ابن تیمیه

تناقض در کلام ابن تیمیه

اشکال دکتر سالوس به عصمت ائمه

مناقشه عبدالعزیز دهلوی در آیه تطهیر

معارضه روایت بیهقی با حدیث کساء

لزوم یقین در اصول اعتقادات

انحصار امامت در فرزندان امام حسین، ظلمی از جانب خدا!

آیه مباحله

داستان مباحله

پیشنهاد مباحله از سوی نصرانیان

نزول آیه مباحله و دستور خدا به پذیرش پیشنهاد از سوی رسول خدا

تردید در میان نصارا

آماده شدن اهل بیت برای مباحله
ترس و تزلزل نصرانیان
انصراف نصرانیان از مباحله و تن دادن به جزیه
عاقبت مباحله کنندگان با پیامبران الهی
معنای مباحله
راویان احادیث نزول آیه مباحله درباره اهل بیت
صحابه و تابعین
عالمان بزرگ سنی در دوره های مختلف
تواتر حدیث مباحله
نصوص حدیث در منابع معتبر اهل سنت
نکاتی درباره حدیث سعد بن ابی وقاص
ادامه احادیث مربوط به نزول آیه مباحله درباره اهل بیت
روایت ابن شبه نمیری
روایت جبری
روایات طبری
روایات سیوطی
روایت زمخشری
روایت ابن اثیر
روایت حسکانی
روایات ابن کثیر
کتمان حقایق و تحریف در خبر مباحله
۱- کتمان اصل خبر
۲- کتمان حدیث مباحله
حذف نام امیرالمؤمنین از حدیث
شعبی و چگونگی نقل داستان مباحله از وی
حذف نام امیرالمؤمنین و اضافه کردن «وناس من اصحابه»
تحریف حدیث و اضافه کردن نام «عایشه و حفصه»!

تحریف حدیث با حذف نام حضرت فاطمه

۱- سعید بن عبسه رازی

۲- هیشم بن عدی

دلالت آیه مباحله بر امامت امیرالمؤمنین

خلاصه استدلال به آیه مباحله

نتیجه استدلال به آیه مباحله

دفع شبهات مخالفان

مناقشات قاضی عبدالجبار

بررسی اشکال ها

مناقشات ابن تیمیه

بررسی مناقشات ابن تیمیه

گفتار ابوحنیفان اندلسی در ذیل آیه

مناقشه قاضی ایجی و جرجانی

مناقشات ابن روزبهان

مناقشات دهلوی

مناقشات آلوسی

مناقشات شیخ محمد عبده

مناقشه فخر رازی در سخن حمصی رازی

بررسی کلام مرحوم حمصی رازی

مناقشه ابوحنیفان اندلسی به استدلال مرحوم حمصی

کتاب نامه

آیه تطہیر

پیش از این، در بحث «عصمت»، با بیان دلایل عقلی و نقلی (قرآن و روایات) به روشنی ثابت شد که عصمت از شرایط جدانشدنی امامت است.

پس اگر امر امامت دایر باشد میان ابوبکر و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بی شک حق با کسی خواهد بود که معصوم است. به عبارت دیگر چنان چه عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات شود، ایشان بدون تردید پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله امام خواهد بود.

اینک به بیان دلایل عصمت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام از کتاب و سنت - تا جایی که مجال بحث باشد - می پردازیم.

آیه تطهیر

یکی از مهم ترین دلایل قرآنی بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، آیه مبارک تطهیر است. خدای تعالی در قرآن شریف می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا * وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا)؛

ای همسران پیامبر، شما مانند دیگر زنان نیستید. تقوا پیشه کنید و به ناز و نرمی سخن نگوئید تا کسی که در دلش بیماری است در شما طمع نکند. از این رو شایسته سخن بگوئید و در خانه های خود بمانید، و هم چون دوران جاهلیت نخستین [در میان مردم] زینت های خود را ظاهر نسازید. نماز را برپا دارید، زکات را بپردازید و از خدا و رسولش اطاعت کنید. همانا اراده خداوند بر این قرار گرفته است که پلیدی را فقط از شما اهل بیت دور کند و شما را به طور کامل پاک و پاکیزه سازد. آن چه که

۱. سوره احزاب: آیه ۳۲ - ۳۴.

از آیات خداوند، حکمت و دانش در خانه های شما خوانده می شود متذکر شوید، همانا خداوند لطیف و خبیر است.

آیه شریفه تطهیر از برجسته ترین دلایل عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

برای اثبات این مدعا، ابتدا با استناد به روایات اهل سنت ثابت خواهیم کرد که آیه تطهیر در باره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است و پس از اثبات این موضوع، پیرامون دلالت آیه و این که به چه دلیل آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد سخن خواهیم گفت. در پایان نیز به بررسی اقوال دیگر و اشکال های مطرح شده خواهیم پرداخت.

مصدق اهل بیت کیانند؟

به دلیل این که آیه شریفه تطهیر در میان آیاتی است که مربوط به همسران پیامبر می باشد، مصداق اهل بیت از خود آیه روشن نیست؛ اما براساس قاعده مقرر و مسلم نزد تمامی علماء، هرگاه در قرآن آیه ای به صورت مطلق آمده باشد و در سنت قید آن ذکر شود، از اطلاق آیه رفع ید کرده و آیه را تقیید می کنیم. و نیز اگر موضوعی به طور عام در قرآن آمده باشد و مخصّصی در سنت آن عام را تخصیص بزند، باید از عموم آیه دست برداشت و مخصّص را مقدم کنیم. از همین قبیل است موضوعی که در قرآن مطرح شود، ولی مصداق آن روشن نباشد، در این صورت باید با مراجعه به سنت مصداق و شأن نزول آن معین گردد. به عبارت دیگر در تبیین مجملات، تقیید مطلقات، تخصیص عمومات و تعیین مصادیق همواره سنت معتبر، مفسّر کتاب است.

از این رو طبق این قاعده، در این که مراد از اهل بیت در آیه شریفه چه کسانی هستند باید به سنت و روایاتی که در ذیل این آیه شریفه وارد شده است مراجعه کنیم.

براساس روایت های صحیحی که در کتاب ها و منابع معتبر اهل سنت آمده است، مصداق (أهل البیت) در آیه مبارک تطهیر، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند، و به اعتراف امّ سلمه، عایشه و دیگر صحابه و هم چنین در لغت، زن های پیامبر در زمره اهل بیت قرار نمی گیرند که در آینده به بررسی آن خواهیم پرداخت.

در مقابل برخی از متعصبین که سعی دارند حقیقت را پنهان کنند، علی رغم اعتراف همسران رسول الله صلی الله علیه وآله، آنان را مصداق اهل بیت معرفی کرده و به این ترتیب در مخفی کردن حقیقت می کوشند.

در ادامه با طرح و بررسی روایات صحیح از متون معتبر اهل تسنن به اثبات این مدعا می پردازیم.

نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

احمد بن حنبل [م ۲۴۱]

احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

حدَّثنا عبدالله حدثني أبي ثنا عبدالله بن نمير، قال: ثنا عبدالملك، يعني ابن أبي سليمان عن عطاء بن أبي رباح، قال: حدثني من سمع أم سلمة تذكر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان في بيتها، فأته فاطمة ببرمة فيها خزيرة فدخلت لها عليه فقال لها: أدعي زوجك وابنيك، قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان، تحته كساء له خيبرى، قالت: وأنا أصلى فى الحجره، فأنزل الله عزوجل هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: «اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». قالت: فأدخلت رأسى البيت، فقلت، وأنا معكم يا رسول الله، قال: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛^۱

عبدالله از پدرش، از عبدالله بن نمیر، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از عطاء بن ابی رباح حدیث کرد که گفت: کسی که از ام سلمه شنیده بود برای من نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در منزل ام سلمه بود که فاطمه علیها السلام با دیگری

سنگی که در آن خزیره (نوعی سوپ) بود آمد و بر ایشان وارد شد. پیامبر به ایشان فرمود که همسر و

۱. مسند احمد: ۶ / ۲۹۲. همچنین ر.ک: فضائل الصحابة: ۲ / ۵۸۷ / ح ۹۹۴؛ تاریخ مدینه

دمشق: ۱۳ / ۲۰۵؛ تفسیر التعلبی: ۸ / ۴۲؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۲۸ / ش ۷۶۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲؛ أسباب النزول: ۲۳۹.

دو پسر را دعوت کن. امّ سلمه گوید: علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند و بر ایشان وارد شده نشستند و مشغول خوردن آن غذا شدند. پیامبر در مکانی که جای خواب ایشان بود نشسته و یک عبای خبیری زیر ایشان بود. امّ سلمه گوید: من در آن اتاق نماز می خواندم که خداوند این آیه را نازل فرمود: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)**. سپس پیامبر گوشه عبا را بر سر ایشان کشید و دست خود را بیرون آورده و به آسمان بلند کرده، عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور کن و آن ها را کاملاً پاک و پاکیزه ساز. خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور کن و آن ها را کاملاً پاک گردان». امّ سلمه گوید: من سرم را داخل اتاق کردم و عرضه داشتم: ای رسول خدا، آیا من نیز با شما (اهل بیت) هستم؟ فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی، تو عاقبت به خیر هستی».

بر مبنای پیشوایان جرح و تعدیل اهل سنت، سند این حدیث صحیح و معتبر است. برخی از راویان حدیث به اندازه ای مشهور و معروف به وثاقتند که وثاقت آن ها نزد آشنایان به جرح و تعدیل اهل سنت مسلم است و برای اثبات وثاقت آنان نیازی به مراجعه به کتب رجالی نیست، با این وجود به این توثیقات اشاره می کنیم.

راوی نخست حدیث، عبدالله فرزند احمد بن حنبل است که نیازی به توثیق ندارد.

وی از پدرش، احمد بن حنبل (امام حنبله) نقل می کند.

راوی بعدی عبدالله بن نمیر، شیخ و استاد احمد بن حنبل است که بدون تردید ثقة است.^۱

دیگری عبدالملک بن ابی سلیمان از راویان صحاح سته است^۲ و عطاء بن ابی رباح نیز از تابعین

معروفی است که علمای اهل سنت در تفسیر کاملاً به وی اعتماد دارند.^۳

امّ سلمه نیز همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نزد شیعه و اهل سنت بسیار محترم است.^۴

احمد بن حنبل با سندی دیگر می نویسد:

۱. ر.ک: تهذیب الکمال: ۱۶ / ۲۲۸، ذیل شماره ۳۶۱۸؛ خلاصه تذهیب تهذیب الکمال: ۲۱۷؛ تقریب التهذیب: ۱ / ۵۴۲ / ش ۳۶۷۹؛ تهذیب التهذیب: ۶ / ۵۲ - ۵۳ / ش ۱۱۰.

۲. تقریب التهذیب: ۱ / ۶۱۶ / ش ۴۱۹۸؛ تهذیب التهذیب: ۶ / ۳۵۲ / ش ۷۵۱.

۳. ر.ک: معرفة الثقات (عجلی): ۲ / ۱۳۵ / ش ۱۲۳۶. عجلی در معرفة الثقات می نویسد: «عطاء بن ابی رباح مکی، تابعی، ثقة و کان مفتی اهل مکة فی زمانه». هم چنین ر.ک: الجرح والتعدیل (رازی): ۶ / ۳۳۰ تا ۳۳۱ / ش ۱۸۳۹.

۴. متأسفانه در شناساندن شخصیت این بانوی بزرگوار کم کار شده و جایگاه و منزلت ایشان ناشناخته مانده است. بررسی ابعاد وجودی و زندگی پرافتخار این بانوی بزرگوار و معرفی ایشان می تواند قدمی در قدردانی از این بانوی جلیل القدر باشد، چرا که ایشان مدافع به حق امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و حق زیادی بر گردن اهل ایمان دارد.

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة قال: ثنا علي بن زيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمة: إئتيني بزوجه وابنيك فجاءت بهم، فألقى عليهم كساء فدكيا، قال ثم وضع يده عليهم ثم قال: «اللهم إن هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتك وبركاتك على محمد وعلى آل محمد، إنك حميد مجيد». قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم، فجذبه من يدي وقال: «إنك على خير»^١

عبدالله از پدرش، از عفان، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از شهر بن حوشب، از ام سلمه روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود: همسر و دو پسرت را نزد من بیاور. حضرت فاطمه سلام الله علیها به آنان خبر داد و آنان نیز آمدند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسانی فدکی بر روی ایشان انداخت، دست خود را بر سر ایشان قرار داد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان آل محمد هستند، پس صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده، بدرستی که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی». ام سلمه گوید: کساء را بالا زدم تا با ایشان در زیر آن قرار گیرم، اما پیامبر عبا را از دست من کشید و فرمود: «توزن خوبی هستی».

راوی مورد بحث در این روایت، علی بن زید بن جدعان است.

ابن حجر او را در طبقه چهارم دانسته است.^٢ وی از راویان پنج صحیح از صحاح شش گانه بوده و بخاری در کتاب *أدب المفرد* از وی حدیث نقل کرده است. وی می نویسد:

«بخ م ٤ (البخاری فی الأدب المفرد ومسلم والأربعة)»^٣

ذهبی درباره وی می نویسد:

«الإمام العالم الكبير»^٤

وی در جایی دیگر می نویسد:

«من أوعية العلم على تشيع قليل فيه»^٥

یعقوب بن شیبه وی را توثیق کرده و می گوید:

«ثقة، صالح الحديث»^٦

١. مسند أحمد: ٦ / ٣٢٣؛

٢. تقریب التهذیب: ٢ / ٣٧. هم چنین ر.ک: الطبقات الكبرى: ٧ / ٢٥٢.

٣. تهذیب التهذیب: ٧ / ٢٨٣ / ش ٥٤٥.

٤. سیر أعلام النبلاء: ٥ / ٢٠٦ / ش ٨٢.

٥. همان: ٥ / ٢٠٧.

٦. تهذیب الکمال: ٢٠ / ٤٤١.

این راوی با اینکه در پنج صحیح از صحاح شش گانه آمده است و درباره وی توثیق صریح نیز وارد شده است، اما وی را به جهت تشییش تضعیف کرده اند.

محمد بن منهل به نقل از یزید بن زریع می نویسد:

«رأيت علي بن زيد ولم أحمل عنه، فإنه كان رافضياً»^۱.

ابن عدی نیز علت عدم نقل و بلکه امتناع از نقل از وی را تشییح او می داند. او می نویسد:

«لم أر أحداً من البصريين وغيرهم امتنعوا من الرواية عنه، وكان يغالي في التشييح»^۲.

پس علت عدم نقل از وی تشییح وی است و درگذشته گفته شد که به اعتراف عالمان جرح و تعدیل اهل سنت، تشییح هیچ ضرری به وثاقت راوی نمی زند.

احمد بن حنبل در حدیثی طولانی، به بیان ده فضیلت در شأن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نقل از ابن عباس می پردازد. در این حدیث ابن عباس به فضائل اختصاصی ده گانه ای اشاره می کند که یکی از این فضائل، نزول آیه تطیهر درباره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. وی می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلج، ثنا عمرو بن ميمون، قال: إني لجالس إلى ابن عباس، إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا ابن عباس إنا أن تقوم معنا وإنا أن نخلونا هؤلاء. فقال ابن عباس: «بل أقوم معكم». قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى. قال: فابتدءوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفض ثوبه ويقول: أفّ وتفّ، وقعوا في رجل له عشر وقعوا في رجل...

قال: وأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين فقال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛^۳

عبدالله از پدرش و او از یحیی بن حماد، از ابو عوانه، از ابوبلج از عمرو بن ميمون نقل کرد و گفت: من در محضر ابن عباس نشسته بودم که نه نفر نزد او آمدند و گفتند: ای ابن عباس، برخیز تا با ما همراه

۱. همان.

۲. الکامل: ۵ / ۲۰۱ ذیل ش ۱۳۵۱.

۳. مسند أحمد: ۱ / ۳۳۰ - ۳۳۱. این حدیث در بسیاری از مصادر معتبر اهل سنت آمده و سند آن نیز نزد آنان معتبر است. رک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۰۱ - ۱۰۲؛ البدایة والنهایة: ۷ / ۳۷۳ - ۳۷۴؛ المناقب (خوارزمی): ۱۲۵ - ۱۲۷ / ح ۱۴۰. حاکم نیشابوری به اسناد خود در مستدرک، جلد ۳، صفحه ۱۳۲ - ۱۳۳، از عبدالله بن أحمد این حدیث را نقل کرده و در آخر حدیث می نویسد: «هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه».

شوی یا این که اطرافیانت را مرخص کن. ابن عباس گفت: «همراه شما می آیم». این جریان مربوط به روزهایی بود که ابن عباس هنوز بینایی خود را از دست نداده و سالم بود. آن ها کلام را آغاز کرده، با ابن عباس صحبت می کردند، اما ما نمی دانستیم چه می گویند. پس از مدتی ابن عباس آمد. در حالی که پیراهنش را تکان می داد و می گفت: «اف بر تو! آن ها از مردی بد می گفتند که ده منقبت دارد!... از مردی بد می گفتند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پوشش خود را گرفت و بر سر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قرار داد و فرمود: خدا اراده کرده که پلیدی را فقط از شما اهل بیت دور سازد و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گرداند».

حدیث یاد شده از یک سو بیان گر کینه‌ورزی منافقان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است، و از سوی دیگر بیان گر ده منقبت و فضیلت از مولای متقیان است که هر یک از آن فضائل می تواند به تنهایی امامت و حقانیت ایشان را اثبات کند.

این حدیث به مانند دو حدیث گذشته صحیح است که برای اطلاع از وثاقت تک تک این راویان می توان به کتاب *نفحات الأزهار* مراجعه نمود.^۱

مسلم نیشابوری [م ۲۶۱]

پس از طرح روایات مسند أحمد بن حنبل و بررسی سندی و متنی آن، به سراغ صحیح مسلم می رویم. مسلم نیز در صحیح خود به روایتی در این باره می پردازد. وی می نویسد:

حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَمِيرٍ - وَاللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ - قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ عَنْ زَكْرِيَّا عَنْ مَعْصَبِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ قَالَتْ: قَالَتْ عَائِشَةُ: خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْحَلٌ^۲ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ. فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌُّّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۳؛

ابوبکر بن ابی شیبیه و محمد بن عبدالله بن نمیر نقل کردند (البته لفظ حدیث مطابق نقل ابوبکر است) که محمد بن بشر، از زکریا، از مصعب بن شیبیه، از صفیه دختر شیبیه نقل کردند که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهان در حالی از منزل خارج شد که عبایی با نقش و نگار و بافته شده از پشم سیاه به تن داشت. پس حسن بن علی علیهما السلام آمد و حضرت او را وارد عبا نمود. سپس حسین علیه السلام آمد و همراه ایشان داخل گردید. بعد فاطمه علیها السلام آمد و حضرت او را هم وارد

۱. *نفحات الأزهار*: ۱۵ / ۹۲ به بعد.

۲. این واژه در برخی منابع به صورت «مرجل» نیز آمده است. البته تفاوت قابل توجهی در معنا ندارند.

۳. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰.

نمود و آنگاه علی علیه السلام آمد و رسول خدا او را نیز وارد عبا نمود. سپس پیامبر قرائت کرد: (إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

توجه به این نکته ضروری است که احمد بن حنبل احادیث مربوط به نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام را از امّ سلمه و ابن عباس روایت کرده است. مسلم نیز همان حدیث را از عایشه نقل می کند. پس هم امّ سلمه رحمها الله و هم عایشه، هر دو این حدیث را از پیامبر نقل کرده اند و به این حقیقت معترفند.

ترمذی [م ۲۷۹]

ترمذی علاوه بر نقل این احادیث از امّ سلمه، عایشه و ابن عباس، روایت دیگری نیز از انس بن مالک در سنن خود آورده است. وی می نویسد:

حدَّثنا عبد بن حميد أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمة أخبرنا علي بن زيد عن أنس بن مالك: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمرّ بباب فاطمة سته أشهر إذا خرج لصلاة الفجر، يقول: «الصلاة يا أهل البيت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».

هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه. إِنَّمَا نَعْرِفُهُ مِنْ حَدِيثِ حَمَادِ بْنِ سَلْمَةَ. وَفِي الْبَابِ عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ وَأُمِّ سَلْمَةَ؛

عبد بن حمید، از عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از انس بن مالک آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه برای نماز صبح از منزل خارج می شد، به مدت شش ماه از در خانه فاطمه علیها السلام عبور می کرد و می فرمود:

«ای اهل بیت، نماز، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».

این حدیث حسن است، اما کمتر کسی به نقل آن پرداخته است به طوری که ما آن را فقط از طریق حماد بن سلمه می شناسیم. البته در این باره از ابوحمراء، معقل بن یسار و امّ سلمه نیز روایاتی نقل شده است.

۱. سنن الترمذی: ۳۱/۵؛ هم چنین ر.ک: منتخب مسند عبد بن حمید: ۳۶۷ - ۳۶۸ / ح ۱۲۲۳.

حکیم ترمذی نیز در جامع الأصول، روایتی را می آورد که به نقل از ترمذی از انس بن مالک است. وی می نویسد:

أنس بن مالك - رضي الله عنه - أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمرّ بباب فاطمة إذا خرج إلى الصلاة حين نزلت هذه الآية، قريباً من ستّة أشهر، يقول: «الصلاة أهل البيت: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». أخرجه الترمذی؛^۱

انس بن مالک گوید: آن گاه که آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک به شش ماه به هنگام خروج برای نماز، از در خانه فاطمه علیها السلام می گذشت و می فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). این روایت را ترمذی نقل کرده است.

حاکم نیشابوری [م ۴۰۵]

حاکم نیشابوری نیز در زمره عالمانی است که به این حدیث پرداخته است. وی در مستدرک می نویسد:

حدّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن سنان القزاز ثنا عبيدالله بن عبدالمجيد الحنفی وأخبرني أحمد بن جعفر القطيعی ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل حدّثني أبي ثنا أبو بكر الحنفی ثنا بكير بن مسمار قال: سمعت عامر بن سعد يقول: قال معاوية لسعد بن أبي وقاص رضي الله عنهما: ما يمنعك أن تسبّ ابن أبي طالب؟ قال: فقال: «لا أسبّ ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لأن تكون لي واحدة منهن أحبّ إليّ من حمر النعم». قال له معاوية: ما هنّ يا أبا إسحاق؟ قال: «لا أسبّه ما ذكرت حين نزل عليه الوحي، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة فأدخلهم تحت ثوبه، ثمّ قال: ربّ إنّ هؤلاء أهل بيتي...» .

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه بهذه السياقة؛^۲

ابوعباس محمد بن يعقوب، از محمد بن سنان قزاز، از عبيدالله بن عبدالمجيد حنفی و هم چنین احمد بن جعفر قطيعی، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از ابوبكر حنفی، از بكير بن مسمار نقل کرد که شنيدم عامر بن سعد می گفت: معاوية به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز مانع از دشنام دادن تو

۱. جامع الأصول فی أحاديث الرسول: ۹ / ۱۵۶ / ح ۶۷۰۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۸ - ۱۰۹.

به پسر ابوطالب [علیهما السلام] شده است؟ گفت: «تا سه گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را درباره او به یاد داشته باشم او را دشنام نخواهم داد، چرا که اگر یکی از آن مناقب درباره من بود، نزد من از تمام خوبی های دنیا ارزشمندتر بود».

معاویه به او گفت: ای ابواسحاق، آن سه فضیلت چیست؟ گفت: «تا زمانی که به یاد دارم پیامبر به هنگام نزول وحی [= آیه تطهیر] علی و دو فرزندش و فاطمه علیهم السلام را گرفت و زیر پوشش خود برد و عرضه داشت: پروردگارا، همانا اینان اهل بیت من هستند... او را دشنام نمی دهم».

وی در پایان حدیث می نویسد:

این حدیث با توجه به مبنای رجالی شیخین [مسلم و بخاری] صحیح است، اما آن دو این فضائل را به این شکل نقل نکرده اند.

وی هم چنین می نویسد:

حدَّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا العباس بن محمد الدوري ثنا عثمان بن عمر ثنا عبدالرحمن بن عبدالله بن دينار ثنا شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رضي الله عنها أنها قالت: في بيتي نزلت هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ). قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى علي وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله عليهم أجمعين فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي قالت أم سلمة: يا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟ قال: إنك أهلي خير وهؤلاء أهل بيتي، اللهم أهلي أحق».

هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه؛^۱

ابوعباس محمد بن یعقوب، از عباس بن محمد بن دوری، از عثمان بن عمر، از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از شریک بن ابی نمر، از عطاء بن یسار، از ام سلمه رضی الله عنها نقل کردند که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) در منزل من نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و آن گاه عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت من هستند». ام سلمه عرضه داشت: ای رسول خدا، آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: «تو اهل من و زن خوبی هستی، ولی اهل بیت من اینان هستند. خداوند، اهل من سزاوارترند».

این حدیث بر مبنای رجال بخاری صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

ذهبی کتاب مستدرک علی الصحیحین را تلخیص کرده و در بسیاری از موارد در تصحیح احادیث

با حاکم نیشابوری مخالفت نموده، اما این دو حدیث را بر مبنای مسلم صحیح دانسته است.^۲

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳ / ۱۱۷ ح ۴۵۷۵ و ۲ / ۴۵۱ ح ۳۵۵۸.

بر اساس روایت اخیر، از این تعبیر رسول اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به امّ سلمه که فرمود: «إنک أهلی»، استفاده می شود که واژه «اهل» با «اهل بیت» متفاوت است. در این روایت به تصریح آمده است که «اهل بیت» فقط خیمه طیبه هستند و این مؤید آن است که عنوان «اهل بیت» شامل زنان نمی شود.

حاکم در حدیثی دیگر این روایت را به سند خود از «وائله بن اسقع» نقل می کند. وی می نویسد:

حدَّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب أنبأ العباس بن الوليد بن مزيد أخبرني أبي قال: سمعت الأوزاعي يقول: حدَّثني أبو عمار قال: حدَّثني وائله بن الأسقع رضي الله عنه قال: جئت أريد علياً رضي الله عنه، فلم أجده. فقالت فاطمة رضي الله عنها: «إنطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعوه، فاجلس». فجاء مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فدخل ودخلت معهما قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسناً وحسيناً فأجلس كل واحد منهما على فخذه وأدنى فاطمة من حجره وزوجها، ثم لفّ عليهم ثوبه وأنا شاهد فقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». أَللَّهُمَّ هَؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي». هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه؛

ابوعباس محمد بن يعقوب، از عباس بن ولید بن مزید و او از پدرش نقل کرد که گفت: شنیدم اوزاعی به نقل از ابوعمار و او نیز از وائله بن اسقع روایت کرد که گفت: به دنبال علی آمدم و با او کار داشتم، اما او را نیافتم. فاطمه سلام الله علیها فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفته است تا او را دعوت کند. بنشین [تا بیایند]. علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و داخل شد و من نیز به همراه ایشان وارد شدم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند و هر یک از آنان را بر ران خود نشانید و فاطمه علیها السلام و شوهرش را به خود نزدیک کرد. سپس پوشش خود را بر روی آنان کشید. من نگاه می کردم، آن گاه این آیه را قرائت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و عرضه داشت: «خداوند، اینان اهل بیت من هستند».

این حدیث بر مبنای مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

ذهبی [م ۷۴۸]

ذهبی از دیگر عالمان بزرگ و البته متعصبی است که به نقل برخی احادیث در این باره پرداخته و برخی از این احادیث را نیز صحیح ندانسته است. وی در *سیر أعلام النبلاء* می نویسد:

أبنا جماعة عن أسعد بن روح، أخبرتنا فاطمة بنت عبد الله، أخبرنا ابن ريدة، أخبرنا سليمان بن أحمد، حدثنا أبو خليفة، حدثنا أبو الوليد الطيالسي، حدثنا عبد الحميد بن بهرام، حدثنا شهر، سمعت أم سلمة تقول: جاءت فاطمة غدية بثريد لها تحملها في طبق، حتى وضعها بين يديه صلى الله عليه وآله وسلم.

فقال [لها]: أين ابن عمك؟

قالت: هو في البيت.

قال: أدعيه، [وأتيني بابني]

قالت: فجاءت تقود ابنيها، كل واحد منهما في يد، وعلى يمشى في أثرها، [حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم] فاجلسهما في حجره، وجلس على يمينه، وجلست فاطمة عن يساره.

[قالت أم سلمة:] فأخذت من تحتي كساء كان بساطنا على المنامة في البيت، ببرمة فيها خزيرة، فجلسوا يأكلون من تلك البرمة، وأنا أصلي في تلك الحجر، فنزلت هذه الآية: [إِذَا مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا]، فأخذ فضل الكساء، فغشاهم، ثم أخرج يده اليمنى من الكساء، وألوى بها إلى السماء، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي وحاشتي»

قالت: فأدخلت رأسي، فقلت: يا رسول الله، وأنا معكم؟

قال: «أنت إلى خير»، مرتين.

رواه الترمذی مختصراً، وصححه من طريق الثوري، عن زبيد، عن شهر ابن حوشب؛^۱

جماعتی از اسعد بن روح، از فاطمه دختر عبدالله، از ابن ریده، از سلیمان بن احمد، از ابوخلیفه، از ابوولید طيالسی، از عبدالحمید بن بهرام، از شهر [بن حوشب] نقل کردند که ام سلمه می گفت: فاطمه عليها السلام صبحگاهان با ظرفی خزیره (نوعی سوپ) که در طبقی حمل می کرد آمد و آن را در مقابل پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم قرار داد. پیامبر به ایشان فرمود: پسر عمویت کجاست؟ عرضه داشت: او در منزل است. فرمود: او را دعوت کن و دو فرزندم را نیز نزد من بیاور. ام سلمه گوید: حضرت فاطمه عليها السلام هر یک از پسرانش را با یک دست گرفته و با خود می آورد و علی عليه السلام نیز به دنبال ایشان بود تا این که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وارد شدند. پس پیامبر حسنین علیهما

۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۶ - ۳۴۷.

السلام را در آغوش گرفته، بر روی پای مبارک خود نشاند. علی علیه السلام را نیز در سمت راست و فاطمه علیها السلام را در سمت چپ خود نشانید. امّ سلمه گوید: من از زیر خود عبایی که به هنگام خواب زیراندازمان بود برداشته و برای خوردن غذای خزیره پهن ساختم. آن بزرگواران بر روی آن نشسته و از آن غذا می خوردند و من در آن اتاق نماز می خواندم که این آیه نازل شد: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)**. پیامبر گوشه عبا را گرفت و ایشان را پوشاند. سپس دست راست خود را از کساء بیرون آورد و به سمت آسمان بالا برد و سپس عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند».

امّ سلمه گوید: سرم را داخل بردم و عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من نیز با شما هستم؟ پیامبر دوبار فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی».

ترمذی این حدیث را به صورت مختصر روایت کرده است و آن را از طریق ثوری، از زبید، از شهر بن حوشب صحیح دانسته است.

همو در حدیث دیگری می نویسد:

جماعة، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جَلَّ حسناً وحسيناً وفاطمة بكساء، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي، اللهم اذهب عنهم الرجس، وطهرهم تطهيرا»؛

عده ای از شهر بن حوشب، از امّ سلمه نقل می کنند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام حسن، امام حسین و فاطمه علیهم السلام را با عبایی پوشاند و سپس عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند. خداوندا، ناپاکی را از ایشان دور کن و ایشان را کاملاً پاک گردان».

ذهبی روایتی دیگر را به نقل از شهر بن حوشب آورده و می نویسد:

عن أم سلمة: إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم جَلَّ علياً وفاطمة وابنيهما بكساء، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيت بنتي وحامتي اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». فقلت: يا رسول الله! أنا منهم؟ قال: «إنك إلي خير»؛

شهر بن حوشب از امّ سلمه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه و دو فرزندشان علیهم السلام را با عبایی پوشاند، سپس عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت دختر من و نزدیکان خاص

۱. همان: ۳ / ۲۵۴.

۲. همان: ۳ / ۲۸۳.

من هستند. خداوندا، ناپاکی را از ایشان دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». عرضه داشتم: ای

رسول خدا، آیا من هم از ایشان هستم؟

فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی».

وی به سندی دیگر می نویسد:

الأوزاعی، حدثنا أبو عمار - رجل منّا - حدثني وائله بن الأسقع، أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم، أخذ حسناً، وحسيناً، وفاطمة، ولفّ عليهم ثوبه، وقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، أَللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي». قال وائله: فقلت يا رسول الله، وأنا من أهلك؟ قال: «وأنت من أهلي». قال: فَإِنَّهَا لَمَنْ أُرْجَى مَا أُرْجَى. هذا حديث حسن غريب^۱.

اوزاعی گوید: ابوعمار - مردی از ما - از وائله بن اسقع نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و پوشش خود را بر آن ها پیچید و این گونه قرائت کرد که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند». وائله می گوید: به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرضه داشتم: آیا من از اهل شما هستم؟ ایشان فرمودند: «تو از اهل من هستی». وائله گوید: این از بهترین آرزوهای من بود. این حدیث خوبی است، ولی فقط به همین سند نقل شده است.

ابن کثیر [م ۷۷۴]

وی از عالمان مهم اهل سنت بوده و از جایگاه ویژه ای در نزد آنان به ویژه وهابیت برخوردار است، در تفسیر خود و با طرقی بسیار به نقل این حدیث پرداخته است. هر چند که وی در سند برخی از احادیث خدشه کرده است، اما به اکثر اسانید خدشه ای وارد نساخته است. او ابتدا حدیث عکرمه را - که به ابن عباس منتسب کرده است - نقل می کند. بر اساس این حدیث، عکرمه در بازار راه می رفته و فریاد می زده که آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است و مدّعی بوده که حاضر است در این زمینه با مخالفان مباحله کند! ابن کثیر پس از نقل روایت عکرمه، آن را نمی پذیرد و مدّعی می شود مصداق اهل بیت در آیه اعم از زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. او در این باره می نویسد:

۱. همان: ۳ / ۳۸۵.

فَإِنَّهُ قَدْ وَرَدَتْ أَحَادِيثٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ أَعْمَ مِنْ ذَلِكَ؛^۱

همانا احادیثی وارد شده که دلالت دارند بر این که مراد از اهل بیت اعم از زنان پیامبر است.

وی پس از طرح احادیث فراوان به طرق متعدد، ادعا می کند که مقتضای جمع بین احادیث و سیاق آیه آن است که گفته شود مصداق اهل بیت هم همسران پیامبر و هم امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام هستند.

اینک به طرح و بررسی احادیث مطرح شده در تفسیر ابن کثیر می پردازیم.

ابن کثیر روایت نخست را به نقل از انس بن مالک آورده است. او می نویسد:

۱- الحدیث الأول: حَدَّثَنَا الْإِمَامُ أَحْمَدُ، حَدَّثَنَا عَفَانُ، حَدَّثَنَا حَمَادُ، أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَمْرُؤًا بِيَابِ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ، إِذَا خَرَجَ إِلَى صَلَاةِ الْفَجْرِ يَقُولُ: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)» وَرَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ عَنْ عَبْدِ بْنِ حَمِيدٍ عَنْ عَفَانَ بِهِ. وَقَالَ: حَسَنٌ غَرِيبٌ؛^۲

حدیث یکم: احمد بن حنبل، از عفان، از حماد، از علی بن زید، از انس بن مالک نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مدت شش ماه، هرگاه برای نماز صبح خارج می شد از درب منزل فاطمه می گذشت و می فرمود: «ای اهل بیت، وقت نماز است، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)».

ترمذی این حدیث را از عبد بن حمید و او نیز از عفان نقل کرده است. ترمذی درباره این حدیث می گوید: این حدیث خوبی است، اما فقط به همین سند نقل شده است.

این حدیث را هم احمد بن حنبل^۳ و هم ترمذی^۱ نقل کرده اند و ابن کثیر در سند آن مناقشه نمی کند. حدیث دوم را از طبری روایت می کند. وی می نویسد:

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۱ - ۴۹۲. هم چنین ر.ک: مسند ابن راهویه: ۴ / ۱۵ - ۱۶.

۲. همان: ۳ / ۴۹۲.

۳. مسند احمد: ۳ / ۲۸۵.

۲- قال ابن جریر، حدّثنا ابن وکیع، حدّثنا أبو نعیم، حدّثنا یونس عن أبی إسحاق، أخبرنی أبو داود عن أبی الحمراء قال: رابطت المدینة سبعة أشهر علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم إذا طلع الفجر جاء إلى باب علی وفاطمة رضی الله عنهما، فقال: «الصلاة الصلاة، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)»^۲

حدیث دوم: ابن جریر گوید: ابن وکیع از ابونعیم، از یونس، از ابواسحاق، از ابوداود، از ابوحمراء حدیث کرد که ابوحمراء^۳ گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم هفت ماه در مدینه اقامت گزیدم و می دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم به هنگام طلوع فجر به درب منزل علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: «نماز، نماز، همانا خداوند اراده فرموده که ناپاکی را فقط از شما اهل بیت دور سازد و شما را کاملاً پاک گرداند».

او پس از نقل این حدیث در سند آن خدشه می کند^۴ و درباره ابوداود می نویسد:

أبو داود الأعمی هو نفع بن الحارث کذاب؛^۵

ابوداود اعمی همان نفع بن حارث است. وی دروغ گو است.

وی حدیث سوم را این گونه نقل می کند:

۳- وقال الإمام [أحمد] أيضاً: حدّثنا محمد بن مصعب، حدّثنا الأوزاعی، حدّثنا شداد بن عمار قال: دخلت علی وائله بن الأسقع رضی الله عنه، وعنده قوم، فذكروا علیاً رضی الله عنه فشتموه، فشتمته معهم. فلمّا قاموا، قال لی: شتمت هذا الرجل؟ قلت: قد شتموه فشتمته معهم. ألا أخبرک بما رأیت من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم؟ قلت: بلی، قال: أتیت فاطمة رضی الله عنها أسألها عن علی رضی الله عنه، فقالت: توجّه إلى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم فجلست أنتظره حتی جاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم ومعه علیّ وحسن وحسین رضی الله عنهم، أخذ کلّ واحد منهما بیده حتی دخل، فأدنی علیاً وفاطمة رضی الله عنهما، واجلسهما بین

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۱ / ح ۳۲۵۹.

۲. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۰ / ح ۲۱۷۳۱.

۳. وی پیشگام، ملازم و خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم بوده است.

۴. در مباحث آینده - بر خلاف نظر ابن کثیر - سند این روایت تصحیح خواهد شد.

۵. همان. هم چنین ر.ک: مسند أحمد: ۴ / ۱۰۷. در چاپ موجود مسند أحمد و برخی چاپ های تفسیر ابن کثیر، این روایت از احمد نقل شده است، اما جمله «فشتموه، فشتمته معهم» حذف شده است.

یدیه، واجلس حسناً وحسیناً رضی الله عنهما کلّ واحد منهما علی فخذہ، ثم لفّ علیہم ثوبه أو قال کساءه، ثم تلا صلی الله علیہ وآلہ وسلم هذه الآية: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» وقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلُ بَيْتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ»؛^۱

احمد بن حنبل، از محمد بن مصعب، از اوزاعی، از ابوعمار شداد نقل کرد که گفت: بر واثله بن أسقع وارد شدم در حالی که عده ای نزد او بودند. از علی علیه السلام سخن به میان آمد و به او ناسزا گفتند و من نیز به همراه آنان ناسزا گفتم. وقتی برخاستند به من گفت: چرا این مرد را شتم کردی؟! گفتم آن ها ناسزا گفتند، من نیز به همراه آنان ناسزا گفتم. گفت آیا می خواهی آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدم به تو خبر دهم؟ گفتم: آری. گفت: نزد فاطمه علیها السلام رفتم تا درباره علی علیه السلام از ایشان خبر بگیرم. فرمود به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفته است. من منتظر ایشان نشستم تا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند و در حالی که دست هر یک از آن دو فرزند را با یکی از دستانش گرفته بود وارد منزل شد. علی و فاطمه علیهما السلام را به نزدیک خود فراخواند و در مقابل خود نشاند و هر یک از حسن و حسین علیهما السلام را بر ران خویش قرار داد، آن گاه پوشش یا عبای^۲ خود را بر سر آنان کشید و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و عرضه داشت: «خداوند، اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزاوارترند».

از این روایات نکات بسیار مهمی به دست می آید. این احادیث به خوبی شرایط اجتماعی آن روزگار را به تصویر می کشند و کینه و دشمنی منافقان را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می دهند. منافقانی که روز عاشورا در صحرای کربلا حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه را تنها به جرم فرزند علی بودن به شهادت رساندند و در پاسخ حضرتش که درباره علت دشمنی و جنگ آنان با خود سؤال کرده بود، گفتند: «نقاتلک بغضاً منّا لأبیک»^۳؛ تو را به خاطر بغضی که از پدرت داریم شهید می کنیم! آیا دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد ایشان جز کفر و نفاق دلیل دیگری دارد؟ دشمنی با کسانی که محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند و پیامبر آنان را اهل بیت خود معرفی فرمودند، چه دلیلی جز حقد، کینه و نفاق دارد؟ باید توجه داشت که این همه فضیلت در

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲. هم چنین ر.ک: مسند أحمد: ۴ / ۱۰۷؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۰۲؛

شواهد التنزیل: ۲ / ۶۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۴۷ - ۱۴۸؛ امتاع الأسماع: ۵ / ۳۸۴.

۲. تردید از راوی است.

۳. ینابیع الموده: ۸۰/۳.

چنین شرایطی به ما رسیده است! اما واقعاً با وجود این همه حق‌گریزی و حق‌ستیزی چه میزان از حقایق به دست ما رسیده است؟! از صدر اسلام تاکنون افرادی هم چون ابن‌کثیر و بلکه حق‌ستیزتر و متعصب‌تر از او فراوان بوده‌اند. آیا می‌توان به گفتار افرادی هم چون ابن‌کثیر که درباره تک‌تک ادله و نصوص متعلق به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سایر اهل بیت علیهم‌السلام تشکیک می‌کنند، اعتنا کرد؟ آنانی که پس از نقل روایات فراوان که بیان‌گر نزول آیه تطهیر درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام و همسر و فرزندان ایشان علیهم‌السلام هستند، باز هم مصداق اهل بیت را اعم می‌دانند!

ابن‌کثیر همان روایت سابق را این بار به نقل از طبری این چنین آورده است:

٤- وقد رواه أبو جعفر بن جریر عن عبدالکریم بن ابي عمیر عن الولید ابن مسلم. عن ابي عمرو الأوزاعی بسنده نحوه. زاد فی آخره قال واثله رضی الله عنه: فقلت: و أنا - یا رسول الله صلی الله علیک - من أهلک؟ قال صلی الله علیه وآله وسلم: «وأنت من أهلی». قال واثله رضی الله عنه: وإنها من أرجی ما أرتجی.

ثم رواه أيضاً عن عبدالأعلی بن واصل عن الفضل بن دکین، عن عبدالسلام بن حرب عن کلثوم المحاربی عن شداد بن ابي عمار قال: إنی لجالس عند واثله بن الأسقع رضی الله عنه؛ إذ ذکروا علیاً رضی الله عنه فشموه، فلما قاموا قال: إجلس حتی أخبرک عن هذا الذی شتموه. إنی عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم إذ جاء علیّ وفاطمه وحسن وحسین رضی الله عنهم، فألقى صلی الله علیه وآله وسلم علیهم کساء له، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی، اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً». قلت: یا رسول الله، وأنا؟ قال صلی الله علیه وآله وسلم: «وأنت». قال: فوالله إنها لأوثق عمل عندی؛^١

و ابو جعفر محمد بن جریر طبری، از عبدالکریم بن ابي عمیر، از ولید بن مسلم، از ابو عمرو اوزاعی به سند خویش، مانند همین حدیث را روایت کرده است و در انتهای آن می‌افزاید: واثله گفت: به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، صلوات خدا بر تو باد. آیا من نیز از اهل شما هستم؟ ایشان فرمود: «تو از اهل من هستی». واثله گفت: این بزرگترین آرزو در میان آرزوهای من بود.

هم چنین طبری همین روایت را از عبدالأعلی بن واصل، از فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب، از کلثوم محاربی، از شداد بن ابي عمار نقل می‌کند که نزد واثله بن أسقع نشسته بودم که نام علی علیه‌السلام برده شد و به او ناسزا گفتند. وقتی جمعیت برخاستند به من گفت: بنشین تا درباره کسی که به

١. تفسیر ابن‌کثیر: ٣ / ٤٩٢. هم چنین رک: تفسیر الطبری: ٢٢ / ١٠ - ١١ / ح ٢١٧٣٢.

وی ناسزا گفتند خبری برای تو نقل کنم. من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عبای خود را بر روی ایشان انداخت و درباره آنان عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند. خداوندا، ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان». عرضه داشتیم: ای رسول خدا، من هم در دعای شما داخل هستم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «تو نیز داخل هستی». وائله گوید: پس به خدا سوگند این اطمینان بخش ترین کار برای من بود.

در این روایت به ظاهر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وائله را در زمره اهل بیت دانسته اند، اما این مطلب به اجماع مسلمین صحیح نیست، زیرا هیچ یک از فرق و مذاهب، وائله را در زمره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی دانند. البته با توجه به فرق میان اهل پیامبر و اهل بیت و با توجه به روایت نخست از وائله، پیامبر وی را در زمره اهل خود قرار داده اند نه اهل بیت خود. از همین رو پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وی را در زیر عبای خود وارد نکردند تا مشمول آیه تطهیر شود.

۵ - قال الإمام أحمد: حدثنا عبدالله بن نمير، حدثنا عبدالملك بن أبي سليمان عن عطاء بن أبي رباح، حدثني من سمع أم سلمة رضي الله عنها تذكر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان في بيته، فأنته فاطمة رضي الله عنها ببرمة فيها خزيرة، فدخلت عليه بها، فقال صلى الله عليه وآله وسلم لها: «أدعي زوجك وابنيك». قالت: فجاء عليّ و حسن و حسين رضي الله عنهم، فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له، وكان تحته صلى الله عليه وآله وسلم كساء خيبرى. قالت: وأنا في الحجرة أصلى، فأنزل الله عز وجل هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قالت رضي الله عنها، فأخذ صلى الله عليه وآله وسلم فضل الكساء فغطّاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» قالت: فأدخلت رأسي البيت، فقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «إنك إلى خير، إنك إلى خير».

فی إسناده من لم یسمّ وهو شیخ عطاء، وبقیة رجاله ثقات؛^۱

۱. همان. هم چنین رک: مسند/احمد: ۶ / ۲۹۲. احمد بن حنبل در مسندش، پس از نقل این حدیث، چند سند دیگر را ذکر کرده و می نویسد: «قال عبدالملك وحدثني أبو ليلى عن أم سلمة مثل حديث عطاء سواء. قال عبدالملك: وحدثني داود بن أبي عوف الجحاف عن حوشب عن أم سلمة بمثله سواء».

احمد بن حنبل گوید: عبدالله بن نمیر، از عبدالملک بن ابی سلیمان، از عطاء بن ابی رباح، از کسی که از ام سلمه شنیده بود نقل کرد که ام سلمه یادآور شد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در منزل ایشان بود. فاطمه علیها السلام با دیگی سنگی که خزیره در آن بود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شد. پیامبر به ایشان فرمود: «همسر و دو پسر را نیز دعوت کن». ام سلمه گوید: علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند و بر پیامبر وارد شدند، نشستند و شروع به خوردن آن غذا کردند. پیامبر در جای خواب خود نشسته بود و زیر ایشان عبایی خبیری قرار داشت و من نیز در آن اتاق مشغول به خواندن نماز بودم که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)**. ام سلمه گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گوشه عبا را گرفت و بر سر آنان کشید و آن گاه دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خداوندا،

اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند. پس ناپاکی را از آنان دور کن و ایشان را کاملاً پاک گردان». ام سلمه گوید: سرم را داخل اتاق کردم و گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز با شما هستم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی، تو عاقبت به خیر هستی». در سند این حدیث شیخ عطاء وجود دارد که در کتب رجالی از او ذکری به میان نیامده است، ولی بقیه راویان ثقة هستند.

ابن کثیر به لحاظ عبارت «حدیثی من سمع ام سلمه» به ردّ حدیث مبادرت کرده است که این گفتار ابن کثیر صحیح نیست.

وجه اعتبار روایت این است که ناقل روایت از ام سلمه، یا از صحابه است و یا از تابعین. با توجه به روایتی که در منابع معتبر اهل سنت از جمله صحیح بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و منابع دیگر آمده است که پیامبر فرمود: «خیر الناس قرنی، ثمّ الذین یلونهم»^۱، تابعین به مانند صحابه از اعتبار برخوردار بوده و روایات آنان به سان روایات صحابه معتبر است. بر همین اساس است که حاکم نیشابوری در کتاب معرفه علوم الحدیث پیرامون تابعین می نویسد:

ذکر النوع الرابع عشر من علوم الحدیث: النوع الرابع عشر من هذا العلم معرفة التابعین وهذا نوع یشتمل علی علوم کثیره، فإنهم علی طبقات فی الترتیب ومهما غفل الإنسان عن هذا العلم، لم یفرق بین الصحابه والتابعین، ثمّ لم یفرق أيضا بین التابعین وأتباع التابعین. قال الله

۱. صحیح البخاری: ۳ / ۱۵۱، ۴ / ۱۸۹ و ۷ / ۱۷۴؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۸۵؛ سنن الترمذی: ۳ / ۳۳۹ ح / ۲۳۲۰، ۳۷۶ / ۲۴۰۴ و ۵ / ۳۵۷ ح / ۳۹۵۰؛ سنن الکبری (نسائی): ۳ / ۱۳۵ ح / ۴۷۵۱ با اندکی اختلاف و منابع دیگر.

عز وجل:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) وقد
ذکرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم... فخير الناس قرنا بعد الصحابة من شافه أصحاب رسول
الله صلى الله عليه [وآله] وسلم و حفظ عنهم الدين والسنن وهم قد شهدوا الوحي والتنزيل.^۱

اثبات اعتبار این راوی به این کیفیت در صورتی است که راوی مجهول باشد، در حالی که راوی
مورد نظر، فرزند ام سلمه، یعنی عمر بن ابی سلمه است؛ زیرا با رجوع به منابع مختلف، عطاء بن
ابی رباح حدیث کساء را با واسطه
عمر بن ابی سلمه از ام سلمه نقل کرده است که در این صورت وی از صحابه بوده و اعتبارش در
میان اهل سنت مجمع علیه است.^۳ از این رو روایت از اعتبار سندی برخوردار است.

ابن کثیر روایت دیگری را از ابن جریر طبری نقل می کند. وی می نویسد:

۶- قال ابن جریر: حدَّثنا أبو کریب، حدَّثنا مصعب بن المقدم، حدَّثنا سعید بن زریب عن
محمد بن سیرین عن أبی هریره عن أم سلمة رضی الله عنها قالت: جاءت فاطمة رضی الله عنها إلى
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ببرمة لها قد صنعت فيها عصيدة، تحملها علی طبق، فوضعها

۱. معرفة علوم الحديث: ۴۱ - ۴۲.

۲. عمر بن ابی سلمه فرزند خوانده پیامبر محسوب می شده است. آن گاه که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ام سلمه را
خواستگاری کردند، او فرزندان زیادی داشت و عمر بن ابی سلمه نیز حدود سه یا چهار ساله بوده است. وی تربیت شده پیامبر
اکرم صلى الله عليه وآله وسلم است. در شرح حال وی نوشته اند:

«عن أبی بکر بن محمد بن عمر بن أبی سلمة عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطب أم سلمة إلى ابنها عمر بن أبی سلمة،
فزوجها رسول الله وهو يومئذ غلام صغير»؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ام سلمه را از پسرش عمر بن ابی سلمه خواستگاری
کرد و او مادرش را به عقد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم درآورد، در حالی که وی در آن زمان پسر بچه کوچکی بود.

این امر در ابتدا بعید به نظر می آید، اما با مطالعه نمونه هایی از این دست در تاریخ و یا مشاهده نوابغی که در سه سالگی حافظ
کل قرآن شده اند، می توان از آن رفع استبعاد کرد. چنان که در کتاب سلیم بن قیس نیز از جناب محمد بن ابی بکر - حشره الله
مع امیرالمؤمنین علیه السلام - به هنگام مرگ پدرش، حدیثی نقل شده و برخی به این بهانه که محمد بن ابی بکر در آن زمان
خردسال بوده است، به کتاب سلیم بن قیس خدشه کرده اند.

مرحوم مجلسی پس از طرح این اشکال، به آن پاسخ گفته است. ر.ک: بحار الأنوار: ۳۰ / ۱۳۳ - ۱۳۴.

مرحوم صاحب عیقات نیز با طرح حدیث خواستگاری ام سلمه از عمر بن ابی سلمه - که در منابع معتبر اهل سنت آمده است -
از این امر رفع استبعاد کرده است. ر.ک: استخراج المرام: ۱ / ۴۱۰ - ۴۱۲.

۳. ر.ک: سنن الترمذی: ۵ / ۳۰ / ح ۳۲۵۸؛ المعجم الكبير: ۹ / ۲۶.

بين يديه صلى الله عليه وآله وسلم فقال: «أين ابن عمك وابناك؟» فقالت رضى الله عنه: فى البيت. فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «أدعيهم». فجاءت إلى على رضى الله عنه، فقالت: أجب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنت وابناك. قالت أم سلمة رضى الله عنها: فلما رأهم مقبلين، مد صلى الله عليه وآله وسلم يده إلى كساء كان على المنامة، فمدّه وبسطه واجلسهم عليه، ثم أخذ بأطراف الكساء الأربعة بشماله، فضمه فوق رؤوسهم، وأوماً بيده اليمنى إلى ربّه فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتى، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا»؛^۱

ابن جرير طبرى گوید: ابوکریب، از مصعب بن مقدم، از سعید بن زری، از محمد بن سیرین، از ابوهریره، از ام سلمه نقل کرد که فاطمه سلام الله علیها با دیگی سنگی که در آن عسیده^۲ پخته بود و در طبقی حمل می کرد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و آن را مقابل ایشان قرار داد. پیامبر فرمود: «پسر عمو و دو پسررت کجایند؟» عرض کرد: در منزل هستند. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «آنان را دعوت کن». پس نزد على عليه السلام رفت و عرض کرد که به همراه پسرانت دعوت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم را اجابت کن. ام سلمه گوید: وقتی پیامبر متوجه ورود آنان شد، دست مبارک خود را به سمت کسایی که در محل خواب ایشان قرار داشت دراز کرد، آن را برداشت و گسترد و ایشان را بر روی آن نشانید. آن گاه چهار طرف کساء را با دست چپ گرفت و بر روی سر ایشان کشید و با دست راست به پروردگارش اشاره کرد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند، پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملا پاک گردان».

ابن کثیر در سند این حدیث نیز هیچ خدشه و مناقشه ای نمی کند.

۷- قال ابن جریر: حدّثنا ابن حمید حدّثنا عبد الله بن عبد القدوس، عن الأعمش عن حکیم بن سعد قال: ذکرنا علی بن أبی طالب رضى الله عنه عند أم سلمة رضى الله عنها فقالت: فى بيتى نزلت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قالت أم سلمة: جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى بيتى فقال: «لا تأذنى لأحد» فجاءت فاطمة رضى الله عنها، فلم

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲ - ۴۹۳. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۱ / ح ۲۱۷۳۳. طبرانی در کتاب المعجم الأوسط جلد ۷، صفحه ۳۱۸ - ۳۱۹ روایت را با این سند نقل می کند: «محمد بن اسحاق، از پدرش، از کرمانی فرزند عمرو و او از سعید بن زری». وی در آخر حدیث می گوید: «وطهرهم تطهیرا، ثلاث مرآت». اما حسکانی در شواهد التنزیل، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۷۳۴، پس از نقل حدیث با همین سند، «ثلاث مرآت» را در انتهای روایتش نمی آورد.

۲. «العصيدة: دقیق یت بالسمن ویطبخ، يقال: عصدت العصيدة وأعصدتها، أى اتخذتها»؛ النهایة فی غریب الحدیث: ۳ / ۲۴۶؛ لسان العرب: ۳ / ۲۹۱؛ تاج العروس: ۵ / ۱۰۸.

أستطع أن أحجبها عن أبيها، ثم جاء الحسن رضى الله عنه، فلم أستطع أن أمنعه أن يدخل على جده وأمه، وجاء الحسين فلم أستطع أن أحجبه عن جدّه صلى الله عليه وآله وسلم وأمه رضى الله عنها ثم جاء على رضى الله عنه، فلم أستطع أن أحجبه، فاجتمعوا فجعلهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بكساء كان عليه، ثم قال: «هؤلاء أهل بيتي، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا» فنزلت هذه الآية حين اجتمعوا على البساط، قالت: فقلت: يا رسول الله وأنا؟ قالت: فو الله ما أنعم، وقال: «إنك إلى خير»؛^۱

ابن جریر در روایتی دیگر می گوید: ابن حمید، از عبدالله بن عبدالقدوس، از اعمش، از حکیم بن سعد نقل کرد که نزد امّ سلمه از علی بن ابی طالب علیهما السلام یاد شد. او گفت: آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) در منزل من نازل شد. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به منزل من آمد و فرمود به کسی اجازه ورود نده. آن گاه فاطمه سلام الله علیها آمد و من نتوانستم مانع دیدار او با پدرشان شوم. سپس حسن علیه السلام آمد و نتوانستم از ورود او بر مادر و جدش مانع گردم. سپس حسین علیه السلام آمد و نتوانستم مانع دیدار او با مادر و جدش شوم. سپس علی علیه السلام آمد و نتوانستم مانع او گردم. پس آن ها جمع شدند و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم با کسائی که بر دوش ایشان بود آن ها را پوشاند و سپس [به بارگاه الهی] عرضه داشت: «اینان اهل بیت من هستند، پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان». در این هنگام این آیه نازل شد. گفتم: ای رسول خدا، من نیز با شما هستم؟ سوگند به خدا که پاسخ مثبت نداد و فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی».

این حدیث و سند آن نیز مورد قبول ابن کثیر است و او مناقشه ای در سند آن نکرده است.

۸ - قال الإمام أحمد: حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا عوف عن أبي المعدل عن عطية الطفاوى عن أبيه قال: إن أم سلمة رضى الله عنها حدثته قالت: بينما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى بيتى يوماً إذ قالت الخادم: إن فاطمة وعلياً رضى الله عنهما بالسدّة، قالت: فقال لى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «قومى فتنحى عن أهل بيتى». قالت: ففتمت فتنحيت فى البيت قريباً، فدخل على وفاطمة ومعهما الحسن والحسين رضى الله عنهم، وهما صبيان صغيران، فأخذ

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۲ - ۱۳ / ح ۲۱۷۳۹.

۲. در مسند أحمد بدون «عن» آمده است که همین صحیح است؛ زیرا «ابوالمعدل» کنیه «عطیه طفاوی» است.

۳. در مسند أحمد به این صورت آمده است: «انّ علیاً وفاطمة».

الصبيين فوضعهما في حجره فقبلهما، واعتنق علياً رضي الله عنه بإحدى يديه، وفاطمة رضي الله عنها باليد الأخرى، وقبل فاطمة وقبل علياً وأغدق عليهم خميصة سوداء، وقال: «اللهم إليك لا إلى النار أنا وأهل بيتي». قالت: فقلت وأنا يا رسول الله؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم: «وأنت»؛^١

احمد بن حنبل گوید: محمد بن جعفر، از عوف، از ابومعدل عطیه طفاوی، از پدرش نقل کرد که ام سلمه رضي الله عنها برای او نقل کرده است که: روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در منزل من بود که خادم گفت: فاطمه و علی علیهما السلام بر در خانه هستند. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به من فرمود: «برخیز و برای ورود اهل بیت من کنار برو». من مقداری کنار رفتم. علی و فاطمه به همراه حسن و حسین علیهم السلام که کودکان خردسالی بودند وارد شدند. پیامبر کودکان را در آغوش گرفت و بوسید و یک دست بر گردن علی علیه السلام و دست دیگر بر گردن فاطمه علیها السلام نهاد و آن دو را بوسید. آن گاه پوشش سیاهی را بر روی آنان انداخت و عرضه داشت: «خداوندا، من و اهل بیتم را به سوی خود ببر نه به سوی آتش». ام سلمه گوید: عرضه داشتیم: ای رسول خدا، من نیز در دعای شما داخل هستم؟ پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: «تو نیز داخل هستی».

٩- قال ابن جرير: حدثنا أبو كريب حدثنا الحسن بن عطية، حدثنا فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبي سعيد عن أم سلمة رضي الله عنها قالت: إن هذه الآية نزلت في بيتي (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قالت: وأنا جالسة على باب البيت، فقلت: يا رسول الله، ألسنت من أهل البيت؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، أَنْتَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ». قالت: وفي البيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي وفاطمة والحسن والحسين رضي الله عنهم؛^٢

ابن جریر هم چنین روایت می کند: ابوکریب، از حسن بن عطیه، از فضیل بن مرزوق، از عطیه، از ابوسعید و او نیز از ام سلمه نقل کرد که این آیه در منزل من نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). ام سلمه گوید: من کنار در منزل نشسته بودم و گفتم ای

١. همان. هم چنین ر.ک: مسند أحمد: ٦ / ٢٩٦؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٦؛ المعجم الكبير: ٢٣ / ٣٩٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٣ / ٢٠٢ - ٢٠٣ و ١٤ / ١٤٥؛ الإكمال في أسماء الرجال: ١٥٦. تبریزی، صاحب الإكمال في أسماء الرجال، پس از نقل این حدیث از احمد بن حنبل می نویسد: «سند هذا الحديث حسن لغيره لأجل عطية وأبيه، ولهما متابعات كثيرة والحديث صحيح، وقال الحافظ ابن تيمية في منهاج السنة: ٣ / ٤ صحيح»، لیکن با رجوع به چاپ های جدید منهاج السنة، این روایت موجود نمی باشد!

٢. تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩٣. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ٢٢ / ١١ / ح ٢١٧٣٤؛ شواهد التنزیل: ٢ / ٨٥ / ح ٧٠٦ و ٨٨ / ح ٧١٣. حسانانی این روایت را به سندی دیگر نقل کرده است.

رسول خدا، آیا من از اهل بیت نیستم؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «تو عاقبت به خیر و از همسران پیامبر هستی». امّ سلمه گوید: به هنگام نزول آیه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند.

۱۰- رواها ابن جریر أيضاً عن أبي كریب عن وکیع عن عبدالحمید بن بهرام عن شهر بن حوشب عن أم سلمة رضی الله عنها بنحوه؛^۱

ابن جریر همین حدیث را به سند دیگری از ابوکریب، از وکیع، از عبدالحمید بن بهرام، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه رضی الله عنها روایت می کند.

۱۱- قال ابن جریر: حدّثنا أبو کریب، حدّثنا خالد بن مخلد، حدّثنی موسی بن یعقوب، حدّثنی هاشم بن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص، عن عبدالله بن وهب بن زمعة قال: أخبرتنی أم سلمة رضی الله عنها قالت: إن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جمع علیاً وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم، ثم أدخلهم تحت ثوبه، ثم جأر إلى الله عزوجل ثم قال: «هؤلاء أهل بیتی». قالت أم سلمة رضی الله عنها: فقلت یا رسول الله، أدخلنی معهم؟ فقال صلی الله علیه وآله وسلم: «أنت من أهلی»؛^۲

ابن جریر گوید: ابوکریب، از خالد بن مخلد، از موسی بن یعقوب، از هاشم بن هاشم بن عتبة بن ابی وقاص، از عبدالله بن وهب بن زمعه نقل کرد که ام سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را جمع کرد، سپس زیر پوشش خود برد، به درگاه خدا تضرع کرد و عرضه داشت: «اینان اهل بیت من هستند». امّ سلمه گوید: به رسول خدا عرض کردم مرا نیز به همراه ایشان زیر پوشش خود داخل کن. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «تو اهل من هستی».

۱۲- رواها ابن جریر أيضاً عن أحمد بن محمد الطوسی، عن عبدالرحمن ابن صالح، عن محمد بن سلیمان الأصبهانی، عن یحیی بن عبید المکی عن عطاء، عن عمر بن أبی سلمة، عن أمه رضی الله عنها بنحو ذلك؛^۳

۱. همان. هم چنین: ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۱، ذیل ح ۲۱۷۳۲.

۲. همان: ۳ / ۴۹۳. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۲ / ح ۲۱۷۳۵ - ۲۱۷۳۶.

۳. همان.

ابن جریر حدیث قبل را و او نیز به طریق دیگری از احمد بن محمد طوسی، از عبدالرحمن بن صالح، از محمد بن سلیمان اصفهانی، از یحیی بن عبید مکی، از عطاء، از عمر بن ابی سلمه و او نیز از مادرش به همین صورت نقل می کند.

۱۳- قال ابن جریر: حدَّثنا ابن وکیع، قال: حدَّثنا محمد بن بشر عن زکریا، عن مصعب بن شیبیه، عن صفیة بنت شیبیه، قالت: قالت عائشة: خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلّم ذات غداةٍ وعلیه مرطٌ مرجلٌ من شعر أسود، فجاء الحسن رضی الله عنه فأدخله معه، ثمّ جاء الحسین فأدخله معه ثمّ جاءت فاطمة رضی الله عنها فأدخلها معه، ثمّ جاء علی رضی الله عنه فأدخله معه، ثمّ قال صلی الله علیه وآله وسلّم: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). و رواه مسلم عن ابی بکر بن ابی شیبیه عن محمد بن بشر به؛

ابن جریر گوید: وکیع، از محمد بن بشیر، از زکریا، از مصعب بن شیبیه، از صفیة دختر شیبیه نقل کرد که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم یک روز صبح از منزل خارج شد در حالی که عباپی بافته شده از پشم سیاه و دارای نقش و نگار به تن داشت. حسن علیه السلام آمد و پیامبر او را همراه خود داخل عبا برد. سپس امام حسین علیه السلام آمد، او را نیز همراه خویش داخل کرد. آن گاه فاطمه علیها السلام آمد، او را هم به همراه خود داخل آن عبا کرد. پس از ایشان علی علیه السلام آمد و او را نیز داخل کرد؛ سپس تلاوت کرد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

مسلم این حدیث را از ابوبکر بن ابی شیبیه، از محمد بن بشر روایت کرده است.

این روایت را عائشه نقل کرده و مسلم نیز آن را در صحیح خود آورده است، بنابراین طبیعی است که ابن کثیر در آن خدشه نکند.

۱۴- قال ابن ابی حاتم: حدَّثنا ابی، حدَّثنا شریح بن یونس أبو الحارث، حدَّثنا محمد بن یزید عن العوام، یعنی ابن حوشب رضی الله عنه، عن ابن عم له قال: دخلت مع ابی علی عائشة فسألته عن علی رضی الله عنه، فقالت رضی الله عنها: تسألنی عن رجل کان من أحبّ الناس إلى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم، وكانت تحته ابنته وأحبّ الناس إليه؟ لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم دعا علیاً وفاطمة وحسناً وحسیناً رضی الله عنهم، فألقى علیهم ثوباً

۱. همان. هم چنین ر.ک: المصنّف (ابن ابی شیبیه): ۷ / ۵۰۱ / ح ۳۹؛ تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ / ح ۲۱۷۲۸، با اندکی تفاوت در عبارات.

فقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهلُ بیتی، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً». قالت: فدنوت منهم فقلت: یا رسول الله، وأنا من أَهل بیتک؟ فقال صلَّى الله علیه وآله وسلَّم: «تنحى فإِنَّکَ علی خیر»؛^۱

ابن ابی حاتم گوید: پدرم از ابو حارث شریح بن یونس، از محمد بن یزید، از عوام بن حوشب، از عمویش نقل کرد که گفت: با پدرم بر عایشه وارد شدیم و من از او درباره علی علیه السلام پرسیدم. او گفت: از من درباره مردی سؤال می کنی که از محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلَّى الله علیه وآله وسلَّم بود و دخترش که محبوبترین مردم نزد اوست را به ازدواج او درآورده بود؟! به تحقیق دیدم که رسول خدا صلَّى الله علیه وآله وسلَّم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و پوششی روی ایشان انداخت و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند، پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». عایشه گوید: نزدیک ایشان شدم و گفتم: ای رسول خدا، آیا من هم از اهل بیت تو هستم؟ پیامبر صلَّى الله علیه وآله وسلَّم فرمود: «دور شو! تو زن خوبی هستی».

نکته قابل توجه در این حدیث، برخورد پیامبر با عایشه است. به تصریح خود عایشه وقتی وی درباره همراهی خود با اهل بیت سؤال می کند، رسول خدا صلَّى الله علیه وآله وسلَّم او را کنار می زند.

۱۵- قال ابن جریر: حدَّثنا ابن المثنی، حدَّثنا بکر بن یحیی بن زبان العنزی، حدَّثنا مندل عن الأعمش عن عطیة، عن أبی سعید رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلَّى الله علیه وآله وسلَّم: «نزلت هذه الآیة فی خمسة: فیّ و فی علی وحسن وحسین و فاطمة، (إِنَّمَا يُرِیدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قد تقدّم أن فضیل بن مرزوق رواه عن عطیة، عن أبی سعید، عن أم سلمة رضی الله عنها كما تقدم، وروی ابن ابی حاتم من حدیث هارون بن سعد العجلی، عن عطیة، عن أبی سعید رضی الله عنه موقوفاً، والله سبحانه وتعالی أعلم؛^۲

ابن جریر از ابن مثنی، از بکر بن یحیی بن زبان عنزی، از مندل، از اعمش، از عطیه، از ابوسعید نقل کرد که رسول خدا صلَّى الله علیه وآله وسلَّم فرمود: این آیه درباره پنج نفر نازل شده است: درباره من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام که (إِنَّمَا يُرِیدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). پیشتر گفتیم که این حدیث را فضیل بن مرزوق، از عطیه، از ابوسعید، از ام سلمه نقل کرده است ولی ابن ابی حاتم آن را از نقل هارون بن سعید عجلی، از عطیه، از ابوسعید به صورت موقوف^۳ روایت می کند و خداوند سبحان داناتر است.

۱. همان: ۳ / ۴۹۳ - ۴۹۴.

۲. همان: ۳ / ۴۹۴. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ / ح ۲۱۷۲۷.

۳. روایتی است که سندش به صحابه پیامبر منتهی شود نه به پیامبر صلَّى الله علیه وآله ر.ک: منهج النقد فی علوم الحدیث: ۳۲۶.

ابن کثیر در اسناد این حدیث به روایت ابن جریر خدشه نمی کند، اما اسناد ابن ابی حاتم را مخدوش می داند.

۱۶- قال ابن جریر: حدَّثنا ابن مثنی، حدَّثنا أبوبکر الحنفی، حدَّثنا بکیر ابن مسمار قال: سمعت عامر بن سعد رضی الله عنه قال: قال سعد رضی الله عنه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزل عليه الوحي، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة رضی الله عنهم، فادخلهم تحت ثوبه، ثم قال: «ربّ هؤلاء أهلي وأهل بيتي»؛^۱

ابن جریر گوید: ابن مثنی، از ابوبکر حنفی، از بکیر بن مسمار نقل کرد که از عامر بن سعد شنیدم که سعد گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به هنگام نزول این آیه، علی و فرزندان و فاطمه علیهم السلام را گرفت و زیر پوشش خود برد و سپس عرضه داشت: «خداوند! اینان اهل و اهل بیت من هستند».

ابن کثیر حدیث دیگری را از صحیح مسلم روایت می کند که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم آن را در غدیر خم فرموده است. این حدیث در حقیقت حدیث ثقلین است که در ضمن آن به اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم نیز اشاره شده است. در تفسیر ابن کثیر آمده است:

۱۷- وقال مسلم فی صحیحہ: حدَّثني زهير بن حرب وشجاع بن مخلد، عن ابن عليّ، قال زهير: حدَّثنا إسماعيل بن إبراهيم، حدَّثني أبو حيان، حدَّثني يزيد بن حبان قال: انطلقت أنا وحصين بن سبرة وعمر بن مسلم إلى زيد بن أرقم رضی الله عنه، فلما جلسنا إليه قال له حصين: لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً؛ رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسمعت حديثه، وغزوت معه، وصليت خلفه. لقد لقيت يا زيد خيراً كثيراً. حدَّثنا يا زيد ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: يا بن أخي، والله لقد كبرت سني، وقدم عهدي، ونسيتُ بعض الذي كنت أعي من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فما حدّثتكم فاقبلوا، وما لا فلا تكلفوا فيه. ثم قال: قام فينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً خطيباً بماء يدهي خمماً، بين مكة والمدينة، فحمد الله تعالى وأثنى عليه، ووعظ وذكر ثم قال: «أما بعد، ألا أيها الناس فإنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربي فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله تعالى،

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۴. هم چنین ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۲ / ح ۲۱۷۳۸؛ السنن الكبرى (نسائی): ۵ / ۱۲۲ - ۱۲۳ / ح ۸۴۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۸ - ۱۰۹.

فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به» فحثّ على كتاب الله عزّ وجلّ ورغّب فيه، ثمّ قال: «وأهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي» ثلاثا، فقال له حصين: ومن أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته، ولكن أهل بيته من حرّم الصدقة بعده، قال: ومن هم؟ قال: هم آل علي وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس رضی الله عنهم، قال: كل هؤلاء حرم الصدقة بعده؟ قال: نعم؛^۱

مسلم در صحیح خود می نویسد: زهیر بن حرب و شجاع بن مخلد، از ابن علیّه نقل کردند که زهیر گفت: اسماعیل بن ابراهیم، از ابوحنّان، از یزید بن حبان نقل کرد که من و حصین بن سبره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم. چون نزد وی نشستیم، حصین به او گفت: ای زید، تا به حال خیر زیادی به تو رسیده است، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیده و حدیثش را شنیده ای، با او به جنگ رفته ای و پشت سر ایشان نماز خوانده ای. ای زید، همانا خیر زیادی به تو رسیده است. ای زید، آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ای برای ما نقل کن. زید گفت: ای پسر برادرم، به خدا سوگند که سن من بالا رفته و دورانم گذشته است و برخی از آن چه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ذهن داشتم فراموش کرده ام. هر اندازه که نقل

کردم بپذیرید و آن چه را نقل نکردم مرا درباره آن به سختی نیندازید. سپس گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در کنار چشمه ای که خم نامیده می شود و بین مکه و مدینه قرار دارد، برای ایراد خطبه برخاست. پس از آن خدای تعالی را حمد و ثنا کرد و به موعظه مردم و یاد خدا پرداخت، سپس فرمود: «ای مردم، آگاه باشید، به درستی که من بشر هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم [یعنی فرشته مرگ] به سوی من آید و من به او پاسخ خواهم گفت و این در حالی است که من در میان شما دو شیء گران بها به جا می گذارم: نخستین آن دو، کتاب خدای تعالی است که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را گرفته و بدان عمل کنید و تمسک جوئید». پیامبر مردم را نسبت به آن تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود: «و اهل بیتم، شما را درباره اهل بیتم به خدا توجه می دهم، شما را درباره اهل بیتم به خدا تذکر می دهم». پیامبر سه بار این سخن را تکرار فرمود. حصین گفت: ای زید، اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟ آیا زنان پیامبر از اهل بیت او نیستند؟ گفت: زنان او از اهل بیت او هستند، اما اهل بیت او [در این سخن پیامبر] کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس هستند. حصین گفت: آیا صدقه برای همه آنان حرام است؟ زید گفت: بله.

۱. همان: ۳ / ۴۹۴. هم چنین ر.ک: صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۲ - ۱۲۳؛ مسند احمد: ۴ / ۳۶۶ - ۳۶۷؛ تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۶.

در سند این حدیث خدشه ای وارد نکرده اند، اما لازم است درباره رابطه آن با احادیث دیگر و نیز راجع به مفاد آن بحث و بررسی شود. در این حدیث زید بن ارقم به سؤال از اهل بیت بودن همسران پیامبر پاسخ مثبت داده است، اما ابن کثیر حدیث دیگری را از صحیح مسلم و به نقل از زید بن ارقم روایت می کند که کاملاً با حدیث فوق مخالف است، چرا که در آن روایت به این پرسش پاسخ مثبت داده نشده و زنان پیامبر از اهل بیت خارج شده اند.

در ادامه آمده است:

۱۸- ثم رواه عن محمد بن الريان، عن حسان بن إبراهيم، عن سعيد بن مسروق، عن يزيد بن حيان، عن زيد بن أرقم رضي الله عنه، فذكر الحديث بنحو ما تقدم، وفيه فقلت له: من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا، وأيم الله، إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثم يطلقها فترجع إلى أبيها وقومها، أهل بيته أصله وعصبته الذين حرموا الصدقة بعده.

هكذا وقع في هذه الرواية، والأولى أولى والأخذ بها أحرى.

وهذه الثانية تحتمل أنه أراد تفسير الأهل المذكورين في الحديث الذي رواه؛

سپس مسلم همین حدیث را به همین صورت از محمد بن بکار بن ریان، از حسان بن ابراهیم، از سعید بن مسروق، از یزید بن حیان، از زید بن ارقم نقل می کند، با این تفاوت که در این نقل آمده است: به زید بن ارقم گفتم: آیا همسران پیامبر از اهل بیت ایشان هستند؟ گفت: نه، به خدا سوگند همسر در دوره ای از روزگار با مرد است، سپس مرد او را طلاق می دهد و او نزد پدرش باز می گردد. اهل بیت پیامبر اصل، ریشه و خویشان او هستند که صدقه بعد از او بر ایشان حرام است.

اینچنین در این روایت آمده است، ولی روایت نخست سزاوارتر و اخذ به آن شایسته تر است و احتمال دارد در این روایت دوم، تفسیر اهل را که در حدیث او ذکر شده اراده کرده باشد.

بسیار عجیب است، در حالی که براساس متون صریح روایات اهل تسنن، عایشه اذعان و اعتراف دارد که از اهل بیت پیامبر شمرده نمی شود و ام سلمه می گوید پیامبر او را از اهل بیت ندانسته است، ابن کثیر این حقیقت را از زید بن ارقم قبول نمی کند و آن را انکار و تأویل می کند و فقط اهل بیت مطرح شده در حدیث ثقلین را منحصر در خمسه طیبه می داند! این موضوع نیز در محل خود بررسی خواهد شد.

۱. همان: ۳ / ۴۹۴. هم چنین ر.ک: صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۳؛ تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۴.

۱۹- وقد قال ابن أبي حاتم: حدثنا أبي، حدثنا أبو الوليد، حدثنا أبو عوانة، عن حصين بن عبدالرحمن، عن ابن جميلة قال: إن الحسن بن علي استخلف حين قتل علي رضي الله عنهما، قال: فبينما هو يصلّي إذ وثب عليه رجل، فطعنه بخنجره، وزعم حصين أنه بلغه أن الذي طعنه رجل من بنى أسد، وحسن رضي الله عنه ساجد. قال: فيزعمون أنّ الطعنة وقعت في ورکه، فمرض منها أشهراً ثمّ برأ، فقعد على المنبر فقال: يا أهل العراق إتقوا الله فينا، فإننا أمراؤكم وضيّفانکم، ونحن أهل البيت الذي قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قال فما زال يقولها حتى ما بقي أحد من أهل المسجد إلا وهو يحن بكاء؛^۱

ابن ابی حاتم گوید: پدرم از ابوولید، از ابوعوانه، از حصین بن عبدالرحمن، از ابو جمیله نقل کرد که: به هنگام شهادت علی علیه السلام، حسن علیه السلام جانشین ایشان شد. روزی ایشان نماز می خواند که مردی به سوی او خیز برداشت و با خنجرش به ایشان زد.

حصین می گفت: به او خبر رسیده است که آن کسی که به امام حسن خنجر زد مردی از بنو اسد بوده و آن حضرت را در حال سجده زده است.

آنان می گفتند: ضربه به ران مبارک حضرت اثر کرده و سلامتی آن را از بین برده است. حضرت چند ماهی بر اثر آن ضربه مریض شدند، سپس بهبود یافتند و بر منبر نشستند و فرمودند: ای اهل عراق، درباره ما از خدا پروا کنید، زیرا ما امیران و میهمانان شما هستیم. ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). امام حسن علیه السلام به سخنرانی ادامه داد تا این که کسی در مسجد نماند جز این که صدای گریه اش بلند شد.

بر اساس این حدیث، حضرت امام حسن علیه السلام برای بیان حقوق خویش نسبت به مردم به آیه تطهیر استناد و استدلال فرمودند. این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیر خود آورده و وی در مقدمه تفسیرش^۲ به صحّت روایات موجود در آن ملتزم شده است. این کثیر نیز در سند آن خدشه نمی کند.

۱. همان: ۳ / ۴۹۵. هم چنین ر.ک: الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۱۰.

۲. تفسیر ابن ابی حاتم: ۹ / ۳۱۳۲ / ح ۱۷۶۷۶.

۲۰- وقال السدي عن أبي الديلم قال: قال علي بن الحسين رضي الله عنهما لرجل من أهل الشام: «أما قرأت في الأحزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؟». قال: نعم، ولأنتم هم؟ قال: «نعم»؛^۱

سدی به نقل از ابودیلیم می نویسد: حضرت علی بن الحسین به مردی از اهل شام فرمود: آیا در سوره احزاب این آیه را قرائت نکرده ای که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؟ آن مرد عرض کرد: آری، آیا شما همان اهل بیت هستید؟ حضرت فرمودند: «بله».

پس هم امام مجتبی علیه السلام به هنگام مظلومیت به آیه تطهیر استدلال فرموده اند، و هم حضرت امام سجاد علیه السلام در حال اسارت! راویان این احادیث نیز اهل شام و از اتباع بنو امیه هستند، به همین جهت ابن کثیر و امثال وی با اعتماد به آنان به نقل این احادیث پرداخته اند. ابن کثیر از میان بیست روایتی که در تفسیر خود آورده است، تنها در سه روایت مناقشه سندی کرده است. در بررسی اسناد روایات روشن خواهد شد که این سه سند نیز با توجه به مبانی رجالی اهل تسنن صحیح هستند. به هر روی از نظر ابن کثیر، حدود هفده حدیث صحیح بیان گر این واقعت است که مصداق اهل بیت در آیه تطهیر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، حضرت امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام هستند. با این حال او قول عکرمه را به تنهایی در مقابل احادیث فراوان قرار داده و آن را به عنوان معارض مطرح می کند و در جمع بین احادیث مدعی می شود مراد از اهل بیت اعم است و شامل همسران پیامبر نیز می شود!^۲

سیوطی [م ۹۱۰]

سیوطی نیز در تفسیر *در المثنور*، هجده روایت در این باره مطرح می کند که اینک به طرح و بررسی آن ها می پردازیم:

۱ - أخرج ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والطبرانی وابن مردويه عن أم سلمة رضي الله عنها زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم، أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان بينهما على منامة له عليه كساء خيبرى، فجاءت فاطمة رضي الله عنها ببرمة فيها خزيرة. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أدعى زوجك وإبنيك حسناً وحسيناً». فدعتهم فبينما هم يأكلون، إذ نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۵. هم چنین رک: الصواعق المحرقة: ۲ / ۶۵۵ - ۶۵۶.

۲. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۱ - ۴۹۲.

تَطْهِيراً)، فَأَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِفَضْلِهِ إِزَارَهُ فَعَشَّاهُمْ إِيَّاهَا، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ الْكِسَاءِ وَأَوْمَأَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي فِي السِّتْرِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا مَعَكُمْ؟ فَقَالَ: «إِنكَ إِلَى خَيْرٍ مَرَّتَيْنِ»؛^١

ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جای خواب خود میان آن دو نشسته بود و عبایی خیبری بر روی ایشان بود. در این هنگام فاطمه علیها السلام دیگری سنگی که در آن خزیره (نوعی سوپ) بود آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همسر و فرزندان حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کن». ایشان نیز آن ها را دعوت کرد. آنان در حال خوردن بودند که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گوشه عبای خود را گرفت و بر روی ایشان کشید، سپس دست مبارکش را از عبا بیرون آورد و با آن به آسمان اشاره کرد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند، پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان» و این سخن را سه مرتبه تکرار فرمود.

ام سلمه گوید: سرم را داخل پوشش کردم و گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز با شما هستم؟ دو بار فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی».

٢ - أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا إِلَى أَبِيهَا بَثْرِيدَةَ لَهَا تَحْمِلُهَا فِي طَبَقٍ لَهَا، حَتَّى وَضَعْتَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟». قَالَتْ: هُوَ فِي الْبَيْتِ. قَالَ: «إِذْهَبِي، فَأَدْعِيهِ وَابْنِيكَ». فَجَاءَتْ تَقُودُ ابْنَيْهَا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي يَدِ وَعَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَمْشِي فِي إِثْرِهِمَا حَتَّى دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. فَاجْلَسَهُمَا فِي حَجْرِهِ وَجَلَسَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ يَمِينِهِ وَجَلَسَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ يَسَارِهِ. قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَخَذْتُ مِنَ تَحْتِي كِسَاءً كَانَتْ بَسَاطِنًا عَلَى الْمَنَامَةِ فِي الْبَيْتِ؛^٢

١. الدر المنثور: ٥ / ١٩٨.

٢. همان. همان طوری که مشاهده می کنید، این حدیث در در المنثور به صورت ناقص آورده شده است. با رجوع به معجم الکبیر طبرانی، معلوم می شود که در خود معجم الکبیر ادامه حدیث و مقداری از روایت بعدی حذف شده است. عبارت در معجم الکبیر

طبرانی از امّ سلمه نقل می کند که گفت: فاطمه علیها السلام با آب گواشتی که در طبقی حمل می کرد نزد پدرش آمد و آن را در مقابل ایشان قرار داد. پیامبر به ایشان فرمود: «پسر عمویت کجاست؟». عرض کرد: ایشان در منزل است. فرمود: «برو او و دو پسرت را دعوت کن». ایشان رفت و در حالی که دست هر یک از فرزندان را با یک دست خود گرفته بود و علی علیه السلام پشت سر ایشان قرار داشت آمدند، تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شدند. پیامبر حسنین علیهما السلام را در آغوش گرفت و بر روی پای خود نشانید و علی علیه السلام در سمت راست و فاطمه سلام الله علیها در سمت چپ ایشان نشستند. امّ سلمه گوید: من از زیر خودم کسائی را که به هنگام خوابیدن در منزل بسترمان بود برداشتم.

۳ - أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: «إِئْتِنِي بِزَوْجِكَ وَإِبْنِيهِ». فَجَاءَتْ بِهِمْ فَأَلْقَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمُ كِسَاءً فَدَكِيًّا، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ مُحَمَّدٍ وَفِي لَفْظِ آلِ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبِرَكَاتِكَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا جَعَلْتَهَا عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ». قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لِأَدْخُلَ مَعَهُمْ، فَجَذَبَهُ مِنْ يَدِي وَقَالَ: «إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ»؛^۱

طبرانی از امّ سلمه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به فاطمه علیها السلام فرمود: «همسر و دو پسرت را نزد من بیاور». فاطمه علیها السلام به همراه ایشان آمد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عبایی فدکی را بر روی آن ها کشید و سپس دست خود را بر ایشان قرار داد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل محمد - به نقل دیگری آل محمد - هستند، پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده، چنانکه بر آل ابراهیم قرار دادی. همانا تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی». امّ سلمه

این گونه است: «...بساطنا على المنامة في البيت ببرمة فيها خزيرة. فقال لها النبي صلى الله عليه وآله وسلم ادعى لي بعلك وابنيك الحسن والحسين، فدعتهم فجلسوا جميعاً يأكلون من تلك البرمة. قالت: وأنا أصلى في تلك الحجرة، فنزلت هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). فأخذ فضل الكساء فغشاهم، ثم أخرج يده اليمنى من الكساء وألوى بها إلى السماء، ثم قال: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».

قالت أم سلمة: فأدخلت رأسي البيت، فقلت يا رسول الله وأنا معكم؟ قال: «أنت على خير» مرتين: المعجم الكبير: ۳ / ۵۴ / ح

۲۶۶۶.

۱. همان.

گوید: من عبا را بلند کردم تا به همراه ایشان داخل گردم، پیامبر آن را از دستم کشید و فرمود: «تو زن خوبی هستی».

۴ - وأُخْرِجَ ابْنَ مَرْدَوِيهٍ عَنْ أُمِّ سَلْمَةَ قَالَتْ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي بَيْتِي (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) وَفِي الْبَيْتِ سَبْعَةٌ، جَبْرِيْلُ وَمِيكَائِيلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَعَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَنَا عَلِيٌّ بَابَ الْبَيْتِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ قَالَ: «أَنْتَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛^۱

ابن مردويه از ام سلمه نقل می کند که گفت: آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) در منزل من نازل شد، در حالی که هفت نفر در منزل بودند: جبرئیل، میکائیل، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام. من نیز کنار درب منزل بودم. عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی. تو از همسران پیامبر هستی».

۵ - وَأُخْرِجَ ابْنَ مَرْدَوِيهٍ وَالْخَطِيبَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كَانَ يَوْمَ أُمِّ سَلْمَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَنَزَلَ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِهَذِهِ الْآيَةِ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِحَسَنِ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ وَعَلِيٍّ، فَضَمَّهُمْ إِلَيْهِ وَنَشَرَ عَلَيْهِمُ الثَّوْبَ وَالْحِجَابَ عَلَى أُمِّ سَلْمَةَ مَضْرُوبٍ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي. أَللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ أُمُّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْتَ عَلَى مَكَانِكَ وَإِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ»؛^۲

ابن مردويه و خطیب، از ابوسعید خدری نقل می کنند که در روزی که روز ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها بود، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را نازل کرد که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام را دعوت کرد و آنان را نزد خود نشانید و پوشش خود را بر ایشان گسترد، این در حالی بود که برای ام سلمه پرده ای زده شده بود. رسول خدا عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند. خداوندا، ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان».

۱. همان. هم چنین ر.ک: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۳ / ح ۴۸۳؛ شواهد التنزیل: ۲ /

۱۲۴ / ح ۷۵۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۴ / ۱۴۵.

۲. همان. هم چنین ر.ک: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۲ / ح ۴۸۰.

ام سلمه عرضه داشت: ای پیامبر خدا، آیا من نیز همراه ایشان هستم؟ فرمود: «تو جایگاه خود را داری و زن خوبی هستی».

٦ - أخرج الترمذی وصححه وابن جریر وابن المنذر والحاكم وصححه وابن مردويه والبيهقي في سننه من طرق عن أم سلمة رضي الله عنها قالت: في بيتي نزلت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، وفي البيت فاطمة وعليّ والحسن والحسين فجللهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بكساء كان عليه، ثم قال: «هؤلاء أهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»؛^١

ترمذی و حاکم نیشابوری از ام سلمه نقل کرده و آن را صحیح دانسته اند و نیز ابن جریر، ابن منذر، و ابن مردویه و بیهقی در سنن خود از چند طریق از ام سلمه نقل کرده اند که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) در منزل من نازل شد در حالی که فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند و رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم با عبایی که بر دوش داشت ایشان را پوشاند و سپس عرضه داشت: «اینان اهل بیت من هستند، پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان».

٧ - وأخرج ابن جرير وابن أبي حاتم والطبراني عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم نزلت هذه الآية في خمسة: فيّ وفي عليّ وفاطمة وحسن وحسين (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛^٢

ابن جریر، ابن ابی حاتم و طبرانی از ابوسعید خدری نقل می کنند که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: این آیه درباره پنج نفر نازل شده است، درباره من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

٨ - أخرج ابن أبي شيبه وأحمد ومسلم وابن جرير وابن أبي حاتم والحاكم عن عائشة رضي الله عنها قالت: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود.

١. همان. هم چنین ر. ک: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ٣٠١/ح ٤٧٧ و منابع دیگر.

٢. همان.

فجاء الحسن والحسين رضی الله عنهما فأدخلهما معه، ثم جاء عليّ فأدخله معه، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۱

ابن ابی شیبہ، احمد، مسلم، ابن جریر، ابن ابی حاتم و حاکم از عایشه نقل کردند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهان از منزل خارج شدند در حالی که عبایی دارای نقش و نگار و بافته شده از پشم سیاه در برداشتند. سپس حسن و حسین علیهما السلام آمدند و حضرت ایشان را داخل آن پوشش برد. سپس علی علیه السلام آمد، او را نیز در داخل عبا همراه خود ساخت. در این هنگام این آیه را قرائت فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

۹ - أخرج ابن جرير والحاكم وابن مردويه عن سعد، قال: نزل عليّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الوحي. فأدخل علياً وفاطمة وابنيهما تحت ثوبه، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهلي وأهل بيتي»^۲؛

ابن جریر، حاکم و ابن مردویه از سعد نقل کردند که وحی [آیه تطهیر] بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد. پس علی، فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام را به زیر پوشش خود برد و سپس عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل من و اهل بیت من هستند».

۱۰ - أخرج ابن أبي شيبة وأحمد و ابن جرير وابن المنذر وابن أبي حاتم والطبراني والحاكم وصححه والبيهقي في سننه عن واثلة بن

الأسقع رضي الله عنه قال: جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى فاطمة ومعها حسن وحسين وعليّ حتى دخل فادنى علياً وفاطمة فاجلسهما بين يديه واجلس حسناً وحسيناً كل واحد منهما على فخذه ثم لفّ عليهم ثوبه وأنا مستدبرهم ثم تلا هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)^۳؛

ابن ابی شیبہ، احمد، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم و بیهقی در سنن خود از واثله بن اسقع حدیثی را نقل کرده اند که از میان ایشان حاکم به صحت آن تصریح کرده است. واثله گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه حسن، حسین و علی علیه السلام به سوی فاطمه علیها السلام

۱. همان: ۵ / ۱۹۸ - ۱۹۹.

۲. همان: ۵ / ۱۹۹. هم چنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۷؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۳؛ تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۲ / ح

۳. ۲۱۷۳۸؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۱ / ح ۴۷۶ و منابع دیگر.

۳. الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹.

آمدند تا این که داخل منزل شدند. پیامبر خدا، علی و فاطمه علیهما السلام را به خود نزدیک کرد و مقابل خویش نشاند و هر یک از حسنین علیهما السلام را بر یکی از ران های خود نشاند. آن گاه پوشش خود را بر روی آن ها کشید، در حالی که من پشت سر ایشان بودم. سپس پیامبر این آیه را تلاوت فرمود: **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾**.

۱۱ - أخرج ابن أبي شيبة وأحمد والترمذی وحسنه وابن جرير وابن المنذر والطبرانی والحاكم وصححه وابن مردويه عن أنس رضى الله عنه: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمرّ بباب فاطمة رضى الله عنها إذا خرج إلى صلاة الفجر ويقول: «الصلاة، يا أهل البيت، الصلاة، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)»؛^۱ ابن ابی شیبیه، احمد، ترمذی، ابن جریر، ابن منذر، طبرانی، حاکم و ابن مردویه از انس حدیثی را نقل کرده اند که در این میان ترمذی آن را حسن خوانده و حاکم به صحت آن تصریح کرده است. انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه برای نماز صبح خارج می شد، از درب منزل فاطمه سلام الله علیها می گذشت و می فرمود: «نماز، ای اهل بیت، نماز، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».

۱۲ - أخرج مسلم عن زيد بن أرقم رضى الله عنه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «أذکرکم الله فی أهل بیتی». فقیل لزيد رضى الله عنه: ومن أهل بیته؟ أليس نساؤه من أهل بیته؟ قال: «نساؤه من أهل بیته، ولكن أهل بیته من حرّم الصدقة بعده آل علی وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس»؛^۲

مسلم از زید بن ارقم نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «در باره اهل بیتم خدا را به یاد داشته و فراموش نکنید». به زید گفته شد: اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند. آیا همسران ایشان اهل بیتش نیستند؟ گفت: «همسرانش از اهل خانه او هستند؛ ولی اهل بیت او کسانی هستند که پس از او صدقه بر ایشان حرام است؛ یعنی فرزندان علی، فرزندان عقیل، فرزندان جعفر و فرزندان عباس».

۱۳ - أخرج الحکیم الترمذی والطبرانی وابن مردويه وأبو نعیم والبيهقی معاً فی الدلائل عن ابن عباس رضى الله عنهما قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إن الله قَسَمَ الخلقَ قسمین،

۱. همان.

۲. همان.

فجعلني في خيرهما قسماً... وأنا أتقى ولد آدم وأكرمهم على الله تعالى، ولا فخر، ثم جعل القبائل بيوتاً، فجعلني في خيرها بيتاً، فذلك قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب»^۱

حکیم ترمذی، طبرانی، ابن مردویه، ابونعیم و هم چنین بیہقی در کتاب خویش دلائل النبوة، همگی از ابن عباس نقل می کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «همانا خداوند آفریدگان را به دو قسم تقسیم کرد و مرا در قسم خوب و نیکو قرار داد... و من پرهیزگارترین فرزند آدم و گرامی ترین آن ها نزد خدای تعالی هستم، البته این را از سر فخر فروشی نمی گویم. سپس هر گروهی را به صورت خانه و جایگاه هایی قرار داد و من را در بهترین آن جایگاه ها و گروه ها قرار داد و آن دسته و گروه من که خداوند آن را به صورت خانه و جایگاهی قرار داده است را در این آیه فرموده است که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). پس طبق این آیه، من و اهل بیتم، همان کسانی که در گروه و قبیله من هستند، از گناهان پاک هستیم».

۱۴ - أخرج ابن جرير وابن أبي حاتم عن قتادة رضي الله عنه في قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، قال: هم أهل بيت طهّهم الله من السوء واختصهم برحمته. قال: وحدث الضحاک بن مزاحم رضي الله عنه أن نبي الله صلی الله علیه وآله وسلم كان يقول: «نحن أهل بيت طهّهم الله. من شجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وبيت الرحمة ومعدن العلم»^۲

ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده نقل کرده اند که در ذیل آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) گفت: مراد از اهل بیت کسانی هستند که خداوند آن ها را از هر بدی پاک کرده و رحمت خود را مخصوص آنان گردانیده است. هم چنین ضحاک بن مزاحم نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همواره می فرمود: «ما اهل بيتي هستیم که خدا ایشان را پاک گردانیده است. ما درخت نبوت، جایگاه رسالت، محل آمد و رفت ملائکه، خانه و جایگاه رحمت و معدن علم هستیم».

قتاده از این آیه استفاده می کند که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معصوم هستند.

۱. همان.

۲. همان.

۱۵ - أخرج ابن مردويه عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: لما دخل عليّ رضي الله عنه بفاطمه رضي الله عنها، جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم أربعين صباحاً إلى بابها يقول: «السلام عليكم أهل البيت ورحمة الله وبركاته. الصلاة، رحمة الله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». أنا حرب لمن حاربتم، أنا سلم لمن سالمتم»؛^۱

ابن مردويه از ابوسعید خدری نقل می کند که پس از آن که علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تا چهل روز، هر صبح به درب منزل ایشان می رفت و می فرمود: سلام، رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت. وقت نماز است، خداوند به شما رحمت کند، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). من با هر که با شما در ستیزه و جنگ باشد در ستیز و جنگم، و با آن که با شما در صلح است در صلحم.

۱۶ - أخرج ابن جرير وابن مردويه عن أبي الحمراء رضي الله عنه قال: حفظت من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمانية أشهر بالمدينة ليس من مرة يخرج إلى صلاة الغداة إلا أتى إلى باب علي رضي الله عنه، فوضع يده على جنبتي الباب، ثم قال: «الصلاة، الصلاة، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)»؛^۲

ابن جریر و ابن مردویه از ابوحمراء نقل می کنند که هشت ماه در مدینه ملازم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم و هیچ گاه نشد برای نماز صبح خارج شود مگر این که به درب منزل علی علیه السلام می رفت و دست خود را بر دو طرف درب قرار می داد و می فرمود: «نماز، نماز، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».

۱۷ - أخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: شهدنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسعة أشهر يأتي كل يوم باب علي بن أبي طالب رضي الله عنه عند وقت كل صلاة، فيقول: «السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل البيت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». الصلاة رحمة الله»، كل يوم خمس مرات؛^۳

ابن مردویه از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مشاهده می کردیم که مدت نه ماه، هر روز و در هنگام هر نمازی بر درب منزل علی بن ابی طالب علیهما السلام می آمد و می فرمود: «سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). وقت نماز است. خداوند شما را رحمت کند». پیامبر هر روز پنج بار این کار را انجام می داد.

۱۸ - وأخرج الطبرانی عن أبي الحمراء رضى الله عنه قال: رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يأتي باب علي وفاطمة ستة أشهر، فيقول: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛^۱

طبرانی از ابوحمراء نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم که شش ماه به درب منزل علی و فاطمه علیهما السلام می آمد [و این آیه را] قرائت می فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

ابن حجر هیتمی [م ۹۷۴]

ابن حجر هیتمی نیز در الصواعق المحرقة، در فصل نخست کتابش که درباره آیات نازل شده پیرامون اهل بیت علیهم السلام است، به حدیث کساء و کیفیت نزول این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده است. وی می نویسد:

الفصل الأول فی الآيات الواردة فيهم

الآية الأولى قال الله تعالى (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).^۲

أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين لتذكير ضمير عنكم وما بعده.

وقيل: نزلت في نسائه لقوله (وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ)^۳ ونسب لابن عباس، ومن ثم كان مولاه عكرمة ينادى به في السوق.

وقيل: المراد النبي وحده.

وقال آخرون: نزلت في نسائه، لأنهم في بيت سكناه ولقوله تعالى (وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ) وأهل بيته نسبة وهم من تحرم الصدقة عليهم. واعتمده جمع، ورجحوه وأيده ابن كثير بأنهم سبب النزول وهو داخل قطعاً، إما وحده على قوله، أو مع غيره على الأصح.

۱. همان.

۲. سوره احزاب: آیه ۳۳.

۳. همان: آیه ۳۴.

وورد فی ذلك أحادیث منها ما يصلح متمسكاً للأول ومنها ما يصلح متمسكاً للآخر وهو
أكثرها، فلذا كان هو المعتمد، كما تقرر. ولنذكر من تلك الأحادیث جملة فنقول:
أخرج أحمد عن أبي سعيد الخدري أنها نزلت فی خمسة، النبي وعلی وفاطمة والحسن
والحسين.

وأخرجه ابن جرير مرفوعاً بلفظ: أنزلت هذه الآية فی خمسة: فیّ وعلی والحسن
والحسين وفاطمة.

وأخرجه الطبرانی أيضاً.

ولمسلم أنه أدخل أولئك تحت كساء علیه وقرأ هذه الآية.

وصحّ أنه جعل علی هؤلاء كساء وقال «اللهم هؤلاء أهل بيتی وحامتی - أی خاصتی -
أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً». فقالت. أم سلمة: وأنا معهم؟ قال إنك علی خير؛

فصل یکم در آیات وارد درباره اهل بیت علیهم السلام.

آیه یکم: خدای تعالی فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).
اکثر مفسران بر این باورند که این آیه به جهت به کاربردن ضمیر مذکر «عنکم» و ضمائر بعد از آن،
درباره علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

و گفته شده است که درباره زنان پیامبر نازل شده است، چرا که آیه پس از آن این گونه آمده است:
(وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ).

این قول را به ابن عباس نسبت داده اند، چرا که غلام وی عکرمه در بازار این سخن را با جار زدن بر
زبان می راند.

هم چنین گفته شده است که منظور فقط پیامبر است. گروه دیگری نیز گفته اند درباره زنان پیامبر نازل
شده، زیرا هم آن ها در منزل و خانه او سکونت داشتند و هم براساس آیه بعد از آن که خدای تعالی
می فرماید: (وَأذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ)، با این وجود اهل بیت او خویشان او هستند و آنان کسانی
هستند که صدقه بر ایشان حرام است.

جمعی به این قول اعتماد کرده و آن را ترجیح داده اند و ابن کثیر آن را تأیید می کند؛ زیرا زنان پیامبر
سبب نزول آیه هستند و سبب نزول نیز قطعاً داخل در آیه است. البته در این که همراه زنان پیامبر افراد
دیگری هم داخل در آیه هستند دو قول وجود دارد که یکی گفتار ابن کثیر است که آیه را مختص به
زنان پیامبر می داند، و دیگری - که قول صحیح تر است - بعضی دیگر را هم داخل آیه می داند. برای

۱. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۲۱ - ۴۲۲.

هر دو قول احادیثی نقل شده است که بیشتر آن‌ها بر قول دوم دلالت دارند، از این رو به حسب قواعد باید بر احادیث دسته دوم اعتماد کرد که از این احادیث، برخی را ذکر می‌کنیم.

احمد از ابوسعید خدری نقل می‌کند که این آیه درباره پنج نفر نازل شده است: پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله وسلامه علیهم.

هم چنین ابن جریر طبری به صورت مرفوع و با همین الفاظ از پیامبر نقل می‌کند که این آیه درباره پنج نفر نازل شده است: درباره من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام.

طبرانی نیز روایت را به همین صورت آورده است.

در حدیث مسلم نیز آمده که پیامبر این چهار نفر را زیر کساء برد و این آیه را قرائت کرد.

این مطلب صحیح است که پیامبر عبا را بر ایشان قرار داد و عرضه داشت: «خداوند! اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند، ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان». امّ سلمه گفت آیا من نیز با ایشان هستم؟ پیامبر فرمود: تو زن خوبی هستی.

همان طور که ملاحظه گردید، ابن حجر مکی تصریح می‌کند که اکثر مفسران بر این عقیده اند که آیه تطهیر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها امام حسن و امام حسین علیهما السلام نازل شده است و باور ابن حجر نیز بر همین نظر استوار است.

اما برخی از نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام، برای مخفی نگاه داشتن فضایل اهل بیت و ستیز با حقیقت، اقوال دیگری مطرح می‌کنند که با اعترافات همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، یعنی امّ سلمه و عایشه و حتی با اقوال محدثان و مفسران بزرگ اهل سنت ناسازگار است. به راستی اینان مصداق بارز و تداعی کننده مَثَلِ «کاسه داغ تر از آش» هستند!

براساس روایات فراوان و موجود در منابع معتبر اهل سنت - که به بخشی از آن‌ها اشاره شد - رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با قول و فعل خود مصداق اهل بیت را تعیین فرموده اند و همسران پیامبر - از جمله عایشه که دیدی مغرضانه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته است - نیز به این حقیقت معترفند.

اینها بخشی از احادیث فراوانی است که در بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن آمده و در آن‌ها تصریح شده است که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر پیامبر خدا، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، حضرت امام حسن مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام هستند.

اگر اهل تسنن این احادیث را دروغ بشمارند، باید گفت منابع معتبر حدیثی و تفسیری آنان مملو از کذب و دروغ است، و اگر این احادیث را صحیح می‌دانند، باید به عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و در نتیجه به حقانیت و امامت بلافصل ایشان ملتزم گردند. اما آنان که تاب تحمل حق را

ندارند و درخشش حقیقت موجب کوری دیدگان‌شان می‌گردد، به هر نحو در پوشاندن حقایق می‌کوشند و همواره با حق در ستیزند. پیشتر بیان شد که ابن کثیر با وجود این که حدود بیست روایت درباره مصداق اهل بیت نقل می‌کند و هفده حدیث را صحیح می‌داند، در عین حال از پذیرش حقیقت سر باز می‌زند و با کمال تعجب مصداق اهل بیت را اعم می‌شمارد! علاوه بر ابن کثیر، طبری نیز چشم خود را فرا روی حق و حقیقت بسته است. او در تفسیر خود می‌نویسد:

إختلف أهل التأويل في الذين عُتوا بقوله: «أهل البيت». فقال بعضهم: عني به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله عليهم؛^۱

مفسران در این که مراد از «اهل بیت» در آیه تطهیر کیست اختلاف دارند. برخی گفته‌اند مراد از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

او سپس شانزده حدیث را به عنوان شاهد بر این قول مطرح می‌کند و سپس می‌نویسد:

وقال آخرون: بل عني بذلك أزواج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛^۲

و عده‌ای دیگر گفته‌اند: مراد از آن همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

اما علی رغم این ادعا، تنها قول عکرمه را به عنوان شاهد بر این نظر مطرح می‌کند و حال آن که برای بکار بردن صیغه جمع (آخرون) حداقل باید سه نفر معرفی گردد، اما این نظر غیر از عکرمه قائل دیگری ندارد. وی در تفسیرش فقط به نقل از عکرمه پرداخته و می‌نویسد:

ذكر من قال ذلك: حدثنا ابن حميد، قال: ثنا يحيى بن واضح، قال: ثنا الأصمغ، عن علقمة، قال: كان عكرمة ينادي في السوق: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قال: نزلت في نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم خاصة؛^۳

قائلین به این نظریه: ابن حمید، از یحیی بن واضح، از اصمغ، از علقمه نقل کردند که عکرمه در بازار صدا می‌زد که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فقط درباره همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است.

پیش از این بیشتر احادیث طبری را به نقل از ابن کثیر و سیوطی مطرح کردیم، اما جهت تأکید بیشتر مجدداً تک تک احادیث او را مطرح می‌کنیم^۴ و سپس برخی از نکات مهمی را که از این

۱. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹.

۲. همان: ۲۲ / ۱۳.

۳. همان.

۴. سال‌ها پیش از سوی یکی از طلاب حوزه علمیه قم دو کتابچه به دستم رسید که در یکی از آن‌ها، اسناد روایات مربوط به آیه تطهیر مورد مناقشه قرار گرفته بود. موضوع کتابچه دوم نیز مناقشه در حدیث ثقلین بود. این دو کتاب توسط استاد دانشگاه

روایات به دست می آید یادآور می شویم و در ادامه به بررسی اسناد احادیث بر مبنای رجال اهل سنت خواهیم پرداخت. طبری به عنوان شاهد بر قول نخست می نویسد:

قائلین به این نظریه به روایات زیر استناد می کنند:

- ۱ - حدثني محمد بن المثنى، قال: ثنا بكر بن يحيى بن زبان العنزى، قال: ثنا مندل، عن الأعمش، عن عطية، عن أبي سعيد الخدرى، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: نزلت هذه الآية فى خمسة: فى، وفى على، رضى الله عنه وحسن رضى الله عنه وحسين رضى الله عنه، وفاطمة رضى الله عنها (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^۱.
- ۲ - حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا محمد بن بشر، عن زكريا، عن مصعب بن شيبة، عن صفية بنت شيبة قالت: قالت عائشة: خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذات غداة، وعليه مرطٌ مرجلٌ من شعر أسود، فجاء الحسن، فأدخله معه، ثم قال: «(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)»^۱.

یکی از کشورهای خلیج - که در ردّ ما نیز تألیفاتی دارد -، یعنی دکتر سالوس نوشته شده و به صورت رایگان در سطح وسیعی توزیع شده بود. از آنجا که وی احادیث طبری را محور بحث خود قرار داده و در سند آن ها مناقشه کرده بود، از این رو لازم دانستیم احادیث طبری را به طور کامل ذکر کنیم تا روشن شود وی به تنهایی شانزده حدیث با اسناد معتبر ذکر می کند که به صراحت بیان گر نزول آیه تطهیر درباره پیامبر، امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام است. در ادامه به تصحیح هر یک از این شانزده حدیث خواهیم پرداخت. ان شاء الله. البته پاسخ مناقشات استاد مذکور در همان زمان و به سرعت از سوی نگارنده، نوشته و به چاپ رسید.

طبری از جایگاه مهم و برجسته ای نزد اهل تسنن برخوردار است. وی فقیه، محدث، مورخ و مفسر است و پیش از محدود شدن مذاهب اهل تسنن به چهار مذهب، طبری صاحب مذهب فقهی بوده و مقلد داشته است و بسیاری از عالمان و محدثان بزرگ سنی در فقه از او تقلید می کرده اند. به همین جهت آراء وی بسیار مورد توجه است. اما در دوره های متأخر، طبری تا حدودی محبوبیت و مقبولیت خود را از دست داده است. علت این امر نیز تألیف کتابی توسط وی بوده است که در آن طرق حدیث غدیر، یعنی «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» را آورده است. متأسفانه حق ستیزان این کتاب را از بین برده اند، ولی آثار به جای مانده از آن در کتب مختلف توسط برخی از محققان و در کتابی با عنوان «فضائل علی علیه السلام و کتاب الولاية» جمع آوری شده است. این کتاب توسط انتشارات «دلیل» به چاپ رسیده است.

تألیف این کتاب توسط طبری باعث شده تا ابن تیمیه گاهی با دادن نسبت تشیع به وی، مطالب او را ردّ کند، هر چند ابن تیمیه بسیار دچار تناقض شده و هر جا که مورد نیاز وی بوده به روایات طبری استناد و استدلال کرده است که پیش تر در جلد دوم از کتاب پیش روی شما، صفحه ۱۱۷ - ۱۱۸، پانویس شماره ۲ به برخی از این موارد اشاره کرده ایم.

۱. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ / ح ۲۱۷۲۷. هم چنین ر.ک: تفسیر الثعلبی، ذیل «أقوال المفسرین والعلماء باختصاصها بأصحاب الكساء»: ۸ / ۴۱؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۳۶ / ح ۷۶۹؛ تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۷.

۲. نکته قابل توجه این است که طبری این روایت را از ابن ابی شیبیه آورده است، در حالی که ابن ابی شیبیه، در متن کتاب نام امیرالمؤمنین، فاطمه و امام حسین علیهم السلام را نیز آورده است که طبری آنها را حذف کرده و نیابوده است. ر.ک: المصنّف (ابن ابی شیبیه): ۷ / ۵۰۱ / ح ۳۹. البته بسیاری از منابع اهل سنت این قسمت حدیث را که از عایشه نقل کرده اند با این عبارت

٣- حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا محمد بن بكر، عن حماد بن سلمة، عن علي بن زيد، عن أنس أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يمرّ ببيت فاطمة ستة أشهر، كلما خرج إلى الصلاة فيقول: «الصلاة أهل البيت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».^٢

٤ - حدثني موسى بن عبدالرحمن المسروقي، قال: ثنا يحيى بن إبراهيم ابن سويد النخعي، عن هلال، يعني ابن مقلاص، عن زبيد، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة، قالت: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم عندي، وعليّ وفاطمة والحسن والحسين، فجعلت لهم خزيرة، فأكلوا وناموا، وغطى عليهم عباءة أو قطيفة، ثم قال: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً».^٣

٥ - حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا أبو نعيم، قال: ثنا يونس بن أبي إسحاق، قال: أخبرني أبو داود، عن أبي الحمراء، قال: رابطة المدينة سبعة أشهر على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذا طلع الفجر، جاء إلى باب علي وفاطمة فقال: «الصلاة، الصلاة، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)».^٤

٦ - حدثني عبدالأعلى بن واصل، قال: ثنا الفضل بن دكين، قال: ثنا يونس بن أبي إسحاق، بإسناده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله.^٥

٧ - حدثني عبدالأعلى بن واصل، قال: ثنا الفضل بن دكين، قال: ثنا عبدالسلام بن حرب، عن كلثوم المحاربي، عن أبي عمار، قال: إني لجالس عند وائلة بن الأسقع إذ ذكروا علياً رضي الله عنه، فشموه فلمّا قاموا، قال: إجلس حتى أخبرك عن هذا الذي شتموا. إني عند

أورده اند: «فجاء الحسن فأدخله معه، ثم جاء حسين فأدخله معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله...»؛ ر.ك: صحيح مسلم: ١٣٠/٧؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٧؛ السنن الكبرى (بيهقي): ١٤٩/٢؛ شواهد التنزيل: ٥٦ / ٢ / ح ٦٧٦ و ٦٠ / ح ٦٨٠؛ الكشف عن حقائق التنزيل: ٤٣٤/١؛ تفسير ابن كثير: ٤٩٣/٣؛ الدر المنثور: ١٩٨/٥ - ١٩٩؛ فتح القدير: ٤ / ٢٧٩؛ تحفة الأحرؤى: ٤٩ / ٩.

١. تفسير الطبري: ٢٢ / ٩ / ح ٢١٧٢٨.

٢. همان: ح ٢١٧٢٩.

٣. همان: ٢٢ / ٩ - ١٠ / ح ٢١٧٣٠.

٤. همان: ح ٢١٧٣١.

٥. همان: ح ٢١٧٣٢.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، إذ جاءه على وفاطمة وحسن وحسين، فألقى عليهم كساء له، ثم قال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهل بيتي، اللَّهُمَّ اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. قلت: يا رسول الله، وأنا؟ قال: «وأنت». قال: فو الله إنها لأوثق عملي عندي.^١

٨ - حدثني عبدالكريم بن أبي عمير: قال: ثنا الوليد بن مسلم، قال ثنا أبو عمرو، قال: ثنى شداد أبو عمار قال: سمعت واثلة بن الأسقع يحدث، قال: سألت عن علي بن أبي طالب في منزله، فقالت فاطمة: قد ذهب يأتي برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذ جاء، فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ودخلت، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على الفراش واجلس فاطمة عن يمينه، وعلياً عن يساره وحسناً وحسيناً بين يديه، فلفع عليهم بثوبه وقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهلي، اللَّهُمَّ أهلي أحق». قال واثلة: فقلت من ناحية البيت: وأنا يا رسول الله من أهلك؟ قال: «وأنت من أهلي». قال واثلة: إنها لمن أرجى ما أرتجى.^٢

٩ - حدثني أبو كريب، قال: ثنا وكيع، عن عبدالحميد بن بهرام، عن شهر ابن حوشب، عن فضيل بن مرزوق، عن عطية، عن أبي سعيد الخدري، عن أم سلمة، قالت: لما نزلت هذه الآية: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فجل عليهم كساء خبيراً، فقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهل بيتي اللَّهُمَّ اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». قالت أم سلمة: أأنت منهم؟ قال: «أنت إلى خير».^٣

١٠ - حدثنا أبو كريب، قال: ثنا مصعب بن المقدم، قال: ثنا سعيد بن زربي، عن محمد بن سيرين، عن أبي هريرة، عن أم سلمة قالت: جاءت فاطمة إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ببرمة لها قد صنعت فيها عصيداً تحلها على طبق، فوضعت بين يديه، فقال: «أين ابن عمك وابناك؟». فقالت: في البيت. فقال: «أدعهم». فجاءت إلى علي، فقالت: أجب النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنت وابناك.

١. همان.

٢. همان: ٢٢ / ١٠ - ١١.

٣. همان: ٢٢ / ١١.

قالت أم سلمة: فلما رأهم مقبلين مدّ يده إلى كساء، كان على المنامة فمدّه وبسطه واجلسهم عليه، ثم أخذ بأطراف الكساء الأربعة بشماله، فضمّه فوق رؤوسهم وأوماً بيده اليمنى إلى ربّه، فقال: «هؤلاء أهل البيت، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»^١.

١١ - حدّثنا أبو كريب، قال: ثنا حسن بن عطية، قال: ثنا فضيل بن مرزوق، عن عطية، عن أبي سعيد، عن أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلّم أنّ هذه الآية نزلت في بيتها (إنّما يُريدُ اللهُ ليذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البَيْتِ ويُطهّرَكمُ تطهيراً). قالت: وأنا جالسة على باب البيت، فقلت: أنا يا رسول الله أأنت من أهل البيت؟ قال: «إنّك إلى خير، أنت من أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلّم». قالت: وفي البيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم وعلى وفاطمة والحسن والحسين رضي الله عنهم.^٢

١٢ - حدّثنا أبو كريب، قال: ثنا خالد بن مخلد، قال: ثنا موسى بن يعقوب، قال: ثنى هاشم بن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص، عن عبدالله بن وهب بن زعمه، قال: أخبرتنى أم سلمة أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم جمع علياً والحسين، ثم أدخلهم تحت ثوبه، ثم جأر إلى الله، ثم قال: هؤلاء أهل بيتي، فقالت أم سلمة: يا رسول الله أدخلني معهم، قال: «إنّك من أهلي».^٣

١٣ - حدّثني أحمد بن محمّد الطوسي، قال: ثنا عبدالرحمن بن صالح، قال: ثنا محمّد بن سليمان الأصبهاني، عن يحيى بن عبيد المكي، عن عطاء، عن عمر بن أبي سلمة، قال: نزلت هذه الآية على النبي صلى الله عليه وآله وسلّم وهو في بيت أم سلمة (إنّما يُريدُ اللهُ ليذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البَيْتِ ويُطهّرَكمُ تطهيراً). فدعا حسناً وحسيناً وفاطمة، فأجلسهم بين يديه، ودعا علياً فأجلسه خلفه، فتجلّل هو وهم بالكساء، ثم قال: «وهؤلاء أهل بيتي، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». قالت أم سلمة: أنا معهم؟ [قال: «مكانك، وأنت على خير»]؛^٤

١. همان: ح ٢١٧٣٣.

٢. همان: ح ٢١٧٣٤.

٣. همان: ٢٢ / ١٢ / ح ٢١٧٣٥.

٤. همان: ح ٢١٧٣٦.

۱۴ - حدّثنی محمد بن عماره، قال: ثنا إسماعیل بن أبان، قال: ثنا الصباح بن یحیی المرّی، عن السدی، عن أبی الدیلم، قال: قال علی بن الحسین لرجل من أهل الشام: «أما قرأت فی الأحزاب: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)» قال: ولأنتم هم؟ قال: «نعم».^۱

۱۵ - حدّثنا ابن المثنی، قال: ثنا أبو بکر الحنفی، قال: ثنا بکیر بن مسمار، قال: سمعت عامر بن سعد، قال: قال سعد: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزل عليه الوحي، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة، وأدخلهم تحت ثوبه، ثم قال: «ربّ هؤلاء أهلي وأهل بيتي».^۲

۱۶ - حدّثنا ابن حمید، قال: ثنا عبدالله بن عبدالقدوس، عن الأعمش، عن حكيم بن سعد، قال: ذكرنا علي بن أبي طالب رضي الله عنه عند أم سلمة. قالت: فيه نزلت: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قالت أم سلمة: جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى بيتي، فقال: لا تأذني لأحد، فجاءت فاطمة، فلم أستطع أن أحجبها عن أبيها، ثم جاء الحسن، فلم أستطع أن أمنعه أن يدخل على جدّه وأمه، وجاء الحسين، فلم أستطع أن أحجبه، فاجتمعوا حول النبي صلى الله عليه وآله وسلم على بساط، فجلّهم نبي الله بكساء كان عليه، ثم قال: «هؤلاء أهل بيتي، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا».

فنزلت هذه الآية حين اجتمعوا على البساط قالت: فقلت: يا رسول الله، وأنا؟ قالت: فو الله ما أنعم وقال: «إنك إلى خير».^۳

بنابراین روشن شد که طبری برای قول «نخست شانزده سند» ارائه می کند و از عایشه، ام سلمه و بزرگانی از صحابه نقل می کند که اهل بیت پیامبر همان امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام هستند و در مقابل آن ها ادعای عکرمه را مطرح می کند که فقط اوست که قول مخالف را دارد و این که در بازار جار می زد و مدعی بوده است که مراد از اهل بیت فقط همسران پیامبر هستند!^۴

۱. همان: ح ۲۱۷۳۷.

۲. همان: ح ۲۱۷۳۸.

۳. همان: ۲۲ / ۱۲ - ۱۳ / ح ۲۱۷۳۹.

۴. طبری نیز به نقل از علقمه روایت می کند: «كان عكرمة ينادي في السوق: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). قال: نزلت في نساء النبي صلى الله عليه وآله خاصة»؛ تفسير الطبري: ۲۲ / ۱۳ / ح ۲۱۷۴۰.

چند برداشت از این احادیث

براساس روایاتی که از امّ سلمه نقل شده است، نکات زیر را می توان استفاده نمود:

۱ - رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ به سؤال امّ سلمه درباره این که آیا او نیز از اهل بیت است یا خیر، هرگز به وی پاسخ مثبت نداده اند؛ اما در مقابل از خوبی و عاقبت به خیری وی گزارش کرده اند.

۲ - وقتی که امّ سلمه قصد ورود به زیر کساء را دارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم کساء را از دست او کشیده و مانع از ورود او می شود، و یا او را به توقف در مکان خویش امر می کند.

۳ - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وی را در زمره اهل بیت خود نمی داند؛ اما او را از «اهل خود» شمرده و یا متذکر می شود که ایشان از «ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم» است. بنابراین عنوان «اهل بیت» با عناوین «اهل» و «ازواج النبی» متفاوت است و به افراد مشخص و معینی اختصاص دارد.

بر این اساس، پاسخ برخی که با استناد به آیه بیست و نهم سوره قصص، همسران پیامبر را مصداق اهل بیت می دانند داده می شود. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ)؛^۱

وقتی موسی وقت تعیین شده را به پایان رسانید و همسرش را با خود برد.

در این آیه، واژه «اهل» درباره همسر موسی به کار رفته است.

در احادیث امّ سلمه نیز از ایشان با واژه هایی هم چون «اهل» و «ازواج النبی» یاد شده است؛ اما اطلاق «اهل بیت» به ایشان از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نفی گردیده است.

۴ - براساس روایت صحیح مسلم و طبری، عایشه وارد شدن به زیر کساء را درخواست نکرده است. اما بر اساس روایت ابن ابی حاتم، وقتی او به سمت اهل بیت حرکت می کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را کنار زده و خطاب به وی می فرماید: «تنحی»؛ دور شو.

۱. سوره قصص: آیه ۲۹.

۵ - عایشه با استناد به نزول آیه تطهیر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث کساء، ایشان و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم معرفی می کند.

۶ - سعد بن ابی وقاص نیز در پاسخ معاویه که او را به سب امیرالمؤمنین علیه السلام فرامی خواند گفت: تا سه منقبت و فضیلت از مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام در خاطر من است، هرگز او را سب نخواهم کرد. وی نزول آیه تطهیر درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی از مناقب ایشان دانست و معتقد بود که داشتن یکی از آن مناقب نزد وی از تمام ثروت های دنیوی محبوب تر است؛ چرا که «حمر النعم» کنایه از مال فراوان است.

۷ - واثله بن اسقع نیز با استشهاد به آیه تطهیر و تصریح به نزول آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوعمار را از سب و شتم امیرالمؤمنین علیه السلام منع و او را نصیحت می کند.

۸ - امام مجتبی علیه السلام نیز آن گاه که مورد سوء قصد قرار گرفت، برای بیان مقام و جایگاه خود در پیش گاه خداوند، به نزول آیه تطهیر درباره خود احتجاج فرمودند.

۹ - حضرت امام سجاد علیه السلام نیز در هنگام اسارت، برای معرفی خود به شامیان، به آیه تطهیر و نزول آن درباره خاندان پیامبر استشهاد فرمودند.

۱۰ - قتاده یکی از مفسران بزرگ و مورد اعتماد اهل تسنن در طبقه تابعین، این آیه را بیان گر عصمت اهل بیت علیهم السلام دانسته است.

براساس احادیث، به هنگام نزول آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دست به دعا برداشته و از خداوند سبحان اموری را برای اهل بیت^۱ خویش مسئلت کردند، از آن جمله عرضه داشتند:

۱. حاکم نیشابوری با آن همه تعصبی که نسبت به دفاع از غاصبین خلافت پیامبر دارد، پس از نقل حدیث کساء و تصحیح آن تصریح می کند که: «وقد صحّت الروایة علی شرط الشیخین أنه علمهم الصلاة علی أهل بیته كما علمهم الصلاة علی آله». آن گاه به مناسبت دو واژه «اهل بیت» و «آل»، روایتی را از کعب بن عجره از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: کعب بن عجره مرا ملاقات کرد و گفت: «ألا أهدی لک هدیة سمعتها من النبی صلی الله علیه وآله، قلت: بلی، قال: فاهدها لی، قال: سألتنا رسول الله صلی الله علیه وآله، فقلنا: یا رسول الله، کیف الصلاة علیکم أهل البیت؟ قال: قولوا: اللَّهُمَّ صَلِّ علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللَّهُمَّ بارک علی محمد وعلی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم إنک حمید مجید».

حاکم نیشابوری در ادامه می نویسد: «وقد روی هذا الحدیث بإسناده وألفاظه حرفا بعد حرف الإمام محمد بن إسماعیل البخاری عن موسى بن إسماعیل فی الجامع الصحیح وإنما خرجته لیعلم المستفید أن أهل البیت والآل جمیعا هم»؛ المستدرک علی الصحیحین: ۱۴۸ / ۳.

اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلاءِ آلَ مُحَمَّدٍ فَاجعَلْ صَلواتَكَ وَبركاتَكَ عَلى مُحَمَّدٍ وَعَلى آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ
حميدٌ مجيدٌ؛^۱

بارالها، اينان آل محمد هستند، پس صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار ده. به راستی
که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی.

هم چنین می فرمودند:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ أَهْلَ بَيْتِي؛^۲

بارالها، من و اهل بیتی را به سوی خود ببر نه به سوی آتش.

در روایت دیگر نیز آمده است که فرمودند:

السَّلامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکاتُهُ، الصَّلاةُ رَحِمَکُمْ اللَّهُ (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنْکُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَيُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبْتُمْ أَنَا سَلَمٌ لِمَنْ سَالْتُمْ؛^۳

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت، خداوند شما را مشغول رحمت خویش گرداند.
وقت نماز است، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) من با هر که با شما در جنگ باشد، در جنگم و با آن که با شما در
صلح باشد، در صلحم.

در روایتی دیگر، پیامبر این گونه دعا می فرماید که:

اللَّهُمَّ هَؤُلاءِ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ ارْضَ عَنْهُمْ کَمَا أَنَا عَنْهُمْ راضٍ؛^۴

خداوندا، اینان از من هستند و من از ایشانم، بارالها، از ایشان راضی باش چنانکه من از آنان راضی
هستم.

۱. مسند أحمد: ۶ / ۳۲۳؛ مسند أبی یعلی: ۱۲ / ۴۵۶؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۱۵ / ح ۷۴۷. این مطلب در بسیاری از منابع دیگر نیز با
اندکی تفاوت موجود است. برای اطلاع بیشتر ر.ک: المعجم الكبير: ۳ / ۵۳ / ح ۲۶۶۴ و ۲۶۶۵ و ۲۳ / ۳۳۶؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۱؛
مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶؛ مسند أبی یعلی: ۱۲ / ۳۴۴ / ح ۶۹۱۲؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۴۵ / ح ۳۷۶۲۹؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۱۷ / ح ۷۵۲؛
الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸؛ تفسیر الألوسی: ۲۲ / ۱۴.

۲. ر.ک: مسند أحمد: ۶ / ۲۹۶ و ۳۰۵؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶؛ المصنّف (ابن أبی شیبة): ۷ / ۵۰۱ / ح ۴۱؛ مسند أبی یعلی: ۱۲ / ۳۱۳ /
ح ۶۸۸؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۴ / ح ۲۶۶۷ و ۲۳ / ۳۳۰ و ۳۹۳؛ کنز العمال: ۱۲ / ۱۰۱ / ح ۳۴۱۸۷ و ۱۳ / ۶۴۴ / ح ۳۷۶۲۸ و ۶۴۵ / ح
۳۷۳۶۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۵۶.

۳. ر.ک: الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۴ / ح ۴۸۷؛ شواهد
التنزیل: ۲ / ۴۴ ح ۶۶۵. در بسیاری از منابع دیگر، این حدیث را بدون قسمت پایانی آن، یعنی «أنا حرب لمن حاربتم، أنا سلم
لمن سالمتم» آورده اند.

۴. المعجم الأوسط: ۵ / ۳۴۸؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۸۴ / ح ۷۰۴ و ۷۰۵؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۹. هیشمی پس از نقل این روایت
می نویسد: «رواه الطبرانی فی الأوسط ورجاله رجال الصحیح غیر عبید بن طفیل وهو ثقة».

شواهدی دیگر بر نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

پیش از این با نقل پاره ای از روایات، روشن شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به صراحت مصداق اهل بیت را امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام معرفی فرموده اند و امام مجتبی و حضرت سجاد علیهما السلام نیز برای بیان مقام و منزلت خود به این آیه استشهاد فرموده اند. اما علاوه بر روایات یاد شده، قرائن دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که به دو مورد از آن ها اشاره می شود:

استشهاد عبدالله بن عقیف آزدی در مقابل ابن زیاد

پس از جنایات یزید و ابن زیاد در کربلا که به شهادت حضرت سیدالشهدا و اسارت خاندان ایشان منجر شد، ابن زیاد خدا را به خاطر این غلبه ستایش کرد! عبدالله بن عقیف - که از شخصیت های برجسته کوفه بود - در پای منبر به ابن زیاد اعتراض کرد و با استناد و استشهاد به آیه تطهیر، وی را به خاطر به شهادت رساندن حضرت سیدالشهدا علیه السلام خارج از اسلام معرفی کرد و همین امر موجب شد که وی را به طرز فجیعی به شهادت برسانند. خواریزمی در مقتل الحسین علیه السلام می نویسد:

ولما جیء برأس الحسين إلى عبدةالله... نادى فى الناس، فجمعهم فى المسجد الأعظم، ثم خرج ودخل المسجد وصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، فكان من بعض كلامه أن قال: الحمد لله الذى أظهر الحق وأهله، ونصر أميرالمؤمنين وأشياعه وقتل الكذاب بن الكذاب. قال: فما زاد على هذا شيئاً حتى وثب إليه عبدالله بن عقیف الأزدي، ثم العامري - أحد بنى والبة - وكان من رؤساء الشيعة وخيارهم؛ وكان قد ذهب عينه اليسرى يوم الجمل والأخرى يوم صفين؛ وكان لا يكاد يفارق المسجد الأعظم يصلّى فيه إلى الليل ثم ينصرف إلى منزله، فلما سمع مقالة ابن زیاد، وثب إليه وقال: «يا بن مرجانة، إن الكذاب وابن الكذاب أنت وأبوك ومن استعملك وأبوه يا عدو الله ورسوله، أتقتلون أبناء النبيين وتكلمون بهذا الكلام على منابر المسلمين؟».

فغضب عبدةالله بن زیاد، وقال: من المتكلم؟ فقال: «أنا المتكلم يا عدو الله! أتقتل الذرية الطاهرة الذين قد أذهب الله عنهم الرجس فى كتابه، وتزعم أنك على دين الإسلام؟ واغوثاه! أين أولاد المهاجرين والأنصار ليتنقموا من هذا الطاغية، اللعين بن اللعين على لسان رسول الله رب العالمين؟».

فازداد غضب ابن زیاد حتی انتفخت أوداجه، فقال: علیّ به ... فقال عبیدالله، إضربوا عنقه،
فصُربت وِصْلِب؛^۱

وقتی سر [مبارک حضرت امام] حسین علیه السلام را نزد عبیدالله بن زیاد آوردند... در میان مردم جار زد و آن ها را در مسجد اعظم جمع کرد. سپس از منزل خارج گشت و به مسجد داخل شد و بالای منبر رفت. خدا را حمد و ثنا گفت و قسمتی از سخنانش چنین بود که گفت: حمد خدایی را که حق و اهل آن را پیروز کرد و امیرالمؤمنین (یزید) را یاری کرد و بلند آوازه ساخت و دروغ گو پسر دروغ گو را کشت. پس چیزی بر کلام خویش نیفزوده بود که عبدالله بن عقیف اُزدی عامری - یکی از بنو وابه - به سوی او خیز برداشت. وی از سران و برگزیدگان شیعه بود و چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین از دست داده بود و بیشتر وقت خود را در مسجد اعظم سپری می کرد و تا شب در آن نماز می خواند، سپس به منزلش باز می گشت. وقتی که گفتار ابن زیاد را شنید به سوی او خیز برداشت و گفت: ای پسر مرجانه، به درستی که تو و پدرت و آن که تو را بر سر کار آورده و پدرش دروغ گو و پسر دروغ گو هستید. ای دشمن خدا و رسول خدا! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و این گونه بر منبرهای مسلمانان سخن می گوید؟

عبیدالله بن زیاد خشمگین شد و پرسید: سخن گو کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: ای دشمن خدا، من سخن گو هستم! آیا فرزندان پاکی را می کشید که خداوند در کتابش به تحقیق ناپاکی را فقط از ایشان دور ساخته است، با این حال گمان می کنی که بر دین اسلام هستی؟ ای خدای فریاد رس! کجایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش انتقام بگیرند؟ از این کسی که خودش و پدرش در گفتار رسول پروردگار عالمیان مورد لعن قرار گرفته اند؟ غضب ابن زیاد بیشتر شد تا این که رگ های گردنش متورّم شد و گفت: او را نزد من بیاورید... سپس عبیدالله گفت: گردنش را بزیند. پس گردنش را زدند و به دار آویختند.

أمّ سلمه و یادآوری آیه تطهیر پس از شهادت امام حسین

پس از خبر شهادت امام حسین علیه السلام، امّ سلمه اهل عراق را - که با ایشان جنگیده بودند - لعن کرد و با استناد به آیه تطهیر، مقام و منزلت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را یادآور شد. احمد بن حنبل می نویسد:

۱. مقتل الحسين (خوارزمی): ۲ / ۵۲ - ۵۵. هم چنین ر.ک: تاریخ الطبری: ۴ / ۳۵۱؛ الکامل فی التاریخ: ۴ / ۸۲ - ۸۳؛ مقتل الحسين (ابو مخنف): ۲۰۷؛ کتاب الفتوح: ۵ / ۱۲۳.

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا أبو النضر هاشم بن القاسم، ثنا عبدالحميد، يعنى ابن بهرام، قال: حدَّثني شهر بن حوشب، قال: سمعت أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم: حين جاء نعي الحسين بن علي لعنت أهل العراق فقالت: قتلوه قتلهم الله غرّوه وذلّوه. لعنهم الله فإنّي رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جاءته فاطمة غديّة ببرمة قد صنعت له فيها عصيدةً تحمله في طبق لها حتى وضعتها بين يديه. فقال لها: «أين ابن عمك؟». قالت: هو في البيت. قال: «فاذهبي فادعيه وائتني بإبنيه». قالت: فجاءت تقود ابنيها كلّ واحد منهما بيد وعلى يمشى في أثرهما حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجلسهما في حجره وجلس على عن يمينه وجلست فاطمة عن يساره. قالت أم سلمة: فاجتذ من تحتي كساء خبيراً كان بساطاً لنا على المنامة في المدينة، فلّفه النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليهم جميعاً، فأخذ بشماله طرفي الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربّه عزّ وجلّ. قال: «اللّهمّ أهلى أذهب عنهم الرّجس وطهرهم تطهيرا اللّهمّ أهل بيتى أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». قلت: يا رسول الله، أأنت من أهلكت؟ قال: «بلى، فادخلي في الكساء». قالت: فدخلت في الكساء بعد ما قضى دعاءه لابن عمه على وابنيه وابنته فاطمة رضى الله عنهم و^١

عبدالله از پدرش، از ابونضر هاشم بن قاسم، از عبدالحميد بن بهرام نقل کردند که شهر بن حوشب گفت: از ام سلمه همسر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنیدم: وقتی خبر شهادت حسین بن علی رسید، اهل عراق را لعنت کرد و گفت او را کشتند، خداوند آنان را بکشد، به او نیرنگ زدند و او را خوار کردند. خداوند آنان را لعنت کند، چرا که دیدم فاطمه علیها السلام یک روز صبح با ظرفی سنگی که در آن برای پیامبر عصیده ای درست کرده بود و بر طبقی حمل می کرد نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و آن را در مقابل ایشان قرار داد. پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به او فرمود: پسر عمویت کجاست؟ عرض کرد: در منزل است. پیامبر فرمود برو او را دعوت کن و فرزندان را به این جا بیاور. حضرت فاطمه سلام الله علیها [رفت و] بازگشت در حالی که دست هر کدام از حسنین علیهما السلام را با یکی از دستان خود گرفته و آن ها را به دنبال خود می کشید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به دنبال ایشان می آمد تا این که بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم وارد شدند. پیامبر حسنین علیهما السلام را به آغوش گرفته و بر پای مبارک خود نشانده، علی علیه السلام را در سمت راست و فاطمه علیها السلام را

١. مسند أحمد: ٦ / ٢٩٨. هم چنین ر.ک: شواهد التنزیل: ٢ / ١١٠-١١٢ ح / ٧٤١ و ٧٤٣؛ تاریخ

مدینه دمشق: ١٤ / ١٤٢ با اسنادی متفاوت.

در سمت چپ خود نشانید. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از زیرم عبایی خیبری را که در جای خواب و زیراندازمان بود برداشت و آن را بر روی همه ایشان کشید و با دست چپ دو طرف عبا را گرفته و دست راست خود را به سوی پروردگارش عزوجل بلند کرد و عرضه داشت: «اینان اهل من هستند. بارالها، ناپاکی را از اهل من دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان، خداوندا، ناپاکی را از اهل بیتم دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان، بارالها، اهل بیت مرا از ناپاکی دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». من به پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمود: «بله داخل عبا بیا». من داخل عبا شدم بعد از آن که دعای پیامبر در حق پسرعمویش علی و دو فرزندش و دخترش فاطمه علیهم السلام تمام شده بود.

راویان احادیث نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت

بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، احادیث نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام را روایت کرده اند که در ذیل نام برخی از بزرگان صحابه را که روایات آن ها در منابع اهل تسنن آمده ذکر می کنیم.

- ۱ - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛
- ۲ - حضرت صدیقه طاهره علیها السلام؛
- ۳ - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام؛
- ۴ - أمّ سلمه رحمها الله؛
- ۵ - عایشه؛
- ۶ - ابن عباس؛
- ۷ - سعد بن ابی وقاص؛
- ۸ - أبو الدرداء؛
- ۹ - أنس بن مالک؛
- ۱۰ - أبوسعید خدری؛
- ۱۱ - جابر بن عبدالله انصاری؛
- ۱۲ - وائله بن الأسقع؛
- ۱۳ - زید بن أرقم؛
- ۱۴ - عمر بن أبی سلمه؛
- ۱۵ - ثوبان مولا رسول الله؛
- ۱۶ - ابو حمراء خادم رسول الله؛
- ۱۷ - معقل بن یسار؛
- ۱۸ - ابوهیره؛
- ۱۹ - براء بن عازب و جمعی دیگر از صحابه که پس از جستجو در مصادر شیعه و اهل سنت، تعداد راویان در طبقه صحابه نیز به حدود چهل تا پنجاه تن نیز خواهد رسید.

در دوره ها و زمان های مختلف نیز محدثان و مفسران زیادی به نقل این روایات پرداخته اند که به نام برخی از این بزرگان اشاره می کنیم.

راویان حدیث در زمان های مختلف

برخی از راویان مشهور سنی که در دوره های مختلف حدیث کساء را روایت کرده اند عبارتند

از:

- ۱ - ابوبکر بن ابی شیبه (متوفای ۲۳۵)؛
- ۲ - احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱)؛
- ۳ - عبد بن حمید کشی (متوفای ۲۴۹)؛
- ۴ - مسلم بن حجاج نیشابوری، (متوفای ۲۶۱)؛
- ۵ - ابوحاتم محمد بن ادريس رازی (متوفای ۲۷۷)؛
- ۶ - ابو عبدالله محمد بن علی معروف به «حکیم ترمذی» (متوفای ۲۸۵)؛
- ۷ - احمد بن عبد الخالق بزّار (متوفای ۲۹۲)؛
- ۸ - محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۹۷)؛
- ۹ - احمد بن شعیب نسائی (متوفای ۳۰۳)؛
- ۱۰ - ابوجعفر محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)؛
- ۱۱ - عبدالرحمان بن محمد بن ادريس رازی، مشهور به ابن ابی حاتم (متوفای ۳۲۷)؛
- ۱۲ - سلیمان بن احمد طبرانی (متوفای ۳۶۰)؛
- ۱۳ - ابو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)؛
- ۱۴ - ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (متوفای ۴۶۳)؛
- ۱۵ - ابوبکر احمد بن حسین بیهقی (متوفای ۴۵۸)؛
- ۱۶ - ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳)؛
- ۱۷ - ابوالسعادات مبارک بن محمد، ابن اثیر، صاحب جامع الأصول (متوفای ۶۰۶)؛
- ۱۸ - شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸)؛
- ۱۹ - جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی (متوفای ۹۱۱).

البته راویان دیگری نیز در دوره های مختلف به نقل این حدیث پرداخته اند که از جمله می توان به ابن منذر، ابن مردویه و روات دیگری که سیوطی از آنان نام می برد اشاره کرد، اما به

جهت رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می شود و روشن است که برای اثبات صحت انتساب این حدیث به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همین مقدار کافی است.

صحت حدیث و دیدگاه عالمان سنی در این باره

بسیاری از عالمان مورد اعتماد اهل تسنن، یا به صحت این احادیث تصریح کرده و یا آن را در کتاب هایی که خود ملتزم به صحت آن هستند ذکر کرده اند که در این میان می توان به عالمان زیر اشاره نمود:

۱ - احمد بن حنبل

برخی از بزرگان اهل تسنن معتقدند که وی در مسندش هیچ روایت دروغی نقل نکرده است و این قول را به ادعای خود احمد بن حنبل مستند می سازند. سبکی در این باره می نویسد:

قال الإمام الحافظ أبو موسى محمد بن أبي بكر المدینی رضی الله عنه: هذا الكتاب، یعنی مسند الإمام أبي عبدالله أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی قدس الله روحه أصل كبير ومرجع وثيق لأصحاب الحديث. انتقى من أحاديث كثيرة، ومسموعات وافرة، فجعل إماماً ومعتمداً وعند التنازع ملجأً ومستنداً على ما أخبرنا... وقال لنا: «إن هذا الكتاب قد جمعته وانتقيته من أكثر من سبعمائة وخمسين ألفاً، فما اختلف فيه المسلمون من حديث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فارجعوا إليه، فإن كان فيه وإلا ليس بحجة»؛^۱

حافظ ابو موسی محمد بن ابوبکر مدینی گوید: این کتاب، یعنی مسند احمد اصلی بزرگ و مرجعی مورد اعتماد برای اصحاب حدیث است که احمد احادیث آن را از میان احادیث بسیار و شنیده های فراوان برگزیده و این کتاب را پیشوا و مورد اعتماد و به هنگام نزاع و اختلاف پناهگاه و مستند قرار داده است. دلیل بر این مدعا آن چیزی است که به ما رسیده که... احمد گوید: «همانا این کتاب را از میان بیش از هفتصد و پنجاه هزار حدیث جمع کرده و برگزیدم. پس در هر حدیثی از احادیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که مورد اختلاف مسلمانان است به آن مراجعه کنید، اگر آن حدیث مورد اختلاف در مسند بود قابل اعتماد و حجت است و در غیر این صورت حجیت ندارد».

سبکی در ادامه می نویسد:

وقال عبدالله بن أحمد رضی الله عنهما: كتب أبي عشرة آلاف ألف حديث لم يكتب سواداً في بياض إلا حفظه. وقال عبدالله أيضاً: قلت لأبي: لم کرهت وضع الكتب وقد عملت المسند؟

۱. طبقات الشافعية الكبرى: ۲ / ۳۱. هم چنین ر.ک: خصائص مسند الإمام أحمد: ۱۳.

فقال: «عملت هذا الكتاب إماماً إذا اختلف الناس في سنة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

رجع إليه»؛^۱

عبدالله بن احمد گوید: پدرم ده میلیون حدیث نوشت و هیچ سیاهی در سفیدی نمی نوشت مگر آن که آن را حفظ کرده بود. هم چنین وی می گوید: به پدرم گفتم: چرا کراحت داری کسی کتاب تألیف کند در حالی که خودت مسند را تألیف کرده ای؟! گفت: «این کتاب را گرد آوردم تا پیشوای مردم باشد و چنان چه در سنتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف کردند، به آن مراجعه کنند».

البته برخی از عالمان اهل سنت معتقدند که در مسند احمد بن حنبل روایات کذب نیز وجود دارد و با توجه به مبنای رجالی خود، تعدادی از احادیث مسند را در رساله ای جمع کرده و آن ها را جعلی دانسته اند. این رساله در قرن نهم به دست ابن حجر (شیخ الاسلام اهل تسنن) رسیده و او در کتابی با عنوان *القول المسند فی الذب عن مسند أحمد* به اشکالات مطرح شده در آن رساله پاسخ گفته و به تصحیح روایات مسند احمد پرداخته است.

بنابراین روشن است که احمد بن حنبل و بسیاری از دانشمندان سنی به صحت مسند احمد ملتزم هستند و چون حدیث کساء به اسانید متعدد و مختلف در مسند احمد روایت شده است، لذا می توان با قطع و یقین به صحت این حدیث شریف در نزد احمد بن حنبل حکم کرد. علاوه بر آن، سند حدیث کسا را که در مسند احمد آمده است بررسی کرده و صحت آن ها را نیز ثابت خواهیم نمود.

۲ - مسلم بن حجاج نیشابوری

صحت احادیث صحیح مسلم میان عالمان اهل سنت معروف و مشهور است. حتی برخی در این باره ادعای اجماع کرده اند. برخی دیگر مدعی قطعیت صدور احادیث آن از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند و معتقدند که تمام الفاظ احادیث مسلم، از ابتدا تا انتها مقطوع الصدورند.^۲ با این بیان مسلم نیز قائل به صحت حدیث کساء است؛ زیرا وی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است.^۳

۳ - ترمذی

۱. همان.

۲. برای اطلاع بیشتر از اعتبار و جایگاه این کتاب به جلد نخست از همین مجموعه (جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام)، صفحه

۸۴ به بعد مراجع شود.

۳. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰.

وی نیز حدیث کساء را در سنن خود نقل نموده و به اعتبار اسناد آن تصریح کرده است.^۱ از طرفی برخی از عالمان اهل سنت از جمله ذهبی^۲ و سیوطی،^۳ پس از نقل این حدیث، از صحیح بودن آن در نظر ترمذی خبر داده اند.

۴ - ابن حبان

وی این حدیث را در کتاب صحیح^۴ خود نقل کرده است و از آنجا که وی ملتزم به صحت روایات کتاب خویش است، از این رو حدیث کساء در نزد وی نیز صحیح خواهد بود.

۵ - حاکم نیشابوری

وی پس از نقل این حدیث در مستدرک، به تصحیح آن پرداخته است.^۵

۶ - ذهبی

ذهبی در دو جا به صحت این حدیث تصریح کرده است. نخست در ذیل تصحیح حاکم نیشابوری در مستدرک،^۶ و دیگری در دو کتاب تاریخ الإسلام و سیر أعلام النبلاء.^۷

۷ - ابن تیمیه

او نزد گروهی از اهل سنت معاصر بسیار مقبول و مورد اعتماد است به طوری که می توان وی را امام آن ها به ویژه وهابیان دانست. ابن تیمیه در منهاج السنه درباره حدیث کساء می نویسد:
وأما حدیث الكساء فهو صحیح. رواه أحمد والترمذی من حدیث أم سلمة، ورواه مسلم فی صحیحه من حدیث عائشة؛^۸

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۶۰ - ۳۶۱ / ح ۳۹۶۲. وی در انتهای حدیث می نویسد: «هذا حدیث حسن صحیح، وهو أحسن شیء روی فی هذا الباب».

۲. سیر أعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۷ / ش ۸۴.

۳. الدرّ المنثور: ۵ / ۱۹۸.

۴. صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۴۳۲ - ۴۳۳.

۵. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶ و ۳ / ۱۴۶ - ۱۴۸.

۶. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳ / ۱۴۳ / ح ۴۶۵۲.

۷. تاریخ الإسلام: ۵ / ۹۵ - ۹۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۲۸۳.

۸. منهاج السنه: ۵ / ۶.

حدیث کساء صحیح است و احمد و ترمذی آن را از امّ سلمه روایت کرده اند و مسلم نیز در صحیح خود از عایشه نقل کرده است.

۸ - فخر رازی

وی که در نزد اهل سنت به امام المفسرین مشهور است، در تفسیر خود پس از نقل حدیث کساء ادعای اتفاق و اجماع کرده، می نویسد:

واعلم أن هذه الرواية كالمُتَّفَقِ على صحتها بين أهل التفسير والحديث؛^۱

بدان که این روایت مانند احادیثی است که بر صحت آن بین اهل تفسیر و حدیث اتفاق وجود دارد.

۹ - ابن حجر مکی

او نیز حدیث کساء را صحیح دانسته و می نویسد:

وصحّ أنه جعل على هؤلاء كساء وقال: «اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وحامتي، أي خاصّتي. أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». فقالت أم سلمة: وأنا معهم؟ قال: «إنك على خير». وفي رواية أنه قال بعد «تطهيرا»: «أنا حرب لمن حاربهم وسلم لمن سالمهم وعدوّ لمن عاداهم». وفي أخرى ألقى عليهم كساء ووضع يده عليهم، ثم قال: «اللَّهُمَّ إن هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد، إنك حميد مجيد»؛^۲

صحیح است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اینان (اهل بیت) علیهم السلام را زیر عبا قرار داد و عرضه داشت: «پروردگارا، اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند. ناپاکی را از ایشان دور ساز و آن ها را کاملا پاک گردان». امّ سلمه گفت: آیا من نیز از ایشان هستم؟ پیامبر فرمود: «تو زن خوبی هستی». در روایتی دیگر نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از واژه «تطهیرا» فرمود:

«من با هر آن کس که با اهل بیتم دشمنی کند، دشمنم و با هر آن که با ایشان در صلح باشد، در صلحم». براساس روایت دیگر، عبا را روی ایشان انداخت و دست خویش را بر آنان نهاد و سپس عرض کرد: «بارالها، همانا اینان آل محمد هستند؛ پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده و به درستی که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی».

بررسی اسناد روایات طبری

۱. تفسیر الرازی: ۸ / ۸۵.

۲. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۲۲ - ۴۲۳.

پیشتر بیان شد که یکی از اساتید دانشگاهی در کشورهای حاشیه خلیج فارس، رساله ای در ردّ استدلال نگارنده به آیه تطهیر منتشر کرده بود. وی بخشی از احادیث طبری را مبنای کار خود قرار داده و چنین وانمود کرده است که به غیر از آن ها هیچ حدیث دیگری، نه در کتب طبری و نه در سایر منابع معتبر نزد اهل سنت وجود ندارد. وی بر همین اساس، به مناقشه در استدلال های ما پرداخته بود. از این رو تمام روایت هایی را که در تفسیر طبری نقل شده بود مطرح کردیم تا میزان امانت داری و راست گویی استاد معاصر روشن گردد و معلوم شود که وی به برخی از احادیث طبری هیچ اشاره ای نکرده است!

در این قسمت به تصحیح سند روایت های طبری می پردازیم تا قوت اشکالات استاد مذکور نیز هویدا شود. یکی از روایت های طبری که در رساله وی به آن اشاره نشده است، حدیثی است که طبری از «محمد بن مثنی» نقل می کند. پس از بررسی خواهیم دید که این حدیث قطعاً یکی از حدیث های صحیحی است که در ذیل آیه تطهیر نقل شده است.

محمد بن مثنی

ابوموسی محمد بن مثنی بن عبید از رجال صحاح سته است. ابن حجر عسقلانی در تقریب التهذیب می نویسد:

محمد بن المثنی بن عبید العنزی، بفتح النون والزای، أبو موسی البصری المعروف بالزمن مشهور بکنیته وباسمه ثقة، ثبت... ع^۱

محمد بن مثنی بن عبید عنزی - به فتح نون و زاء - همان ابوموسی بصری معروف به زمن است. وی هم به کنیه و هم به اسمش مشهور است. او ثقة و در ثبت احادیث دقیق است... وی از رجال صحاح سته است.

چنان که پیش از این نیز اشاره شد، علامت «ع» در تقریب التهذیب درباره رجالی به کار می رود که همه صحیح های شش گانه اهل تسنن از وی روایت نقل کرده اند.

وی در تهذیب التهذیب نیز می نویسد:

۱. تقریب التهذیب: ۲ / ۱۲۹ / ش ۶۲۸۳.

ع (الستّه) محمد بن المثنی... قال عبدالله بن أحمد عن ابن معین: ثقّه. وقال أبو سعد الهروی: سألت الذهلی عنه، فقال: حجه. وقال صالح بن محمد: صدوق اللهجه وكان فی عقله شیء وکنت أقدّمه علی بندار. وقال أبو حاتم: صالح الحدیث صدوق. وقال أبو عروبّه: ما رأیت بالبصره أثبت من أبی موسی و یحیی بن حکیم؛^۱

ع (از رجال صحاح سته است) محمد بن مثنی... عبدالله بن احمد از ابن معین نقل می کند که وی ثقّه است. ابوسعید هروی گوید: از ذهلی درباره محمد بن مثنی پرسیدم که گفت: سخن وی حجت است. صالح بن محمد نیز گفت که وی راست گفتار است؛ ولی در عقل او نقصی بود و من او را بر (محمد بن جعفر) بندار مقدم می داشتم.

ابوحاتم گوید: حدیث وی قابل قبول است؛ زیرا که وی راست گفتار است. ابوعروبّه گوید: در بصره کسی را در ثبت و ضبط احادیث دقیق تر از ابوموسی (محمد بن مثنی) و یحیی بن حکیم ندیدم. پس ابن حجر علاوه بر توثیق محمد بن مثنی، وی را از رجال صحاح سته نیز دانسته است. ابن حبان نیز نام وی را در کتاب ثقات خود آورده است.^۲ ذهبی در الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب الستّه می نویسد:

محمد بن المثنی... ثقّه ورع مات ۲۵۲. ع؛^۳

محمد بن مثنی... ثقّه و پرهیزگار است و در سال ۲۵۲ فوت کرده است. ع (از رجال صحاح سته است).

همو در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

أبو موسی «ع» محمد بن المثنی... الامام الحافظ الثبت؛^۴

ابوموسی «ع» محمد بن مثنی... امام حافظ و در ثبت و ضبط احادیث دقیق است.

روشن شد که محمد بن مثنی از نظر عالمان رجالی اهل تسنن ثقّه است.

ابوبکر حنفی

راوی دیگر ابوبکر حنفی است که او نیز از رجال صحاح سته است. ابن حجر درباره وی

می نویسد:

۱. تهذیب التهذیب: ۹ / ۳۷۷ - ۳۷۸ / ش ۶۹۸.

۲. الثقات: ۹ / ۱۱۱.

۳. الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب الستّه: ۲ / ۲۱۴ / ش ۵۱۳۴.

۴. سیر اعلام النبلاء: ۱۲ / ۱۲۳ / ش ۴۲.

عبدالكبير بن عبد المجيد بن عبدالله البصرى أبوبكر الحنفى، ثقة من التاسعة. مات سنة أربع ومائتين ع^١؛

ابوبكر عبدالكبير بن عبدالمجيد بن عبدالله بصرى حنفى ثقة است. وى از طبقه نهم بوده و در سال ۲۰۴ فوت کرده است. او از رجال صحاح سته است.

ابن حبان در الثقات^٢، عجلى در معرفة الثقات^٣، ابن سعد در الطبقات الكبرى^٤ و احمد بن حنبل از وى نام برده و يا او را توثيق کرده اند.^٥

بکیر بن مسمار

ابوبکر حنفى از بکیر بن مسمار روایت می کند.^٦ بکیر بن مسمار از رجال صحیح مسلم، سنن ترمذى و سنن نسائى است. در تقریب التهذیب آمده است:

بکیر بن مسمار الزهرى المدنى أبو محمد، أخو مهاجر، صدوق من الرابعة، مات سنة ثلاث وخمسين م ت س^٧؛

ابومحمد بکیر بن مسمار زهرى مدنى، برادر مهاجر بوده و بسیار راست گو است. وى در سال یکصد و پنجاه و سه فوت کرده و از رجال مسلم، ترمذى و نسائى است.

ابن حبان در الثقات از او نام می برد.^٨ عجلى نیز در معرفة الثقات می نویسد:

بکیر بن مسمار مدنى ثقة^٩؛

بکیر بن مسمار اهل مدینه و ثقة است.

عامر بن سعد بن ابى وقاص

بکیر بن مسمار از عامر بن سعد بن ابى وقاص روایت می کند. عامر نیز از رجال صحیح های شش گانه است. ابن حجر درباره وى نیز می نویسد:

عامر بن سعد بن أبى وقاص الزهرى المدنى ثقة من الثالثة مات سنة أربع ومائة.ع^{١٠}؛

١. تقریب التهذیب: ١ / ٦١٠ / ش ٤١٦١.

٢. الثقات: ٨ / ٤٢٠.

٣. معرفة الثقات (عجلى): ٢ / ١٠٠.

٤. الطبقات الكبرى: ٧ / ٢٩٩.

٥. تاریخ الإسلام: ١٤ / ٢٤٣؛ تهذیب الکمال: ١٨ / ٢٤٣؛ الوافى بالوفیات: ١٩ / ٥٠.

٦. ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ١ / ١٠٢؛ میزان الإعتدال: ١ / ٣٥١، ذیل شماره ١٣١٠.

٧. تقریب التهذیب: ١ / ١٣٨ / ش ٧٦٨. هم چنین ر.ک: تهذیب التهذیب: ١ / ٤٣٤ / ش ٩١٤.

٨. الثقات: ٦ / ١٠٥.

٩. معرفة الثقات: ١ / ٢٥٤ / ش ١٧٩.

عامر بن سعد بن ابی وقاص زهری، اهل مدینه و ثقه است... در سال یکصد و چهار فوت کرده و از رجال صحاح سته است.

ذهبی نیز در الکاشف درباره او می نویسد:

ثقه مات ۱۰۳ و قیل ۱۰۴ ع؛^۲

وی ثقه و در سال ۱۰۳ مرده است. البته گفته شده سال وفات وی ۱۰۴ است. او از رجال صحاح سته است.

ابن حبان نیز نام وی را در الثقات آورده است.^۳

سعد بن ابی وقاص

و در آخر سند نیز عامر از پدرش سعد بن ابی وقاص روایت می کند.^۴

بنابراین روشن شد که سند این حدیث بر مبنای عالمان رجالی اهل تسنن متقن و صحیح است، در حالی که متأسفانه در رساله ای که به رد استدلال ما به آیه تطهیر پرداخته شده، هیچ اثری از این حدیث دیده نمی شود. این مطلب بیان گر این است که نویسنده به خود جرأت مناقشه در بخشی از روایات صحیح تفسیر طبری را نداده است و در روشی غیر منطقی و مخالف با مبانی علمی و استدلالی، مجبور به گزینش احادیث شده است!

مناقشه در عطیه عوفی

طبری حدیث دیگری را به نقل از عطیه بن سعد عوفی می آورد. در سند این حدیث مناقشه شده است، زیرا عطیه عوفی به جرم تشیع و امتناع از سب امیرالمؤمنین علیه السلام تضعیف شده است! در احوالات وی آمده است:

قال أخبرنا سعد بن محمد بن الحسن بن عطية، قال: جاء سعد بن جنادة إلى علي بن أبي طالب وهو بالكوفة، فقال: يا أمير المؤمنين، إنه ولد لي غلام فسمه. قال: «هذا عطية الله» فسمي عطية. وكانت أمه أم ولد رومية وخرج عطية مع ابن الأشعث على الحجاج، فلما انهزم جيش ابن الأشعث هرب عطية إلى فارس، فكتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي أن أذع عطية، فإن لعن علي بن أبي طالب وإلا فاضربه أربعمئة سوط واحلق رأسه ولحيته فدعاه

۱. تقریب التهذیب: ۱ / ۴۶۰ / ش ۳۱۰۰.

۲. الکاشف فی معرفه من له روایه الكتب السنه: ۱ / ۵۲۲ / ش ۲۵۲۹.

۳. الثقات: ۵ / ۱۸۶. هم چنین ر.ک: / سعاف المبطل برجال الموطأ: ۵۱ - ۵۲.

۴. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۵ / ۵۶ / ش ۱۰۶.

فاقرأه كتاب الحجاج فأبى عطية أن يفعل، فضربه أربعمائه وحلق رأسه ولحيته فلماً ولي قتيبة خراسان، خرج عطية إليه فلم يزل بخراسان حتى ولي عمر بن هبيرة العراق، فكتب إليه عطية يسأله الإذن له في القدوم، فأذن له فقدم الكوفة، فلم يزل بها إلى أن توفي سنة إحدى عشرة ومائة وكان ثقة إن شاء الله وله أحاديث سالحة ومن الناس من لا يحتج به؛^١

سعد بن محمد بن حسن بن عطية خبر داد که سعد بن جناده (پدر عطیه) در کوفه خدمت علی ابن ابی طالب علیهما السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، همانا برای من پسری متولد شده است، از این رو نامی برای او انتخاب کنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این عطیه الله (بخشش خداوند) است»، پس او را عطیه نامید. مادر عطیه امّ ولد رومی بود. عطیه به همراه ابن اشعث بر حجّاج خروج کرد و هنگامی که لشکر ابن اشعث شکست خورد، عطیه به فارس فرار کرد. حجّاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را بخوان و او را مجبور کن که علی بن ابی طالب علیهما السلام را لعن کند و اگر از چنین کاری سر باز زد، چهار صد ضربه شلاق به وی بزن و سر و ریشش را بتراش. محمد بن قاسم ثقفی عطیه را فراخواند و نامه حجّاج را بر او قرائت کرد، اما عطیه از لعن امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع ورزید، از همین رو چهار صد ضربه شلاق به وی زد و سر و ریشش را تراشید. هنگامی که قتیبه والی خراسان شد، عطیه به نزد او رفت و همواره در خراسان بود تا این که عمر بن هبیره والی عراق شد. عطیه به وی نامه نوشت و اذن خواست تا به کوفه بیاید. عمر نیز به او اذن داد و او به کوفه آمد و همواره در کوفه بود تا این که در سال صد و یازده رحلت کرد. ان شاء الله وی ثقه بوده و احادیث قابل قبولی داشت و از مردم عده ای به [روایات] او احتجاج نمی کنند.

بنابراین روشن شد که ابن سعد، عطیه را توثیق کرده و روایات وی را نیکو دانسته است، با این حال می گوید عده ای به وی احتجاج نمی کنند و تنها دلیل این کار آن است که وی شیعه بوده و از لعن امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع کرده است.^٢ همین موضوع باعث شد که ابن حجر درباره او چنین بنویسد:

عطية بن سعد بن جناده... صدوق يخطيء كثيراً وكان شيعياً مدلساً من الثالثة مات سنة إحدى عشرة بخ د ت ق؛^٣

١. ر.ک: الطبقات الكبرى: ٦ / ٣٠٤؛ المنتخب من ذيل المذيل: ١٢٨؛ تهذيب التهذيب: ٧ / ٢٠٠ - ٢٠١، ذيل شماره ٤١٤؛ الأعلام (زرکلی): ٤ / ٢٣٧.
٢. ر.ک: الوافي بالوفيات: ٢٠ / ٥٥ - ٥٦ / ش ٨٠.
٣. تقریب التهذيب: ١ / ٦٧٨ / ش ٤٦٣١.

عطیه بن سعد بن جناده... بسیار راست گو است و خطای فراوان دارد. او شیعه و مدکس است و از طبقه سوم می باشد که در سال صد و یازده رحلت کرده است. بخاری در آدب المفرد و ابوداؤد، ترمذی و ابن ماجه هر یک در سنن خود از طریق وی به نقل روایت پرداخته اند.

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

عطیه بن سعد العوفی أبوالحسن، عن أبي سعيد وطائفة... ضعّفوه مات ۱۱۱ د ت س؛^۱

ابوالحسن عطیه بن سعد عوفی، از ابوسعید و طائفه ای حدیث نقل کرده است... او را ضعیف دانسته اند. او در سال ۱۱۱ رحلت کرده است و ابوداؤد، ترمذی و نسائی از او روایت کرده اند.

تضعیف عطیه عوفی به جرم تشیع در حالی صورت می گیرد که به شهادت عالمان بزرگ سنی اگر راوی راست گو باشد، شیعه بودن مضرّ به وثاقت نیست.^۲ به علاوه عطیه از طبقه تابعین شمرده می شود و براساس مبانی «علم الدرايه» اهل تسنن، باید وی را بدون جرح و تعدیل عادل بدانند. این اثیر درباره طبقه تابعین می نویسد:

الباب الرابع: فی فضائل الصحابة رضی الله عنهم ومناقبهم. الفصل الأول: فی فضائلهم مجملا. نوع أول، (خ م ت س) عمران بن حصین - رضی الله عنه-: أنّ النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال: «خیر الناس قرنی، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم» - قال عمران: فلا أدری أ ذکر بعد قرنه، قرنین أو ثلاثة؟ - ثمّ إنّ بعدهم قوماً یشهدون ولا یششهدون، ویخونون ولا یؤتمنون، وینذرون ولا یوفون، ویظهر فیهم السّمّن».

زاد فی روایة: «ویحلفون ولا یشتحلفون» - أخرجه البخاری، ومسلم، والترمذی.

وللترمذی أيضا قال: «خیر الناس قرنی، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ یأتی من بعدهم قوم یتسمّنون، ویحبّون السّمّن، یعطون الشهادة قبل أن یسألوها».

وفی روایة أبی داؤد قال: «خیر أمتی القرن الذی بعثت فیهم، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم - والله أعلم: أ ذکر الثالث، أم لا؟ - ثمّ یظهر قوم یشهدون ولا یششهدون، وینذرون ولا یوفون، ویخونون، ولا یؤتمنون ویفشو فیهم السّمّن».

وفی روایة النسائی: «خیرکم قرنی، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم، فلا أدری: أ ذکر مرتین أو ثلاثا؟ - ثمّ ذکر قوماً یخونون ولا یؤتمنون، ویشهدون ولا یششهدون، وینذرون ولا یوفون، ویظهر فیهم السّمّن».^۳

۱. الکاشف فی معرفة من له روایة فی کتب السنة: ۲ / ۲۷ / ش ۳۸۲۰.

۲. این موضوع در جلد نخست همین مجموعه و در ذیل مباحث مقدماتی به تفصیل بیان شده است.

۳. جامع الأصول: ۸ / ۵۴۷ / ش ۶۳۵۵.

(خ م ت) عبدالله بن مسعود - رضی الله عنه - أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: «خير الناس قرنی، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ یجیء قوم تسبق شهادة أحدهم یمینه، ویمینه شهادته». أخرجه البخاری، ومسلم، والترمذی.^۱

باب چهارم در فضائل و مناقب صحابه. فصل یکم: در فضایل آنان به طور اجمال.

نوع یکم.

بخاری، مسلم، ترمذی و نسائی از عمران بن حصین نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «بهترین مردم هم عصران من هستند، سپس کسانی هستند که بعد از ایشان می آیند، سپس کسانی که بعد از این ها می آیند. عمران گوید: نمی دانم که بعد از عصر خود دو عصر را فرمود یا سه عصر؟ پیامبر در ادامه فرمود: «آن گاه پس از ایشان قومی خواهند آمد که شهادت می دهند، اما شهادتشان پذیرفته نمی شود، خیانت می کنند و امین شمرده نمی شوند، نذر می کنند ولی وفا نمی کنند و در ایشان چاقی پدیدار می شود».

در روایتی دیگر این حدیث با این ضمیمه نقل شده است که: «قسم می خورند، ولی پذیرفته نمی شود». بخاری و مسلم و ترمذی این حدیث را نقل کرده اند.

هم چنین ترمذی روایت دیگری را نقل می کند که پیامبر فرمود: «بهترین مردم معاصران من هستند، سپس کسانی هستند که بعد از ایشان می آیند، سپس افرادی که بعد از این ها می آیند و پس از ایشان قومی می آیند که خود را چاق می سازند و فریبی را دوست می دارند و شهادت می دهند پیش از آن که از آنان سؤال شود».

ابوداود نیز روایت می کند که پیامبر فرمود: «بهترین امت من معاصران من هستند که من در میان ایشان مبعوث شدم، سپس کسانی هستند که بعد از آن ها می آیند و پس از آن افراد، نسل بعد هستند و نمی دانم که این را دوبار فرمود یا سه بار؟ سپس از قومی یاد کرد که خیانت می کنند و آن ها امین شمرده نمی شوند، شهادت می دهند، ولی از آن ها شهادت پذیرفته نمی شود و نذر می کنند ولی وفا نمی کنند، و در ایشان چاقی پدیدار می شود».

هم چنین بخاری، مسلم و ترمذی از عبدالله بن مسعود نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «بهترین مردم معاصران من هستند، در مرتبه بعد افراد پس از آنان و سپس افرادی که پس از ایشان می آیند، سپس قومی خواهند آمد که شهادت می دهند پیش از آن که از آنان سؤال شود». بخاری، مسلم و ترمذی این حدیث را نقل کرده اند.

۱. همان: ۸ / ۵۴۹ / ش ۶۳۵۶.

براساس این روایات است که حاکم نیشابوری در معرفه علوم الحدیث می نویسد:

فخیر الناس قرناً بعد الصحابه من شافه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وحفظ عنهم
الدين والسنن وهم قد شهدوا الوحي والتنزيل؛^۱

پس بهترین مردم، مردمان دوره پس از صحابه هستند که رو در رو با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتگو کرده و دین و سنت را از آنان که به تحقیق شاهد وحی و نازل شدن قرآن بوده اند فرا گرفته اند.

روشن است که با چنین مبنایی، تضعیف عطیه عوفی که در طبقه تابعین قرار دارد صحیح نخواهد بود. در نتیجه مناقشه در سند این حدیث هرگز پذیرفته نیست، زیرا اولاً تشیع به وثاقت فرد ضرر نمی رساند، و ثانیاً براساس روایاتی که در منابع معتبر نزد اهل تسنن آمده است - و نیز بر پایه مبانی علم الحدیثی آنان - تابعین بهترین مردم پس از صحابه هستند.

متأسفانه استاد یاد شده بدون توجه به این دو نکته، در سند روایت خدشه می کند؛ اما از آنجا که روایت عطیه در مسند احمد نیز نقل شده، وی به توجیه این موضوع پرداخته و می نویسد:

قد ثبت عن الإمام أحمد وغيره من الأئمة أنهم قالوا: إذا روينا في الحلال والحرام شدّنا،
وإذا روينا في الفضائل ونحوها تساهلنا؛^۲

به تحقیق ثابت است که امام احمد و امامان دیگر اهل سنت گفته اند: اگر حدیثی را در باب حلال و حرام روایت کنیم (در رجال آن) سخت گیری و دقت می کنیم، اما چنان چه درباره فضایل و نظایر آن روایت کنیم در این امر سهل می گیریم.

ایشان این مطلب را به عنوان کبرای برهان و استدلال از احمد بن حنبل گرفته است و صغرای آن را - که مناقب اهل بیت از روایات فضائل هستند - خود وی مطرح می کند و چنین نتیجه می گیرد که روایات عطیه ضعیف هستند، اما این روایات ضعیف به اعتبار مسند احمد لطمه نمی زند. در پاسخ این سخن باید گفت که اولاً خود احمد بن حنبل به صحت مسندش ملتزم شده است، و ثانیاً برخی از بزرگان اهل تسنن معتقدند که وی در مسند خویش هیچ روایت ضعیفی نقل نکرده است. پیشتر در ذیل عنوان «صحت حدیث نزد عالمان سنی» به تفصیل این مطلب را بیان کردیم.

اما با صرف نظر از این حقیقت باید گفت که تطبیق آن کبرا بر این صغرا یا نتیجه جهل است و یا نشان گر تعصب و عناد، زیرا اگر کسی اندکی با مسند احمد آشنایی داشته باشد چنین خطایی را

۱. معرفه علوم الحدیث: ۴۲.

۲. ر.ک: تدریب الراوی: ۱ / ۲۹۸؛ اللئالی المصنوعه: ۱ / ۹۹؛ القول المساد فی مسند أحمد: ۲۰؛ السیره الحلبیه: ۱ / ۴.

مرتکب نمی شود. با مراجعه به مسند أحمد و بررسی اجمالی آن روشن می شود که احمد بن حنبل فقط در بخش مسند ابوسعید خدری،^۱ حدود سی حدیث را از عطیه از ابوسعید نقل کرده است که در میان آن ها احادیث مربوط به حلال و حرام یا همان احکام شرعی نیز فراوان است.^۲ به عنوان مثال در جلد سوم مسند أحمد، دو روایت از عطیه از ابوسعید خدری درباره حرمت صدقه بر شخص ثروتمند نقل شده است^۳ و چند صفحه بعد روایتی درباره ذکاء جنین نقل می کند.^۴ هم چنین دو روایت را درباره غسل جنابت از عطیه و او نیز از ابوسعید خدری نقل کرده است.^۵

اشکالی دیگر بر عطیه

مناقشه دیگری که درباره عطیه عوفی شده است این است که برخی به وی نسبت تدلیس داده اند. ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد:

قال البخاری: قال لی علی عن یحیی: عطیه وأبو هارون وبشر بن حرب عندی سوی وکان هشیم یتکلم فیه.^۶ وقال مسلم بن الحجاج: قال أحمد^۷ وذكر عطیه العوفی، فقال: «هو ضعیف الحدیث»، ثم قال: «بلغنی أن عطیه کان یأتی الکلبی ویسأله عن التفسیر». ^۸ وکان یکنیه بأبی سعید فبقول: «قال أبو سعید». وکان هشیم یضعف حدیث عطیه؛^۹

بخاری گوید: علی از یحیی برای من نقل کرد که عطیه، ابوهارون و بشر بن حرب نزد من برابرنند و هشیم درباره او به خوبی سخن نمی گفت. مسلم بن حجاج گوید: احمد [بن حنبل] از عطیه عوفی یاد کرد و گفت: حدیث او ضعیف است، سپس گفت: به من رسیده است که عطیه نزد کلبی می رفته و از او درباره تفسیر می پرسیده است. او به کلبی کنیه ابوسعید داده بود، از این رو به هنگام نقل کلام کلبی می گفت: «ابوسعید گفت». هشیم حدیث عطیه را تضعیف کرده است.

۱. کتاب مسند أحمد بن حنبل بر حسب روایات و مسانید صحابه مرتب شده و مسند ابوسعید خدری در جلد سوم این کتاب مطرح شده است.
۲. ر.ک: مسند أحمد: ۳، ص ۷، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۵، ۵۴، ۷۳، ۷۹، ۸۰، ۸۳ و ۸۹.
۳. همان: ۳ / ۳۱ و ۴۲.
۴. همان: ۳ / ۴۵.
۵. همان: ۳ / ۵۴ و ۷۳.
۶. تاریخ الصغیر: ۱ / ۳۰۳.
۷. العلیل (احمد بن حنبل): ۱ / ۵۴۸ - ۵۴۹ / ش ۱۳۰۶. هم چنین ر.ک: ضعفاء العقیلبی: ۳ / ۳۵۹ / ش ۱۳۹۲؛ الجرح والتعدیل (رازی): ۶ / ۳۸۳ / ش ۲۱۲۵؛ الکامل (ابن عدی): ۵ / ۳۶۹ / ش ۵۶۲.
۸. در مصدر «فیأخذ عنه التفسیر» آمده است.
۹. تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۰۱، ذیل شماره ۴۱۴. هم چنین ر.ک: تهذیب الکمال: ۲۰ / ۱۴۷.

بیان حقیقت در قالب چند نکته

نکته یکم: عطیه عوفی در سال ۱۱۱ هجری رحلت کرده است،^۱ در حالی که تاریخ وفات محمد بن سائب کلبی سال ۱۴۶ هجری است.^۲ این موضوع نقل عطیه عوفی از محمد بن سائب کلبی را با تردید مواجه می‌سازد. هر چند تقدم عطیه عوفی بر محمد بن سائب کلبی به تنهایی برای رفع اتهام تدلیس از عطیه کافی نیست، اما برای محققان تردید ایجاد می‌کند.

نکته دوم: چنان که پیشتر اشاره شد، محمد بن سائب کلبی به خاطر تألیف کتابی درباره انساب برخی از صحابه، طرد شده و به تشیع متهم گردیده است. همان طور که ابن حجر در تقریب التهذیب می‌نویسد:

محمد بن السائب بن بشر الکلبی... متهم بالكذب ورمی بالرفض؛^۳

محمد بن سائب بن بشر کلبی... متهم به کذب است و به رفض (تشیع) متهم شده است.

و در العبر فی خبر من غیر نیز آمده است:

وفیها محمد بن السائب أبونضر الکلبی الکوفی صاحب التفسیر والأخبار والأنساب. أجمعوا علی ترکہ وقد اتهم بالكذب والرفض؛^۴

در سند این روایت ابونضر محمد بن سائب کلبی کوفی صاحب تفسیر، اخبار و انساب وجود دارد. بر ترک او اجماع کرده اند و به تحقیق متهم به دروغ‌گویی و رفض (تشیع) است.

فخر رازی نیز درباره او می‌نویسد:

عبدالرحمن قال: سألت أبا عن محمد بن سائب الکلبی فقال: «الناس مجتمعون علی ترک حدیثه»؛^۵

عبدالرحمن گوید: از پدرم درباره محمد بن سائب کلبی پرسیدم. وی در جواب گفت: «مردم بر ترک حدیث او اجتماع کرده اند».

۱. تهذیب التهذیب ۷ / ۲۰۱، ذیل شماره ۴۱۴؛ الطبقات الکبری ۶ / ۳۰۴؛ تهذیب الکمال ۲۰ / ۱۴۸، ذیل شماره ۳۹۵۶؛ سیر اعلام النبلاء ۵ / ۳۲۶، ذیل شماره ۱۵۹.

۲. تقریب التهذیب: ۲ / ۷۸ / ذیل شماره ۵۹۲۰؛ سیر اعلام النبلاء: ۶ / ۲۴۹، ذیل شماره ۱۱۱؛ المعارف (ابن قتیبه): ۵۳۶؛ الطبقات الکبری: ۶ / ۳۵۹.

۳. تقریب التهذیب: ۲ / ۷۸ / ش ۵۹۲۰. هم چنین ر.ک: تحفه الأحوذی: ۸ / ۳۳۸.

۴. العبر فی خبر من غیر: ۱ / ۱۵۸.

۵. الجرح والتعدیل: ۷ / ۲۷۱ / ش ۱۴۷۸.

اما ادعای اجماع بر ترک کلبی صحیح نیست، زیرا به گفته ابن حجر بسیاری از ثقات از او حدیث نقل کرده اند و از تفسیر وی رضایت دارند.

ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد:

هو معروف بالتفسیر و لیس لأحد أطول من تفسیره، و حدّث عنه ثقات من الناس و رضوه فی التفسیر، و أمّا فی الحدیث ففیه مناکیر؛^۱

او به تفسیر معروف است و کتاب تفسیر هیچ کس طولانی تر از کتاب تفسیر او نیست و افراد ثقه ای از او حدیث نقل کرده و در تفسیر از او رضایت دارند؛ اما درباره حدیث در او سخنانی است که مورد انکار علماء و غیر قابل قبول است.

در تهذیب الکمال نیز آمده است:

و حدّث عنه ابن عیینة و حمّاد بن سلمة و هشیم و غیرهم من ثقات الناس و رضوه فی التفسیر؛^۲

ابن عیینة، حماد بن سلمه، هشیم و افراد ثقه ای غیر از آنان از او روایت کرده و در تفسیر از او راضی بوده اند.

پس علت تضعیف کلبی، کتابی است که وی در انساب تألیف کرده است، اما بسیاری از ثقات به تفسیر او اعتماد و از او حدیث نقل کرده اند. بنابراین حتی اگر بپذیریم که عطیه در تفسیر از محمد بن سائب کلبی اخذ می کرده است، این موضوع هرگز به وثاقت عطیه لطمه نمی زند. نقل حدیث از کلبی در دو کتاب از صحاح سته (یعنی سنن ترمذی سنن ابن ماجه)^۳ و ابوداؤد در کتاب مراسیل^۴ نیز دلیل دیگری بر این مدعاست.

سوم: اگر بپذیریم که عطیه عوفی روایات کلبی را با کنیه ابوسعید نقل می کرده است، مسلماً باید گفت این کار از سر تقیه صورت گرفته است، زیرا پس از نوشته شدن کتاب انساب کلبی، وی طرد شد و در اختناق شدید آن روزگار، جو سنگینی علیه او به وجود آمد؛ از همین رو عالمان از یک سو به روایات وی اعتماد داشتند و از او حدیث نقل می کردند و به وثاقت و حقایق مطالبش معتقد بودند، و از سویی دیگر به خاطر متهم بودن و به تشیع، جرأت ذکر نام او را نداشتند. بنابراین

۱. تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۵۸، ذیل شماره ۲۶۸.

۲. تهذیب الکمال: ۲۵ / ۲۵۱ - ۲۵۲، ذیل شماره ۵۲۳۴.

۳. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۹ / ۱۵۷ / ش ۲۶۸؛ تهذیب الکمال: ۲۵ / ۲۴۷ / ش ۵۲۳۴.

۴. طبقات المفسرین (ادنروی): ۳۹۹ / ش ۴۹۱.

چاره ای نبود جز این که احادیث وی را مخفیانه و به شیوه هایی مختلف نقل کنند. در وفیات الأعیان در این باره آمده است:

روی عن سفیان الثوری ومحمد بن إسحاق وکانا یقولان: «حدّثنا أبوالنضر» حتی لا یعرف؛^۱

سفیان ثوری و محمد بن اسحاق از محمد بن سائب کلبی روایت می کردند و برای این که شناخته

نشود، از او با کنیه اش نام برده و می گفتند: «حدّثنا أبوالنضر» تا شناخته نشود!

کنیه کلبی «أبونضر» است، اما سفیان ثوری و محمد بن اسحاق به جهت مخفی نگاه داشتن نام وی، احادیث او را با کنیه أبونضر نقل می کرده اند. مسلماً سفیان ثوری و محمد بن اسحاق نزد اهل تسنن از عالمان بزرگ به شمار می آیند و کسی آن ها را به دلیل اختفاء نام کلبی به تدلیس متهم نمی کند. همین طور اگر عطیه نیز چنین کاری کرده باشد، نمی توان او را به تدلیس متهم ساخت.

به علاوه اگر تقیه را تدلیس بنامیم و آن را موجب جرح بشماریم، مسلماً بخاری «اول المجروحین» خواهد بود؛ زیرا در احوالات وی نوشته اند که محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد ذهلی نیشابوری - که از عالمان بزرگ نیشابور و از مشایخ بخاری و مسلم است - بخاری را به خاطر عقاید باطل از شهر اخراج و نقل حدیث از وی را ممنوع کرد. به همین جهت بخاری به هنگام روایت از محمد بن یحیی به نام او تصریح نمی کرد، بلکه در قالب اسم های دیگری هم چون: محمد، محمد بن عبدالله و محمد بن خالد از وی حدیث نقل می کرد.^۲ ذهبی در سیر أعلام النبلاء در همین باره می نویسد:

روی عنه... ومحمد بن إسماعیل البخاری، ویدلّسه کثیراً، لا یقول: محمد بن یحیی، بل

یقول: محمد فقط، أو محمد بن خالد، أو محمد ابن عبدالله ینسبه إلی الجّد، وُیعمی إسمه

لمکان الواقع بینهما؛^۳

محمد بن اسماعیل بخاری از او (محمد بن یحیی ذهلی نیشابوری) روایت می کند و به نام وی تصریح نمی کند و نمی گوید محمد بن یحیی، بلکه فقط با نام هایی هم چون محمد، یا محمد بن خالد و یا محمد بن عبدالله از وی یاد می کند و به خاطر اتفاقی که بین آن ها افتاده است، او را به جدش منتسب کرده و نامش را مخفی می سازد.

خلاصه آن که یا قول به تدلیس عطیه را به دروغ به احمد نسبت داده اند، و یا کسی که این مطلب را به احمد گفته دروغ گو بوده است، زیرا (همان طور که اشاره شد) اولاً اصل این که عطیه از

۱. وفیات الأعیان: ۴ / ۳۱۰، ذیل شماره ۶۳۴. هم چنین ر.ک: المجروحین: ۲ / ۲۵۳؛ اللباب فی تهذیب الأنساب: ۳ / ۱۰۵.

۲. برای اطلاع بیشتر از این قضیه ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام: ۱ / ۷۴ - ۷۵.

۳. سیر أعلام النبلاء: ۱۲ / ۲۷۴ - ۲۷۵.

کلبی حدیث نقل کند مورد تردید جدی است، و ثانیاً غیر از عطیه، افراد ثقه دیگری از کلبی حدیث نقل کرده اند و نقل حدیث از کلبی به وثاقت عطیه لطمه ای نمی زند. ثالثاً نقل حدیث از کلبی با نام یا کنیه دیگر به جهت تقیه بوده و تدلیس شمرده نمی شود. و بالاخره رابعاً اگر این کار را تدلیس نامیده و تدلیس را موجب جرح راوی بدانیم، بسیاری دیگر از عالمان سنی از جمله بخاری نیز مجروح خواهد بود و چون اهل تسنن بخاری را به خاطر تدلیسش جرح نمی کنند، عطیه نیز هرگز مجروح نخواهد بود.

شاهد دیگر بر صحیح نبودن مناقشه در عطیه عوفی آن است که وی از رجال بخاری، ابوداود، ابن ماجه، ترمذی و احمد بن حنبل است. ذهبی در *الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السنه* از عطیه نام می برد.^۱ در *تهذیب التهذیب* نیز تصریح شده است که بخاری در *أدب المفرد* و نیز ابوداود، ترمذی و ابن ماجه از عطیه حدیث نقل کرده اند.^۲

توثیق عطیه از سوی عالمان اهل سنت

علاوه بر این که عطیه عوفی از تابعین و رجال بخاری، ابوداود، ابن ماجه، ترمذی و احمد بن حنبل است، بسیاری از عالمان سنی نیز وی را توثیق کرده اند. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* می نویسد:

وقال الدورى عن ابن معین: صالح... وقال أبو حاتم: ضعيف يكتب حديثه... وقال ابن سعد... وكان ثقة إن شاء الله وله أحاديث صالحه... قال أبو بكر البزار: كان يعده في التشيع، روى عنه جلّة الناس. وقال الساجي: ليس بحجّة وكان يقدم علياً على الكل؛^۳

دوری به نقل از ابن معین گوید: [عطیه] صالح است... ابوحاتم گوید: ضعیف است [ولی] حدیثش نوشته می شود... ابن سعد گوید... و او إن شاء الله ثقه بود و احادیث قابل قبولی دارد... ابوبکر بزّار نیز می گوید: در تشیع غلو می کرد، اما بزرگان قوم از او روایت کرده اند.

ساجی نیز درباره وی می گوید: احادیثش حجت نیست و همواره علی علیه السلام را بر تمامی صحابه مقدم می کرد.

می بینیم که بسیاری از عالمان سنی عطیه را توثیق کرده اند و تضعیف او از سوی برخی عالمان سنی صرفاً به جهت تشیع وی بوده است. به علاوه برخی از کسانی که در وثاقت عطیه خدشه

۱. *الکاشف فی معرفه من له روایه فی الکتب السنه*: ۲ / ۲۷ / ش ۳۸۲۰.

۲. *تهذیب التهذیب*: ۷ / ۲۰۰ / ش ۴۱۴. هم چنین ر.ک: *تقریب التهذیب*: ۱ / ۶۷۸ / ش ۴۶۳۱؛ *تهذیب الکمال*: ۲۰ / ۱۴۶ - ۱۴۷ / ش ۳۹۵۶.

۳. همان: ۷ / ۲۰۱ - ۲۰۲.

کرده اند، ناصبی و متعصب هستند و جرح آن‌ها اعتباری ندارد. به عنوان مثال یکی از کسانی که بر علیه عطیه سخن گفته، ابواسحاق جوزجانی است. ابن حجر به سخن جوزجانی درباره عطیه اشاره کرده می‌نویسد:

«قال الجوزجانی: مائل»^۱.

اما این سخن جوزجانی پیرامون عطیه قابل پذیرش نیست، زیرا ابن حجر در ذیل شرح حال «اسماعیل بن أبان الوراق» به گفتار جوزجانی درباره وی پرداخته و پس از نقل سخن جوزجانی می‌نویسد:

قلت: الجوزجانی کان ناصبياً منحرفاً عن علیّ فهو ضد الشیعی المنحرف عن عثمان... ولا ینبغی أن یسمع قول مبتدع فی مبتدع^۲؛

خود جوزجانی ناصبی بود و از علی [علیه السلام] انحراف داشت و بر ضد شیعیان منحرف از عثمان سخن می‌راند... و شایسته نیست قول بدعت گذار درباره بدعت گذار شنیده شود. و نیز می‌نویسد:

وأما الجوزجانی فقد قلنا غیر مرّة إنّ جرحه لا یقبل فی أهل الكوفه، لشدة انحرافه ونصبه^۳؛

اما جوزجانی، بارها گفته ایم که جرح او درباره اهل کوفه به جهت شدت انحراف و نصب وی پذیرفته نیست.

همو در تهذیب/تهذیب می‌نویسد:

وقال ابن عدی: کان شدید الميل إلى مذهب أهل دمشق فی الميل علی علیّ [علیه السلام] ، وقال السلمی عن الدارقطنی: ... لکن فیہ إنحراف عن علیّ^۴؛

ابن عدی گوید: [جوزجانی] به شدت به مذهب اهل دمشق در دشمنی با علی علیه السلام مایل بود. سلمی نیز به نقل از دارقطنی گوید:... لیکن در او انحراف از علی علیه السلام وجود داشت.

بنابراین جرح امثال وی از روی عناد و تعصب بوده و هیچ ارزشی ندارد و با مجموع قرائنی که ذکر شد، اهل تسنن باید به وثاقت عطیه بن سعد عوفی ملتزم شوند.

مناقشه در خالد بن مخلد

۱. تهذیب/تهذیب: ۷ / ۲۰۱، ذیل شماره ۴۱۴.

۲. مقدمه فتح الباری: ۳۸۸.

۳. همان: ۴۴۶.

۴. تهذیب/تهذیب: ۱ / ۱۵۹.

دکتر «سالوس» در ادامه، سند یکی از احادیث طبری را به خاطر وجود «خالد بن مخلد» مخدوش ساخته و می نویسد:

وَقَّه عثمان بن أبي شيبة وابن حبان والعجلي وقال ابن معين وابن عدی: لا بأس به. وقال ابو حاتم: يكتب حديثه. وقال الآجری عن أبي داود: صدوق، ولكنّه يتشيع. وقال عبدالله بن أحمد [بن حنبل] عن أبيه: له احاديث مناكير. وقال ابن سعد: كان متشيعاً منكر الحديث، في التشيع مفرطاً وكتبوا عنه للضرورة. وقال صالح بن محمد جزرة: ثقة في الحديث، إلا أنه كان متهماً بالغلو. وقال جوزجاني: كان شتاما معلناً لسوء مذهبه. وقال الأعيين: قلت له: عندك احاديث في مناقب الصحابة؟ قال: قل في المثالب أو المثاقب، يعني بالمثلثة لا بالنون. وحكى أبو الوليد الباجي في رجال البخاري عن أبي حاتم أنه قال: لخالد بن مخلد احاديث مناكير ويكتب حديثه. وقال الأزدي: في حديثه بعض المناكير وهو عندنا في عداد أهل الصدق وذكره الساجي والعقيلي في الضعفاء.

من هنا نرى أن ما يرويه خالد بن مخلد متصلاً بمذهبه الشيعي لا يحتج به. وقد يقال: كيف لا يحتج به وهو من شيوخ البخاري؟ فأقول: من الثابت أن له مناكير كما قال الإمام احمد بن حنبل وغيره، والإمام البخاري يعرف متى يكتب ومتى يترك؛^۱

عثمان بن ابي شيبة، ابن حبان و عجلي او را توثيق کرده اند. ابن معين و ابن عدی گفته اند: مشکلی ندارد. ابوحاتم گوید: حدیث وی [مقبول است و] نوشته می شود. آجری از ابوداود نقل می کند که راست گو است، ولی اظهار تشیع می کرد. عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می کند که وی دارای احادیث منکری است.^۲ ابن سعد گوید: وی اظهار به تشیع کرده و احادیثش منکر بود. وی در تشیع افراطی بوده است و احادیثش از روی ناچاری نوشته شده است. صالح بن جزره گوید: در نقل حدیث ثقه بود، اما به غلو [در باره اهل بیت علیهم السلام] متهم بود. جوزجانی گوید: او بسیار شتم می کرد و این رفتار بد را علناً انجام می داد. اعین گوید: به خالد بن مخلد گفتم که آیا در مناقب صحابه نیز احادیثی داری؟ گفت: بگو در معایب یا نقاط ضعف؟ ابو ولید باجی نیز در کتابی که به جرح و تعدیل رجال صحیح بخاری پرداخته است، از ابوحاتم حکایت می کند که وی گفت: در میان احادیث خالد بن مخلد احادیث منکری وجود دارد که ما آن ها را نمی پذیریم، ولی به طور کلی

۱. دراسات فی الفرق، آیه التطهیر بین أمهات المؤمنین وأهل النساء: ۱۹ - ۲۰.

۲. حدیث منکر در اصطلاح رجالیان اهل سنت حدیثی است که متن آن مورد قبول نباشد.

احادیش [مقبول است و] نوشته می شود. آزدی نیز درباره وی گوید: در میان احادیش برخی احادیث منکر وجود دارد، با این حال وی نزد ما از اهل صدق و راستی به شمار می آید. ساجی و عقیلی نیز او را در میان راویان ضعیف ذکر کرده اند.

از این جاست که می بینیم آن چه خالد بن مخلد روایت کرده بر اساس شیعه بودن وی است، از این رو به آن احتجاج نمی شود و چنان چه گفته شود: چگونه به حدیث وی احتجاج نمی شود در حالی که او از اساتید بخاری است؟ پس در پاسخ می گویم که: مسلم است که وی احادیث منکری دارد، همان گونه که امام احمد و غیر او گفته اند و امام بخاری نیز می دانسته که کدامیک از احادیش را بنویسد و کدام را ترک کند!

چنان که می بینیم، ترجمه خالد بن مخلد سراسر توثیق است و هیچ نقطه ضعفی در شخصیت و روایت وی جز اتهام به تشیع وجود ندارد. این حقیقتی است که سالوس نیز بدان اقرار و اذعان دارد. اما روشن است که همان طور که بارها گفته ایم، برپایه مبانی رجالی اهل تسنن، تشیع هرگز به وثاقت راوی ضرر نمی زند. ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری فصلی را به دفاع از وثاقت رجال صحیح بخاری اختصاص داده است. وی درباره خالد بن مخلد می نویسد:

(خ م ت س ق) خالد بن مخلد القطوانی الکوفی أبو الهیثم من كبار شیوخ البخاری، روی عنه وروی عن واحد عنه. قال العجلی: ثقة فیہ تشیع. وقال ابن سعد: كان متشیعاً مفرطاً. وقال صالح جزرة: ثقة إلا أنه كان متهماً بالغلو فی التشیع. وقال أحمد بن حنبل: له مناکیر. وقال: أبو داود: صدوق إلا أنه یتشیع. وقال أبو حاتم: یکتب حدیثه ولا یحتج به.

قلت: أما التشیع، فقد قدمنا أنه إذا كان ثبت الأخذ والأداء لا یضره، لا سیما ولم یکن داعیة إلى رأیه؛^۱

ابوهیثم خالد بن مخلد قطوانی کوفی از رجال بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن ماجه قزوینی می باشد. وی از اساتید بزرگ بخاری است که گاهی به صورت مستقیم و گاهی با یک واسطه از وی حدیث نقل می کند. عجلی گوید: او ثقة است و عیب او شیعه بودن وی است. ابن سعد گوید: وی در تشیع خود افراط می کرد. صالح جزره گوید: وی ثقة است الا این که به غلو در تشیع متهم است.

۱. مقامه فتح الباری: ۳۹۸.

احمد بن حنبل گوید: وی احادیث منکری دارد. ابوداود گوید: او راست گو است، الا این که ادعای شیعه بودن دارد. ابوحاتم گوید: حدیثش نوشته می شود، ولی به آن احتجاج نمی گردد.

من می گویم: چنان که پیشتر بیان کردیم، چنان چه راوی ضابط باشد و در نقل کم و زیاد نکند، تشیع [به وثاقت او] ضرر نمی زند، به ویژه حدیثی که نقل می کند، انگیزه ای برای گرایش به مذهب او ایجاد نکند.

بنابراین براساس مبانی رجالی اهل تسنن، خالد بن مخلد بی شک ثقه است. به علاوه وی از راویان بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن ماجه است و پنج صحیح از صحاح سته اهل تسنن از او روایت کرده اند. جای بسی تعجب است که اهل تسنن از یک سو مسلم و بخاری را به عرش اعلا می برند و کتاب آن دو را پس از قرآن مجید صحیح ترین کتاب ها می دانند، و از سویی دیگر احادیث و راویان آن ها را چنان چه برخلاف میلشان باشد جرح می کنند!

اگر نتوان به روایت خالد در شأن نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت پیامبر علیهم السلام احتجاج کرد، پس از چه رو اهل تسنن صحیح مسلم و بخاری را در هاله ای از عظمت، جلالت، صحت و قطعیت صدور قرار می دهند و هرگونه اشکال و انتقاد به آن ها را جایز نمی شمارند؟!

مناقشه در موسی بن یعقوب

علی احمد سالوس برخی از روایات را به جهت وجود «موسی بن یعقوب» در سند آن ها مخدوش ساخته است، در حالی که در چهار کتاب از صحیح های شش گانه اهل تسنن از او حدیث نقل شده است و بخاری نیز در *أدب المفرد*، روایات او را نقل می کند. علاوه بر این که تعدادی از عالمان رجالی سنی او را توثیق کرده اند. ابن حجر در *تهذیب التهذیب* می نویسد:

بخ ٤ (البخاری فی الأدب المفرد والأربعة)^١ موسی بن یعقوب... قال الدوری عن ابن معین: ثقة... وقال الأجرى عن أبي داود: هو صالح... وذكره ابن حبان في الثقات... وقال ابن عدی: لا بأس به عندي ولا بروایاته... وقال ابن القطان: ثقة^٢;

موسی بن یعقوب از رجال بخاری در *أدب المفرد* و چهار صحیح (سنن ترمذی، نسائی، ابن ماجه و ابوداود) است... دوری از ابن معین نقل می کند که او ثقه است... آجری به نقل از ابوداود گوید: او

١. «روی له البخاری فی «الأدب» والباقون سوی مسلم»؛ *تهذیب الکمال*: ٢٩ / ١٧٣ / ش ٦٣١٥.

٢. *تهذیب التهذیب*: ١٠ / ٣٣٧ / ش ٦٧٢.

صالح [و قابل قبول] است... ابن حبان نیز نام وی را در شمار راویان ثقة در کتاب الثقات می آورد...
ابن عدی گوید: نزد من به او و روایاتش اشکالی وارد نیست... و ابن قطان نیز می گوید: او ثقة است.

مناقشه در عبدالرحمن بن صالح ازدی

یکی دیگر از راویان روایات طبری که از سوی سالوس مورد مناقشه قرار گرفته، «عبدالرحمن بن صالح ازدی» است. جرم او نیز تشیع است. ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد:

ص (النسائی فی خصائص علی) عبدالرحمن بن صالح الأزدی العتکی... روی عن... وعنه ابراهیم بن اسحاق الجزری وأبو زرعة وأبو حاتم وعباس الدوري وعبدالله بن احمد الدورقی وعثمان بن خرزاد ومحمد بن غالب تمام ويعقوب ابن سفیان وأبو قلابه الرقاشی وأحمد بن علی البربهاری وأبوبکر بن أبی خيثمة و ابراهیم بن فهد وعبدالله بن أحمد بن حنبل وأبو یعلی أحمد بن علی بن المثنی وآخرون.

قال يعقوب بن يوسف المطوعی: كان عبدالرحمن بن صالح رافضياً وكان يغشى أحمد بن حنبل، فيقربه ويدنيه، فقيل له: فيه، فقال: سبحان الله! رجل أحبّ قوماً من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو ثقة. وقال سهل بن علی الدوري: سمعت يحيى بن معين يقول: عليكم رجل من أهل الكوفة يقال له عبدالرحمن بن صالح، ثقة صدوق شيعي؛ لأن يخر من السماء أحب إليه من أن يكذب في نصف حرف. وقال محمد ابن موسى البربري: رأيت يحيى بن معين جالساً في دهليزه غير مرة يكتب عنه. وقال الحسين بن محمد بن الفهم: قال خلف بن سالم لابن معين: نمضى إلى عبدالرحمن بن صالح، فزجره وقال: عنده سبعون حديثاً، ما سمعت منها شيئاً. وقال ابن محرز عن ابن معين: لا بأس به وقال أبو حاتم: صدوق.

وقال موسى بن هارون: كان ثقة وكان يحدث بمثالب أزواج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأصحابه... وقال علی بن محمد بن حبيب، عن صالح بن محمد: صدوق. وقال الأجرى عن أبي داود: لم أر أن أكتب عنه. وضع كتاب مثالب في أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، قال: وذكره مرة أخرى، فقال: كان رجل سوء، وذكره ابن حبان في الثقات. وقال ابن

عدی: معروف مشهور فی الکوفیین، لم يذكر بالضعف فی الحدیث ولا اتهم فیہ إلا أنه محترق فیما کان فیہ من التشیع. وقال الحضرمی وغیره: مات سنة خمس وثلاثین ومائین؛

عبدالرحمن بن صالح ازدی از رجال نسائی در خصائص امیر المومنین علیه السلام است... او از... روایت نقل می کند و ابراهیم بن اسحاق جزری، ابوزرعہ، ابوحاتم، عباس دوری، عبدالله بن احمد دورقی، عثمان بن خرزاد، محمد بن غالب تمام، یعقوب بن سفیان، ابوقلابہ رقاشی، احمد بن علی بر بهاری، ابوبکر بن اُبی خيثمه، ابراهیم بن فهد، عبدالله بن احمد بن حنبل، ابویعلی أحمد بن علی بن مثنی و دیگران نیز از او به نقل حدیث پرداخته اند.

یعقوب بن یوسف مطوعی گوید: عبدالرحمن بن صالح رافضی (شیعه) بود [با این حال] پیش احمد بن حنبل می آمد و احمد او را به خود نزدیک می ساخت. نزد احمد از او بدگویی کردند [که او شیعه بوده و به خاندان عصمت و طهارت محبت بیش از اندازه دارد]، احمد در پاسخ گفت: سبحان الله! او مردی است که گروهی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بسیار دوست می دارد [و این با وثاقت منافاتی ندارد، من معتقد هستم] او ثقه است. سهل بن علی دوری گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: کسی به سوی شما می آید که عبدالرحمن بن صالح نام دارد، او ثقه، بسیار راست گو و شیعه است [و در راست گویی چنان است که] اگر از آسمان بر زمین سقوط کند نزد وی بهتر از آن است که حتی به مقدار نصف حرفی سخنی دروغ بگوید. محمد بن موسی بربری گوید: بارها مشاهده کردم که یحیی بن معین در راهرو منزل عبدالرحمن بن صالح نشسته و احادیث وی را می نویسد. حسین بن محمد بن فهم گوید: خلف بن سالم به یحیی بن معین گفت: آیا به نزد عبدالرحمن بن صالح برویم؟ یحیی بن معین او را از این کار نهی کرد و گفت: نزد وی هفتاد حدیث هست که من به چیزی از آن ها گوش نداده ام. ابن محرز به نقل از یحیی بن معین گوید: اشکالی به عبدالرحمن بن صالح وارد نیست. ابوحاتم گوید: او راست گو است.

موسی بن هارون گوید او ثقه بود و معایب همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب ایشان را نقل می کرد... و علی بن محمد بن حبیب به نقل از صالح گوید: وی بسیار راست گو است. و آجری از ابوداود نقل می کند که نظر من بر آن نبود که احادیث عبدالرحمن بن صالح را بنویسم [زیرا وی]

۱. تهذیب التهذیب: ۶ / ۱۷۸ - ۱۷۹ / ش ۴۰۱. ابن حجر در لسان المیزان تصریح می کند که تضعیف ازدی به جهت تشیع وی بوده است. وی می نویسد: «عبدالرحمن... وعنه الدوری والبغوی، وثقه ابن معین وضعفه غیره للتشیع»؛ لسان المیزان: ۷ / ۲۸۱ / ش

کتابی در معایب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گردآورده است. و بار دیگر از او یاد کرد و گفت: او مرد بدی بود. ابن حبان وی را در شمار راویان ثقه در کتاب الثقات آورده است. ابن عدی می گوید: عبدالرحمن بن صالح در میان کوفیان معروف و مشهور بود و کسی او را به ضعف در حدیث یاد نمی کرد و در این باره متهم نمی ساخت، جز این که وی در آتش مذهب تشیع خود می سوخت. حضرمی و دیگران گویند: عبدالرحمن بن صالح به سال دویست و سی و پنج هجری درگذشت.

بنابراین عبدالرحمن بن صالح ازدی به اتفاق تمام عالمان رجالی اهل تسنن ثقه و راست گو است و هیچ ضعفی در او وجود ندارد. چنین شخصی تنها به جرم دوست داشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باید طرد شود و احادیث وی فقط به خاطر صداقت در بازگو کردن برخی حقایق تاریخی نقل نگردد. ابوداود احادیث این راوی ثقه و راست گو را ذکر نکرده و از او به بدی یاد می کند، چرا که وی در قالب کتابی، گوشه ای از واقعیات زندگی اصحاب پیامبر را بازگو ساخته است.^۱ مثلاً وی شراب خواری برخی صحابه را منعکس کرده است!^۲ از عبدالرحمن بن صالح به بدی یاد می شود، زیرا احادیثی را گردآورده است که بازگوکننده بدی برخی از زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.^۳ یکی از جرم های وی داشتن کینه نسبت به عثمان است.^۴

حال اگر صحابه پیامبر مرتکب کبیره شده اند، گناه عبدالرحمن چیست که گزارش کارهای آنان را نقل کرده است؟! آیا رواست که احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فقط به این دلیل که راوی آن در عین وثاقت و راست گویی، برخی معایب صحابه را نیز بازگو کرده است ترک شود؟ متأسفانه تعصب برخی از دانشمندان سنی به قدری است که حتی به احمد بن حنبل اعتراض می کنند و او را به خاطر رفت و آمد با عبدالرحمن بن صالح مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند!^۵ تحریف کتاب های عالمان گذشته خود نیز در راستای همین تعصب قرار دارد به طوری که بخشی از کلام احمد بن حنبل درباره عبدالرحمن بن صالح را از کتاب تهذیب التهذیب حذف کرده اند! البته این در صورتی است که خود ابن حجر چنین تصرفی نکرده باشد. به هر تقدیر این تحریفی است که از جانب آنان صورت گرفته است. عبارت منقول از احمد بن حنبل در این کتاب چنین است:

۱. ر.ک: میزان الاعتدال: ۲ / ۵۶۹ / ش ۴۸۸۹؛ الکامل (ابن عدی): ۴ / ۳۲۰؛ تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۶۰.

۲. ر.ک: السنن الکبری (بیهقی): ۸ / ۳۰۵.

۳. ر.ک: تاریخ الإسلام: ۱۷ / ۲۴۰؛ تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۶۱؛ تهذیب الکمال: ۱۷ / ۱۸۱ و منابع دیگر.

۴. ر.ک: میزان الاعتدال: ۲ / ۵۶۹ / ش ۴۸۸۹؛ الکامل (ابن عدی): ۴ / ۳۲۰؛ تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۶۰.

۵. ر.ک: تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۶۰؛ تهذیب التهذیب: ۶ / ۱۷۸؛ تهذیب الکمال: ۱۷ / ۱۸۰.

«سبحان الله رجل أحبّ قوماً من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلّم وهو ثقة»^۱

و حال آن که به نقل از احمد در منابع دیگر آمده است:

سبحان الله! رجل أحبّ قوماً من أهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلّم. نقول له لا تحبهم؟! هو

ثقة^۲

سبحان الله! او مردی است که گروهی از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله وسلّم را بسیار دوست می دارد. آیا به او بگویم که ایشان را دوست نداشته باشد؟! او ثقة است.

سالوس نیز در نقل عبارات ابن حجر دست به تحریف و تقطیع زده و برخی از توثیقات را ذکر نکرده است. به عنوان نمونه شهادت یحیی بن معین به راست گویی عبدالرحمن بن صالح را در کتاب خود نیاورده است. یحیی بن معین درباره عبدالرحمن بن صالح گفته بود: «اگر او را از آسمان بر زمین سقوط کند نزد وی بهتر از آن است که حتی به مقدار نصف حرفی سخنی دروغ بگوید».

مناقشه در محمد بن سلیمان اصفهانی

یکی دیگر از راویانی که در سلسله اسناد روایات طبری مورد خدشه قرار گرفته، محمد بن سلیمان است. وی از رجال ترمذی، نسائی و ابن ماجه است. مزّی در تهذیب الکمال می نویسد:

محمد بن سلیمان... قال أبو حاتم لا بأس به یکتب حدیثه ولا یحتج به... و ذکره ابن حبان فی کتاب الثقات... روی له الترمذی والنسائی وابن ماجه^۳

محمد بن سلیمان... ابوحاتم گوید: اشکالی بر او وارد نیست و حدیثش نوشته می شود، ولی به او احتجاج نمی شود... ابن حبان او را در شمار راویان ثقة در کتاب الثقات آورده است... و ترمذی، نسائی و ابن ماجه از وی روایت می کنند.

ابن حجر عسقلانی نیز او را راست گو دانسته است. وی در تقریب التهذیب می نویسد:

صدوق یخطیء... ت س ق^۴

راست گو است، اما خطا می کند... وی از رجال ترمذی، نسائی و ابن ماجه قزوینی است.

پس محمد بن سلیمان از نظر ابن حجر عسقلانی راست گو است و احیاناً در نقل حدیثی از وی خطایی مشاهده شده است. ابوحاتم تصریح می کند که اشکالی به وی وارد نیست و ابن حبان او را از

۱. تهذیب التهذیب: ۶ / ۱۷۶، ذیل شماره ۴۰۱.

۲. تاریخ بغداد: ۱۰ / ۲۶۱، ذیل شماره ۵۳۷۷؛ تهذیب الکمال: ۱۷ / ۱۸۰، ذیل شماره ۳۸۵۱.

۳. تهذیب الکمال: ۲۵ / ۳۱۰، ذیل شماره ۵۲۶۲.

۴. تقریب التهذیب: ۲ / ۸۲ / ش ۵۹۴۹.

ثقات شمرده و در کتاب

الثقات از وی نام برده است.^۱ عجلی نیز در معرفه الثقات خود درباره محمد بن سلیمان می نویسد:

محمد بن سلیمان الأصبهانی کوفی ثقة^۲؛

محمد بن سلیمان اصفهانی اهل کوفه و ثقة است.

ذهبی نیز در کتاب ذکر من تکلم فیہ وهو موثق از محمد بن سلیمان نام می برد.^۳ این کتاب - چنان که از نامش پیداست - در دفاع از راویانی است که با وجود ثقة بودن، درباره آنان مناقشه کرده اند نگاشته شده است. بنابراین پرواضح است که هر چند درباره محمد بن سلیمان اصفهانی مناقشاتی وجود دارد، اما وی از نظر عالمان رجالی سنی هم چون ابن حجر عسقلانی، ذهبی، ابن حبان، عجلی و ابوحاتم ثقة است و اشکالی بر او وارد نیست. به علاوه وی از رجال سه کتاب از صحیح های شش گانه اهل تسنن می باشد.

مناقشه در عبدالله بن عبدالقدوس

عبدالله بن عبدالقدوس را نیز در برخی منابع رجالی به جرم تشیع تضعیف کرده اند، در حالی که وی از رجال بخاری در تعالیق و ترمذی است.^۴ بخاری در تاریخ الکبیر از او نام برده، اما جرحی درباره وی ندارد.^۵ ابن حبان او را در کتاب ثقات نام می برد.^۶

ابن حجر نیز درباره او می نویسد:

صدوق رمی بالرفض وکان أيضاً یخطیء...خت ت^۷؛

بسیار راست گوشت و به رفض [= تشیع] متهم شده است، البته خطا هم می کرد... او از رجال بخاری در تعالیق و ترمذی است.

تا این جا روشن شد که تمام شانزده حدیث طبری در اختصاص آیه تطهیر به اهل بیت علیهم السلام از نظر سند صحیح و بلا اشکال هستند. طبری در مقابل این شانزده حدیث، قول دیگری را

۱. ر.ک: الثقات: ۹ / ۵۲.

۲. معرفه الثقات (عجلی): ۲ / ۲۴۰ / ش ۱۶۰۳.

۳. ر.ک: ذکر أسماء من تکلم فیہ وهو موثق: ۱ / ۱۶۲ / ش ۳۰۰. وی می نویسد: «محمد بن سلیمان الأصبهانی (س): عن التابعین، قال أبو حاتم: «لا بأس به ولا یحتج به».

۴. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۵ / ۲۶۵ / ش ۵۱۶.

۵. ر.ک: تاریخ الکبیر: ۵ / ۱۴۱ / ش ۴۲۴.

۶. الثقات: ۷ / ۴۸.

۷. تقریب التهذیب: ۱ / ۵۱۰ / ش ۳۴۵۷.

مطرح می کند و مدّعی می شود که برخی گفته اند مصداق اهل بیت در آیه تطهیر همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند. وی نیز این ادعا را تنها به حدیثی از عکرمة مستند می کند. براساس این حدیث، عکرمة در بازارها جار می زده است که آیه تطهیر درباره همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است. برای روشن شدن اعتبار این قول لازم است اندکی شخصیت عکرمة مورد بررسی قرار گیرد.

نکاتی درباره شخصیت عکرمة

عکرمة بربری از مشهورترین زنادقه است. وی احادیثی را به جهت تمسخر و طعن در دین جعل کرده است که در ادامه به طور اجمالی به برخی از زوایای شخصیتی وی به نقل از منابع معتبر اهل سنت می پردازیم.^۱

۱ - طعن در دین

درباره شخصیت وی مشهور است که او همواره در اسلام و دین طعن و آن دو را استهزاء می کرده است. نقل شده است از وی که می گفت:

إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِثَابَهُ الْقُرْآنَ لِيُضِلَّ بِهِ؛^۲

به درستی که خداوند آیات متشابه قرآن را فقط به جهت گمراه ساختن مردم نازل کرده است!

و نیز نقل شده است که در هنگام مراسم حج می گفت:

وَدِدْتُ أَنِّي الْيَوْمَ بِالْمَوْسِمِ بِيَدِي حَرْبَةً أُضْرِبُ بِهَا يَمِينًا وَشِمَالًا - وَفِي رِوَايَةٍ - فَاَعْتَرَضُ بِهَا مِنْ شَهِدِ الْمَوْسِمِ؛^۳

دوست داشتم امروز در حج بودم و شمشیری به دست گرفته و از چپ و راست می زدم! در نقلی دیگر آمده است: و به وسیله آن با حاضرین در حج درگیر می شدم!

۱. ما در جلد نخست از همین مجموعه به تفصیل به شرح حال وی پرداخته ایم.

۲. ر.ک: الضعفاء الکبیر: ۳ / ۳۷۴؛ ذهبی در سیر أعلام النبلاء، جلد ۵، صفحه ۳۳، در ذیل این سخن عکرمة می نویسد: «قلت: هذه عبارة رديئة، بل إنما أنزله الله تعالى ليهدى به المؤمنین وما يضلّ به إلا الفاسقین، كما أخبرنا عزوجل في سورة البقرة. قال ابن سعد: كان عکرمة... وليس یحتجّ بحديثه ویتکلم الناس فيه»؛ همو در میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۹۴، در ذیل همین عبارت می نویسد: «قلت: ما أسوأها عبارة، بل أخبثها، بل أنزله ليهدى به وليضلّ به الفاسقین».

۳. تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۷۸ - ۲۷۹، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۲، ذیل شماره ۹.

هم چنین آمده است:

وقف عکرمه علی باب المسجد فقال: ما فيه إلا كافر؛^۱

عکرمه بر در مسجد ایستاد و گفت: کسی در این مسجد نیست مگر کافر!

درباره وی گفته شده که نماز نمی خواند، نرد (قمار) بازی می کرد و آهنگ های حرام و غنا گوش می داد. وی انگشتر طلا نیز به دست می کرده است.^۲

۲ - تبلیغ خوارج و دعوت مردم به سوی آنان

وی مذهب صفریه - که از غالیان خوارج هستند - را از اهل آفریقا گرفته و آن را به ابن عباس نسبت می داده است. ذهبی با یک واسطه از یحیی بن معین نقل می کند که گفت:

إنما لم يذكر مالك عكرمة - یعنی فی «الموطأ» - قال: لأنَّ عكرمة كان يتحل رأی الصفریة؛^۳

مالک در موطأ خود از عکرمه یادی نکرده است، چرا که مذهب عکرمه صفریه بوده است.

وی در تذکره الحفاظ نیز می نویسد:

قد تكلم فيه بأنه على رأی الخوارج، ومن ثمَّ أعرض عنه مالک الإمام ومسلم؛^۴

به تحقیق مردم درباره عکرمه بد می گفتند که وی بر مذهب خوارج است. از این رو است که مالک بن انس و مسلم از نقل احادیث وی را اعراض کرده اند.

۳ - دروغ گویی

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۸/۴۱؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۷۸، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۲؛ ذیل شماره ۹؛ میزان الاعتدال:

۳ / ۹۵، ذیل شماره ۵۷۱۶؛ تاریخ الإسلام: ۷ / ۱۸۰.

۲. ر.ک: الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۹۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۱۷؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۴، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ المعارف (ابن قتیبه):

۴۵۶.

۳. سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۱.

۴. تذکره الحفاظ: ۱ / ۹۶.

عکرمه بر مولای خود ابن عباس دروغ می بسته است به طوری که ابن قتیبه با سند خود از عبدالله بن حارث نقل کرده است.

دخلت علی علی بن عبدالله بن عباس وعکرمه موثوق علی باب کنیف، فقلت: أتفعلون هذا بمولاکم؟ قال: «إنّ هذا یکذب علی أبی»؛^۱

بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم، در حالی که عکرمه با طناب به در مستراحی بسته شده بود. به او گفتم چرا با غلام خود چنین می کنید؟! گفت: «او به پدرم دروغ می بندد».

و از سعید بن مسیب نقل شده که به غلام خود گفت:

لا تکذب علیّ کما یکذب عکرمه علی ابن عباس؛^۲

ای غلام، مبادا بر من دروغ ببندی چنان که عکرمه به ابن عباس دروغ می بندد!

و نیز نقل شده است که پسر عمر به غلام خود گفت:

إتق الله - ویحک یا نافع - ولا تکذب علیّ کما کذب عکرمه علی ابن عباس؛^۳

از خدا پروا داشته باش. ای نافع، حواست را جمع کن که به من دروغ نبندی چنان که عکرمه به ابن عباس دروغ بست!

در ترجمه عکرمه نیز تصریحات فراوانی درباره دروغ گو بودن او آمده است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

از عثمان بن مره نقل شده است که درباره عکرمه به برادرزاده اش قاسم گفت:

إنّ عکرمه کذاب؛^۴

۱. المعارف (ابن قتیبه): ۴۵۶. هم چنین ر.ک: شذرات الذهب فی أخبار من ذهب: ۱ / ۱۳۰.

۲. العلیل (احمد بن حنبل): ۲ / ۷۱ / ش ۱۵۸۳؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۰۹؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۰، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۳۷، ذیل شماره ۴۷۶؛ المعارف (ابن قتیبه): ۴۳۸.

۳. تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۷۹، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۰۷؛ تهذیب التهذیب: ۲۳۷/۷ ذیل شماره ۴۷۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۲، ذیل شماره ۹.

۴. تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۶، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ مقلّمه فتح الباری: ۴۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۱ / ۱۰۶؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۸، ذیل شماره ۹؛ تاریخ الإسلام: ۷ / ۱۷۸.

به تحقیق عکرمه بسیار دروغ گو است.

و کذبۀ مجاهد وابن سیرین و مالک؛^۱

مجاهد، ابن سیرین و مالک او را تکذیب کرده اند.

از ابن ابی ذئب نیز نقل شده است:

کان غیر ثقۀ؛^۲

وی غیر ثقہ بود.

و حرّم مالک الروایة عنه؛

مالک نقل روایت از وی را حرام کرده بود.

و أعرض عنه مسلم بن الحجاج؛

مسلم بن حجاج نیز از وی اعراض کرده بود.

وقال محمد بن سعد: ليس يحتجّ بحديثه؛^۳

محمد بن سعد گوید: به حدیث او احتجاج نمی شود.

بنابراین روشن شد که احوالات عکرمه سراسر قدح و کذب است و هیچ نکته مثبتی در شرح حال وی وجود ندارد. وضعیت عکرمه در دوران حیاتش به گونه ای بوده است که به هنگام مرگش هیچ کس حاضر به تشییع و تدفین وی نگردید! در این باره آمده است که مرگ وی همزمان با مرگ «کثیر عزه» بود. کثیر ترانه خوان و اهل طرب بود و اشعار عاشقانه می سروده است. با این حال مردم شهر در تشییع جنازه او شرکت کرده و جنازه عکرمه را رها کردند و هیچ کس جسد وی را بر نداشت تا

این که چهار حمّال سودانی را استخدام کردند تا جنازه وی را بردارند و دفن کنند. داوری درباره شأن نزول آیه تطهیر را به وجدان های بیدار اهل انصاف وا می گذاریم تا خود قضاوت کنند که آیا قول عکرمه کذاب توان معارضه و مقابله با شانزده حدیث صحیح السنه را دارد یا خیر؟

۱. عمدة القاری: ۸ / ۱؛ المعنی فی الضعفاء: ۲ / ۴۳۹ / ش ۴۱۶۹؛ غایة النهایة فی طبقات القراء: ۱ / ۲۳۰.
۲. تاریخ مدینة دمشق: ۱۱۵/۴۱؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۸۲، ذیل شماره ۴۰۰۹؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۲۵، ذیل شماره ۹؛ میزان الاعتدال: ۳ / ۹۴، ذیل شماره ۵۷۱۶؛ تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۴۰، ذیل شماره ۴۷۶.
۳. مقامه فتح الباری: ۴۲۵؛ تاریخ مدینة دمشق: ۷۶/۴۱؛ سیر أعلام النبلاء: ۳۳/۵، میزان الاعتدال: ۳ / ۹۴.
۴. ر.ک: میزان الاعتدال: ۳ / ۹۶؛ تهذیب الکمال: ۲۰ / ۲۹۰؛ الکامل فی الضعفاء الرجال: ۵ / ۲۶۷؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۱ / ۱۲۲؛ سیر أعلام النبلاء: ۵ / ۳۳؛ تهذیب التهذیب: ۷ / ۲۴۰.

طبری این قول را - که آیه درباره همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است - به احدی جز عکرمه نسبت نداده است.

سیوطی می نویسد:

وأخرج ابن جرير وابن مردويه عن عكرمة في قوله (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) قال: ليس بالذي تذهبون إليه، إنما هو نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛^۱

ابن جریر و ابن مردویه از عکرمه نقل می کنند که درباره آیه تطهیر گوید: حقیقت آن نیست که شما می گوید [مصدق اهل بیت پیامبر خدا، علی، فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم هستند]. همانا مصداق اهل بیت همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

ظهور این عبارت در این است که به غیر از عکرمه، همگان حضرت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، حضرت امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهم السلام را مصداق اهل بیت دانسته اند و عکرمه به تنهایی در مقابل همگان مدعی بوده است که مصداق اهل بیت همسران پیامبرند. با توجه به شرح حال عکرمه، دروغ بودن گفتار وی روشن است.

البته پس از طبری کوشیده اند که این قول را به افراد دیگری غیر از عکرمه نسبت دهند. جمله در برخی کتب اهل سنت این گفته را به ابن سائب کلبی و مقاتل نیز نسبت داده و آن را به روایتی از ابن عباس مستند ساخته اند؛^۲ اما این روایت قطعاً دروغ است و با روایات دیگر ابن عباس در تعارض است. پیش از این یک حدیث قطعی الصدور از ابن عباس نقل شد که براساس آن وی نزول آیه تطهیر را درباره اهل بیت علیهم السلام دانسته و آن را از خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده است.

ابوحیان در این باره می نویسد:

وقول عكرمة، ومقاتل، وابن السائب: أن أهل البيت في هذه الآية مختص بزواته عليه السلام ليس بجيد، إذ لو كان كما قالوا: لكان التركيب «عنكن» و «يطهركن»، وإن كان هذا القول مروياً عن ابن عباس، فلعله لا يصح عنه؛^۳

۱. الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸. هم چنین ر.ک: تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۳.

۲. زاد المسیر: ۶ / ۱۹۸؛ تفسیر البغوی: ۳ / ۵۲۸. وی می گوید: «وقال مجاهد الرجس الشك أراد بأهل البيت نساء النبي صلى الله عليه وآله لأنهن في بيته وهو رواية سعيد بن جبیر عن ابن عباس». هم چنین ملاً علی قاری در شرح شفاء قاضی عیاض، پس از این که آیه را بیان می کند، می نویسد: «أراد بأهل البيت نساء النبي صلى الله عليه وآله، لأنهن في بيته وروى ذلك عن ابن عباس»؛ ر.ک: تفسیر

الخازن: ۵ / ۲۵۹؛ تفسیر السراج المنیر: ۳ / ۲۰۹؛ تفسیر مقاتل بن سلیمان: ۳ / ۴۵.

۳. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۲۲۴.

قول عکرمه، مقاتل و ابن سائب که می گویند اهل بیت در این آیه به همسران پیامبر اختصاص دارد قول خوبی نیست، زیرا اگر واقعیت آنچنان بود که می گویند، باید صیغه ها [به صورت جمع مؤنث] «عنکن» و «یطهرکن» می بود. هر چند که این قول از ابن عباس روایت شده است، اما چه بسا استناد این قول به ابن عباس صحیح نباشد.

بنابراین استناد این قول به روایت ابن عباس نادرست و از جمله دروغ هایی است که عکرمه به ابن عباس نسبت داده است. به علاوه در نسبت این قول به مقاتل نیز تردید جدی وجود دارد. هر چند اگر به فرض محال ثابت شود که مقاتل چنین نظری داشته است، باز هم این قول ارزشی نخواهد داشت، زیرا حال مقاتل نیز هم چون عکرمه است و عالمان رجالی اهل سنت او را تضعیف کرده اند. دارقطنی، عقیلی، ابن جوزی و ذهبی او را در زمره ضعفا ذکر کرده اند و ذهبی پس از نقل عالمان رجالی بر جرح مقاتل درباره وی می نویسد:

قلت: أجمعوا علی ترکہ؛^۱

همه بر ترک روایات وی اجماع دارند.

پیش تر در جلد نخست همین کتاب، در بررسی احوالات مفسران اهل سنت به شرح حال مقاتل نیز پرداختیم.^۲

نادرستی انتساب این قول به محمد بن سائب

محمد بن سائب کلبی همان کسی است که او را به خاطر تألیف کتابی در انساب صحابه تضعیف کرده و به رفض و تشیع متهم ساخته اند. پیش از این ضمن بررسی احوالات عطیه عوفی به ترجمه کلبی نیز اشاره شد.

متأسفانه عالمان سنی گاه کلبی را با متهم ساختن به تشیع تضعیف می کنند و مدعی می شوند که بر ترک او اجماع وجود دارد، و گاهی نیز به دروغ او را به همراه عکرمه کذاب معرفی می کنند. چنان که پیش تر گفتیم، ابن جوزی می گوید عکرمه، ابن سائب و مقاتل بر این باورند که آیه تطهیر درباره همسران پیامبر نازل شده و مصداق اهل بیت در آیه زنان پیامبر هستند. اما این گفتار قطعاً باطل است، زیرا طبری که از لحاظ زمانی مقدم بر ابن جوزی است این قول را فقط به عکرمه نسبت داده است. علاوه بر آن قرطبی در تفسیر خود تصریح می کند که از دیدگاه ابن سائب کلبی، آیه تطهیر به

۱. سیر أعلام النبلاء: ۷ / ۲۰۲. ذیل شماره ۷۹.

۲. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و اعتبار وی ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه و الإمام: ۱ / ۲۸۱.

اهل بيت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم (یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام) اختصاص دارد. در تفسیر قرطبی آمده است:

وقد اختلف أهل العلم فی أهل البيت، من هم؟ فقال عطاء وعكرمة وابن عباس: هم زوجاته خاصة لا رجل معهن... وقالت فرقة منهم الكلبي: هم علي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام خاصة؛^۱

و اهل علم درباره مصداق اهل بیت اختلاف کرده اند... و گروهی که کلبی از آن هاست می گویند: اهل بیت منحصرأ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هستند.

بنابراین نسبت دادن این قول - که مصداق اهل بیت همسران پیامبرند - به ابن سائب کلبی، دروغی بیش نیست.

با دقت در گفتار قرطبی خواهیم دید که وی از یک سو تصریح می کند که ابن سائب مصداق اهل بیت را منحصر در امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می داند، و از سوی دیگر مدعی است که از نظر «عطاء بن ابی رباح» مصداق اهل بیت، همسران پیامبر هستند.^۲

نسبت این قول به عطا نیز به یقین صحیح نیست، زیرا بر اساس حدیثی که احمد بن حنبل از عطا نقل می کند، وی مصداق اهل بیت را فقط امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام دانسته است.

احمد بن حنبل در این باره به نقل از عطاء بن ابی رباح می نویسد:

حدَّثني من سمع أم سلمة تذكر أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان في بيتها، فأتته فاطمة ببرمة فيها خزيرة فدخلت لها عليه فقال لها: أدعي زوجك وابنيك، قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان، تحته كساء له خيبرى. قالت: وأنا أصلى في الحجر، فأنزل الله عز وجل هذه الآية (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: «اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم

۱. تفسیر القرطبی: ۱۴ / ۱۸۲. هم چنین ر.ک: فضل آل البيت: ۳۹.

۲. همان.

تَطْهِيراً». قالت: فأدخلت رأسي البيت، فقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛^۱

عبدالله از پدرش، از عبدالله بن نمیر، از عبدالملک ابن ابی سلیمان، از عطاء بن ابی رباح حدیث کرد که گفت: کسی که از امّ سلمه شنیده بود برای من نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در منزل امّ سلمه بود که فاطمه علیها السلام با دیگی سنگی که در آن خزیره (نوعی سوپ) بود آمد و بر ایشان وارد شد. پیامبر به ایشان فرمود که همسر و دو پسر را دعوت کن. امّ سلمه گوید: علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند و بر ایشان وارد شده نشستند و مشغول خوردن آن غذا شدند. پیامبر در مکانی که جای خواب ایشان بود نشسته و یک عبای خیبری زیر ایشان بود. امّ سلمه گوید: من در آن اتاق نماز می خواندم که خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». سپس پیامبر گوشه عبا را بر سر ایشان کشید و دست خود را بیرون آورده و به آسمان بلند کرده، عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور کن و آن ها را کاملاً پاک و پاکیزه ساز. خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور کن و آن ها را کاملاً پاک گردان». امّ سلمه گوید: من سرم را داخل اتاق کردم و عرضه داشتم: ای رسول خدا، آیا من نیز با شما (اهل بیت) هستم؟ فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی، تو عاقبت به خیر هستی».

محقق کتاب فضائل الصحابه نیز در ذیل حدیث، اسانید فراوانی برای روایت عطا از امّ سلمه ارائه کرده است.^۲

طبرانی در معجم الکبیر و طحاوی در مشکل الآثار نیز روایت عطا از امّ سلمه را نقل کرده اند. براساس این احادیث، روشن است که عطا هرگز همسران پیامبر را مصداق اهل بیت نمی دانسته، بلکه اهل بیت در نظر او فقط امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهدا علیهم السلام هستند.

بنابراین روشن شد که تنها عکرمه مدّعی بوده که مصداق اهل بیت همسران پیامبرند و غیر از او احدی چنین ادعایی نداشته است. انگیزه عکرمه نیز برای این ادعا بسیار روشن است، زیرا وی از خوارج و دشمنان اهل بیت است و از آنجا که به اتفاق تمام عالمان رجالی اهل سنت، عکرمه شخصی

۱. مسند أحمد: ۶ / ۲۹۲. همچنین ر.ک: فضائل الصحابه: ۲ / ۵۸۷ / ح ۹۹۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۰۵؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۴۲؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۲۸ / ش ۷۶۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲؛ أسباب النزول: ۲۳۹.
۲. ر.ک: همان، پاورقی.

فاسق و دروغ گو بوده است، از این رو نه تنها قول وی قابل اعتماد نیست، بلکه به جهت کذاب بودن وی لازم است خلاف قول او عمل شود.

گفتار ابن کثیر درباره مصداق اهل بیت

تا این جا روشن شد که براساس احادیث فراوان و قطعی الصدور و با دلالتی روشن، مصداق اهل بیت حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام هستند و قول عکرمه کذاب نیز هرگز توان مقابله با این احادیث را ندارد. غیر از عکرمه نیز احدی از صحابه و تابعین همسران پیامبر را مصداق اهل بیت معرفی نکرده اند، حتی خود همسران نبی اکرم نیز هرگز چنین ادعایی نداشته اند. احادیث مربوط به این قول در مصادر معتبری هم چون صحیح مسلم، مسند أحمد و تفسیر طبری و... موجود است.

از همین رو است که ابن کثیر نتوانسته از این احادیث چشم پوشی کند و آن ها را نادیده بگیرد. از سوی دیگر محروم دانستن همسران پیامبر از این فضیلت به مذاق وی خوش نمی آید، بنابراین او تلاش کرده که بین این دو قول جمع کند تا اولاً اختصاص این فضیلت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله را نفی کند، و ثانیاً برای برخی از همسران پیامبر فضیلتی دست و پا کند.

ابن کثیر ادعا می کند که آیه تطیهر نه به اهل بیت اختصاص و نه به همسران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، بلکه دارای معنایی اعم است که هم شامل اهل بیت پیامبر می شود و هم همسران ایشان را در برمی گیرد. وی با استناد به سیاق آیات، همسران پیامبر را داخل در اهل بیت می شمارد و روایات مربوط به شأن نزول آیه را نص صحیح می داند، از این رو می گوید هم باید به سیاق آیات توجه کنیم و هم به نص آیات. جمع بین سیاق و نص نیز آن است که هم همسران پیامبر و هم امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام را مصداق اهل بیت بدانیم. وی می نویسد:

وروی ابن جریر عن عکرمه، أنه كان ينادى في السوق: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) نزلت في نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم خاصة... وقال عکرمه: من شاء باهلتها أنها نزلت في شأن نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فإن كان المراد أنهم كن سبب النزول دون غيرهن، فصحيح؛ وإن أريد أنهم المراد فقط دون غيرهن، ففي هذا نظر. فإنه قد وردت أحاديث تدل على أن المراد أعم من ذلك؛^۱

ابن جریر از عکرمه روایت کرده که وی در بازار جار می زد که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) فقط درباره همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده

۱. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۱ - ۴۹۲.

است... عکرمه می گفت: هر کس با این نظر که آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است مخالف است، من حاضر هستم با او مباحله کنم. اگر مراد عکرمه این باشد که فقط همسران پیامبر سبب نزول آیه هستند نه دیگران صحیح است. اما اگر قائل باشد مراد از اهل بیت فقط آن ها هستند که نه دیگران، این سخن محل نظر است، زیرا احادیثی در این زمینه وارد شده که دلالت دارند بر اینکه مراد از اهل بیت اعم از همسران پیامبر است.

ابن کثیر در این عبارت تلویحاً عکرمه را رد می کند، اما تعصب او مانع از تصریح و اذعان وی به کذب عکرمه شده است. ابن کثیر پس از این عبارت، تعداد زیادی از روایات را مطرح می کند که هر یک از آن ها در اختصاص آیه به پیامبر، امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، و حسنین علیهم السلام صریح اند. وی در ادامه می نویسد:

ثُمَّ الَّذِي لَا يَشْكُ فِيهِ مِنْ تَدْبِيرِ الْقُرْآنِ، أَنَّ نَسَاءَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَاخِلَاتٌ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، فَإِنَّ سِيَاقَ الْكَلَامِ مَعَهُنَّ؛^١

سپس هرکس در قرآن تدبیر کند، شک نمی کند که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) داخل هستند، چرا که سیاق کلام با آنان است.

ابن کثیر نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت را نعمت، غنیمت و رحمت دانسته و می نویسد:

عَائِشَةُ الصَّدِيقَةُ بِنْتُ الصَّدِيقِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَوْلَاهُنَّ بِهَذِهِ النِّعْمَةِ، وَأَحْظَاهُنَّ بِهَذِهِ الْغَنِيمَةِ، وَأَخْصَهْنَ مِنْ هَذِهِ الرَّحْمَةِ الْعَمِيمَةِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْزَلْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْوَحْيَ فِي فِرَاشِ امْرَأَةٍ سِوَاهَا، كَمَا نَصَّ عَلَى ذَلِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ. قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ رَحِمَهُ اللَّهُ: لِأَنَّهُ لَمْ يَتَزَوَّجْ بَكْرًا سِوَاهَا، وَلَمْ يَنْمِ مَعَهَا رَجُلٌ فِي فِرَاشِهَا سِوَاهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، فَنَاسَبَ أَنْ تَخْصَّصَ بِهَذِهِ الْمَزِيَّةِ، وَأَنْ تَفْرُدَ بِهَذِهِ الْمَرْتَبَةَ الْعَلِيَّةِ، وَلَكِنْ إِذَا كَانَ أَزْوَاجُهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَقَرَابَتُهُ أَحَقُّ بِهَذِهِ التَّسْمِيَةِ؛^٢

عایشه دختر ابوبکر به این نعمت سزاوارتر و از این غنیمت بهره مندتر و به این رحمت شامل مخصوص تر است، زیرا - چنان که پیامبر صلوات الله وسلامه علیه وآله به این امر تصریح فرموده است - وحی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در منزل زنی غیر از او نازل نشده است. برخی از علما

١. همان: ٣ / ٤٩٤.

٢. همان: ٣ / ٤٩٤ - ٤٩٥.

گفته اند: این امر بدان سبب است که هیچ زن باکره ای غیر از او با پیامبر ازدواج نکرد و هیچ مردی غیر از پیامبر در بستر او نخوابید، پس مناسب است به این مزیت اختصاص یابد و تنها او به این مرتبه والا برسد، لیکن اگر همسران پیامبر از اهل بیت او باشند، پس خویشاوندان پیامبر برای این نام گذاری سزاوارتراند.

به واقع این گونه سخن گفتن درباره همسران پیامبر و چنین منقبت سازی و فضیلت تراشی برای عایشه چه وجهی دارد؟!

با وجود نصوص معتبر و فراوان درباره مصداق اهل بیت، آیا سیاق توان معارضه با نصوص را دارد؟ آیا به صرف فضیلت سازی برای همسران پیامبر می توان برخلاف نص صریح ایشان، همسران پیامبر را داخل در اهل بیت به شمار آورد؟

اسناد قول ابن کثیر به ضحاک

روشن شد که ابن کثیر قول خود را به سیاق آیات مستند ساخته است و هیچ حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و یا گفتاری از صحابه را برای اثبات این مدعا ارائه نکرده است. اما این جوزی در تفسیرش این قول را به یکی از مفسران در طبقه تابعین، یعنی ضحاک بن مزاحم نسبت داده است.^۱ پس این قول هرگز به حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب و ازواج ایشان مستند نیست و به هیچ مفسری جز ضحاک نیز نسبت داده نشده است.

با این وجود نسبت این قول به ضحاک نیز صحیح نیست؛ چرا که با احادیثی که وی در این زمینه نقل کرده منافات دارد. سیوطی می نویسد:

وأخرج ابن جریر وابن أبي حاتم عن قتادة... قال: وحدّث الضحاک بن مزاحم رضی الله عنه أنّ نبیّ الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یقول: «نحن اهل بیت طهرهم الله من شجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وبیت الرحمة ومعین العلم»؛^۲

ابن جریر و ابن ابی حاتم آورده اند... و ضحاک بن مزاحم نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند آن ها را پاک گردانیده است. همانان که درخت نبوت، جایگاه رسالت، محل رفت و آمد ملائکه، خانه رحمت و معدن علم هستند».

۱. ر.ک: زاد المسیر: ۶ / ۱۹۸.

۲. الدرّ المنتور: ۵ / ۱۹۹.

هرگز کسی ادعا نکرده است که همسران پیامبر معصومند و خداوند آنان را پاک گردانیده است؛ پس وقتی ضحاک بن مزاحم این حدیث را از پیامبر نقل می کند، نمی توان به ضحاک نسبت داد که وی همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از مصادیق اهل بیت می داند. بر فرض پذیرش این سخن که نظر ضحاک در این باره همین است، باز قول او ارزشی ندارد، زیرا شخصیت وی نزد رجالیان سنی مخدوش است. پیش از این در جلد نخست از همین نوشتار، ضمن بررسی شخصیت مفسران سنی، به شخصیت ضحاک نیز پرداختیم، اما به مناسبت به شرح حال اجمالی وی اشاره می کنیم.

شرح حال ضحاک بن مزاحم

ابن جوزی او را در کتاب *الضعفاء والمتروکین* نام برده است.^۱
 ابوجعفر عقیلی نیز از وی در *الضعفاء الکبیر* نام می برد.^۲
 نام او هم چنین در *المغنی فی الضعفاء* آمده است.^۳
 به علاوه، در این که وی ابن عباس را درک کرده باشد تردید جدی وجود دارد. برخی گفته اند هیچ یک از صحابه با او سخن نگفته اند. یحیی بن سعید نیز درباره او می گوید:

کان الضحاک عندنا ضعیفاً؛^۴

ضحاک نزد ما ضعیف است.

بنابراین قول ابن کثیر هیچ مستندی جز سیاق آیه ندارد که آن هم با وجود نص، ارزش و اعتباری نخواهد داشت.

مردود بودن گفتار ابن کثیر

با توجه به مباحث بالا، گفتار ابن کثیر به چند دلیل مردود است که در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

- ۱ - این گفتار با نص صریح رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مخالف است؛
- ۲ - برخلاف فهم اهل بیت علیهم السلام است؛
- ۳ - برخلاف فهم بسیاری از بزرگان صحابه است؛
- ۴ - با اقرار همسران پیامبر و حتی عایشه در تعارض است؛

۱. *الضعفاء والمتروکین* (ابن جوزی): ۲ / ۶۰ / ش ۱۷۱۴.

۲. *الضعفاء الکبیر*: ۴ / ۱۱۸.

۳. *المغنی فی الضعفاء*: ۱ / ۳۱۲ / ش ۲۹۱۲.

۴. *الکامل* (ابن عدی): ۴ / ۹۵؛ *تهذیب الکمال*: ۱۳ / ۲۹۴، ذیل شماره ۲۹۲۸؛ *تهذیب التهذیب*: ۴ / ۳۹۸، ذیل شماره ۷۹۴.

۵ - با اقرار عالمان بزرگ سنی ناسازگار است؛

۶ - برخلاف اتفاق مفسران و محدثان است؛

۷ - برخلاف قاعده علمی مورد پذیرش همگان است، چرا که تقسیم قاطع شرکت است. براساس احادیث صحیح موجود در منابع معتبر سنّیان، وقتی امّ سلمه یا عایشه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردند که پیامبر آن دو را نیز به زیر کساء راه دهد، پیامبر اکرم فرمود: **أنت من أزواج رسول الله، هؤلاء أهل بيتي**؛

۸ - تمسک ابن کثیر به سیاق آیه با وجود دلیل معتبر، بر خلاف این قاعده مسلم است که سیاق هرگز نمی تواند در برابر دلیل مقاومت کند؛ زیرا سیاق در جایی مطرح می شود که دلیلی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر سیاق یک قرینه عرفی برای فهم مطلب است و اگر درباره مطلبی نص رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، یا اقرار صحابه و یا اقرار همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وجود داشته باشد، هرگز جایی برای اجرای سیاق باقی نمی ماند؛

۹ - این سخن وی بر خلاف احادیث فراوان و مستفیض و بلکه متواتر است؛

۱۰ - اساساً بحث سیاق نیز درباره این آیه منتفی است و احادیث فراوانی که در حد تواتر هستند بر این واقعیت گواهند که به هنگام جمع آوری قرآن، آیه تطهیر در محل مناسب خود قرار نگرفته است.^۱ برای این مدعا دو شاهد وجود دارد:

شاهد اول: اختلاف تعبیر و عوض شدن ضمائر.

در آیات قبل و فراز ابتدایی آیه مورد بحث و نیز آیات پس از آن، ضمائر جمع مؤنث به کار رفته است و خداوند در این آیات تذکرات و دستوراتی به همسران پیامبر می دهد. در فراز پایانی آیه مورد بحث، به یک باره تعبیر تغییر پیدا می کند و ضمائر به صورت مذکر به کار می رود. به عبارت دیگر با یک نگاه اجمالی به سوره احزاب روشن می شود که از آیه «بیست و هشتم» تا آیه «سی و چهارم» به مطالبی درباره همسران پیامبر اشاره دارد و در تمام این آیات ضمائر به صورت جمع

۱. از مسلمات تاریخ است که قرآن موجود در دوران حکومت عثمان و توسط زیدبن ثابت جمع آوری شده است و این جمع آوری به ترتیب نزول نبوده است. بنابراین هرگز نمی توان گفت که آیات قرآن در محلی که خداوند نازل کرده قرار گرفته اند. به عنوان مثال درباره محل مناسب دو آیه اکمال و تبلیغ تردید اساسی وجود دارد.

هم چنین محل آیه تطهیر نیز مورد تردید است. البته این سخن هرگز به معنای تحریف قرآن نیست، چرا که به اعتقاد ما قرآن مجید تحریف نشده و هرگز زیاده و نقصانی در آن صورت نگرفته است؛ زیرا خداوند حافظ قرآن است و احدی نتوانسته و نمی تواند تا روز قیامت در آن دخل و تصرف کند. این موضوع به تفصیل در کتاب مستقلی با عنوان «التحقیق فی نفی التحریف» توسط نگارنده مطرح و اثبات شده است. با این وجود کسی هم نمی تواند ادعا کند که آیات قرآن موجود به ترتیب نزول مرتب شده اند.

مؤنث به کار رفته است و در این میان تنها در فراز پایانی آیه «سی و سوم»، ضمائر عوض شده است. از این اختلاف تعبیر و عوض شدن ضمائر می توان استفاده کرد که احتمالاً این آیه در محل مناسب خود قرار نگرفته است. به علاوه به کار رفتن ضمائر جمع مذکر حاکی از آن است که این قسمت از آیه ارتباطی با همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ندارد. برخی در مقام پاسخ به این اشکال برآمده و گفته اند که چون شخص رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم داخل در اهل بیت اند، ضمائر از باب تغلیب به صورت مذکر به کار رفته است. اما این توجیه درباره قول عکرمة و طرفداران نظریه وی کاملاً ناموجه است؛ زیرا آنان قائلند که عنوان اهل بیت صرفاً به ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص دارد و روشن است که حضرت خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله وسلم داخل در ازواج النبی نیست.

اما شاهد دوم بر این که فراز مورد بحث در محل مناسب خود قرار نگرفته آن است که اگر آیه مورد بحث را از میان آیات جدا کنیم، هیچ خللی به محتوای آیات وارد نمی شود. بنابراین علاوه بر دلایلی که بر نادرستی گفته ابن کثیر اقامه شد، اساساً مستند وی که همان بحث سیاق آیات بود نیز در این جا مورد تردید جدی است و با وجود شواهدی که احتمال نا مرتب بودن این آیات را تقویت می کنند، هرگز نمی توان در این باره سیاق را قرینه ای بر فهم آیه دانست؛ آن هم سیاقی که با احادیث صحیح السند در کتب معتبر سنی در تعارض آشکار است.

خلاصه بحث

تا این جا روشن شد که براساس روایات متعدد و فراوان موجود در منابع معتبر اهل سنت، آیه مبارک تطهیر به اهل بیت، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، حضرت امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام اختصاص دارد.

اکثر این روایات به اقرار ناقلان آن ها - که هر یک از آنان در زمره اندیشمندان بزرگ و معتبر اهل سنت به شمار می روند - صحیح هستند. صحت برخی از روایات نیز از سکوت و عدم خدشه در سند آن از ناحیه محدثان اهل سنت ثابت می شود؛ زیرا اگر محدثی چند حدیث را در یک مسأله - به ویژه در مسائل اختلافی - مطرح ساخته و در بخشی از احادیث مناقشه سندی داشته باشد و در بخش دیگر سکوت کند، به روشنی می توان از سکوت وی نتیجه گرفت که اسانید آن احادیث قوی و صحیح بوده است.

در بسیاری از موارد نیز که اقرار به صحت وجود نداشت و یا محدث درباره حدیث خدشه کرده بود، باز هم بر اساس مبانی رجالی اهل تسنن روشن شد که این احادیث نیز به راحتی قابل تصحیح هستند.

علاوه بر مطالب بالا، در متن و محتوای این احادیث نیز قرائن فراوانی بر مدعای ما وجود دارد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی رغم حضور دیگران، کساء را فقط بر روی این عدّه خاص قرار داده و عرضه داشت: **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.**

۲- با وجود این که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در منزل بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها امر می کند که به سراغ همسر و فرزندانش برود که خود نشان گر این است که اگر اهل بیت اختصاص به این بزرگواران نداشت، حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها می توانستند دیگران را نیز خبر کنند؛ و یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می توانستند به دختر بزرگوار خویش امر کند که دیگران را نیز بخواند؛ اما نه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین دستوری دادند و نه حضرت فاطمه سلام الله علیها چنین اقدامی کردند.

۳- وقتی برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ورود به جمع اهل بیت علیهم السلام را تقاضا کردند، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با تعبیر «تنحی»، یعنی دور شو، ایشان را از ورود به آن جمع باز داشتند.

۴- تعبیری هم چون: «أنت علی مکانک»، «أنت من أزواج رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم»، «أنت من أهلی وهؤلاء أهل بیتی» و مواردی دیگر از این قبیل همه گویای این واقعیت هستند که عنوان اهل بیت اختصاص به این پنج بزرگوار دارد.

۵- هم چنین پس از ردّ نظریه عکرمة، روشن شد که گفتار ابن کثیر به هیچ حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و یا احدی از صحابه مستند نیست و او صرفاً به سیاق آیات استناد می کند که نادرستی مدّعی وی نیز ثابت شد.

اقرار برخی از عالمان بزرگ سنی

عده ای از اندیشمندان بزرگ اهل سنت، پس از نقل روایات مربوط به شأن نزول آیه تطهیر، تصریح کرده اند که اهل بیت در این آیه به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام اختصاص دارد. از آن جمله می توان به اندیشمندان زیر اشاره کرد:

۱- ابن حبان صاحب کتاب *الصحیح*؛

۲- تقی الدین مقریزی. وی کتابی دارد با عنوان *ما لأهل البيت من الحقوق*. این کتاب کم حجم، اما بسیار مفید است و با عنوان *فصل آل البيت* چاپ شده است. در نسخه اصلی کتاب مقریزی، مؤلف تصریح می کند که آیه تطهیر به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مرکزی اتریش موجود است که مرحوم والد - آن گاه که برای معالجه به اتریش سفر کرده بودند - این کتاب را مطالعه کرده است. تصریح مقریزی به نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام، در یادداشت های ایشان موجود است. اما ظاهراً در چاپ موجود، در این باره تحریف صورت گرفته است.

۳- طحاوی. ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه مصری حنفی (م ۳۲۱ هـ) از عالمان بزرگ و معتبر نزد اهل سنت است. ذهبی درباره او می نویسد:

الطحاوی الإمام العلامة، الحافظ الكبير، محدث الديار المصرية و فقیها... ذکره أبو سعید بن یونس فقال عداة فی حَجْر الأزد، وكان ثقةً ثبتاً فقیهاً عاقلاً لم یخلف مثله....

قلت: من نظر فی توالیف هذا الإمام علم محلّه من العلم وسعة معارفه؛^۱

طحاوی پیشوایی بسیار دانشمند و حافظی بزرگ و محدّث و فقیه سرزمین مصر بود... ابوسعید بن یونس او را یاد کرده و گفته است:

او از قبيله حَجْر الأزد بود. وی ثقه و در ثبت و ضبط روایات دقیق، فقیه و عاقل بود. نظیر وی کسی نیامده است... .

می گویم هرکس در تألیفات این پیشوا بنگرد، جایگاه علمی و وسعت دانش های او را درمی یابد. طحاوی در کتاب خود بابی با عنوان «باب بیان مشکل ما روی عنه علیه السلام فی المراد بقوله تعالی (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) من هم؟» باز می کند. وی ابتدا از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛

وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را خواند و عرضه داشت: «بارالها! اینان اهل بیت من هستند».

طحاوی در ذیل این حدیث می نویسد:

فَفِي هَذَا الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُرَادِينَ بِمَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ، هُمُ رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛^۲

از این حدیث استفاده می شود که مراد از آن چه در این آیه آمده است، رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

سپس نقل می کند که امّ سلمه به نزول آیه درباره اهل بیت علیهم السلام تصریح کرده است. وی در ادامه احادیث فراوانی از امّ سلمه نقل می کند. در احادیث امّ سلمه آمده است که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند: «آیا من نیز از اهل بیت هستم؟» پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: «إِنَّكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ»؛ و تو از همسران پیامبر هستی. خود امّ سلمه پس از نقل جواب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گوید:

مَا قَالَ: إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؛^۳

نفرمود تو از اهل بیت هستی.

۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۵ / ۲۷ - ۳۰ / ش ۱۵.

۲. مشکل الآثار: ۲ / ۲۵۸ / ح ۶۴۴.

۳. همان: ۲ / ۲۶۲ / ح ۶۴۸.

یا در روایت دیگری می گوید: کساء را بالا زدم تا داخل شوم، آن گاه رسول خدا عبا را کشید و فرمود: «توزن خوبی هستی».^۱

و در روایت دیگری امّ سلمه می گوید: به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من از اهل بیت هستم؟ پیامبر فرمودند: «تو در نزد خداوند خوبی». من دوست داشتم که می فرمودند، بله و آن نزد من از هر آن چه آفتاب بر آن طلوع و غروب می کند دوست داشتنی تر بود.

طحاوی پس از نقل این احادیث می گوید:

فدلّ ما روینا فی هذه الآثار ممّا کان من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم إلی أم سلمة ممّا ذکر فیها، لم یرد به أنّها كانت ممّا أرید به ممّا فی الآیة المتلوّة فی هذا الباب، وأن المرادین بما فیها، هم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلیّ وفاطمة وحسن وحسین علیهم السلام دون ما سواهم.

وممّا یدل علی مراد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقوله لامّ سلمة، فیما روی فی هذه الآثار من قوله لها: «أنت من أهلی».^۲

ما قد حدّثنا... وحدّثنی واثلة قال: أتیت علیاً فلم أجده... ثمّ قال: «اللهمّ أهلی إنّهم أهل حقّ». فقلت: یا رسول الله، وأنا من أهلك؟ قال: «وأنت من أهلی». قال واثلة: فإنّها من أرجوی ما أرجو. وواثلة أبعد منه علیه السلام من أمّ سلمة منه؛ لأنه إنّما هو رجل من بنی لیث، لیس من قریش وأمّ سلمة موضعها من قریش موضعها الذی هی به منه. فكان قوله لواثلة: «أنت من أهلی»، علی معنی لاتباعک إیای وإیمانک بی، فدخلت بذلك فی جملتی.

وقد وجدنا الله تعالی قد ذکر فی کتابه ما یدلّ علی هذا المعنی بقوله: (وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي)، فَأَجَابَهُ فِي ذَلِكَ بِأَنْ قَالَ: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)، فَمَا جَازَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهِ، وَإِنْ كَانَ ابْنُهُ لَخِلَافَهُ إِيَّاهُ فِي دِينِهِ، جَازَ أَنْ يَدْخُلَ فِي أَهْلِهِ مِنْ يُوَافِقُهُ عَلَى دِينِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ ذَوِي نَسَبِهِ.

فمثل ذلك أيضاً ما كان من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جواباً لأمّ سلمة: «أنت من أهلی». یحتمل أن يكون علی هذا المعنی أيضاً وأن يكون قوله ذلك كقوله مثله لواثلة.

۱. همان: ۲ / ۲۶۴ / ح ۶۵۰ و ۲۶۶ / ح ۶۵۲.

۲. همان: ۲ / ۲۶۹ / ح ۶۵۵.

وحدیث سعد وماذکرناه معه من الأحادیث فی أوّل هذا الباب معقول بها من أهل الآیة المتلوّة فیها، لأنّا قد أحطنا علماً أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم لما دعا من دعا من أهله عند نزولها، لم یبق من أهلها المرادین فیها أحد سواهم، وإذا كان ذلك كذلك، استحال أن یدخل معهم فیما أريدت به سواهم، وفیما ذکرنا من ذلك بیان ما وصفنا.

فإن قال قائل: فإنّ کتاب الله تعالی یدلّ علی أنّ أزواج

النبی صلی الله علیه وآله وسلّم هم المقصودون بتلك الآیة؛ لأنّه قال قبلها فی السورة الّتی هی فیها (یا ایّها النبیُّ قلّ لأزواجک إنّ کنتنّ تُرذِنَ الحِیاءَ الدُّنْیا) - إلى قوله - (ألجَاهِلِیَّةِ الْأوْلِی)، فكان ذلك کلّه یردن به؛ لأنّه علی خطاب النساء لا علی خطاب الرجال، ثمّ قال: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لَیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرُّجْسُ) الآیة.

فکان جوابنا له: إنّ الذی تلاه إلى آخر ما قبل قوله: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ) الآیة، خطاب لأزواجه، ثمّ أعقب ذلك بخطابه لأهله بقوله تعالی: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لَیْذْهَبَ) الآیة، فجاء علی خطاب الرجال، لأنّه قال فیهِ: (لَیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرُّجْسُ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرْکُمْ) وهكذا خطاب الرجال، وما قبله فجاء به بالنون وكذلك خطاب النساء، فعقلنا أنّ قوله: (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لَیْذْهَبَ) الآیة، خطاب لمن أراده من الرجال بذلك، لیعلمهم تشریفه لهم ورفعته لمقدارهم أن جعل نساءهم من قد وصفه لما وصفه به ممّا فی الآیات المتلوات قبل الذی خاطبهم به تعالی.

وما دلّ علی ذلك أيضاً ما قد حدّثنا... عن أنس: أنّ رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلّم کان إذا خرج لصلاة الفجر یقول: «الصلاة یا أهل البیت» (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ) الآیة.

وما قد حدّثنا ابن مرزوق... حدّثنی أبو الحمراء قال: صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم تسعة أشهر کان إذا أصبح أتى باب فاطمة علیها السلام فقال: «السّلام علیکم أهل البیت (إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لَیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرُّجْسُ أَهْلَ الْبَیْتِ)» الآیة، وفی هذا أيضاً دلیل علی أهل هذه من هم، وبالله التوفیق؛^۱

از این آثار و روایاتی که در آن ها سخن گفتن پیامبر با امّ سلمه گزارش شده و ما ذکر کردیم بدست می آید که امّ سلمه در زمره اشخاص مورد نظر آیه در این باب نیست، بلکه مراد (از اهل بیت در آیه) رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند، نه غیر ایشان. آن چه بر مراد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در خطاب ایشان به امّ سلمه که فرمود: «تو از اهل من هستی» دلالت دارد، حدیثی

۱. مشکل الآثار: ۲ / ۲۶۹ - ۲۷۲ / ح ۶۵۶ - ۶۵۸.

است که از واثله برای ما نقل شده که: گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز از اهل شما هستم؟ فرمود: «تو نیز از اهل من هستی». آن گاه واثله گفت: این سخن از بالاترین آرزوهای من بود. با توجه به این که نسبت واثله به پیامبر دورتر از ام سلمه به رسول خداست؛ زیرا او مردی از بنولیت بوده و از قریش نیست، اما جایگاه ام سلمه در میان قریش جایگاهی است که به واسطه پیامبر کسب کرده است، از این رو روشن می گردد این که پیامبر به واثله فرمود تو از اهل من هستی، بدان معنا است که به دلیل تبعیت تو از من و ایمانت نسبت به من در جماعت من داخل شدی و ما در کتاب خدا آن چه را که بر این معنا دلالت دارد یافتیم، آنجا که می فرماید: «و نوح پروردگارش را خواند و عرضه داشت: (وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي). و خداوند در آنجا چنین پاسخ داد: (إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ). پس آن کس که موافق دین او باشد داخل در اهل او می شود، هر چند که از خویشاوندانش نباشد. پس احتمال دارد جوابی که رسول خدا به ام سلمه داد و فرمود: «تو از اهل من هستی» نیز بر همان معنا باشد که به واثله فرمود.

از حدیث سعد و احادیثی که به همراه آن در ابتدای این باب ذکر کردیم فهمیده می شود که مراد از اهل در آیه قرائت شده چه کسانی هستند، زیرا ما احاطه علمی داریم که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم آنگاه که به هنگام نزول آیه اهلش را فراخواند، کسی غیر از آن ها از اهل او - که مراد آیه باشد - باقی نماند، و چون این چنین بود، محال است که در آیه کسی غیر از اینان داخل شود. در احادیثی که در این باره ذکر کردیم، دلیل گفتارمان روشن است.

پس اگر کسی بگوید که قرآن دلالت دارد که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مورد نظر این آیه هستند، چرا که در آیات قبلی از همان سوره ای که آیه مورد بحث در آن قرار دارد، خداوند می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ أَجِئْتُكُمْ بِهَذَا مِمَّا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ) تا آنجا که می فرماید: (الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى)، همه اینها دلالت دارند بر این که مراد همسران پیامبر هستند؛ زیرا همه خطاب ها به زنان است نه به مردان، و خدا پس از این آیات می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

جواب ما به این اشکال آن است که همه آیاتی که پیش از آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) تلاوت کردیم خطاب به همسران پیامبر بود، ولی پس از آن خداوند اهل پیامبر را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...). در این فراز مردان را مورد خطاب قرار داده، زیرا می فرماید: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). این آیه خطاب به مردان است، در حالی که پیش از این فراز، ضمایر را با «کن» آورده که برای خطاب به زنان است. پس می فهمیم که فراز (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...) خطاب به دسته ای از مردان است تا اعلام کند که به آنان شرف و بلندی قدر و منزلت عطا نموده است؛ چرا که زنان آنان را از توصیف شدگان در آیات گذشته قرار داده است.

از امور دیگری که بر این حقیقت دلالت دارد، حدیثی است که از... انس نقل شده است که گفت: همانا هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای نماز صبح از منزل خارج می شد، به ایشان می فرمود: «وقت نماز است ای اهل بیت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...)».

و نیز حدیثی که... از ابوحمراء نقل شده که گفت: با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودم که هر روز صبح و به مدت نُه ماه به در خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها می آمد و می فرمود: «السلام علیکم اهل البیت علیهم السلام ، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)». این حدیث نیز دلیلی است بر این که این آیه درباره ایشان نازل شده است.

بنابراین طحاوی که یکی از محدثان بزرگ اهل سنت است، تصریح می کند که آیه تطیهر هیچ ارتباطی با آیات قبل از خود ندارد، و این فراز از آیه به همسران پیامبر ارتباطی ندارد و با این بیان، این آیه تنها به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد.

سخن یکی از معاصران

یکی از اساتید دانشگاه های مکه که در آن سامان از جایگاه ویژه ای برخوردار است، جزوه ای در بحث امامت نگاشته و در ضمن آن به آیه تطهیر و روایات ذیل آن پرداخته و آن را از جهت سند، متن و دلالت بررسی کرده است. در سفر اخیر که به مکه مکرمه مشرف شدم، با وی ملاقاتی داشتم و جزوه او را دریافت کردم. در این جزوه هیچ مطلب جدیدی وجود نداشت و تمام مطالب آن تکرار سخن گذشتگان است، فقط این که استاد مذکور، روایات و مطالب پیشینیان را گزینش کرده و تنها به گوشه ای از آن ها پرداخته است. هر چند که سراسر کلام وی مغرضانه و متعصبانه است، اما به جهت بیان جایگاه علمی و انصاف یکی از معاصرین اهل سنت، به قسمتی از عبارات وی - به جهت پیش گیری از اطاله کلام - که دروغ و تعصب در آن نمایان تر است اشاره کرده و نقد می کنیم. او می نویسد:

و أمّا «حدیث الکساء» فنقف معه وقفات:

أولاً: الأسانید والطرق... ورد له سندان... الأول: عن عائشة رضی الله عنها وهو الحدیث الوحید الصحیح فی مسألة الکساء، فقد رواه مسلم بسنده: عن عائشة قالت: خرج رسول الله «غداً» وعلیه مرط من رجل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله، ثمّ جاء الحسين فأدخله، ثمّ جاءت فاطمة فأدخلها معه، ثمّ جاء علی فأدخله، ثمّ قال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

الثانی: عن أم سلمة رضی الله عنها و ورد عنها من عدة طرق:

الأولى: رواية الترمذی. روى بسنده إلى عمر بن أبی سلمة، ربيب النبي قال: «لَمَّا نزلت هذه الآية على النبي: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**» في بيت أم سلمة، فدعا فاطمة وحسناً وحسيناً، فجللهم بكساء وعلى خلف ظهره، فجلله بكساء ثم قال: **«اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا»**.

قالت أم سلمة: وأنا معهم يا نبي الله؟ قال: **«أنتِ على مكانك وأنتِ على خير»**.

الثانية: عن عطاء، عن عمر بن أبی سلمة... رواه الترمذی كذلك.

الثالثة: عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة... نحوه بدون الآية ولا تفصيل كيفية التجليل.

الرابعة: عن عطاء بن أبی رباح، حدثني من سمع أم سلمة... رواه أحمد بلفظ أطول.

الخامسة: عن عطاء بن يسار.

اما حديث كساء که پيرامون آن در چند موضع درنگ می کنیم:

مرحله نخست اسانید و طرق روایت... دو سند برای آن وارد شده است...:

الف: از عایشه و آن تنها حدیث صحیح در جریان کساء است که آن را مسلم به سند خود روایت کرده است. عایشه گفت: روزی صبحگاهان رسول خدا، در حالی که عبايي دارای نقش و نگار و بافته شده از پشم سیاه به بر داشت از منزل خارج شد. پس امام حسن بن علی آمد و پیامبر خدا او را داخل در عباي خود نمود. سپس امام حسین آمد، او را نیز به داخل عباي خود برد. پس از آن فاطمه سلام الله عليها آمد، او را نیز به داخل عباي خود برد و بعد علی علیه السلام آمد و او را هم داخل در عبا نمود. آن گاه پیامبر [این آیه را تلاوت] فرمود: **«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»**.

حدیث دوم از ام سلمه رضی الله عنها است که به طرق متعددی از او روایت شده است.

طریق یکم: روایت ترمذی است که به سند خود از عمر بن ابی سلمة، فرزند خوانده پیامبر روایت کرده است که گفت: وقتی آیه **«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»** در خانه ام سلمه بر پیامبر نازل شد، حضرتش فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام را فراخواند و کسائی بر روی آن ها کشید و در حالی که علی علیه السلام پشت سر ایشان بود، کساء را بر روی او نیز کشید و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت من هستند؛ پس ناپاکی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان».

ام سلمه عرض کرد: ای پیامبر خدا، آیا من نیز با ایشانم؟ پیامبر فرمودند: «تو در جایگاه خود هستی و عاقبت خوبی داری».

طریق دوم: از عطاء از عمر بن ابی سلمه است... که آن را نیز ترمذی با همین عبارات روایت کرده است.

طریق سوم: از شهر بن حوشب از امّ سلمه... به همان صورت نقل کرده است، البته بدون ذکر آیه و تفصیل کیفیت انداختن کساء.

طریق چهارم: از عطاء بن ابی رباح [که گفت]: بر من روایت کرد کسی که از امّ سلمه شنیده بود... احمد آن را با تفصیل بیشتری روایت کرده است.

طریق پنجم: از عطاء بن یسار است.

سپس این عالم معاصر به بررسی سند این روایات پرداخته و می نویسد:

ثانیاً: دراسة الطرق:

الطریق الثالثة: فیها: «شهر بن حوشب». قال ابن عون: تركوه، أي طعنوا فيه. وقال موسى بن هارون: ضعيف. وقال النسائي: ليس بالقوى.

وقال الساجي: ضعيف. وقال ابن عدی: وعامة ما يرويه شهر بن حوشب من الحديث فيه من الإنكار ما فيه، وشهر ليس بالقوى فى الحديث. وهو ممن من وثقه، لكن الراجح أنه: ضعيف؛

مرحله دوم: بررسی طرق:

در طریق سوم «شهر بن حوشب» است. ابن عون می گوید: تركوه؛ درباره او طعن واقع شده است. موسی بن هارون نیز درباره وی گوید: ضعيف است.

نسائی نیز گوید: قوى نیست. ساجی نیز به این ضعف اشاره می کند و می گوید: ضعيف است. ابن عدی نیز در همین راستا می نویسد: و در عموم احادیثی که شهر بن حوشب روایت کرده، مطالب غیر قابل قبول وجود دارد، چرا که شهر بن حوشب در حدیث قوى نیست و او از کسانی است که به حدیثش احتجاج و اعتنا نمی شود. کسانی هستند که او را توثیق کرده اند، لکن قول به ضعيف بودن او ترجیح دارد.

این عالم مکه در ادامه به بررسی متن این احادیث پرداخته و می نویسد:

ثالثاً: دراسة المتن:

أ- أصح الأحاديث هو حديث عائشة ولنا وقفات... .

ثانیاً: ليس فيه إلا إدخال النبي من ذكر تحت الكساء وقراءة الآية وليس في هذا غير أن هؤلاء من أهل البيت لا حصر أهل البيت فيهم، لأن الآية كلها في نسائه... وعند إيرادكم

حدیث مسلم اوهتمم القارئ أن لفظ مسلم يخرج النساء من معنى الآية... قلت: فأين في صحيح مسلم التصريح بذلك؟... فليس في صحيح مسلم غير إدخال الأربعة تحت الكساء وقراءة الآية، فأين صرح بعدم دخول نسائه؟

ثالثاً: هذه الرواية تدل على أن الصحابة وأمهات المؤمنين لا يعادى بعضهم بعضاً، وإن وقع بينهم قتال، فما هي عائشة تروى فضائل آل البيت مما يؤكد أنه لم يكن بينهم ما يزعمه الشيعة.

رابعاً: لم يفهم الصحابة من هذه الآية والحديث إمامة ولا عصمة وإلا لباعوا علياً ولما قاتلوه بعد ذلك، ثم لأنكر على من يقاتله بالآية والحديث.

خامساً: رواية أهل السنة من عهد التابعين إلى عصر التصنيف وإخراج أهل السنة للحديث في مصنفاتهم دليل العدل والحب لآل البيت.

سادساً: عدلت الشيعة عن الاستدلال بهذا الحديث الصحيح إلى حديث ضعيف لعدم وجود لفظ يخرج أمهات المؤمنين من أهل البيت ولنفرتهم وبغضهم لعائشة؛

مرحله سوم: بررسی متون حدیث:

صحيح ترین حدیث در این باره حدیث عایشه است و در این جا تأملاتی وجود دارد...
تأمل دوم این که در این حدیث مطلبی بیان نشد، جز این که پیامبر افراد مذکور را زیر کساء داخل کرد و آیه را قرائت فرمود و این کار پیامبر چیزی را ثابت نمی کند جز این که ایشان از اهل بیت هستند.
اما حصر اهل بیت در ایشان از این حدیث استفاده نمی شود، زیرا همه آیه درباره همسران پیامبر است... و چون از حدیث مسلم چنین توهم شود که کلام او زنان پیامبر را از معنای آیه خارج می کند... می گویم: در کجای صحیح مسلم به این مطلب تصریح شده است؟... در صحیح مسلم مطلبی نیست غیر از این که پیامبر اکرم چهار نفر را زیر کساء داخل کرد و آیه را قرائت فرمود. پس وی در کجا تصریح کرده که زنان پیامبر [در مفهوم اهل بیت] نیستند؟

تأمل سوم این که این روایت دلالت دارد که هیچ یک از صحابه با هیچ کدام از همسران پیامبر عداوت و دشمنی نداشته اند، هر چند که میان آنان جنگی رخ داده باشد، هم چنان که عایشه فضائل آل البيت را روایت می کند و این از دلایلی است که تأکید می کند بین صحابه و همسران پیامبر عداوت نبوده است. - بر خلاف آن چه که شیعه گمان می کند - .

تأمل چهارم این که صحابه پیامبر از این آیه و حدیث نه امامت فهمیده اند و نه عصمت، در غیر این صورت قطعاً با علی بیعت می کردند و در نتیجه آنان که با علی جنگیدند، با او نمی جنگیدند و با استناد به آیه و حدیث ذیل آن، جنگ کنندگان با او را محکوم می کردند.

تأمل پنجم این که نقل این حدیث از سوی اهل سنت - از زمان تابعین تا عصر کتابت حدیث - و نقل آن در نوشته های اهل سنت دلیلی است بر محبت آنان نسبت به آل البیت.

تأمل ششم این که شیعیان از استدلال به این حدیث صحیح، به حدیثی ضعیف که زنان پیامبر را از اهل بیت خارج کرده است عدول کرده اند که به خاطر نفرت و بغض آنان نسبت به عایشه است.

نقد و بررسی

متأسفانه نویسنده از ابتدا تعصب و غرض ورزی خود را نشان داده است. وی با زیر پا نهادن انصاف^۱ اسانید متعدد حدیث کساء را نادیده گرفته و آن را منحصر به دو سند دانسته است؛ یکی روایتی که مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند، و دیگری روایتی که از امّ سلمه نقل شده است. پیشتر روشن شد که بیش از دوازده نفر از صحابه حدیث کساء را نقل کرده اند؛ یعنی به غیر از عائشه و امّ سلمه رضی الله عنها، ده تن از صحابه به نقل این حدیث پرداخته اند. این ده نفر عبارت بودند از: ۱- عبدالله بن عباس، ۲- سعد بن ابی وقاص، ۳- ابوالدرداء، ۴- انس بن مالک، ۵- ابوسعید خدری، ۶- واثله بن أسقع، ۷- جابر بن عبدالله أنصاری، ۸- زید بن أرقم، ۹- عمر بن ابی سلمه و ۱۰- ثوبان مولا^۲ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم.

ترمذی به سه تن از این راویان اشاره می کند. وی پس از نقل حدیث کساء از امّ سلمه می نویسد:

فی الباب عن أنس وعمر بن ابی سلمة وأبی الحمراء^۳

در این باب از انس بن مالک و عمر بن ابی سلمه و ابوحمراء نیز این حدیث نقل شده است. باید توجه داشت که استاد برجسته دانشگاه های عربستان که در میان معاصران از جایگاه بلندی برخوردار است، چگونه مغرضانه و متعصبانه بحث می کند و از ابتدا مخاطبان خود را گمراه می سازد. وی از میان بیش از دوازده سند تنها به دو سند اشاره کرده و ده سند دیگر را نادیده گرفته

۱. مقتضای انصاف آن است که به هنگام طرح بحث، تمام مستندات و ادله موجود ارائه و بررسی شود.

۲. غلام.

۳. سنن الترمذی: ۵ / ۳۶۱ / ح ۳۹۶۳. مبارکفوری نیز در تحفه الأحوزی می نویسد: «أما حدیث أنس وحدیث عمر بن ابی سلمة، فأخرجهما الترمذی فی تفسیر سورة الأحزاب. وأما حدیث ابی الحمراء فأخرجه ابن جریر وابن مردویه؛ تحفه الأحوزی: ۱۰ /

است. آیا واقعاً شیوه و روش بحث علمی این گونه است؟! آیا کسی که مدّعی دوری از تعصّب بوده و به دنبال حقیقت است، این گونه بحث می کند؟!

نویسنده یاد شده در ادامه به طرق این اسانید پرداخته است و مدّعی می شود که حدیث عایشه به یک طریق و حدیث امّ سلمه به پنج طریق نقل شده که در این میان تنها حدیث عایشه از حیث سند صحیح است و هر پنج طریق حدیث امّ سلمه را مخدوش دانسته است، در حالی که حدیث امّ سلمه ده الی پانزده طریق دارد و بیشتر این طرق - به اعتراف عالمان سنی - صحیح هستند. از جمله طریق شهر بن حوشب که نویسنده او را تضعیف کرده و در نتیجه سند آن را مخدوش دانسته است؛ در حالی که خود وی اعتراف می کند که درباره «شهر بن حوشب» هم تضعیف وجود دارد و هم توثیق، اما بار دیگر تعصب خود را نمایان ساخته و می گوید: «الراجح أنّه ضعیف»! آیا واقعاً این ترجیح، به غیر از تعصب نویسنده دلیل دیگری دارد؟!

افزون بر این پیشتر بیان شد که ذهبی حدیث کساء را از شهر بن حوشب نقل و آن را تصحیح می کند. وی می نویسد:

رواه الترمذی مختصراً، وصحّحه من طریق الثوری، عن زبید، عن شهر ابن حوشب؛^۱

ترمذی این حدیث را به اختصار روایت کرده و آن را از طریق ثوری، از زبید، از شهر بن حوشب صحیح شمرده است.

طبری نیز همین حدیث را بدون هیچ گونه خدشه در سند آن از شهر بن حوشب و او نیز از امّ سلمه روایت می کند.^۲ ابن کثیر نیز روایت طبری را در تفسیر خود آورده و در سند آن خدشه نکرده است.^۳

پس اولاً: منحصر کردن اسانید حدیث کساء به دو سند صحیح نیست و یک عالم منصف باید تمام اسانید را بیان کند، اما انکار اسانید دیگر در ابتدای بحث خلاف انصاف، صناعت علمی، بحث بی طرفی و آزاد اندیشی است.

ثانیاً: منحصر کردن حدیث صحیح به یک حدیث از عایشه دروغی آشکارتر است و ما پیش از این احادیث صحیح فراوانی در این باره مطرح کردیم، از جمله حدیثی که حاکم در مستدرک روایت کرده و درباره آن می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری؛^۱

۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۷، ذیل شماره ۸۴.

۲. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ - ۱۰.

۳. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳.

این حدیث بر مبنای بخاری صحیح است.

ذهبی نیز این حدیث را بر مبنای مسلم صحیح می‌داند. هم‌چنین حاکم حدیث دیگری را از «وائله بن اسقع» نقل می‌کند و می‌گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛^۲

این حدیث بر مبنای مسلم و بخاری صحیح است، ولی آن دو این حدیث را نقل نکرده‌اند.

بنابراین، این گونه دروغ‌پردازی، انکار حقایق و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام به روشنی بیان‌گر تعصب، بی‌انصافی و بی‌عدالتی نویسنده است.

وی در قسمت دیگری از بحث خود مدّعی می‌شود که از حدیث عایشه - که به زعم او تنها حدیث صحیح در این زمینه است - حصر اهل بیت در پنج نفر استفاده نمی‌شود؛ چرا که در این حدیث قرار گرفتن امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره، امام مجتبی و سید الشهداء علیهم السلام در زیر کساء اثبات شده است. اما اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند و ممکن است همسران پیامبر نیز در زیر کساء بوده باشند و این موضوع در حدیث بیان نشده باشد!

این ادعا نیز از سنخ ادّعای قبلی و دلیلی دیگر بر تعصب و عناد نویسنده است؛ زیرا بر پایه روایات صحیحی که پیشتر مطرح شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با تعابیر مختلف و در مواردی نیز به صورت تند، همسران خود را از پیوستن به جمع اهل بیت در زیر کساء باز داشته است. تعبیری هم چون: «تنحی»، «أنت علی مکانک»، «أنت أهلی»، «أنت من أزواج رسول الله وهؤلاء أهل بیتی» و عباراتی دیگر از این قبیل.

افزون بر این، بسیاری از عالمان سنی به حصر اهل بیت در این پنج نفر اقرار و اذعان کرده و برخی این ادعا را مستدل ساخته‌اند.

عجیب‌تر از همه این که وی دچار تناقض‌گویی شده و می‌گوید:

هذه الروایة تدلّ علی أنّ الصحابة وأمّهات المؤمنین لا یعادی بعضهم بعضا، وإن وقع بینهم قتال، فها هی عایشة تروی فضائل آل البیت؛

این روایت دلالت دارد که هیچ‌کدام از صحابه و همسران پیامبر با هم عداوت نداشته‌اند؛ هر چند که بین آنان جنگ اتفاق افتاده است. به همین جهت است که عایشه فضایل آل البیت را روایت می‌کند.

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۶.

۲. همان: ۳ / ۱۴۷.

آیا واقعاً یک انسان عاقل منصف چنین سخن می گوید؟! آیا ممکن است بین دو نفر جنگی رخ دهد و بیش از بیست هزار نفر کشته شوند، اما بین آن ها عداوتی هم نباشد؟!

نکته دیگر این که نویسنده از یک سو ادعا می کند همسران پیامبر در عنوان اهل بیت داخل هستند و از سوی دیگر سه عنوان «صحابه»، «امّهات المؤمنین» و «آل البیت» را از هم جدا می کند! این موضوع به روشنی از جدایی مسلم عنوان «اهل بیت» با «امّهات المؤمنین» حکایت دارد و داخل کردن همسران پیامبر در عنوان «اهل بیت» از سر تعصب است. بی استحکامی در کلام این نویسنده متعصب و غیر منصف به قدری مشهود است که بخش سوم کلام وی بخش نخست آن را نقض می کند. وی در بخش نخست ادعا کرده بود که حدیث کساء دو سند دارد، اما در هنگام بررسی متن حدیث، به اطلاع صحابه از آن اقرار می کند و می گوید:

لم يفهم الصحابة من هذه الآية والحديث إمامة ولا عصمة وإلا لبايعوا علياً؛

صحابه از این آیه و حدیث، امامت و عصمت را نفهمیدند و در غیر این صورت با علی علیه السلام بیعت می کردند!

عبارت به روشنی بیان گر آن است که از نظر نویسنده، صحابه از حدیث کساء و نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت علیهم السلام آگاه بودند. حال سؤال این است که چرا نویسنده ادعا می کند علی رغم اطلاع صحابه از حدیث کساء، چرا فقط دو سند برای آن وجود دارد و دیگران از روایت حدیث نبوی خودداری کرده اند؟!

و اما ادعای دوم وی نیز کاملاً بی اساس و غیر منطقی است؛ چرا که اگر قرار بود صحابه با استنباط امامت از حدیث کساء با امیرالمؤمنین بیعت کنند و به همراه او بجنگند، پس به چه دلیل بیعت خود با امیرالمؤمنین علیه السلام را در روز غدیر خم زیر پا گذاشتند؟

عجیب تر آن که نویسنده مذکور نقل حدیث کساء در منابع سنیان را نشانه دوستی و محبت آنان نسبت به اهل بیت علیهم السلام می داند!

از این عبارت دو نکته استفاده می شود:

نخست آن که مراد نویسنده از «آل البیت» افرادی غیر از همسران پیامبر است، زیرا محبت همسران پیامبر نیاز به استدلال ندارد؛ از این رو این عبارت نیز تناقض و تهافتی دیگر در کلام اوست. دوم آن که دروغ و نفاق در این عبارت ظاهر است؛ زیرا حبّ واقعی و علی الإطلاق، اطاعت مطلق را در پی دارد و اگر سنیان واقعاً دوستی و محبت اهل بیت علیهم السلام را در دل داشتند، هیچ گاه منکر امامت ایشان نمی شدند. علاوه بر این که اتفاقات تاریخی نیز دروغ بودن ادعای این نویسنده متعصب را نمایان می سازد؛ چرا که سراسر تاریخ، از دوران پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

وسلم تا حکومت امویان و عباسیان، مشحون از ظلم به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و کشتار بی رحمانه آنان است. البته عجیب نیست که این نویسنده متعصب کشتار سادات را عین محبت به ایشان بداند و معتقد باشد که تعقیب و قتل اولاد رسول خدا، زندانی کردن و ویران ساختن سقف زندان بر سر سادات، قرار دادن آنان در لابلای دیوارها و آواره ساختن ایشان همه و همه از سر لطف و دوستی بوده است، چنان که وی جنگ جمل و کشته شدن بیش از بیست هزار نفر را از سر عداوت نمی شمارد!

این نویسنده در ادامه می نویسد:

اما بعد: موضوعی که این پژوهش در میان بحث و تحقیق گذاشته است واژه «اهل بیت» از سه محور است:

۱ - مصداق اهل بیت؛

۲ - شؤون اهل بیت؛

۳ - ویژگی های اهل بیت.

نخست در بحث مصداق اهل بیت وارد می شویم، چرا که دو بحث دیگر موقوف بر این بحث می باشد.

پیروان مذاهب و علمای اسلام در مصداق اهل بیت اختلاف نظر دارند. دلیل این اختلاف نظر اختلاف روایات است که در تفسیر آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) وارد شده است.

شایان ذکر است که این نویسنده در آغاز این سخن نیز، میزان دقت علمی و صداقت در گفتار خود را نمایان ساخته است. وی ادعا می کند که دلیل اختلاف نظر درباره مصداق اهل بیت، اختلاف روایاتی است که در تفسیر آیه تطهیر وارد شده اند، و حال آن که در این باره سه قول وجود دارد که از میان آن ها تنها یک قول مستند به روایات است و درباره دو قول دیگر هیچ روایتی وجود ندارد. قول نخست اعتقاد شیعیان است که فقط پنج نفر را مصداق اهل بیت مذکور در آیه می دانند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین. احادیث فراوانی در منابع معتبر فریقین اثبات کننده این نظر است که اشاره شد.

قول دوم ادعای عکرمه کذاب است که عنوان اهل بیت را منحصر به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌داند. در این باره هیچ حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم وجود ندارد و این قول فقط مستند به ادعای یک خارجی دروغ گو است.

قول سوم نیز نخستین بار از سوی ابن کثیر مطرح شده است. وی تلاش کرده تا روایات ذیل آیه و سخن عکرمه کذاب را جمع کند، از همین رو ادعا کرده است که همسران پیامبر نیز به همراه پنج تن در مصداق اهل بیت داخل هستند. گفتیم که این گفته نیز به هیچ روایتی مستند نیست و ابن کثیر برای اثبات ادعای خود به سیاق آیات استناد کرده است.

بنابراین، القاء این که درباره مصداق اهل بیت روایات مختلفی وجود دارد و اختلاف در روایات منجر به پیدایش اقوال مختلف در این باره شده اند، مغالطه ای آشکار است و با بحث علمی منصفانه سازگاری ندارد.

نویسنده سنی درباره اعتقاد شیعیان می‌نویسد:

اولا شیعیان بر این باورند که اهل بیت عبارت از ذات با برکت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی رضی الله عنه، فاطمه رضی الله عنها حسنین رضی الله عنهما می‌باشد.

آنان برای اثبات ادعای خویش به حدیثی استدلال کرده اند که از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها است. حضرت ام المؤمنین عائشه و وائله بن الاسقع به طرق مختلف، ترمذی، ابن منذر، حاکم، ابن مردویه، بیهقی، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن ابی شیبه، احمد و مسلم در کتاب های خود نقل کرده اند. گرچه بعضی از طرق آن نزد محدثان معتمد علیه نیست.

در این عبارت علاوه بر عایشه و حضرت ام سلمه رضی الله عنها، سند دیگری از طریق وائله بن اسقع برای حدیث کساء ذکر شده و نویسنده تصریح می‌کند که این حدیث به طرق مختلف در کتاب های سنیان نقل شده است. این در حالی است که استاد دانشگاه عربستان هر سند دیگری غیر از عایشه و حضرت ام سلمه رضی الله عنها را انکار می‌کرد و اسانید حدیث را منحصر به این دو سند می‌دانست و این تهافتی آشکار در سخنان اندیشمندان آنان است.

اما این نویسنده نیز تعصب و غرضورزی خود را به شکل دیگری نشان داده و از میان روایات فراوان صریح و صحیح در این زمینه، دست به گزینش غیر علمی زده و تنها سه روایت مشکل دار را به عنوان مستند شیعیان مطرح ساخته است. نخستین روایت، حدیث مرسله ای است که از عطاء بن ابی رباح نقل شده است. وی پس از نقل این حدیث می‌نویسد:

استدلال به این حدیث صحیح نیست، چرا که شیخ عطاء بن ابی رباح مجهول است.

توجه به شیوه ورود این شخص به بحث، به روشنی بی انصافی و تعصب وی را آشکار می‌سازد، چرا که روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که هیچ‌کدام خدشه‌ای به سند آن‌ها وارد نیست و محتوا و دلالت آن‌ها نیز روشن است و مطرح ساختن این روایت در آغاز بحث، نشانه غرضورزی است. افزون بر آن که همین روایت نیز از جهت سندی صحیح است و پیش از این ضمن بررسی شخصیت و شرح حال عطاء بن ابی رباح، روایت وی را نیز تصحیح کردیم.

حدیث دومی که وی در مقام بیان مدّعی شیعه‌گزینش کرده، حدیث مشابهی است که احمد بن حنبل از امّ سلمه نقل می‌کند که گفت:

... فقال: «اللَّهُمَّ إِيكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «وَأَنْتَ»؛

... پیامبر عرضه داشت: «بارالها! من و اهل بیتم را به سوی خود ببر، نه به سوی آتش». امّ سلمه گوید: عرض کردم: من نیز، یا رسول الله؟ پیامبر فرمود: «و تو نیز».

و حدیث سوم، حدیثی است که شهر بن حوشب از امّ سلمه نقل می‌کند و در آخر آن آمده است:

قلت: يا رسول الله، أأنت من أهلک؟ قال: «بلى، فادخلی فی الکساء». قالت: فدخلت فی الکساء بعد ما قضی دعاء لابن عمّه علی وابنيه وابنته فاطمه^آ؛

امّ سلمه گوید: عرض کردم ای رسول خدا، آیا من از اهل تو نیستم؟ فرمود: «بله، پس داخل کساء شو». امّ سلمه گوید: پس من وارد شدم، بعد از آن که دعای رسول خدا بر پسر عمو، فرزندان و دخترش فاطمه سلام الله علیهم اجمعین تمام شده بود.

وی پس از نقل همین سه روایت گزینشی از میان احادیث فراوان می‌نویسد:

گروهی می‌گویند: «از روایات پیش گفته به دست می‌آید واژه اهل بیت که در آیه ذکر شده است، مختص به افراد پنج‌گانه است که مشهور به پنج تن آل عبا هستند و معتقدند که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ) جمله معترضه‌ای است که به ما قبل و ما بعد خود تعلقی ندارد که دلیل این مدّعا آمدن ضمائر مذکر در کلمات (عَنْكُمْ) و (يُطَهِّرْكُمْ) می‌باشد.

۱. مسند احمد: ۶ / ۲۹۶ و ۳۰۵.

۲. همان: ۶ / ۲۹۸.

دسته دوم از علما که ابن عباس، عکرمة، عطاء، مقاتل و سعید بن جبیر از جمله آنان می باشند، براین باورند که واژه اهل بیت ویژه همسران پیامبر بوده و کسی دیگر را در بر نمی گیرد. آنان برای اثبات ادعای خود از عرف و لغت دلیل می آورند که اهل بیت در لغت به اهل خانه گفته می شود. وی ادعا می کند که ابن عباس، عطاء، مقاتل و سعید بن جبیر نیز به همراه عکرمة از قائلان قول دوم هستند، اما این ادعا دروغی بیش نیست و پیش از این ثابت کردیم که این قول به غیر از عکرمة قائل دیگری ندارد.

جالب تر آن که وی در این عبارت، کلام پیشین خود را نقض کرده است. او در ابتدای کلام مدّعی بود که منشاء اختلاف نظر درباره مصداق اهل بیت، اختلاف در روایات است، اما در این جا تصریح می کند که قول نخست از روایات به دست می آید و قول دوم از عرف و لغت! بنابراین منشاء این اختلاف نظر، اختلاف در مستندات است، نه اختلاف در روایات!

شیعیان روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را مفسّر و مبین قرآن می دانند و معتقدند در جایی که سنت صریح و صحیح وجود دارد، جایی برای رجوع به عرف و لغت باقی نمی ماند. اما به گفته این نویسنده، سنیان در جایی که احادیث و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برخلاف رأی و نظر ایشان باشد، به سادگی آن را نادیده گرفته و به دنبال دستاویز دیگری می گردند، اما آیا کسی که واقعاً تابع سنت رسول الله است با وجود سنت روشن از آن دست برداشته و به دنبال عرف و لغت می رود؟!

افزون بر آن که رجوع به لغت صرفاً برای به دست آوردن مفاهیم الفاظ است، اما به فهم معانی اصطلاحات کمکی نمی کند. در لسان قرآن و سنت برخی مصطلحات هستند که هیچ ارتباطی با عرف و لغت ندارند؛ مانند «امّهات المؤمنین» و «صحابه». اگر با مراجعه به عرف و لغت در صدد فهم معانی این اصطلاحات برآئیم، چاره ای نیست جز آن که بگوئیم منظور از «امّهات المؤمنین» مادران تمام مؤمنان هستند و حال آن که همه می دانند این اصطلاح منحصرأً درباره همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به کار می رود. یا صحابه به معنای همراه است، از این رو در لغت به چهارپایی که همراه انسانی باشد نیز صحابه اطلاق می شود؛ اما نزد همگان روشن است که این اصطلاح درباره افرادی به کار می رود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را درک کرده اند. همین طور بر اساس روایات معتبری که ذکر شد، «اهل بیت» نیز یک اصطلاح قرآنی است که درباره عدّه ای مشخص و معین به کار می رود و مراجعه به عرف و لغت برای تعیین مصداق آن نشانه جهل و نادانی و یا بیان گر عناد و تعصب است.

وی در ادامه به نقل از عکرمة می نویسد:

من شاء باهله انّها نزلت فی ازواج النبی.^۱

این نویسنده که مدّعی است ابن عباس، عطاء، مقاتل و سعید بن جبیر نیز در این قول با عکرمة همراه هستند، اما در عمل تنها به قول عکرمة کذاب استشهاد می‌کند. پس اولاً ادعای نخست وی دروغ است، و ثانیاً استشهاد او به قول عکرمة بی ارزش و اعتبار است، زیرا پیشتر ثابت شد که عکرمة شخص کذاب و خارجی است و هیچ نقطه مثبتی در احوالات وی ذکر نشده است، بلکه همگان وی را تضعیف کرده و او مجروح و مطرود دانسته‌اند.

نویسنده سنی در ادامه ادعاهای خود، خلاف واقع دیگری را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

این گروه هم چنین به سیاق نیز استدلال کرده و می‌گویند که خداوند متعال در آغاز امّتهات المؤمنین را خطاب فرمود و در آخر هم فرمود: (وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ)؛ از این رو مراد از اهل بیت، ازواج مطهرات هستند نه افراد دیگر.

در هیچ جا دیده نشده که عکرمة ادعای خود را به سیاق آیات مستند کند، بلکه بحث سیاق برای نخستین بار توسط ابن کثیر مطرح شده است. نویسنده در ادامه می‌گوید:

گروه سوم از علما می‌فرمایند: کلمه اهل بیت عام و در برگیرنده عترت و ازواج مطهرات می‌باشد. ازواج از این جهت [یعنی سیاق] مورد شأن نزول هستند، چنانچه عکرمة همین مطلب را گفته است و اما اهل بیت به خاطر این که روایات این چنین می‌گویند... دلیل بر دخول ازواج مطهرات آن بود که ذکر نمودیم.

و قول همین جماعت [سوم] ارجح است، چرا که مطابق این قول بر تمام دلایل عمل می‌شود [یعنی مقتضای جمع بین همه ادله است] و مطابق قول دو گروه قبلی، ترک دسته‌ای از دلایل لازم می‌آید و این خلاف قانون «الإعمال أولى من الإهمال» است.

پاسخ این اشکال در بررسی قول ابن کثیر به تفصیل بیان شد. حاصل آن که با وجود روایات فراوان صریح و صحیح، هرگز جایی برای سیاق باقی نمی‌ماند، لذا استناد به سیاق این جا ارزش علمی ندارد تا لازم باشد میان دو گفته جمع کنیم. به عبارت دیگر در جایی که راهی برای فهم مراد وجود نداشته باشد، سیاق که قرینه‌ای عرفی است کارگشا است، اما در این جا روایات به روشنی مراد را بیان کرده‌اند، به همین روی حتی خود عکرمة که تنها مدّعی اختصاص آیه به ازواج النبی بود هرگز به سیاق استدلال نمی‌کند، بلکه خود او اقرار دارد که از نظر همه عالمان، مفسران و محدثان

۱. الدر المنثور: ۵ / ۱۹۸؛ فتح القدیر: ۴ / ۲۷۹؛ تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۳.

آیه تطهیر اختصاص به اهل بیت علیهم السلام دارد. شاهد این ادعا آن است که وی در بازار جار می زده است:

لیس بالذی تذهبون إلیه؛

مراد از اهل بیت آن نیست که شما می گوئید.

چنان که پیشتر گفتیم، این گفتار عکرمة ظهور دارد در این که رأی همه بر خلاف ادعای عکرمة بوده است. بنابراین قول یک خارجی کذاب هرگز نمی تواند با روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم معارضه کند تا مجبور به جمع میان این دو قول شویم و این خلاف قانون «الجمع مهما أمکن اولی من الطرح»^۱ نیست، زیرا ردّ و طرد گفتار عکرمة کذاب نه تنها صحیح، بلکه ضروری است.

نکته دیگری که در این عبارت حائز اهمیت است، به کارگیری اصطلاح عترت درباره اهل بیت علیهم السلام می باشد، چرا که سنیان در محل خود درباره مصداق عترت نیز با شیعه مخالفت می کنند و اقرار این نویسنده سنی در این جا می تواند مورد استشهاد قرار گیرد.

ما نوشتار دو نفر از معاصران اهل سنّت را نقل کرده و مورد نقد و بررسی قرار دادیم تا روشن شود که سنیان معاصر نیز هیچ سخن جدیدی برای عرضه ندارند و تحقیقات و نوشتارهای آنان چیزی جز تکرار مکررات و نقل سخن پیشینیان نمی باشد. در ادامه به بررسی دلالت آیه تطهیر خواهیم پرداخت.

۱. شیخ انصاری در این باره می فرماید: «این قضیه ای مشهور است»؛ *فرائد الأصول*: ۱۹/۴.

بررسی دلالت آیه تطهیر

آیه تطهیر بر دو امر دلالت دارد: نخست افضلیت اهل بیت علیهم السلام، و دوم عصمت اهل بیت علیهم السلام.

دلالت آیه بر افضلیت

در دلالت آیه بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام تردیدی وجود ندارد و روشن است که نزول آیه تطهیر و حدیث کساء، فضیلت و منقبتی برای اهل بیت علیهم السلام است. اهمیت و فضیلت قرار گرفتن در زمره اهل بیت به اندازه ای است که حضرت امّ سلمه رضی الله عنها می گوید:

فقلت: یا رسول الله، أنا من أهل البيت؟^۱ فقال: «إنَّ لك عند الله خيراً». فوددت أنه قال نعم، فكان أحبَّ إليّ ممَّا تطلع عليه الشمس وتغرب؛^۲

عرض کردم: ای رسول خدا، من نیز از اهل بیت هستم؟ فرمود: «به درستی برای تو نزد خدا خیری است». پس من آرزو داشتم که بفرماید بله و آن نزد من از تمام آن چه آفتاب بر آن می تابد و غروب می کند دوست داشتنی تر بود

حتی دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز نزول آیه تطهیر و حدیث کساء را فضیلت بسیار بزرگی می دانستند. به عنوان مثال وقتی معاویه از سعد بن ابی وقاص درباره امتناع وی از سب امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید، سعد در پاسخ گفت:

لا أسب ما ذكرت ثلاثاً قالهن له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لأن تكون لي واحدة منهنّ أحب إلي من حمر النعم. قال له معاوية: ما هنّ يا أبا إسحاق؟ قال: لا أسبّه ما ذكرت حين

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶؛ السنن الکبری (بیہقی): ۲ / ۱۵۰؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۷۳؛ المعجم الکبیر: ۲۳ / ۲۸۶؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۹۲ / ش ۷۱۸؛ تفسیر البغوی: ۳ / ۵۲۹؛ تفسیر آلوسی: ۲۲ / ۱۵.
۲. مشکل الآثار: ۱ / ۴۵۲ - ۴۵۳.

نزل عليه الوحي، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة فدخلهم تحت ثوبه، ثم قال: «رب إن هؤلاء أهل بيتي»؛^١

علی را سب نمی کنم مادامی که سه فضیلتی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره او فرموده به یاد داشته باشم که اگر یکی از آن ها برای من بود، نزد من از تمام ثروت دنیا دوست داشتنی تر بود. معاویه گفت: آن سه فضیلت چیست ای ابواسحاق؟ گفت او را سب نمی کنم تا وقتی یادم است که به هنگام نزول وحی (یعنی آیه تطهیر) پیامبر علی و دو فرزندش را به همراه فاطمه گرفت و به زیر پوشش خود داخل کرد و آن گاه عرضه داشت: «پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند».

ابن کثیر نیز نزول آیه تطهیر را فضیلت ارزشمند می داند و از آن با تعبیری هم چون: «هذه النعمة، هذه الغنيمه، هذه الرحمه العميمه، هذه المزيه وهذه المرتبه العليه»، یاد می کند.^٢

هم چنین ابن تیمیه نیز از آن به عنوان «هذه الفضيله» تعبیر می کند.^٣ بنابراین روشن است که آیه تطهیر فضیلتی است برای اهل بیت علیهم السلام که احدی در این فضیلت با ایشان شریک نیست، از همین رو اگر امر امامت دائر باشد میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر، نزول این آیه درباره امیرالمؤمنین بیان گر فضیلت آن حضرت خواهد بود و استدلال به این امر برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام استدلالی تام و تمام به شمار خواهد آمد. به همین جهت است که خوارج و نواصب همواره در انکار آن کوشیده اند و چون انکار این فضیلت بسیار دشوار است، برخی مدعی مشارکت دیگران با اهل بیت در این فضیلت شده اند.

برخی از نواصب به قدری از اختصاص این فضیلت به اهل بیت علیهم السلام ناراحت و عصبانی هستند که به ناچار بغض درونی خویش را آشکار ساخته و با بی احترامی و توهین، بحث را از فضای علمی خارج کرده اند. یکی از مفسران معاصر می نویسد:

وقد تلقف الشيعة حديث الكساء، فغضبوا وصف أهل البيت وقصروه على فاطمة وزوجها وابنيهما عليهم الرضوان، وزعموا أن أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم لسن من أهل البيت؛^٤

١. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٨؛ السنن الکبری (نسائی): ٥ / ١٢٢ - ١٢٣ / ح ٨٤٣٩؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی):

. ٨١

٢. تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩٤ - ٤٩٥.

٣. منهاج السنه: ٥ / ٦ - ٧.

٤. التحریر والتنویر: ٢١ / ٢٤٧ - ٢٤٨.

شیعه حدیث کساء را به نفع خود استفاده کرده و وصف اهل بیت را غصب نموده است و آن را محدود کرده اند به فاطمه و همسر و دو فرزند ایشان علیهم السلام و بر این باورند که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت نیستند.

«تَلَقَّف» تعبیری است که به جهت توهین و بی احترامی به کار می رود و این سنّی متعصب این گونه بغض خویش را آشکار ساخته و در مقابل اراده خداوند تکبّر ورزیده است. وی مصداق این آیه است که خداوند درباره منافقان می فرماید:

﴿قُلْ مُؤْتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾^۱.

زیرا این اراده خداست که آیه تطهیر اختصاص به عترت داشته باشد و حدیث کساء تبیین کلام پروردگار از جانب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است. بنابراین شیعه هرگز چیزی را به نفع خود صادره نمی کند، بلکه همواره در پی حقیقت است و برای روشن ساختن حقایق در برابر منکران و مخالفان به منابع و مصادر خود آنان استناد و استدلال می کند و جز قرآن، سنّت و عقل مستمسک دیگری ندارد، بلکه این منافقان هستند که براساس هوای نفس به تأویل قرآن پرداخته و روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نمی پذیرند و به انکار سنّت می پردازند و علی رغم احادیث فراوانی که از حیث سند صحیح و معتبر و از حیث دلالت روشن هستند، به لغت، سیاق و غیر آن استناد می کنند. ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲.

دلالت آیه تطهیر بر عصمت

روشن شد که آیه تطهیر بر افضلیت امیرمؤمنان علی علیه السلام دلالت دارد و استدلال به آن برای اثبات خلافت بلافصل حضرتش تمام است. افزون بر آن، این آیه به روشنی بیان گر عصمت اهل بیت علیهم السلام است. این مدعا به سادگی با بررسی الفاظ آیه ثابت می شود. خدای تعالی می فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳;

همانا خداوند اراده فرموده که ناپاکی را فقط از شما اهل بیت دور سازد و شما را کاملاً پاک گرداند.

«إنما» پیش از این در بررسی دلالت آیه مبارک ولایت روشن شد که بر حصر حقیقی دلالت دارد، مگر آن که قرینه ای وجود داشته باشد.^۴ شیخ طوسی رحمه الله در این باره می فرماید:

۱. سوره آل عمران: آیه ۱۱۹.

۲. سوره صف: آیه ۸.

۳. سوره احزاب: آیه ۳۳.

۴. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام، جلد دوم، بحث آیه ولایت.

أَنَّ لَفْظَهُ «إِنَّمَا» تَجْرِي مَجْرَى لَيْسَ، وَقَدْ دَلَّلْنَا عَلَى ذَلِكَ فِي مَا تَقَدَّمَ وَحَكِينَاهُ عَنِ جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ اللُّغَةِ، كَالزَّجَاجِ وَغَيْرِهِ، فَيَكُونُ تَلْخِيصَ الْكَلَامِ: «لَيْسَ يَرِيدُ اللَّهُ إِلَّا إِذْهَابَ الرَّجْسِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ عَنِ أَهْلِ الْبَيْتِ»، فَدَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ إِذْهَابَ الرَّجْسِ قَدْ حَصَلَ فِيهِمْ، وَذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى عَصْمَتِهِمْ، وَإِذَا ثَبِتَ عَصْمَتُهُمْ، ثَبِتَ مَا أَرَدْنَاهُ^١

همانا لفظ «إنما» کاربردی هم چون لیس دارد و ما در ضمن مباحث گذشته این امر را مستدل ساخته و از جماعتی از اهل لغت مثل زجاج و دیگران همین معنا را حکایت کردیم. پس خلاصه کلام این چنین می شود: «اراده خداوند نیست مگر بر رفع پلیدی در این حد از اهل بیت» و این امر دلالت می کند بر این که دفع کردن پلیدی از ایشان حاصل شده است و این دفع پلیدی، بر عصمت ایشان دلالت دارد و در صورت اثبات عصمت برای آنان، مطلوب و مراد ما نیز ثابت خواهد شد.

«یرید الله»؛ خداوند اراده فرموده است که مراد از اراده خدا در این جا، اراده تکوینی است. توضیح این که خدای تعالی دو گونه اراده و خواست دارد؛ یکی اراده و خواست تشریحی و دیگری اراده و خواست تکوینی. اراده تشریحی همان امر و نهی خداوند به فاعل مختار است و در تحقق آن اختیاریان نیز دخالت دارد، هم چنان که خدای تعالی از این نوع اراده سخن می گوید و می فرماید:

(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)^٢

خداوند برای شما راحتی را اراده کرده و برای شما سختی نخواست است.

اما اراده تکوینی همان فعل خداوند است و در تحقق آن هیچ امر دیگری مداخلت ندارد، یعنی همین که خداوند ایجاد امری را اراده فرماید، آن امر موجود شده و به فعلیت می رسد. خدای تعالی می فرماید:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)^٣

همانا امر خداوند چنان است که هرگاه چیزی را اراده کند، بدان می گوید باش، پس بی درنگ موجود می شود.

البته روشن است که در ایجاد اشیا به واژه «کن» نیز نیازی نیست و این تعبیر بیان گر تحقق قهری و تخلف ناپذیر مراد خداوند است.

در آیه تطهیر، از ظاهر کلام استفاده می شود که مراد خداوند از «یرید الله» اراده تکوینی است، نه تشریحی. این حقیقت از دلالت «إنما» بر حصر نیز به روشنی فهمیده می شود؛ زیرا اراده تشریحی

١. التبیان: ٨ / ٣٤٠.

٢. سوره بقره: آیه ١٨٥.

٣. سوره یس: آیه ٨٢.

امر به دوری از رجس اختصاص به اشخاص و گروه معینی ندارد و این اراده، همه بندگان خدا را در بر گرفته است. بنابراین با وجود «إنما» که اراده خداوند را در اهل بیت منحصر می کند، روشن است که این آیه در مقام بیان اراده تکوینی خداوند است. هم چنین تقدم جار و مجرور «عنکم» بر «اهل البیت» نیز افاده حصر می کند که خود نیز تأکیدی است بر همین مطلب.

لیذهب: «لام» در این جا به معنای «کی» و برای تعلیل است. چنان که می گوئیم: «إني أصلي، لكي أدخل الجنة؛ أي لأدخل الجنة». و یا «أطعت الله، لأتقرب إلى الله؛ أي أطعت الله كي أتقرب إلى الله».^۱

یذهب: از باب افعال است. پس تا این جا معنا چنین است که اراده تکوینی خداوند بر اذهاب رجس از اهل بیت تعلق گرفته است. اذهاب در دو معنا به کار می رود؛ یکی در معنای رفع و دیگری در معنای دفع.

رفع رجس هنگامی معنا دارد که شخص از پیش رجسی داشته باشد تا آن رجس رفع شده و برطرف گردد، در حالی که این معنا در این جا مراد نیست. اما دفع رجس همان مانع شدن از آلودگی شخص به رجس است.^۲ پس معنای آیه این است که اراده تکوینی خداوند بر منع از آلودگی اهل بیت، به هر گونه رجسی تعلق گرفته است.

۱. رضی الدین استرآبادی می نویسد: «المضارع بعد اللام، لام کی... قال ابن الحاجب: ولام کی، مثل: أسلمت لأدخل الجنة؛ شرح الرضی علی الکافیة: ۴ / ۶۱.

۲. استعمال اذهاب در معنای «دفع» در استعمالات فصیح فراوان است و در احادیث نیز به همین معنا به کار رفته است. در حدیثی که از جمله فضائل و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می آید، آمده است: «حدثنا عبدالله حدثني أبي ثنا وكيع عن ابن أبي ليلى عن المنهال عن عبدالرحمن بن أبي ليلى قال قال كان أبي يسمر مع علي وكان علي يلبس ثياب الصيف في الشتاء وثياب الشتاء في الصيف. فقيل له: لو سألته، فسأله فقال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث إلي وأنا أرمد العين يوم خيبر. فقلت: يا رسول الله، إني أرمد العين. قال: فتغل في عيني وقال: «اللهم أذهب عنه الحر والبرد»؛ فما وجدت حرًا ولا بردًا منذ يومئذ وقال: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار»، فتشرف لها أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأعطانيها»؛ مسند أحمد: ۱ / ۹۹ و ۱۳۳؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۳ - ۴۴ / حدیث ۱۱۷؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۶۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۰۵؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۲۵؛ البدایة والنهایة: ۷ / ۳۷۵.

محل شاهد در این روایت صحیح السند، به کار رفتن اذهاب در معنای دفع است. افزون بر آن، این روایت یکی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می رود. براساس این روایت که در منابع معتبر سنیان ذکر شده است، آب دهان مبارک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم موجب شفای چشم درد امیرمؤمنان علیه السلام گردید به طوری که از آن پس حضرتش هرگز به چشم درد مبتلا نشدند. هم چنین بر اثر دعای پیامبر دیگر گرما و سرما در امیرالمؤمنین علیه السلام مؤثر نبود. در این روایت تصریح شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام خدا و رسولش را دوست می دارد و مورد محبت خدا و رسول او نیز می باشد. به علاوه از وصف «لیس بفرار» استفاده می شود که وی در مقابل افرادی است که پیش از امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم را به دست گرفته و به سمت دشمن رفتند، اما در مواجهه با دشمن فرار کردند.

هم چنین به کار رفتن مضارع در «لیذهب» ممکن است بیان گر استمرار باشد؛ یعنی خداوند تحقق امری را که استمرار دارد اراده فرموده است. آیات زیر نیز نظیر همین مقوله هستند. مثلاً آیه ۳۹ سوره رعد، (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ) و آیه نخست سوره مائده، (إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ).

رجس: به معنای پلیدی است و این واژه هرگونه پلیدی را در برمی گیرد. راغب در مفردات^۱

می نویسد:

رجس: الرجس الشيء القذر: يقال رجل رجس ورجال أرجاس. قال تعالى: (رَجِسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ). والرجس يكون على أربعة أوجه: إمّا من حيث الطبع، وإمّا من جهة العقل، وإمّا من جهة الشرع، وإمّا من كلّ ذلك كالهيئة، فإنّ الهيئة تعاف طبعاً وعقلاً وشرعاً، والرجس من جهة الشرع: الخمر والميسر، وقيل إنّ ذلك رجس من جهة العقل وعلى ذلك نبّه بقوله تعالى: (وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)؛ لأنّ كلّ ما يوفى إثمه على نفعه فالعقل يقتضى تجنّبه، وجعل الكافرين رجساً من حيث إنّ الشرك بالعقل أقيح الأشياء. قال تعالى: (وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ)؛^۲

رجس به هر چیز آلوده و پلید اطلاق می شود. گفته می شود مرد پلید و مردان پلید. خدای تعالی می فرماید: (رَجِسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ). پلیدی بر چهار وجه می باشد: یا از جهت طبع انسانی، یا از جهت عقل، یا از جهت شرع و یا از تمام این جهات مثل میته. پس همانا میته چیزی است که هم به حکم طبع انسانی، هم به حکم عقل و هم شرع رجل است و از آن اجتناب می شود. رجس از جهت شرع نیز هم چون خمر و قمار گفته شده که آن ها به حکم عقل نیز پلیدند. از این رو خداوند به این موضوع دیگران را متوجه کرده است، آنجا که می فرماید: (وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا)؛ زیرا هر آن چه که گناهِش بیشتر از نفعش باشد، پس عقل به اجتناب از آن حکم می کند و خداوند کافران را پلید قرار داده است، از آن جهت که به حکم عقل، شرک زشت ترین امور است. خدای تعالی می فرماید: (وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ).

۱. در بررسی معنای لغوی واژه ها مراجعه به دو کتاب سودمند است. اگر واژه ای غیر از واژه های قرآنی مورد نظر باشد، مراجعه به کتاب «معجم مقاییس اللّغة» بسیار مناسب و سودمند است. برای فهم معنای واژه های قرآنی نیز مراجعه به کتاب «مفردات» اولویت دارد و کتاب های دیگری هم چون: صحاح جوهری، لسان العرب و... در مراتب بعدی قرار دارند. البته باید توجه داشت که در مباحث کلام مقارن نیز مراجعه به کتاب «مفردات» از جهت دیگری نیز اهمیت دارد و آن سنی و اشعری بودن راغب اصفهانی است؛ یعنی ما حتی در بررسی معنای واژه ها نیز به منابع مخالفان ارجاع می دهیم تا سخنی باقی نماند.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۱۸۸.

بنابراین از دیدگاه اهل لغت و واژه پژوهان، معنای واژه «رجس» هم گناه را در برمی گیرد، هم شامل اموری می شود که طبع انسانی از آن تنفر دارد و هم آن چه را که مورد نفرت عقل است شامل می گردد. به تعبیر دیگر خداوند اراده فرموده که تمام امور مورد نفرت را - که به هر عنوان مورد تنفر هستند - از اهل بیت علیهم السلام دور سازد. از همین رو است که این آیه بیان گر درجه بالایی از عصمت است. طبری در ذیل این آیه می نویسد:

يقول: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَالْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَيُطَهِّرَكُمُ مِنَ الدَّنَسِ
الَّذِي يَكُونُ فِي أَهْلِ مَعَاصِي اللَّهِ تَطْهِيراً؛^۱

خداوند می فرماید: ای اهل بیت محمد، همانا خدا اراده کرده است تا بدی و فحشا را فقط از شما دفع کند و شما را از آلودگی هایی که در اهل معاصی وجود دارد به طور کامل پاک سازد.
بر اساس آن چه طبری در معنای «اذهاب رجس» می گوید، به روشنی می توان عصمت را از این آیه استفاده کرد، چرا که دفع بدی، فحشاء و دنس تعبیر دیگری از معنای عصمت است. بیضاوی می نویسد:

(... الرِّجْسُ) الذَّنْبُ الْمَدْنَسُ... وَيُطَهِّرَكُمُ عَنِ الْمَعَاصِي؛^۲

رجس، یعنی گناه پلید... و شما را پاک سازد از گناهان.

و فخر رازی در تفسیر خود ذیل این آیه آورده است:

(لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ) أَي يَزِيلُ عَنْكُمْ الذَّنُوبَ (وَيُطَهِّرَكُمُ) أَي يَلْبَسُكُمْ خَلْعَ الْكِرَامَةِ؛^۳

تا پلیدی را از شما دور سازد، یعنی گناهان را از شما زایل کند و شما را پاک کند، یعنی لباس کرامت بر تن شما بپوشاند.

بنابراین دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت علیهم السلام بسیار روشن است و عجیب است که بیضاوی علی رغم این که از آیه تطهیر عصمت اهل بیت را برداشت می کند، اما صرفاً با استناد به سیاق آن آیه را ردّ می کند! به عبارت دیگر او معتقد است هر چند از ظاهر آیه عصمت اهل بیت فهمیده می شود، اما از آنجا که براساس سیاق، همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز در زمره اهل بیت هستند و می دانیم که آن ها عصمت ندارند، بنابراین نمی توان با تکیه بر آیه به عصمت اهل بیت علیهم السلام استدلال کرد! وی در این باره می نویسد:

۱. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۸ / ش ۲۱۷۲۴.

۲. تفسیر البيضاوی: ۴ / ۳۷۴.

۳. تفسیر الرازی: ۲۵ / ۲۰۹.

الإحتجاج بذلك على عصمتهم وكون إجماعهم حجةً ضعيفاً؛ لأنَّ التخصيص بهم لا يناسب ما قبل الآية وما بعدها؛^١

احتجاج به این آیه بر عصمت اهل بیت و حجیت اجماع ضعیف است؛ زیرا تخصیص «اهل بیت» به پنج تن آل عبا با قبل و بعد آیه مناسبت ندارد.

با توجه به عبارت بیضاوی، اگر اختصاص اهل بیت به عترت ثابت شود، این آیه بیان گر عصمت خواهد بود؛ ولی اگر زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را از اهل بیت بدانیم، نمی توان از آیه عصمت را استفاده نمود، زیرا روشن است که زنان پیامبر معصوم نیستند.

این کلام بیضاوی از اعتراف وی به ظهور آیه در عصمت اهل بیت حکایت دارد، اما دلیل وی برای نفی این ظهور کاملاً بی اساس است؛ زیرا ما پیش از این اختصاص آیه به عترت را ثابت کردیم و گفتیم استناد به سیاق در جایی که دلیل قطعی وجود دارد صحیح نیست. بنابراین براساس سنت صحیح و صریح، آیه اختصاص به عترت دارد و به روشنی بر عصمت ایشان دلالت می کند و دلالت آیه بر عصمت دلیل دیگری است بر این که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در زمره اهل بیت نیستند؛ زیرا احدی نمی تواند ادعا کند که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم معصوم بوده اند. حضرت خدیجه و امّ سلمه سلام الله علیهما که نزد ما بسیار محترم هستند قطعاً عصمت ندارند. پس این آیه هرگز درباره آن ها نازل نشده است تا چه رسد به عایشه که براساس روایات موجود در منابع معتبر سنیان، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم خطای او را - با علم غیب خویش - پیش از وقوع به وی خیر داده بودند. از همین رو هنگامی که عایشه در جریان جنگ جمل به منطقه حُواب رسید، به همراهان خود گفت:

ردّونی! ردّونی! هذا الماء الذی قال لی رسول الله: «لا تكونی التی تنبحک کلاب الحواب»؛^٢

مرا بازگردانید! مرا بازگردانید! این آبی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره آن به من فرمود: «آن زنی نباشی که سگان حواب بر تو پارس کنند».

١. تفسیر البیضاوی: ٣٧٤/٤.

٢. تاریخ یعقوبی: ٢ / ١٨١. این حدیث را اهل سنت با سندهای گوناگون و الفاظ دیگری در کتاب هایشان نقل کرده اند. برای اطلاع بیشتر ر.ک: مسند أحمد: ٦ / ٥٢ و ٦ / ٩٧؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٠؛ مجمع الزوائد: ٧ / ٢٣٤؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه): ٨ / ٧٠٨ / ش ١٥؛ مسند ابن راهویه: ٢ / ٣٢٢ و ٣ / ٨٩١ - ٨٩٢؛ مسند أبی یعلی: ٨ / ٢٨٢ / ش ٤٨٦٨؛ صحیح ابن حبان: ١٥ / ١٢٦؛ الکامل (ابن عدی): ٤ / ٣٢٠ / ش ١١٥٢؛ سیر أعلام النبلاء: ٢ / ١٧٧ - ١٧٨؛ أنساب الأشراف: ٢٢٤؛ تاریخ الطبری: ٣ / ٤٧٥ و ٤٨٥ - ٤٨٦؛ الکامل فی التاریخ: ٣ / ٢١٠؛ تاریخ الإسلام: ١ / ٣٨٩؛ البدایه والنهایه: ٦ / ٢٣٦ و ٧ / ٢٥٨ و منابع بسیار دیگر.

وی به هنگام مرگ نیز وصیت کرد که او را در بقیع دفن کنند، زیرا به گفته خود، پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مرتکب کارهایی شده بود که به خاطر آن ها از پیامبر شرم داشت:

وقیل لها: ندفنک مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم؟ فقالت: «إنی قد أحدثت بعده، فادفنونی مع أخواتی»، فدفنت بالبقیع؛^۱

به او گفته شد: آیا تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دفن کنیم. گفت: بعد از او کاری از من سر زده است [که از او شرم دارم]، پس مرا با برادرانم دفن کنید؛ از این رو او را در بقیع دفن کردند. با این اوصاف، آیا می توان ادعا کرد که عایشه از اهل بیت است که خداوند هرگونه رجسی را از آن ها دور ساخته است؟ بنابراین عایشه ای که یک عمر گناه کرده هرگز نمی تواند معصوم باشد، به ویژه گناهانی که وی مرتکب شده، مساوی با کفرند؛ از جمله این که وی بر امام زمان خویش خروج کرده و با او جنگیده است. روشن است چنین کسی نه از اهل بیت به شمار می رود و نه می توان او را معصوم دانست.

اهل البیت: روشن است که «اهل بیت» یک اصطلاح خاص قرآنی است که مصداق آن به روشنی در سنت بیان شده است. بنابراین در این جا هرگز معنای لغوی آن مورد نظر نیست. خداوند به زن ها که اهل خانه هستند چنین خطاب می کند: (وَقَرْنَ فِی بُیُوتِكُنَّ)؛ در خانه هایتان بمانید. اما درباره اهل بیت علیهم السلام چنین تعبیر می کند: (لِیَذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ). تفاوت این دو تعبیر بسیار آشکار است و تقدم جار و مجرو (عَنْکُمْ) بر (أَهْلَ الْبَیْتِ) در این فراز، به روشنی بر حصر اهل البیت در افراد خاص دلالت می کند.

سخن ابن تیمیه در دلالت آیه تطهیر

ابن تیمیه در بخشی از کتاب خود، به نزول این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام اعتراف کرده و قول عکرمة - مبنی بر اختصاص آیه به همسران پیامبر - و ابن کثیر - مبنی بر مشارکت همسران پیامبر با اهل بیت - را نپذیرفته است. البته وی دچار تناقض گویی شده و در موضع دیگری از همان کتاب ادعای مشارکت کرده است، اما هرگز ادعا نمی کند که آیه تطهیر به همسران

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص دارد. وی در طی اشکال هایی پیرامون دلالت آیه تطهیر می نویسد:

«فصل: وأما حدیث الکساء فهو صحیح، رواه أحمد والترمذی من حدیث أم سلمة، ورواه مسلم فی صحیحته من حدیث عائشة، قالت: خرج النبی صلی الله علیه وآله وسلم ذات غداة وعلیه

۱. ر.ک: المعارف (ابن قتیبه): ۱۳۴؛ الطبقات الكبرى: ۸ / ۷۴؛ العقد الفرید: ۲ / ۱۰۹.

مرط مرحّل من شعر أسود، فجاء الحسن بن عليّ فأدخله، ثمّ جاء الحسين فأدخله معه، ثمّ جاءت فاطمة فأدخلها، ثمّ جاء عليّ فأدخله، ثمّ قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

وهذا الحديث قد شرّكه فيه فاطمة وحسن وحسين - رضى الله عنهم - فليس هو من خصائصه، ومعلوم أنّ المرأة لا تصلح للإمامة، فعلم أنّ هذه الفضيلة لا تختصّ بالأئمة، بل يشركهم فيها غيرهم.

ثمّ إنّ مضمون هذا الحديث أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم دعا لهم بأن يذهب عنهم الرجس ويطهرهم تطهيراً.

وغاية ذلك أن يكون دعا لهم بأن يكونوا من المتّقين الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم؛ واجتناب الرجس واجب على المؤمنين، والطهارة مأمور بها كلّ مؤمن.

قال الله تعالى: (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ)،^١ وقال: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا)، وقال تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ).^٢

فغاية هذا أن يكون هذا دعاءً لهم بفعل المأمور وترك المحظور، والصدّيق - رضى الله عنه - قد أخبر الله عنه أنّه (الأتقى * الذى يؤتى ماله يترّكى * وما لأحد عنده من نعمة تجزى * إلاّ ابتغاء وجه ربه الأعلى * وكسوف يرضى).^٣

وأيضاً: فإنّ السابقين الأوّلين (من المهاجرين والأنصار والذين اتّبعوهم بإحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه وأعدّ لهم جنّات تجري تحتها الأنهار خالدين فيها أبداً ذلك الفوز العظيم)،^٤ لا بدّ أن يكونوا قد فعلوا المأمور وتركوا المحظور، فإنّ هذا الرضوان وهذا الجزاء إنّما يُنال بذلك، وحينئذ يكون ذهاب الرجس عنهم وتطهيرهم من الذنوب بعض صفاتهم.

فما دعا به النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم لأهل الكساء، هو بعض ما وصف به السابقين الأوّلين. والنبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم دعا لغير أهل الكساء بأن يصلّى الله عليهم ودعا لأقوام كثيرين بالجنّة والمغفرة وغير ذلك، ممّا هو أعظم من الدعاء بذلك، ولم يلزم أن يكون من دعا له

١. سورة مائدة: آية ٦.

٢. سورة توبه: آية ١٠٣.

٣. سورة بقره: آية ٢٢٢.

٤. سورة ليل: آية ١٧ - ٢١.

٥. سورة توبه: آية ١٠٠.

بذلك أفضل من السابقين الأولين، ولكن أهل الكساء لما كان قد أوجب عليهم اجتناب
الرجس وفعل التطهير، دعا لهم النبي صلى الله عليه وآله وسلم بأن يعينهم على فعل ما أمرهم به،
لئلا يكونوا مستحقين للذم والعقاب، ولينالوا المدح والثواب»^۱.

نکاتی که از عبارات ابن تیمیه استفاده می شود عبارتند از:

- ۱- وی در این عبارات، آیه تطهیر را مختص همسران پیامبر ندانسته و ادعای مشارکت آن ها در عنوان اهل بیت را نیز مطرح نکرده است.
- ۲- ابن تیمیه حدیث أم سلمه را که احمد نقل کرده - برخلاف استاد دانشگاه مکه که روایات أم سلمه را صحیح نمی دانست - صحیح می داند.
- ۳- وی به روایات اصحاب دیگر در ذیل آیه تطهیر اشاره ای نکرده و تنها روایات عایشه و حضرت أم سلمه را مطرح ساخته است.

خلاصه مناقشات ابن تیمیه

اشکال های زیر، اشکال هایی است که ابن تیمیه به آیه تطهیر و حدیث کساء نموده است.

اشکال یکم: آیه تطهیر و حدیث کساء از فضائل مختص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز با او در این فضیلت شریکند. از سوی دیگر حضرت فاطمه سلام الله علیها زن است و زنان صلاحیت امامت ندارند؛ پس این فضیلت به امامان اختصاص ندارد و استدلال به آن برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام نخواهد بود.

اشکال دوم: حداکثر مطلبی که از حدیث کساء استفاده می شود، دعای پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم برای اهل بیت علیهم السلام است که آن چه را به آن مأمور شده اند انجام دهند و آن چه را که از آن نهی شده اند ترک کنند و این فضیلت محسوب نمی شود تا به واسطه آن، شخص مستحق امامت گردد.

اشکال سوم: اگر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم براساس آیه تطهیر برای پرهیزکار شدن اهل بیت دعا کرده است، در مقابل آن خداوند از اتقی بودن ابوبکر خبر داده است. پس ابوبکر افضل از امیرالمؤمنین علیه السلام است.

اشکال چهارم: پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران و انصار نیز فضیلت بیشتری نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دارند؛ زیرا خداوند در قرآن از رضایت خود نسبت به آن ها و رضایت آنان از

۱. منهاج السنه: ۵ / ۶ - ۸.

خداو بهشتی بودن آن ها خبر داده است و این فضیلت به دست نمی آید مگر با ترک امور نهی شده و انجام اموری که به آن امر شده اند و این همان دفع پلیدی از آنان و پاک شدنشان از گناهان است که بخشی از اوصاف ایشان به شمار می آید، در حالی که دعای پیامبر برای دفع پلیدی از اهل بیت تمام فضیلت ایشان است!

اشکال پنجم: اگر دعا برای دفع پلیدی فضیلت اهل بیت به شمار می آید، در مقابل پیامبر برای مغفرت و بهشتی شدن گروه های زیادی دعا کرده است که ارزش آن از دعا برای قرار گرفتن در زمره نیکان بسیار بالاتر است. بنابراین، آیه تطهیر و حدیث کساء فضیلت بزرگی به شمار نمی آید و مضمون آن ها چیزی نیست جز دعا برای کمک کردن خدا به اهل بیت برای انجام واجبات و ترک محرمات تا مستحق ذمّ و عقاب نگردند!

پاسخ به مناقشات ابن تیمیه

اشکال نخست: وی که می گوید آیه تطهیر و حدیث کساء از خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، هرگز خدشه ای به استدلال شیعه وارد نمی کند؛ زیرا احدی ادعا نکرده که این آیه اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام دارد، بلکه شیعیان آن را از اختصاصات و فضائل اهل بیت علیهم السلام می دانند و اساساً این موضوع محل نزاع نیست.

وجه استدلال به آیه تطهیر این گونه است که آیه بر افضلیت و عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از اهل بیت هستند؛ پس آیه بر عصمت و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دلالت دارد. از سوی دیگر ابوبکر قطعاً از این فضیلت و عصمت هیچ بهره ای ندارد و چون نزاع بر سر خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوبکر است، به حکم این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام استحقاق امامت را دارد و ابوبکر شایسته این مقام نخواهد بود.

به عبارت دیگر از میان دو نفر که یکی معصوم است و دیگری فاقد عصمت، به یقین کسی برای امامت شایستگی دارد که معصوم باشد. افزون بر آن که شرط بودن عصمت برای امامت غیر از آن است که بگوئیم هر معصومی امام است؛ بنابراین نمی توان گفت که چون حضرت فاطمه سلام الله علیها به حکم این آیه عصمت دارد، ولی زنان برای امامت صلاحیت ندارند، پس عصمت از شروط امامت نیست. با این بیان این گونه استدلال کردن مغالطه ای آشکار است.

اشکال دوم ابن تیمیه آن است که حدیث کساء صرفاً بیان گر دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای اهل بیت است و فضیلت شمرده نمی شود؛ زیرا همه موظفند که پلیدی را از خود دور

سازند و خود را پاک کنند و پیامبر نیز دعا فرموده است که خداوند اهل بیت را به این کار موافق بدارد.

چنان که پیش از این گفتیم، «انما» در این آیه بر حصر دلالت دارد. هم چنین تقدم جار و مجرور بر اهل بیت افاده حصر می کند و البته قرائن دیگری نیز بر حصر وجود دارد. بر این اساس روشن می شود که در این آیه اراده تکوینی خداوند بر دفع پلیدی از اهل بیت مورد نظر است، نه اراده و خواست تشریحی او که عموم مکلفین را شامل می شود. پس گفتار ابن تیمیه مخالف صریح آیه شریفه است.

هم چنین براساس روایات فراوان و صحیح، آیه مبارک تطهیر پیش از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و خداوند در ابتدا از اراده خود بر دفع پلیدی و تطهیر اهل بیت علیهم السلام خبر داده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز پس از نزول آیه، در حدیث شریف کساء به مصداق «اهل بیت» می پردازند و برپایه فرمایش رسول خدا، مصداق اهل بیت فقط عترت علیهم السلام هستند نه غیر آن ها.

افزون بر آن که خود ابن تیمیه از نزول آیه تطهیر درباره اهل بیت به «هذه الفضیلة» تعبیر می کند و آن را فضیلت می شمارد، از این رو با این اشکال، گفتار خود مبنی بر عدم فضیلت این آیه و حدیث را نقض می کند. هم چنین این گفته وی با سخن صحابه ای هم چون سعد بن ابی وقاص، واثله بن اسقع و ام سلمه معارض است؛ زیرا - چنان که پیشتر بیان شد - این اشخاص نزول آیه تطهیر و صدور حدیث کساء را فضیلت و برتری بزرگی برای اهل بیت می دانستند. این سخن ابن تیمیه با عالمان اهل سنت هم چون ابن کثیر نیز منافات دارد که از اختصاص آیه به اهل بیت با تعبیری هم چون «هذه النعمة»، «هذه الغنیمه»، «هذه الرحمه العمیمه»، «هذه المزیة» و «هذه المرتبة العلیا» یاد می کند و آن را فضیلتی ارزشمند می داند.

پاسخ دیگر به اشکال دوم ابن تیمیه آن است که اگر بپذیریم حدیث کساء صرفاً بیان گر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای پرهیزکار شدن اهل بیت است، این سؤال پدید می آید که چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت ام سلمه را از این دعا محروم ساخت و او را به زیر کساء راه نداد؟! چرا وقتی عایشه درخواست کرد که به زیر کساء وارد شود، پیامبر مانع از ورود وی شد و با تعبیر تند «تنهی»، وی را از دخول به زیر کساء باز داشتند؟!

بر فرض این که حدیث کساء صرفاً بیان گر دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای دفع پلیدی از اهل بیت باشد، باز هم تنها اهل بیت مشمول این دعا شدند و همسران پیامبر از آن محروم

گشتند و چون دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مستجاب است، پس پلیدی از اهل بیت قطعاً دور شده است، اما از همسران پیامبر نه!

اشکال سوم این بود که خداوند در قرآن از اتقی بودن ابوبکر خبر داده است در حالی که حدیث کساء بیان گر دعای پیامبر بر قرار گرفتن اهل بیت در زمره متقین است. باید دانست که قول به نزول آیات آخر سوره لیل درباره ابوبکر به دلایل متعددی دروغی بیش نیست که از آن موارد می توان به دلایل زیر اشاره کرد:

نخست این که شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم یکی از اهل بیت است و اگر بگوییم مراد از «الأتقی» در این آیه ابوبکر است، باید پذیریم که ابوبکر افضل از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و حال آن که هیچ مسلمانی نمی تواند چنین ادعایی کند. همین استدلال پیرامون حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز که یکی دیگر از اهل بیت است و بسیاری از بزرگان سنی به افضلیت آن حضرت از ابوبکر معترفند جاری است، مناوی در ذیل حدیث شریف «فاطمة بضعة منی، فمن أغضبها أغضبني» می نویسد:

استدلّ به السهیلی^۱ علی أن من سبّها كفر؛ لأنه یغضبه وأنها أفضل من الشیخین... قال الشریف السهمودی: «ومعلوم أن أولادها بضعة منها، فیکونون بواسطتها بضعة منه...». قال ابن حجر: «وفیه تحریم أذی من یتأذی المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بتأذیه فکلّ من وقع منه فی حقّ فاطمة شیء، فتأذت به، فالنبی صلی الله علیه وعلى آله وسلم یتأذی به، بشهادة هذا الخیر، ولا شیء أعظم من إدخال الأذی علیها من قبل ولدها، ولهذا عرف بالإستقراء معاجلة من تعاطی ذلك بالعقوبة فی الدنيا (ولعذاب الآخرة أشدّ)»^۲؛

سهیلی به این حدیث استدلال می کند که هرکس به حضرت فاطمه سلام الله علیها ناسزا گوید کافر است؛ زیرا [توهین به حضرت فاطمه سلام الله علیها] پیامبر را خشمگین ساخته است، از این رو حضرت فاطمه سلام الله علیها از ابوبکر و عمر با فضیلت تر است... شریف سهمودی می گوید: «معلوم است که فرزندان صدیقه طاهره سلام الله علیها پاره تن او هستند و به این واسطه پاره تن پیامبر خواهند بود...». ابن حجر می گوید: «و در این حدیث اذیت کسی که اذیتش موجب رنجیدن پیامبر صلی الله علیه وآله

۱. سهیلی (متوفای ۵۸۱) از عالمان بزرگ اهل سنت به شمار می رود. وی شرحی بر سیره ابن هشام با نام *الروض الأنف* نگاشته است که علمای اهل سنت در کتب حدیث، سیره و فقه کلمات او را نقل و به آن استدلال و استشهاد می کنند. در احوالات وی آمده است: «الحافظ العَلَم صاحب التصانیف... و برع فی العربیة واللغات والأخبار والأثر وتصدّر للفادة»؛ العبر: ۳ / ۸۲.

۲. فیض القادیر شرح الجامع الصغیر: ۴ / ۵۵۴ / ش ۵۸۳۳.

وسلم می شود تحریم شده است، پس به شهادت این حدیث، هر کاری در حق فاطمه موجب اذیت ایشان گردد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز از آن می رنجد و چیزی بزرگتر از رنجاندن صدیقه طاهره از ناحیه فرزندانش نیست و بر این اساس، به استقراء ثابت شده است که هر کس چنین کاری کند، به سرعت در دنیا عقوبت می شود و به تحقیق عذاب آخرت شدیدتر است».

بنا بر اعتراف عالمان بزرگ سنی، حضرت فاطمه سلام الله علیها با استناد به این حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، از شیخین با فضیلت تر است. بر همین اساس حسنین علیهما السلام نیز از شیخین افضل هستند، زیرا این بزرگواران از اهل بیت هستند. بنابراین امکان ندارد مراد از «الأتقی» در آیه ابوبکر باشد. افزون بر آن که دلایل و شواهد فراوانی غیر از حدیث کساء بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی دیگر از اهل بیت علیهم السلام است که خود نیز دلیل دیگری است بر این که مراد خداوند از «الأتقی» قطعاً ابوبکر نبوده است.

علاوه بر آن، هیچ روایت صحیح و مستند به پیامبر و یا دلیلی دیگر بر این ادعا وجود ندارد و هیچ یک از اصحاب و تابعین نیز چنین ادعایی نکرده اند و در صحاح سته نیز روایتی به این مضمون مطرح نشده است که «الأتقی» در این آیه ابوبکر است و روشن است که جبرئیل نیز بر ابن تیمیه نازل نشده تا خبر خدا را به او برساند؛ بنابراین ادعای «أخبر الله» ادعایی بس عظیم است که ابن تیمیه آن را مفروغ عنه تلقی کرده و استدلال خود را بر آن استوار ساخته است. آری، با جستجوی ریشه این ادعا، معلوم می شود که یکی از ناقلان آن نوه زبیر است که آن را به واسطه پدرش به زبیر مستند می کند، در حالی که با رجوع به مجمع الزوائد، هیشمی راویان این نقل را تضعیف کرده است.^۱

توجه به این نکته ضروری است که اساساً خاندان زبیر هم چون بنو امیه همگی دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند که در جلد قبلی همین نوشتار، به برخی از دشمنی های عبدالله بن زبیر اشاره شد؛ از این رو دروغ های فراوانی توسط آنان جعل شده است. به همین بیان است که روایات خاندان زبیر هیچ ارزشی ندارد تا بتوان به آن استناد کرد.

مهم ترین راوی این روایت (که می گوید آیه «الأتقی» درباره ابوبکر نازل شده است) نوه زبیر، مصعب بن ثابت است که یحیی بن معین او را تضعیف کرده است. احمد بن حنبل نیز او را تضعیف می داند و ابوحاتم علاوه بر تضعیف وی می گوید: «لا یحتج به».

نسائی نیز درباره وی می نویسد: «لیس بقوی».^۲

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۵۰ - ۵۱.

۲. رک: الجرح والتعديل: ۳۰۴/۸ ش ۱۴۰۷؛ تهذیب الکمال: ۱۹/۲۸ - ۲۰؛ تهذیب التهذیب: ۱۰/۱۴۴.

سیوطی علاوه بر این قول، قول دیگری را در ذیل این آیه مطرح می کند که براساس آن، آیه به هیچ شخص خاصی اختصاص ندارد، از این رو بر عموم حمل می شود.^۱

آخرین اشکال ابن تیمیه آن است که پیشی گیرندگان نخستین به اسلام - از مهاجران و انصار - فضیلت بیشتری نسبت به اهل بیت دارند، زیرا خداوند در قرآن از رضایت خود نسبت به آنان و رضایت آنان از خود و بهشتی بودن آنان خبر داده است و این به معنای آن است که عمل به امور واجب و ترک محرمات - که پیامبر برای اهل بیت خود در خواست کرده - تنها بخشی از اوصاف آنان است.

این گونه سخن گفتن ابن تیمیه، یا از سر جهل و نادانی و یا از سر تجاهل نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، زیرا پیش از این ثابت شد که آیه شریفه تطهیر به صراحت از اراده تکوینی خداوند بر دفع پلیدی از اهل بیت و عصمت ایشان خبر می دهد و در حدیث شریف کساء مصداق اهل بیت از سوی پیامبر مشخص شده است، در حالی که اشکال ابن تیمیه - با این پیش فرض - در صورتی صحیح می نماید که آیه تطهیر و حدیث کساء فقط بیان گر دعای پیامبر در حق اهل بیت است تا خداوند آن ها را برای قرار گرفتن در زمره متقین موفق بدارد!

افزون بر آن تردیدی نیست که براساس آیه صدم سوره توبه، آنانی که «السابقون الاولون» هستند فضیلت بسیار بالائی دارند و به اعتراف خود اهل سنت، مراد از «السابقون الاولون» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو فضیلت را دارا هستند. هیشمی در این باره می نویسد:

وعن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال «السَّبِقُ ثَلَاثَةٌ» السابق إلى موسى: يوشع بن نون، والسابق إلى عيسى: صاحب ياسين، والسابق إلى محمد صلى الله عليه وآله وسلم علي بن أبي طالب رضي الله عنه.

رواه الطبرانی، وفيه حسين بن حسن الأشقر، وثقه ابن حبان، وضعفه الجمهور، وبقية رجاله حديثهم حسن أو صحيح؛^۲

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند: «سابقان سه نفر هستند. سابق برای موسی: یوشع بن نون، سابق برای عیسی: صاحب یاسین و سابق برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابی طالب است.»

۱. الدر المنثور: ۶ / ۳۵۹ - ۳۶۰.

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۲.

همی‌گی گوید: این حدیث را طبرانی روایت کرده و در سند آن حسین بن حسن اشقر قرار دارد که ابن حبان او را توثیق کرده، ولی اکثریت او را تضعیف کرده اند و حدیث بقیه رجال آن حسن یا صحیح است.

همی‌گی در سند این حدیث خدشه می‌کند، اما باید دانست که «حسین بن حسن اشقر» از رجال نسائی است و گفته اند شروط نسائی برای صحیح دانستن روایت بسیار سخت تر از شروط مسلم و بخاری است.^۱ هم چنین بسیاری از بزرگان اهل تسنن از وی حدیث نقل کرده اند. بزرگانی هم چون احمد بن حنبل،^۲ ابن معین، فلاس، ابن سعد^۳ و امثال آنان.^۴

با مراجعه به شرح حال حسین اشقر، روشن می‌شود که با وجود این که وی را توثیق کرده اند، اما برخی به جهت شیعه بودن وی او را تضعیف کرده اند. ابن حجر در تقریب التهذیب می‌نویسد:

الحسین بن الحسن الأشقر، الفزاری، الکوفی، صدوق، بهمّ ویغلو فی التشیع، من العاشرة مات سنة ثمان و مائتين.^۵

البته پیش از این ثابت شد که تشیع هرگز به وثاقت ضرر نمی‌رساند.

پس سند این حدیث کاملاً صحیح است و آن را ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابونعیم اصفهانی، فخر رازی، ابن کثیر، همی‌گی، سیوطی، ابن حجر مکی، شهاب الدین آلوسی و جمعی دیگر از محدثان بزرگ اهل سنت روایت کرده اند. بنابراین به اعتراف بزرگان اهل سنت، مصداق «السابقون الاولون» نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، در صورتی که ابوبکر پس از پنجاه نفر یا بیشتر اظهار اسلام کرده است. طبری در این باره به نقل از محمد بن سعد بن ابی وقاص می‌نویسد:

قلت لأبی: أکان أبوبکر اولکم اسلاماً؟ فقال: «لا، ولقد أسلم قبله أكثر من خمسين»^۶

محمد بن سعد بن ابی وقاص می‌گوید: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر نخستین نفر از شماست که به اسلام روی آورد؟ گفت: «نه، همانا بیش از پنجاه نفر قبل او اسلام آورده بودند».

۱. ر.ک: تذکره الحفاظ: ۷۰۰/۲، ذیل شماره ۱۰۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۳۱/۱۴؛ تاریخ الإسلام: ۱۰۸/۲۳؛ الوافی بالوفیات: ۲۵۷/۶؛ سنن النسائی (با حاشیه سندی): ۴/۱؛ الضعفاء والمتروکین (نسائی): ۱۴۰ - ۱۴۱.

۲. مسند أحمد: ۱ / ۲۵۱.

۳. تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱ / ش ۵۹۶.

۴. ابن حبان وی را توثیق کرده است؛ ر.ک: مجمع الزوائد: ۲ / ۴۵. حاکم نیشابوری نیز پس از نقل روایت از وی، در انتهای حدیث می‌نویسد: «هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه»؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹ و ۱۳۸.

۵. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۱۴ / ش ۱۳۲۳.

۶. تاریخ الطبری: ۲ / ۵۹ / ۶۰.

تناقض در کلام ابن تیمیه

ابن تیمیه در بخش دیگری از کتاب خود نیز به بحث پیرامون حدیث کساء و آیه تطهیر پرداخته و مناقشات قبلی خود را تکرار کرده است، البته این بار برخلاف عباراتی که پیشتر مطرح شد، به صحت حدیث تصریح نکرده است و به اختصاص آن به عترت اعتراف نکرده است، بلکه مدعی شده که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز از اهل بیت هستند. وی می نویسد:

وَأَمَّا آيَةُ الطَّهَارَةِ فَلَيْسَ فِيهَا إِخْبَارٌ بِطَهَارَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ، وَإِنَّمَا فِيهَا الْأَمْرُ لَهُمْ بِمَا يُوجِبُ طَهَارَتَهُمْ وَذَهَابِ الرَّجْسِ عَنْهُمْ، فَإِنَّ قَوْلَهُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) كَقَوْلِهِ تَعَالَى: (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ) وَقَوْلَهُ: (يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) * وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدَ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا * يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا).^۳

فالإرادة هنا متضمنة للأمر والمحبة والرضا، وليست هي المشيئة المستلزمة لوقوع المراد، فإنه لو كان كذلك لكان قد طهر كل من أراد الله طهارته. وهذا على قول هؤلاء القدرية الشيعة أوجه، فإن عندهم أن الله يريد ما لا يكون! ويكون ما لا يريد!

فقوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) إذا كان هذا بفعل المأمور وترك المحذور كان ذلك متعلقاً بإرادتهم وأفعالهم، فإن فعلوا ما أمروا به طهروا وإلا فلا.

وهم يقولون: إن الله لا يخلق أفعالهم ولا يقدر على تطهيرهم وإذهاب الرجس عنهم، وأما المشبوتون للقدر فيقولون: «إن الله قادر على ذلك، فإذا ألهمهم فعل ما أمر وترك ما حظر، حصلت الطهارة وذهاب الرجس».

ومما يبين أن هذا مما أمروا به لا مما أخبروا بوقوعه، ما ثبت في الصحيح أن النبي صلي الله عليه وآله وسلم أدار الكساء على علي وفاطمة وحسن وحسين، ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». وهذا الحديث رواه مسلم في صحيحه عن عائشة، ورواه أهل السنن عن أم سلمة.

وهو يدل على ضد قول الرافضة من وجهين:

۱. سوره احزاب: آیه ۳۳.

۲. سوره مائده: آیه ۶.

۳. سوره نساء: آیه ۲۶ - ۲۸.

أحدهما: أنه دعا لهم بذلك. وهذا دليل على أن الآية لم تخبر بوقوع ذلك، فإنه لو كان قد وقع لكان يثنى على الله بوقوعه ويشكره على ذلك، لا يقتصر على مجرد الدعاء به.

الثاني: إن هذا يدل على أن الله قادر على إذهاب الرجس عنهم وتطهيرهم، وذلك يدل على أنه خالق أفعال العباد.

ومما يبين أن الآية متضمنة للأمر والنهي قوله في سياق الكلام: (يا نساء النبي من يأت منكن بفاحشة * إنما يريد الله ليذهب... * واذكرن ما يتلى في بيوتكن من آيات الله والحكمة إن الله كان لطيفاً خبيراً)¹.

وهذا السياق يدل على أن ذلك أمر ونهي.

ويدل على أن أزواج النبي صلى الله عليه وآله وسلم من أهل بيته، فإن السياق إنما هو في مخاطبتهم.

ويدل على أن قوله (ليذهب عنكم الرجس أهل البيت) عم غير أزواجه، كعلي وفاطمة وحسن وحسين، لأنه ذكره بصيغة التذكير لما اجتمع المذكر والمؤنث. وهؤلاء خصوا بكونهم من أهل البيت من أزواجه، فلهذا خصهم بالدعاء لما أدخلهم في الكساء، كما أن مسجد قباء أسس على التقوى، ومسجده صلى الله عليه وآله وسلم أيضاً أسس على التقوى، وهو أكمل في ذلك. فلما نزل قوله تعالى: (لمسجد أسس على التقوى من أول يوم...)² بسبب مسجد قباء، تناول اللفظ لمسجد قباء ولمسجده صلى الله عليه وآله بطريق الأولى.

وقد تنازع العلماء: هل أزواجه من آله؟ على قولين، هما روايتان عن أحمد، أصحهما أنهن من آله وأهل بيته، كما دل على ذلك ما في الصحيحين من قوله: «اللهم صلى على محمد وعلى أزواجه وذريته»³.

أما در آیه تطهیر، إخبار به پاکیزگی اهل بیت و دفع پلیدی از ایشان وجود ندارد، بلکه در آن اهل بیت به اموری دستور داده شده اند که به سبب انجام دادن آن امور، موجب طهارت و دفع پلیدی از ایشان می گردد. پس اراده در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)⁴ مثل آیات ذیل است: (مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ)⁵ و (يُرِيدُ اللَّهُ

۱. سوره احزاب: آیه ۳۲ - ۳۴.

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۸.

۳. منهاج السنه: ۴ / ۱۰ - ۱۱.

۴. سوره مائده: آیه ۶.

۵. سوره احزاب: آیه ۳۳.

لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا * يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا.^۱ پس اراده در تمام این آیات بیان گر طلب، علاقه و رضای خداوند به طهارت است نه اینکه خواست الهی با وقوع طهارت همراه باشد. چرا که اگر اینگونه باشد، همه کسانی را که خداوند از آنها طهارت خواسته باید پاک باشند. بهتر است که بگوئیم این سخن، سخن شیعیان قدری مسلک است، چرا که آنها معتقدند خداوند طهارتی را که وجود ندارد اراده کرده و آن طهارتی را که وجود دارد اراده نکرده است و این خواست به این معنا نیست که مستلزم وقوع مراد باشد، چرا که اگر این چنین باشد، همه کسانی که خداوند طهارتشان را خواسته است به یقین پاک خواهند شد و این تفسیر با مبنای شیعیان قدری مذهب مطابقت دارد، چرا که از نظر آنان خداوند اراده می کند آن چه را که نمی شود و می شود آن چه را که اراده نمی کند!

پس در آیه: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) اگر مراد امر به واجبات و ترک محرمات باشد، دور شدن پلیدی و پاک شدن به اراده و فعل اهل بیت متعلق خواهد بود. پس اگر به آن چه امر شده اند عمل کنند پاک می شوند و الا نه.

این نکته در حالی است که شیعیان می گویند: خداوند افعال آنان را خلق نمی کند و قادر به پاک ساختن ایشان و دفع رجس از آنان نیست. اما کسانی که قدر را اثبات می کنند، معتقدند که خدا بر این کار قادر است و چنان چه انجام واجب و ترک حرام را به آنان الهام کند، طهارت و دفع پلیدی حاصل می شود.

و از اموری که به روشنی مبین این است که دفع پلیدی چیزی است که اهل بیت به آن امر شده اند نه این که خداوند به وقوع آن خبر داده باشد، حدیثی است که در صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کساء را بر روی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام کشید و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از ایشان دور ساز و آنان را کاملاً پاک گردان». این حدیث را مسلم در صحیح خود، از عایشه و صاحبان سنن آن را از ام سلمه روایت کرده اند.

البته این حدیث از دو جهت برخلاف قول رافضه دلالت دارد:

۱. سوره نساء: آیه ۲۶ - ۲۷.

جهت نخست این که پیامبر برای دفع پلیدی از ایشان دعا کرده است که این خود دلیل است بر این که آیه به وقوع آن خبر نداده است و اگر این امر واقع شده بود، باید به خاطر آن خدا را ثنا می گفت و شکر آن را به جا می آورد و به مجرد دعا اکتفا نمی کرد.

دوم این که آیه دلالت می کند بر این که خداوند بر دفع پلیدی از اهل بیت و پاک ساختن آنان قادر است و آن دلالت دارد بر این که خداوند خالق افعال بندگان است.

از اموری که روشن می کند آیه متضمن امر و نهی است، فرمایش خداوند در سیاق کلام است [که خطاب به همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید]: (يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ... وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا)!

این سیاق دلالت می کند که مراد از اراده خدا در این آیه امر و نهی است. هم چنین دلالت می کند که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز از اهل بیت او هستند، چرا که با توجه به سیاق آیات آنان مخاطب خداوند قرار گرفته اند.

هم چنین دلالت می کند که (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) غیر از همسران پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را در برمی گیرد؛ زیرا به جهت آن که مذکر و مؤنث را جمع کند، آنان را با صیغه مذکر بیان کرده است، از این رو آنان از این روی که از اهل بیت هستند، از همسران پیامبر تخصیص خورده اند. بر همین اساس است که پیامبر آنان را هنگامی که ایشان را زیر کساء برد، به صورت ویژه دعا فرموده است، چنان که مسجد قبا و مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هر دو بر پایه تقوا بنا نهاده شده است، در حالی که مسجد پیامبر در این مورد کامل تر بود. پس چون آیه (لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ...) دربارۀ مسجد قبا نازل شد، این لفظ برای مسجد قبا به کار می رود و به طریق اولی برای مسجد پیامبر نیز به کار می رود.

علما دربارۀ این که آیا همسران پیامبر در زمره آل ایشان محسوب می شوند یا خیر اختلاف کرده اند. دو قول مختلف در این باره وجود دارد که مستند آن همان دو روایت از احمد بن حنبل است که صحیح ترین آن دو قول آن است که همسران پیامبر از آل و اهل بیت او هستند، چنان که بر این گفتار حدیثی از پیامبر در دو صحیح بخاری و مسلم آمده است که فرمود: «بارالها، بر محمد و همسران و فرزندان صلوٰت فرست» دلالت می کند.

۱. سوره احزاب: ۳۲ - ۳۴.

۲. سوره توبه: آیه ۱۰۸.

ابن تیمیه علاوه بر مناقشاتی که پیش از این مطرح شد، در این عبارات دو اشکال دیگر مطرح می‌کند.

اشکال نخست آن است که این آیات درباره همسران پیامبر نازل شده و اهل بیت نیز در آن داخلند. همان طور که مشاهده می‌شود، وی نیز هیچ دلیلی بر این مدعا ارائه نکرده و هم چون دیگران تنها به سیاق آیات استناد می‌کند و ما پاسخ این اشکال را پیش از این بیان کردیم. اما اشکال دوم که برای نخستین بار توسط ابن تیمیه مطرح شده و دیگران از او اخذ کرده‌اند، منافات اراده تکوینی خدا بر دفع پلیدی از اهل بیت علیهم السلام با اختیار است.

لازم به ذکر است که اشاعره قائل به جبر هستند و معتقدند که همه ممکنات حتی افعال انسان‌ها فعل خداوند هستند. از نظر آنان انکار این مطلب به معنای انکار قدرت خداوند است. در مقابل آنان معتزله معتقدند که با اعطای قدرت به بندگان، زمام تمام امور به دست خود انسان‌هاست و خداوند هیچ نقشی در افعال بندگان ندارد. اما شیعیان برخلاف هر دو گروه و به تبعیت از امامان معصوم علیهم السلام به امر بین امرین معتقدند که: «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین».

از این رو ابن تیمیه اشکال می‌کند که اگر آیه مبارک تطهیر بر عصمت دلالت داشته باشد و مراد از خواست خداوند اراده تکوینی باشد، جبر لازم خواهد آمد، در حالی که در نزد شیعیان جبر مردود است.

پیش از پرداختن به پاسخ اشکال ابن تیمیه، تأکید می‌کنیم که ادله اثبات عصمت امامان علیهم السلام بسیار است که از جمله می‌توان به حدیث ثقلین اشاره کرد که به روشنی بیان‌گر عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام است. دلالت آیه مبارک مباحله بر عصمت امامان علیهم السلام نیز بسیار روشن است و ادله‌ای دیگر نیز بر این مدعا دلالت دارد. پس از دیدگاه شیعه، اهل بیت علیهم السلام به قطع و یقین دارای عصمت هستند، اما عصمت امامان هرگز مستلزم قول به جبر نیست و علمای بزرگ شیعه علیهم الرحمه بین عصمت امامان علیهم السلام و نفی جبر به خوبی جمع کرده‌اند و ما پیش از این در مباحث مربوط به عصمت به طور مفصل به این اشکال پاسخ داده‌ایم^۱ و در این جا نیز به مناسبت مروری اجمالی به این پاسخ خواهیم داشت.

باید دانست که وجود عصمت، شخص را هرگز به انجام کارهای خوب و ترک کارهای قبیح مجبور نمی‌سازد، بلکه معصوم با وجود اختیار و قدرت بر امور قبیح به سراغ آن‌ها نمی‌رود. دفع پلیدی از اهل بیت نیز به همین معناست؛ یعنی خداوند به اهل بیت علیهم السلام علم و فهمی عطا کرده

۱. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام: جلد دوم، بحث عصمت.

که با وجود قدرت بر معصیت، به اختیار آن را ترک می کند و این إعطا نیز به جهت شایستگی خود اهل بیت علیهم السلام است، چرا که خدای تعالی به علم سابق خویش از احوالات بندگان و مخلوقاتش آگاه است و با علم به شایستگی اهل بیت علیهم السلام، آنان را معصوم قرار داده است به گونه ای که ایشان وعاء و ظرف مشیت خداوند هستند و چیزی را برخلاف اراده خداوند اراده نمی کنند؛^۱ به عبارت دیگر اهل بیت علیهم السلام نیز اراده دارند، اما به اختیار خود هرگز امری را برخلاف خواست خداوند نمی خواهند. پس چنان که تمام افعال خداوند نیکو و حسن است و خداوند هیچ کار قبیحی انجام نمی دهد، در عین حال کسی خدا را مجبور نمی داند. همین طور اهل بیت علیهم السلام نیز بدون این که به فعل حسن یا ترک قبیح مجبور باشند، همواره انجام امور نیکو و ترک امور قبیح را اراده می کنند.

اشکال دکتر سالوس به عصمت ائمه

وی برای نقض عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام، به دو روایت از کتاب مسند أحمد استدلال کرده و می نویسد: در روایتی به نقل از زهری آمده است که:

عن علی بن حسین عن أبيه قال: سمعت علياً يقول: أتاني رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم وأنا نائم وفاطمة وذلك من السحر حتى قام علي الباب، فقال «ألا تصلون؟». فقلت: مجيباً له: يا رسول الله، إنما نفوسنا بيد الله فإذا شاء ان يبعثنا. قال فرجع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولم يرجع إلى الكلام فسمعتُه حين ولى يقول وضرب بيده علي فخذه: (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا)^۲

زهری از علی بن حسین از پدرش نقل می کند که گفت: شنیدم علی علیه السلام می گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حالی که من و فاطمه خواب بودیم به سراغ ما آمد. ورود پیامبر نزدیک سحر بود تا این که بر درب ایستاد و فرمود: «آیا نماز نمی خوانید؟» من در پاسخ گفتم: ای رسول خدا، نفس (= اختیار) ما به دست خداست، پس اگر خدا بخواهد ما را بیدار می کند. رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم دیگر در این باره سخن نگفت و من شنیدم که به هنگام بازگشت دست خود را به رانش می زد و می گفت: «و انسان بیش از همه به جدل برمی خیزد».

بر اساس این روایت، اولاً امیرالمؤمنین علیه السلام قائل به جبر شده اند! ثانیاً به مخالفت با پیامبر برخاسته و با ایشان مجادله کرده اند! هم چنین از این روایت استفاده می شود که حضرت علی علیه

۱. الغيبة (شیخ طوسی): ۲۴۷؛ بحار الأنوار: ۲۵ / ۳۳۷ ح ۱۶ و ۵۲ / ۵۱ ح ۳۵.

۲. مسند أحمد: ۱ / ۷۷.

السلام به عبادت اهمیت چندانی نمی دادند و نزد ایشان خواب بر نماز شب اولویت داشته است! به علاوه مخالفت او با پیامبر موجب رنجش خاطر ایشان شده و خداوند در این باره آیه ای نازل کرده است.

سالوس معتقد است که محتوای این روایت با قول به عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام ناسازگار است.

وی روایت دیگری را به همین مضمون از مسند أحمد نقل می کند که:

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب، عن علی بن حسین، عن أبیه، عن جدّه علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال: دخل علیّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعلی فاطمه رضی الله عنها من اللیل، فأیقظنا للصلاة قال: ثمّ رجع إلی بیته فصلی هویاً من اللیل قال: فلم یسمع لنا حساً. قال: فرجع إلینا فأیقظنا وقال: «قوما فصلیا». قال: فجلست وأنا أعرک عینی وأقول: إنا والله ما نصلی إلا ما کتب لنا إنّما أنفسنا بید الله، فإذا شاء أن یبعثنا بعثنا. قال: فوکی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو یقول ویضرب بیده علی فخذیه: «ما نصلی إلا ما کتب لنا! ما نصلی إلا ما کتب لنا! وكان الإنسان أكثر شیء جدلاً»؛^۱

محمد بن مسلم بن عبیدالله بن شهاب زهری، از علی بن حسین، از پدرش، از جدش علی بن ابی طالب نقل می کند که گفت: شبی رسول خدا بر من و فاطمه وارد شد، ما را برای نماز بیدار کرد و پس از آن به منزلش بازگشت و مدتی طولانی از شب مشغول نماز شد. پیامبر در این مدت صدایی از ما نشنید، از این رو به سوی ما بازگشت و ما را بیدار کرد و گفت: «برخیزید و نماز بخوانید». من نشستم و در حالی که چشمم را می مالیدم گفتم: به خدا سوگند ما نماز نمی خوانیم جز آن چه بر ما نوشته شده (یعنی نمازهای واجب). همانا نفوس ما به دست خداوند است، پس اگر بخواهید که ما را بیدار کند، بیدار می کند. رسول خدا بازگشت در حالی که با دست به ران خود می زد، می گفت: «ما نماز نمی خوانیم جز آن چه بر ما واجب شده است! ما نماز نمی خوانیم جز آن چه بر ما واجب شده است! و انسان بیش از همه به جدل برمی خیزد».

روشن است که این احادیث هرگز با حالات حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه و حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها سازگار نیست و کسی از میان شیعه و اهل سنت در عبادت و تهجد آن دو بزرگوار تردیدی ندارد. منابع شیعه و اهل سنت مشحون و مملو از گزارش های طولانی و شب زنده

۱. مسند أحمد: ۱ / ۹۱. هم چنین ر.ک: سنن النسائی: ۳ / ۲۰۶؛ مجمع الزوائد: ۲ / ۲۶۲ - ۲۶۳؛ فتح الباری: ۳ / ۸؛ صحیح ابن خزیمه: ۲ / ۱۷۸ - ۱۷۹؛ کنز العمال: ۸ / ۳۹۱ / ش ۲۳۳۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۵۳ / ۲۷۵.

داری های امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما است. بر اساس این روایات، امیرالمؤمنین در مناجات های شبانه و عبادت های سحرگهان بارها و بارها از خوف خداوند بی هوش می شدند به طوری که ابوالدرداء یک بار حضرت را در این حال دید و سراسیمه خود را به خدمت حضرت زهرا سلام الله علیها رسانید و عرضه داشت: «مات علی!». حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: «او از خوف خدا بی هوش شده است و این کار هر شب امیرالمؤمنین علیه السلام است».^۱

براساس همین جایگاه عبادی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که وی را عابدترین و زاهدترین صحابه دانسته اند.^۲

آن زاهدی که به تواتر ثابت شده است که نظر به او و دیدن چهره شریفش عبادت است.^۳ افزون بر این، میان امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و رسول اکرم علیهم الصلوات والسلام روابط و احترام خاصی برقرار بوده است و شواهد فراوانی بر این مطلب دلالت دارد. این احترام ویژه اساساً با محتوای روایات فوق سازگاری ندارد، از این رو روشن است که این روایات کذب و ساختگی است. از طرفی راوی هر دو حدیث، ابن شهاب محمد بن مسلم زهری است. وی آخوند درباری بنوأمیه بوده است. درباره او نوشته اند:

کان شرطياً لبني امیة؛^۴

او در خدمت بنوأمیه بود.

وی با تمام وجود در خوش خدمتی به بنوأمیه تلاش می کرد و عُمر خود را در کاخ های بنوأمیه و در خدمت عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک سپری کرده است. ابن خلکان در وفيات الأعیان می نویسد:

ولم یزل الزهری مع عبدالملک، ثم مع هشام بن عبدالملک. وکان یزید ابن عبدالملک قد استقضاه؛^۵

۱. ر.ک: مناقب آل أبی طالب: ۳۸۹/۱؛ الأمالی (صدوق): ۱۳۸؛ بحار الأنوار: ۱۲/۴۱ و ۱۹۶/۸۴؛ الکنی والألقاب: ۱ / ۶۶ - ۶۷.

۲. ر.ک: إحياء علوم الدين: ۲۳۸/۴؛ التيسير بشرح الجامع الصغير: ۱۴۴/۱؛ تفسير القرآن (سمعاني): ۵۰/۶.

۳. ر.ک: نظم المتناثر من الحديث المتواتر: ۱ / ۲۴۳؛ فيض القدير: ۶ / ۲۹۹؛ تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعة: ۱ / ۳۸۳.

۴. سير أعلام النبلاء: ۷ / ۲۲۶، ۵ / ۳۳۷ و ۸ / ۲۹۲؛ ميزان الاعتدال: ۱ / ۶۲۵، ذيل شماره ۲۳۹۷؛ جامع بيان العلم و فضله: ۲ / ۱۶۰؛ فتح الباری: ۵ / ۲۶.

۵. وفيات الأعیان: ۴ / ۱۷۸.

زهري همواره [در خدمت] عبدالملک و سپس [در خدمت] هشام بن عبدالملک و او قاضی حکومت یزید بن عبدالملک بوده است.

حاکم نیشابوری، ابن عساکر و ابن حجر نیز می نویسند:

كان يعمل لبني امية^۱

او سرباز بنو امیه بود و همواره برای آنان کار می کرده است.

وی تمام گناهان و جنایت های بنو امیه را توجیه می کرده است، از این رو دین خود را برای آبادی دنیای آنان فروخت. به همین جهت حضرت امام سجاد علیه السلام نامه ای به وی نوشت و او را موعظه کرد و از این که وی پلی برای رسیدن بنو امیه به مقصود باشد بر حذر داشت. امام علیه السلام در بخشی از این نامه خطاب به زهري می نویسد:

واعلم، أن أدنی ما کتمت وأخف ما احتملت أن آنست وحشة الظالم وسهلت له طريق الغی بدنوک منه حين دنوت، وإجابتك له حين دعیت... جعلوک قطباً أداروا بک رحی مظلّمهم وجسراً يعبرون علیک إلى بلاياهم وسُلماً إلى ضلالتهم، داعياً إلى غيهم، سالکاً سبيلهم... أحذر فقد تُبئت وبأدر فقد أُجّلت... أما ترى ما أنت فيه من الجهل والغرّة وما الناس فيه من البلاء والفتنة... أما بعد، فأعرض عن کلّ ما أنت فيه حتّى تلحق بالصالحين... مالک لا تتبّه من نعستک^۲

بدان کم ترین چیزی که پنهان کرده ای و دم فرو بسته ای آن است که به همدمی ظالم در وحشت او تن داده ای و راه رسیدن به مقصود را برای وی آسان گردانیده ای، چرا که هرگاه تو را به حضور طلبیده به او نزدیک شده ای و هرگاه به تو توجه کرده به وی پاسخ مثبت داده ای... تو را محور قرار داده اند که آسیاب ستم هایشان گرد تو می چرخد، و پلی قرار داده اند که در گرفتاریهایشان از تو عبور می کنند و تو را از نردبان گمراهی خود، دعوت کننده به پرچمشان و راهرو راهشان قرار داده اند... [از این کار] پرهیز کن تا بالا روی و [در این کار] عجله کن تا بزرگ شوی... آیا نمی بینی که در جهل و غرور فرو رفته ای و مردم در سختی و گرفتاری واقع شده اند... اما بعد، پس از آن چه در آن هستی روی گردان تا به صالحان ملحق شوی... تو را چه می شود که از خواب بیدار نمی شوی.^۳

۱. معرفه علوم الحدیث: ۵۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۰ / ۵۹؛ تهذیب التهذیب: ۴ / ۱۹۷.

۲. تحف العقول: ۲۷۵ - ۲۷۷؛ بحار الأنوار: ۷۵ / ۱۳۳ - ۱۳۵.

۳. این نامه از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و در درجه بالایی از فصاحت قرار داد و به همین جهت است که در منابع ذکر شده است. اما برخی منابع جهت مخفی ساختن فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام، بدون ذکر نام نگارنده نامه فقط متن آن

بنابراین روشن است که چنین شخصی هرگز شایسته اعتماد نیست و احادیث وی هیچ ارزشی ندارد. هم چنین با توجه به قرائن فراوان و احادیث متعددی که با روایات زهری در تعارض هستند، کذب و جعلی بودن این دو روایت کاملاً روشن و هویداست، به ویژه زهری با اهل بیت علیهم السلام عداوت داشته و به نفع بنو امیه و علیه اهل بیت علیهم السلام حدیث جعل می کرده است.^۱ پس نقض سالوس با استناد به حدیث جعلی زهری مردود و بطلانش واضح است.

وی اشکال دیگری مطرح می کند که در حقیقت اعتراض به خدا و رسول او است! او می گوید: اگر بپذیریم که آیه تطهیر شامل همسران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نمی شود، چه دلیلی وجود دارد بر این که سایر فرزندان و خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از اهل بیت او نشماریم؟ چرا آیه فقط حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را شامل شود و دختران دیگر را نه؟! در حالی که وفات دختران دیگر پیامبر پیش از نزول آیه تطهیر نبوده است. حال چرا از میان فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام تنها حسن و حسین علیهما السلام از اهل بیت به شمار روند؟ و چه چیزی مانع از داخل شدن سایر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در این فضیلت است؟ و بالاخره این که به چه دلیل آیه شامل فرزندان جعفر، عقیل و عباس نمی شود؟

روشن است که این اشکالات در حقیقت اعتراض به خدا و رسول است؛ چرا که خداوند اراده فرموده تنها اهل بیت را از هر پلیدی پاک سازد و رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز به عنوان مفسر و مبین کلام خداوند، صرفاً امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام را در گفتار و کردار به عنوان مصداق اهل بیت معرفی کرده اند، در حالی که به هنگام نزول آیه، غیر از این بزرگواران افراد دیگری نیز حضور داشتند؛ از جمله ام سلمه، عایشه و وائله بن اسقع. حتی هر یک از این افراد تقاضای دخول به زیر عبا را مطرح کردند، اما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از داخل شدن آن ها جلوگیری کردند. هم چنین وقتی آیه نازل شد، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام حضور نداشتند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها را جهت دعوت ایشان فرستاد و در این هنگام نیز امکان آن وجود داشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم افراد دیگری را نیز دعوت کند، در حالی که چنین نکردند. دلیل این امر هم به خدا و رسول او مربوط است.

مناقشه عبدالعزیز دهلوی در آیه تطهیر

را نقل کرده اند. غزالی در إحياء العلوم، جلد ۲، صفحه ۱۴۳، ضمن اشاره به رفت و آمد زهری به دستگاه بنو امیه می نویسد: «ولما خالط الزهری السلطان، كتب إليه اخ له فی الدین»؛ زمانی که زهری با سلطان همکاری داشت برادر دینی وی به او نوشت!^۱ نقل حدیث جعلی «ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با دختر ابوجهل» در زمره همین احادیث است.

از دیگر کسانی که به این آیه و دلالت آن اشکال کرده است، عبدالعزیز دهلوی است.

وی به اشکالی پیرامون این آیه شریفه اشاره کرده و می نویسد: اگر آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت دلالت داشته باشد، باید آیه ششم سوره مائده نیز بر عصمت اهل بدر دلالت کند، زیرا در هر دو آیه، اراده خداوند بر تطهیر گروهی از مسلمانان مطرح شده است. خداوند درباره اهل بدر می فرماید:

(وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛^۱

لیکن خدا می خواهد شما را پاکیزه گرداند و نعمتش را بر شما تمام کند.

دهلوی می نویسد: چنان که اراده خداوند بر تطهیر اهل بدر لزوماً به معنای عصمت آنان نیست و ما نمی توانیم ملتزم به عصمت اهل بدر شویم، به همین دلیل نمی توانیم اراده خداوند بر تطهیر اهل بیت را به معنای عصمت آنان تلقی کنیم.^۲

در جواب باید گفت: باید دانست که اراده مطرح شده درباره اهل بدر اراده تشریحی است و مراد از آن تطهیر به واسطه وضو، غسل و یا تیمم است که خداوند مسلمانان را به آن امر فرموده است.^۳ اما پیش از این ثابت شد که خداوند در آیه تطهیر، خبر از اراده تکوینی خود بر دفع هرگونه پلیدی از اهل بیت علیهم السلام می دهد.

به علاوه هیچ یک از دو گروه شیعه و اهل تسنن قائل به عصمت اهل بدر نیستند، از این رو اراده خدا بر تطهیر آنان هرگز نمی تواند با اراده او بر عصمت اهل بیت - که با دلیل ثابت شده است - معارضه کند. درباره اهل بدر اراده خداوند بر طهارت ایشان برای نماز مطرح شده است، اما در آیه تطهیر اراده خداوند بر دفع انواع پلیدی (اعم از گناه، اموری که قبح عقلی دارند و اموری که با طبع انسانی ناسازگارند) مورد نظر است.

اما اگر کسی مدعی شود که آیه مربوط به اهل بدر نیز ظهور در عصمت دارد و قرائنی نیز بر این معنا وجود دارد، از جمله روایتی که بخاری درباره اهل بدر آورده است. وی می نویسد:

وما یدریک لعل الله أن یکون قد اطلع علی اهل بدر، فقال: إعملوا ما شئتم، فقد غفرت

لکم؛^۴

۱. سوره مائده: آیه ۶.

۲. تحفه اثنا عشریه: ۲۰۴.

۳. خدای تعالی می فرماید: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ...)؛ سوره مائده: آیه ۶.

۴. صحیح البخاری: ۴ / ۱۹. هم چنین ر.ک: مسند أحمد: ۱ / ۸۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۳۰۲.

بسا که خداوند بر اهل بدر اشراف یافت و فرمود: «هر چه می خواهید انجام دهید، چرا که من شما را بخشیدم».

ابن حجر به این مطلب نیز پاسخ می دهد و درباره این حدیث می نویسد:

ولیس ما استدل به بواضح؛ لآنه یقتضی أن البدری عنده إذا جنی جنایة ولو کبرت لا یعاقب علیها. ولیس كذلك، فهذا عمر مع كونه المخاطب بقصة حاطب، فقد جلد قدامه بن مظعون الحد لما شرب الخمر، وهو بدری كما تقدم. وإنما لم يعاقب النبي صلى الله عليه وآله وسلم حاطبا ولا هجره؛ لأنه قبل عذره في أنه إنما كاتب قريشاً خشية على أهله وولده وأراد أن يتخذ له عندهم يدا، فعذره بذلك. بخلاف تخلف كعب وصاحبيه، فإنهم لم يكن لهم عذر أصلا. والله أعلم؛

استدلال به این حدیث روشن نیست، زیرا اقتضای استدلال آن است که از نظر وی، اگر یکی از اهل بدر جنایتی ولو جنایتی بزرگ مرتکب گردد، نباید به خاطر آن عقاب گردد، در حالی که چنین نیست و عمر با این که در قصه حاطب مورد خطاب بود، به جهت شراب خواری قدامه بن مظعون، وی را شلاق زد، در حالی که او - چنان که گذشت - در جنگ بدر حضور داشت. همانا پیامبر حاطب را عقاب نکرد و او را از خود نراند و عذر او را در این باره به این جهت پذیرفت که وی به خاطر ترس از خانواده و فرزندان مجبور بود کاتب قریش باشد تا نزد آنان جایگاهی بیابد. پس این عذر وی غیر از تخلف کعب و همراهش بود، زیرا آنان اساساً هیچ عذری نداشتند. و خداوند آگاه تر است.

یکی دیگر از شواهدی که برای مدح صحابه به آن استدلال می کنند، آیه دهم سوره فتح است که درباره بیعت شجره و یا رضوان نازل شده است. خدای تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۱

(ای رسول خدا)، کسانی که با تو بیعت می کنند، به حقیقت با خدا بیعت می کنند، چرا که دست خدا بالای دست آن هاست.

اهل تسنن گاه با استدلال و استشهاد به این آیات و روایات، مقام صحابه را در حد عصمت بالا می برند و شخصیتی از آن ها می سازند که هیچ انتقادی به آنان پذیرفته نمی شود. اما واقعیات تاریخی خلاف ادعای آنان است. به عنوان نمونه «عبدالرحمان بن عدیس بلوی» یکی از کسانی است

۱. فتح الباری: ۸ / ۹۰.

۲. سوره فتح: آیه ۱۰.

که در بیعت شجره با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیعت کرد، اما همو یکی از سران مقاتله با عثمان بود و در قتل وی دست داشت. طبری به نقل از واقدی می نویسد:

أَنَّ يَحْيَى بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ حَدَّثَهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمَةَ، قَالَ: خَرَجْتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي إِلَى الْمَصْرِيِّينَ وَكَانَ رُؤَسَاءَهُمْ أَرْبَعَةً، عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَدِيسِ الْبَلَوِيِّ وَسُودَانَ بْنَ حَمْرَانَ الْمَرَادِيَّ وَعَمْرُو بْنَ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيَّ... وَابْنُ النَّبَاحِ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِمْ وَهُمْ فِي خَبَاءٍ لَهُمْ أَرْبَعَتُهُمْ وَرَأَيْتُ النَّاسَ لَهُمْ تَبَعًا. قَالَ: فَعَظَّمْتُ حَقَّ عُثْمَانَ، وَمَا فِي رِقَابِهِمْ مِنَ الْبَيْعَةِ، وَخَوْفَتُهُمْ بِالْفِتْنَةِ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ فِي قَتْلِهِ إِخْتِلَافًا وَأَمْرًا عَظِيمًا؛^۱

یحیی بن عبدالعزیز، از جعفر بن محمود، از محمد بن مسلمه حدیث کرده اند که گفت: با تعدادی از قوم خود به سوی مصریان خارج شدم در حالی که سران آن ها چهار نفر بودند؛ یعنی عبدالرحمن ابن عدیس بلوی، سودان بن حمران مرادی، عمرو بن حمق خزاعی... وابن النباح. [محمد بن مسلمه] گوید: بر آنان وارد شدم در حالی که هر چهار نفر آن ها در چادرشان بودند و دیدم مردم نیز آنان را همراهی می کردند. بزرگی حق عثمان و بیعتی را که به گردن آن ها بود یادآور شدم و آن ها را از فتنه بیم دادم و از اختلاف بزرگی که بعد از قتل او رخ می داد آگاهشان ساختم.

ذهبی نیز در این باره می نویسد:

فَخَرَجَ أَهْلُ مِصْرَ فِي أَرْبَعِمَائَةٍ، وَأَمْرَاءَهُمْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَدِيسِ الْبَلَوِيِّ وَ...؛^۲

اهل مصر با چهار نفر [برای قتل عثمان] خارج شدند که فرماندهان آن ها عبدالرحمن بن عدیس بلوی و... بودند.

بنابراین هرگز نمی توان گفت همه صحابه مقامی والا و عصمت گونه داشته اند، زیرا موجب جزئیة نقیض سالبه کلیه است و روشن شد که - به اعتراف اهل سنت - در میان اهل بدر و اهل بیعت شجره، کسانی بوده اند که مرتکب کبیره نیز شده اند. اما درباره اهل بیت علیهم السلام دلائل قطعی و روشنی بر عصمت ایشان وجود دارد و آیه تطهیر به صراحت بر همین معنا تأکید دارد و شواهد و قرائن فراوانی در مصادر معتبر سنیان براین امر وجود دارد. پس هرگز اراده خداوند بر تطهیر اهل بدر نمی تواند معارضی برای آیه تطهیر باشد.

معارضه روایت بیهتی با حدیث کساء

۱. تاریخ الطبری: ۳ / ۴۰۵.

۲. تاریخ الإسلام: ۳ / ۴۳۸.

در مقاله ای فارسی که توسط یکی از سنیان ایرانی نوشته شده است، حدیثی از بیهقی بدون ذکر آدرس نقل کرده و آن را به عنوان معارضی با حدیث کساء تلقی کرده است! این حدیث در سنن بیهقی یافت نشد، اما پس از جستجو روشن شد که بیهقی آن را در کتاب *دلائل النبوة* آورده است. وی می نویسد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للعباس بن عبدالمطلب: لا ترم منزلک غداً أنت وبنوک حتى آتیکم، فإن لی فیکم حاجة، فانتظروه حتى جاء بعد ما أضحی. فدخل علیهم فقال: «السلام علیکم». قالوا: وعلیکم السلام ورحمة الله وبرکاته... فقال: «تقاربوا، تقاربوا، تقاربوا»، یزحف بعضکم إلی بعض حتی إذا أمکنوه، اشتمل علیهم بملاءته وقال: «یا رب، هذا عمی وصنو أبی وهؤلاء أهل بیتی، فاسترهم من النار کستری إیاهم بملاءتی هذه». قال: فأمنت أسکفة الباب وحوائط البیت فقالت: آمین! آمین! آمین!

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عباس بن عبدالمطلب فرمود: [ای ابوالفضل]، تو و فرزندان فردا از منزل ها خارج نشوید تا من نزد شما بیایم، چرا که من با شما کاری دارم. آن ها منتظر پیامبر شدند تا این که پیامبر پس از ظهر آمد و وارد شد و فرمود: «سلام بر شما». آن ها پاسخ دادند: سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما باد... پیامبر پیامبر فرمود: «نزدیک شوید و در کنار هم قرار گیرید». وقتی همه در کنار هم جمع شدند، پیامبر عبای خود را روی آن ها کشید و عرضه داشت: «پروردگارا، این عموی من و برادر پدرم است و اینان اهل بیت من هستند، پس آن ها را از آتش پیوشان چنان که من با عبای خودم اینان را پیوشاندم». آن گاه آستان در و دیوارهای خانه سه بار آمین گفتند!

سند این حدیث ضعیف است و هرگز نمی تواند معارضی برای حدیث کساء تلقی گردد. در سند روایت بیهقی شخصی به نام عبدالله بن عثمان بن اسحاق بن ابی وقاص آمده است. وی از نوادگان سعد بن ابی وقاص است. البته طبرانی نیز در *معجم الکبیر* این حدیث را به سند دیگری نقل می کند که اتفاقاً سند او نیز به همین شخص منتهی می شود.^۲ ذهبی در *میزان الاعتدال* او را مهممل دانسته و می نویسد که وی هیچ توثیقی ندارد.^۳

۱. *دلائل النبوة* (بیهقی): ۶ / ۷۱. هم چنین ر.ک: *مجمع الزوائد*: ۹ / ۲۷۰؛ *المعجم الکبیر*: ۱۹ / ۲۶۳؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۲۶ / ۳۱۱؛ *تهذیب الکمال*: ۱۵ / ۲۷۵ - ۲۷۶.

۲. ر.ک: *المعجم الکبیر*: ۱۹ / ۲۶۳.

۳. *میزان الاعتدال*: ۲ / ۴۶۰ / ۳ / ۴۴۴۳ و ۳ / ۴۲۵ / ش ۷۰۱۴. در *الکاشف فی معرفه من له روایه فی کتب السنه*، جلد ۱، صفحه ۵۷۲، شماره ۲۸۴۷ نیز آمده است: «لیس بقوی».

با توجه به اعتماد اهل سنت به ذهبی از یک سو و تعصب و دشمنی ذهبی نسبت به اهل بیت از سوی دیگر، می توان گفت که وقتی راوی حدیثی که علیه اهل بیت است از سوی ذهبی مهمل شمرده شود، روشن است که آن حدیث هیچ ارزشی ندارد.^۱

این حدیث نیز یکی از احادیث فراوانی است که در عصر خلافت عباسیان جعل شده است و تنها از این جهت با حدیث کساء معارضه دارد که عنوان اهل بیت به غیر خمسه طیبه نیز اطلاق شده است و بیش از این هیچ دلالتی ندارد؛ نه دلالت بر عصمت دارد و نه دلالت بر فضیلت.

برخی نیز حدیث صحیح «سلمان مِّنَا اهل البیت»^۲ را به عنوان معارض با حدیث کساء مطرح می کنند. آری! برای حضرت سلمان فضائل و مناقب فراوانی در کتب فریقین ذکر شده است. جناب سلمان نزد شیعه بسیار محترم شمرده می شود و تألیفاتی پیرامون مقامات و فضائل وی نیز نوشته شده است،^۳ اما این حدیث بیان گر اطاعت محض و متابعت کامل سلمان از اهل بیت علیهم السلام است و او به برکت همین تسلیم و اطاعت در مقابل اهل بیت علیهم السلام بوده است که به آنان انتساب یافته است. افزون بر این که این حدیث را این گونه می توان تعبیر و تفسیر نمود که عنوان اهل بیت، به پنج تن آل عبا اختصاص دارد و پیروان و تابعان ایشان نیز به آنان منتسب هستند.

هم چنین برپایه برخی مباحث اصولی، نسبت میان حدیث کساء و حدیث «سلمان مِّنَا اهل البیت» نسبت حکومت است و در حکومت جمیع جهات بین محکوم و حاکم لحاظ نمی شود و برای برقراری نسبت حکومت، لحاظ برخی جهات کفایت می کند. به عنوان مثال در اصول گفته می شود: در «الطواف بالبیت صلاة»، هرگز جمیع جهات نماز برای طواف لحاظ نمی شود، بلکه تنها جهت طهارت - که در هر دو معتبر است - برای برقراری این نسبت کافی است؛ یعنی «الطواف بالبیت بحکم الصلاة من حیث الطهارة». در این مورد نیز حضرت سلمان از جهت تسلیم و تبعیت

۱. ذهبی به قدری متعصب است و نسبت به فضائل اهل بیت علیهم السلام حساسیت دارد که کتاب میزان الاعتدال را صرفاً جهت مخدوش ساختن روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام تألیف کرده و اکثر روایاتی را که حاکم در المستدرک صحیح دانسته، وی مخدوش ساخته است. از همین رو احادیثی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل شده و خدشه ای از سوی ذهبی بر آن ها وارد نشده است، نشان گر این است که بسیار محکم و معتبر هستند. و از طرفی نیز روایاتی که علیه اهل بیت نقل شده و از سوی ذهبی توثیق نشده اند واضح البطلان خواهند بود.

۲. ر.ک: عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۷۰ / ح ۲۸۲؛ الإختصاص: ۳۴۱؛ الإحتجاج: ۱ / ۳۸۷؛ مناقب آل اُبی طالب: ۷۵/۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۵۹۸/۳؛ مجمع الزوائد: ۱۳۰/۶؛ عمدة القاری: ۱۶۷/۲۰؛ المعجم الکبیر: ۲۱۳/۶؛ الدرر: ۱۷۰؛ الجامع الصغیر: ۵۲/۲ / ش ۴۶۹۶؛ کنز العمال: ۶۹۰/۱۱ / ش ۳۳۳۴۰.

۳. از جمله این نوشته ها می توان به کتاب «نفس الرحمان فی فضائل السلیمان»، تألیف مرحوم حاجی نوری اشاره کرد.

مطلق در حکم اهل بیت است. بنابراین اگر کسی اندکی با مباحث اصولی آشنایی داشته باشد هرگز این چنین سخنی نمی گوید.

لزوم یقین در اصول اعتقادات

شیخ سلیم بشری^۱ در نامه نگاری با مرحوم شرف الدین اشکالی را درباره دلالت آیه تطهیر بر عصمت امامان علیهم السلام مطرح کرده است. وی می گوید: «از دیدگاه شیعه، امامت از اصول دین است و برای اثبات امامت و عصمت امام دلیل ظنی کافی نیست، بلکه انسان باید قطع و یقین حاصل کند. از سوی دیگر حدیث کساء در زمره اخبار آحاد است و اخبار آحاد مفید ظن هستند و با استناد به آن ها یقین حاصل نمی شود، از این رو استدلال به حدیث کساء برای اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام و در نتیجه اثبات امامت ایشان صحیح نمی باشد».^۲

در پاسخ این اشکال می گوئیم که: اولاً طرق و سندهای حدیث کساء - حتی در مصادر سنی - به میزانی است که انسان به صدور آن یقین پیدا می کند.^۳

ثانیاً این حدیث در صحیح مسلم آمده است^۴ و بر اساس باور بسیاری از دانشمندان بزرگ اهل تسنن، احادیث صحیحین از آغاز تا انجام آن قطعی الصدور هستند. این موضوع در کتب علم الحدیث و درایه سنیان تصریح شده است. به عنوان نمونه در *تدریب الراوی، الفیه حافظ عراقی و مقدمه ابوالصلاح* به این موضوع پرداخته. از همین رو بر مبنای رجالی اهل سنت، حدیث کساء قطعی الصدور است، چرا که مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است.

ثالثاً: حدیث کساء از احادیث مورد اتفاق میان شیعیان و اهل سنت است و مجموعه طرق حدیث در مجامع روایی فریقین نشان گر یقینی بودن این حدیث است.

رابعاً: برای اثبات عصمت امامان، نیازی به رجوع به مصادر و کتب اهل سنت نمی باشد و برای اثبات این ادعا، استدلال و استناد به منابع و روایات شیعی کفایت می کند.

۱. وی در سال ۱۲۸۴ در محله بشر در کشور مصر به دنیا آمد. او از بزرگان مالکیه و در سال ۱۳۱۷ رئیس دانشگاه الأزهر مصر شد و در سال ۱۳۳۵ درگذشت؛ *الأعلام (زرکلی)*، معجم المؤلفین.

۲. *المراجعات*: ۱۹۳.

۳. به عنوان نمونه ابن تیمیه می نویسد: «وَأَمَّا حَدِيثُ الْكِسَاءِ فَهُوَ صَحِيحٌ، رَوَاهُ أَحْمَدُ وَالتِّرْمِذِيُّ مِنْ حَدِيثِ أُمِّ سَلْمَةَ وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ مِنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ»؛ *منهاج السنّة*: ۶ / ۵.

۴. *صحیح مسلم*: ۱۳۱ / ۷.

خامساً: اهل سنت هرگز نمی توانند چنین اشکالی را مطرح کنند؛ زیرا اکثر آنان امامت را در زمره فروع دانسته و از اصول دین نمی شمارند، پس برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنیان دلیل ظنی کافی است.

انحصار امامت در فرزندان امام حسین، ظلمی از جانب خدا!

گاهی اشکال این گونه مطرح می شود که اگر آیه تطهیر و حدیث کساء بر عصمت اهل بیت علیهم السلام و امامت آنان دلالت می کند، پس چرا شیعیان امامت را در اولاد امام حسین علیه السلام منحصر می کنند، چرا که این نسبت ظلم به باری تعالی است که بگوئیم خداوند از میان فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، فقط به فرزندان امام حسین علیه السلام این منقبت را عطا فرموده است. پس برای دچار نشدن نسبت ظلم به خدای تعالی، باید گفت که امامت در فرزندان فاطمه سلام الله علیها انحصار نداشته و عصمت برای مقام امامت شرط نیست.

روشن است که این اشکال نیز در حقیقت اعتراض به خداوند است! این اشکال در حالی مطرح می شود که اشاعره نسبت ظلم به خداوند را قبیح نمی دانند و معتقدند که خداوند می تواند حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم را - که اشرف مخلوقات و مقرب ترین بنده خداست - به جهنم ببرد و فرعون را - که کافر و مشرک است - به بهشت وارد کند؛ زیرا که خداوند هرگز درباره کارهای خود مورد سؤال قرار نمی گیرد! پس این اشکال هرگز پایه و اساسی ندارد، چون اعتراضی به خداست و اشاعره که حتی ظلم را بر خدا جایز می دانند، به طریق اولی نمی توانند چنین اشکالی را مطرح کنند.

آیه مباحله

یکی از ادله قوی و متقن قرآنی بر امامت و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، آیه شریفه مباحله است. در این آیه خدای تعالی به پیامبرش دستور می دهد که مجادله کنندگان با حق را به مباحله فراخواند تا هر دو گروه به همراه فرزندان، زنان و کسانی که به منزله نفس و جان هستند در این امر شرکت کنند. خدای تعالی خطاب به رسول خویش می فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ﴾^۱

همانا مثل عیسی نزد خدا هم چون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود باش، پس موجود شد. حق از جانب پروردگار تو است، از این رو از دودلان مباش. پس هر کسی درباره او [عیسی] بعد از آن که بر تو [به واسطه وحی] علم و آگاهی آمد مجادله کند، بگو: بیاید ما پسرانمان را و شما پسرانتان، و ما زنانمان را و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم. سپس یکدیگر را نفرین نماییم، آن گاه لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم. همانا این از داستان های حق است و خدایی جز الله نیست و او شکست ناپذیر و داناست؛ پس اگر از حق روی بگردانند [بدانند] که همانا خداوند به حال مفسدان آگاه است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیرو این دستور الاهی، به همراه حسنین علیهما السلام - به عنوان فرزندان - و صدیقه طاهر علیها السلام - به عنوان زنان - و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - به عنوان

۱. سوره آل عمران: آیه ۵۹ - ۶۳.

نفس خویش - برای مباحله با مسیحیان نجران خارج شدند؛ اما مسیحیان که از راستی ادعای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آگاه بودند، با دیدن این صحنه بر یقین آن ها افزوده شد و به خاطر ترس از هلاکت، حاضر به شرکت در مباحله نشدند. از این رو روز مباحله روز گرانقدر و عظیم الشانی است که مشتمل بر کرامات و نشانه های الهی است.

در این روز خداوند سبحان برای نخستین بار باب مباحله را بر پیامبر و اهل بیتش صلوات الله علیه و علیهم گشود تا به هنگام انکار دلایل روشن از سوی منکران، با مباحله، حق و باطل را از هم جدا سازند.

روز مباحله نخستین روز تجلی عزت مندی خدا و رسول او در مقابل اهل کتاب است. خداوند در این روز نصرانیان را با داخل ساختن در تحت حاکمیت رسول خویش و الزام آنان به پرداخت جزیه، طعم ذلت و خواری حاصل از استکبار و عناد را به آنان چشانید. خدای سبحان در این روز گوشه ای از قوت الهی و قدرت نبوی را به منکران دلایل عقلی و معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نشان داد.

در این روز آفتاب حقیقت، جهت تصدیق آخرین فرستاده خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرتوافشانی کرد و میان دشمنان و اعتماد کنندگان به حضرتش جدایی افکند. در روز مباحله، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص بلند مرتبگی به اهل بیتش علیهم السلام را آشکار ساخت.

در این روز خداوند از این حقیقت پرده برداشت که حسنین علیهما السلام - با وجود خردسالی - برای مباحله سزاوارتر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

خداوند در این روز آشکار ساخت که دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها برای مباحله نسبت به پیروان ذی صلاح پیامبر ترجیح دارد.

خداوند در این روز آشکار ساخت که مولی الموحدین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به منزله نفس خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم است و هر چند در قالب و صورت از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جداست، اما در کمالات و فضایل با ایشان برابر است.

روز مباحله روز نشان دار شدن پرهیزکنندگان از مباحله بود. نشانی که از پائین آمدن آنان در برابر احتجاج و حقانیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکایت دارد.

روز مباحله روزی بود که به گواه اخبار و روایات صحیح، پیش از اسلام سابقه نداشته است.

در این روز مدعیان دروغین لال شده بودند و در مقابل نیز مجلس شادمانی برپا بود، بدان جهت که شرکت کنندگان در مباحله نزد خدا گرامی تر از کسانی بودند که صلاحیت شرکت در مباحله را نداشتند.

روز مباحله روز آشکار شدن برهان راست گویانی بود که خداوند مردم را در قرآن به تبعیت از ایشان دستور داده است. خدای تعالی در سوره توبه می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).^۱

در این روز خداوند سبحان به عصمت تک تک شرکت کنندگان در مباحله در تمام دوران زندگی گواهی داده است.

روز مباحله در تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از تحدی به قرآن گویاتر و از نظر دلالت روشن تر است، زیرا مشرکان درباره قرآن گفتند: «اگر می خواستیم ما نیز می توانستیم مثل آن سخن بگوییم»، هر چند سخن آنان بهتانی بیش نبود؛ اما نصارا به جهت آشکار شدن نشانه های نبوت توان انکار و اقدام به مباحله را نداشتند.

خداوند در روز مباحله آتش جنگ را خاموش و مسلمانان را از سختی و گرفتاری جهاد حفظ کرد و به جهت شرف اهل مباحله، آنان را از اضطراب و مخاطره رهایی بخشید.

سرانجام این که: زبان و قلب، به عجز خود از وصف کمال کرامات این روز معترفند.

به جهت همین شأن و کرامات الاهی در این روز و دلالت روشن و قوی آیه مباحله، عالمان شیعه همواره برای اثبات امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه استناد و استدلال می کنند، چنان که پیشوای هشتمین، حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء این آیه شریفه را از جهت دلالت بر امامت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بهترین و روشن ترین آیه در قرآن دانسته اند و با استناد به آن آیه و عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از نزول آیه، ثابت می کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با فضیلت ترین خلق خداوند سبحان است.^۲

در ادامه ابتدا به طور خلاصه داستان مباحله را مطرح کرده، سپس اندکی درباره واژه «مباحله» بحث خواهیم کرد و پس از آن به معرفی روات حدیث مباحله، از طبقه صحابه، تابعین و دوره های مختلف تا عصر حاضر می پردازیم. آنگاه نصوص حدیث را مطرح ساخته و مورد بررسی قرار خواهیم داد. پس از بیانی کوتاه درباره سند احادیث، بحث را با بررسی تحریفات صورت گرفته در

۱. سوره توبه: آیه ۱۱۹.

۲. در آینده به این روایت اشاره خواهد شد.

روایات پی می گیریم و در نهایت بحث را با بررسی مناقشات و اشکالات مخالفان به پایان خواهیم رساند.

داستان مباهله

هدف اصلی عالمان از طرح داستان مباهله، تنها بیان سبب نزول آیه، نقل روایات وارد شده درباره آن و بررسی دلالت آیه و روایات بوده است. به همین جهت اغلب آنان به شرح داستان و نقل جزئیات آن نپرداخته اند. برخی هم که به داستان اشاره کرده اند - مثل زمخشری - به قدر نیاز خود به آن پرداخته است.

اما سید بزرگوار و عالم عادل، علامه سید بن طاووس اعلی الله مقامه به جمع روایات مربوط به داستان مباهله پرداخته است و بر اساس آن به تفصیل ماجرای گسیل داشتن پیک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سوی نصرانیان و دعوت آنان به اسلام را مطرح کرده و به بیان مناظرات طرفین، به تصدیق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم از سوی نصرانیان پرداخته است.

از همین رو برای آگاهی از تفصیل این داستان می توانید به همان کتاب شریف رجوع کنید، اما ما به طور خلاصه و به مقتضای بحث به این داستان می پردازیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در راستای مکاتبه با سران، پادشاهان و مراکز مذهبی جهان، نامه ای به اسقف نجران نگاشتند و وی و ساکنان آن منطقه را به آیین اسلام دعوت کردند. از همین رو آنان جمع شدند تا در این باره تصمیم گیری کنند. در این میان برخی هم چون «کرز بن سبر حارثی» و «جهیر بن سراقه باریقی» اصرار بر جنگ با پیامبر داشتند و عده ای هم چون «عاقب» و «سید» که از جنگ با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هراس داشتند، به عافیت طلبی رأی دادند. اما «حصین بن علقمه» که اسقف بزرگ و دانشمندترین نصارا بود، آنان را از جنگ برحذر داشت؛ چرا که وی علاوه بر ایمان به حضرت مسیح، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز ایمان داشت، ولی ایمان خود را کتمان می کرد.

پس از گفتگوی بسیار میان بزرگان نجران، پیشنهاد دیدار با پیامبر صلی الله علیه وآله و بحث با وی داده شد که پس از این پیشنهاد، گروهی از بزرگان نجران برای دیدار با پیامبر عازم مدینه شدند. زمانی به مدینه رسیدند که پیامبر در مسجد حضور داشتند. پس از سه روز، پیامبر آنان را به اسلام دعوت نمود. آنان در جواب عرضه داشتند: ای ابوالقاسم، به جز یک صفت، تمامی صفاتی را که در کتاب های الهی از ویژگی های پیامبر پس از حضرت عیسی علیه السلام بیان شده است در تو یافته ایم و آن نشانه از همه نشانه ها پراهمیت تر و از جهت نشانه و راهنمایی روشن تر است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آن صفت چیست؟» عرض کردند: ما می بینیم که در «انجیل» آمده است که یکی از اوصاف پیامبر پس از حضرت مسیح علیه السلام این است که مسیح را تصدیق می کند و به او ایمان می آورد، ولی تو به او ناسزا گفته و او را تکذیب می کنی و گمان می کنی که او بنده خدا است. بدین سان بحث و منازعه آنان با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنها درباره حضرت عیسی علیه السلام بوده است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «من او را صادق می دانم، او را تصدیق می کنم، به او ایمان دارم و گواهی می دهم که او پیامبری بود که از سوی پروردگارش فرستاده شده بود؛ اما می گویم او بنده خدا است و هرگز اختیار سود و زیان و قدرت مرگ و زندگانی و برانگیخته و زنده شدن خود را ندارد».

نصارا عرض کردند: آیا بنده می تواند کارهایی را که او به جا می آورد، به جا آورد؟ آیا پیامبران قدرت قاهره ای را که او دارا بود، دارا بودند؟ آیا او نبود که مردگان را زنده و نابینایان و مبتلایان به بیماری پیسی را بهبود می بخشید و از آن چه در دل نهان می داشتند و در منزل اندوخته بودند، خبر می داد. آیا جز خداوند - عزوجل - یا پسر او می تواند این کارها را بکند؟

بدین ترتیب، نصارا درباره حضرت مسیح علیه السلام غلو نموده و بسیار سخن گفتند که خداوند از همه آن ها بسیار بلندمرتبه است!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «برادرم عیسی - همان طور که گفتید - مردگان را زنده می کرد و مبتلایان به نابینایی و پیسی را شفا می داد و از آن چه در دل مردم می گذشت و یا در خانه هایشان اندوخته بودند خبر می داد؛ ولی همه این ها به اذن خداوند عزوجل بود و او بنده خدا است و بندگی برای او عار و ننگ نیست و خود او نیز از پذیرش آن سرپیچی نمی نمود؛ زیرا حضرت عیسی علیه السلام از گوشت، خون، مو، استخوان، پی و چیزهایی دیگر تشکیل شده است و غذا می خورد و تشنه می گشت و به دنبال حوائج خود می رفت؛ ولی پروردگار او خدای بی همتا و حقی است که هیچ چیز همسان و مشابه او نیست».

عرض کردند: کسی مثل او را به ما نشان ده که بدون پدر متولد شده باشد؟

فرمود: «آفرینش حضرت آدم علیه السلام شگفت انگیزتر از او است، زیرا او بدون پدر و مادر به دنیا آمد و اصولاً این گونه نیست که در برابر قدرت خداوند عزوجل آفرینش چیزی بر او آسان تر و یا سخت تر از چیز دیگر باشد؛ بلکه (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۱ تنها کار او هر گاه

۱. سوره یس: آیه ۸۲.

که چیزی را بخواهد، این است که به آن می گوید موجود شو و آن چیز موجود می شود، و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

(إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۱

مَثَل عیسی نزد خدا همانند مَثَل آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او گفت: موجود شو، و او به وجود آمد.

پیشنهاد مباحله از سوی نصرانیان

«سید» و «عاقب» گفتند: در رابطه با پیامبر خود هر لحظه بر اختلاف نظر ما با شما افزوده می گردد و آن چه را که می گویی، باور نداریم. پس بیا برای تشخیص این که کدام یک از ما دو طرف حق است، یکدیگر را لعنت کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم؛ زیرا مباحله و لعنت کردن یکدیگر، بنیان کن و معجزه ای آماده است.

نزول آیه مباحله و دستور خدا به پذیرش پیشنهاد از سوی رسول خدا

این جا بود که خداوند عزوجل آیه مباحله را بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرو فرستاده و فرمود:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛^۲

پس بعد از آن که علم و یقین به تو رسید، هر کس با تو احتجاج و بحث کند، بگو: بیایید ما و شما، فرزندان و زنان و جان خود را فرا بخوانیم، آن گاه به درگاه خدا دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله آن چه را که بر او نازل شده بود، بر آنان قرائت نمود، سپس فرمود: «خداوند به من دستور داده است که به درخواست شما پاسخ مثبت دهم و به من فرمان داده است که اگر بر سخن خود پای فشرده و اصرار ورزیدید، با شما مباحله کنم».

تردید در میان نصارا

«سید» و «عاقب» پاسخ دادند: این نشانه حقانیت میان ما و شما باشد. فردا که رسید مباحله می کنیم. سپس آن دو و نیز یاران مسیحی همراه آن ها برخاستند و دور شدند و به جایی که در آن فرود آمده بودند، یعنی «حرّه»^۳ رفتند. آن گاه به یکدیگر گفتند: این شخص در موضوعی که در آن اختلاف داریم، سخن پایانی را آورد. بنابراین، نگاه کنید و ببینید چه کسانی را برای مباحله می آورد؟

۱. سوره آل عمران: آیه ۵۹.

۲. همان: آیه ۶۱.

۳. نام مکانی نزدیکی «مدینه» است.

آیا همه پیروانش را، یا همه یارانش را، یا فروتنان و پرهیزکاران و دینداران برگزیده که شمارشان اندک است. اگر افراد بسیار سرسخت و جنگ جو را آورد، همانند پادشاهان به مباحله با شما آمده است و در این صورت پیروزی از آن شما خواهد بود؛ ولی اگر افراد اندکی از فروتنان را آورد، بدانید که این شیوه مباحله پیامبران و برگزیدگان است و شما مورد لعنت قرار خواهید گرفت. بنابراین، در آن صورت مبادا اقدام به مباحله کنید. این نشانه شما است. اکنون ببینید در رابطه با او چه می کنید. به راستی که هر کس اعلام خطر کند و بیم دهد، اتمام حجت نموده است.

آماده شدن اهل بیت برای مباحله

از سوی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد فاصله میان دو درخت را برویند و تا فردا صبر کرد و وقتی روز بعد فرا رسید، دستور داد کسای سیاه نازکی را بر روی آن درخت بگسترانند. زمانی که «سید» و «عاقب» عملکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله را دیدند، هر یک به همراه دو فرزند خود «صبغۃ المحسن» و «عبدالمنعم» و «ساره» و «مریم» بیرون آمدند و نصاری «نجران» نیز همراه آن ها روانه شدند و سواران «بنوالحارث بن کعب» نیز در زیباترین صورت در کنار آن ها حاضر شدند و مردم «مدینه»، اعم از مهاجران و انصار و دیگران، قبیله قبیله و همراه با پرچم ها و نشانه های خاص خود و با زیباترین جامه و هیأت حاضر شدند تا ببینند سرانجام ماجرا چه می شود. ولی رسول خدا صلی الله علیه وآله هم چنان در حجره خود درنگ کرده بود تا این که روز بالا آمد، آن گاه بیرون آمد در حالی که دست علی را گرفته بود، امام حسن و امام حسین از پیش روی، و فاطمه علیهم السلام از پشت آن ها حرکت می کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را آورد و به همان ترتیبی که هنگام بیرون آمدن از حجره داشتند، میان آن دو درخت و زیر کسایی که بر روی آن دو درخت کشیده شده بود، قرار گرفتند و پیکی را به سوی «سید» و «عاقب» روانه ساخت و آنان را به مباحله فراخواند. آن دو پیش آمدند و گفتند: ای ابوالقاسم، همراه با چه کسانی با ما مباحله می کنی؟ فرمود: «همراه با بهترین افراد روی زمین و گرامی ترین آنان نزد خداوند عزوجل». آنان با اشاره به علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین عرض کردند: می بینیم که برای مباحله با ما، افراد کهنسال و مشاور و پیروان خود را نیاورده ای و همراه با تو جز یک جوان و یک دختر و دو کودک را نمی بینیم. آیا با اینان می خواهی با ما مباحله کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آری، مگر همین حالا به شما نگفتم. آری، کسی که به حق مرا برانگیخته است، به من دستور داده است که با این ها با شما مباحله کنم».

ترس و تزلزل نصرانیان

این جا بود که رنگ چهره «سید» و «عاقب» زرد شد و به سوی یاران و جایگاه خاص خود بازگشتند. وقتی همراهان «سید» و «عاقب» آن دو را دیدند و از ناراحتی آن دو مطلع شدند، پرسیدند: مشکل شما چیست؟ آن دو از اظهار مشکل خود خودداری کرده و گفتند: مشکلی در میان نیست تا به شما خبر دهیم.

در این حال، جوانی از نیکان نصارا که دانشی به او عطا شده بود، خطاب به آنان گفت: «وای بر شما! مباحله نکنید، بلکه اوصاف او را که در کتاب «جامعه» یافتید، به یاد آورید. به خدا سوگند، راستی شما می دانید که او راست می گوید و نیز می دانید که برادران شما اندکی پیش مسخ شده و به صورت میمون و خوک درآمدند». بدین ترتیب، دانستند که آن جوان آن ها را نصیحت می کند. از این رو، هیچ کس سخنی نگفت.

«منذر بن علقمه» - برادر اسقف آنان (ابوحارثه) - که بهره ای از دانش داشت و نزد نصارا شناخته شده بود و هنگام بحث و مجادله آنان در «نجران» حضور نداشت، در حالی به «نجران» رسید که گروه یاد شده آماده حرکت به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند. از این رو، با آن ها همراه شد؛ ولی دید که دچار اختلاف و تردید هستند. از این رو، دست «سید» و «عاقب» را گرفت و به یارانش گفت: «مرا با این دو تنها بگذارید». آن دو را به کناری کشید و خطاب به آن ها گفت: «اگر درباره نصیحت من بیندیشید، نجات می یابید و اگر فرو گذارید، هم خودتان هلاک می شوید و هم دیگران را هلاک می کنید». آن دو گفتند: تو خیرخواه امانت دار و به دور از عیب و نقص هستی، هر چه می خواهی بگو.

از این رو، هنگام آماده شدن رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراهان برای مباحله، «سید» و «عاقب» نگاه کردند و دیدند امر عظیمی رخ داده است و یقین کردند که عذاب خداوند متعال به وقوع پیوسته است. از این رو، قدم هایشان به لرزه افتاد و نزدیک بود عقل خود را از دست بدهند و احساس کردند که عذاب الاهی آنان را فرا گرفته است. در این موقعیت، وقتی «منذر بن علقمه» دید آن دو دچار بیم و هراس شده اند، خطاب به آن ها گفت: «اگر در برابر حضرت محمد صلی الله علیه وآله تسلیم شوید، در دنیا و آخرت نجات می یابید، ولی اگر دین خود و زندگی خوشی را که از این راه به دست آورده اید، مقدم بدارید و بر مقام، برتری و منزلتی که در میان خود دارید، اصرار ورزیده و علاقه نشان دهید، من بر مقام و منزلت شما بخل نمی‌ورزم؛ لیکن در این صورت شما که از «نجران» و بوستان های خود دست کشیده و به این جا آمده اید و با درخواست مباحله با محمد صلی الله علیه وآله رو به رو شده اید و مباحله را جدا کننده حق از باطل و معجزه ای میان او و خود قرار داده اید، بدانید

محمد صلی الله علیه وآله به درخواست شما پاسخ مثبت خواهد داد و خود آگاهید که هرگاه پیامبران امری را اظهار کنند، جز با تحقق و انجام آن باز نمی گردند. بنابراین، از بیم آن چه می بینید انصراف داده و از مباحله دست بکشید. بر این اساس، بهتر است عقب نشینی کنید. ای برادر، شتاب کرده و با محمد صلی الله علیه وآله سازش کنید و او را خرسند گردانید و این مسأله را به تأخیر نیندازید، زیرا وضعیت شما و من که همراه شما هستم، همانند قوم حضرت یونس علیه السلام است، آن گاه که عذاب الهی آن ها را فرا گرفت.

انصراف نصرانیان از مباحله و تن دادن به جزیه

«سید» و «عاقب» پاسخ دادند: بنابراین، ای ابومثنی، تو خود برو با

محمد صلی الله علیه وآله ملاقات کن و آن چه را که از ما می خواهد عهده دار شو و از او بخواه که این پسر عمویش [علی علیه السلام] اختلاف میان ما و او را فیصله دهد؛ زیرا او نزد آن حضرت آبرومند و بزرگوار است و در آوردن پاسخ او برای ما هرگز درنگ مکن. بدین ترتیب، «منذر» به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله روانه شد و عرض کرد: «سلام بر تو ای رسول خدا، گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، هم او که تو را به پیامبری برانگیخته است و تو و حضرت عیسی، دو بنده خدا و رسول او هستید». بدین سان، او اسلام آورد و پیام آنان را به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسانید. از این رو، رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را برای مصالحه به سوی آنان گسیل داشت. علی علیه السلام عرض کرد: «پدرم به فدایت! با چه چیز با آن ها مصالحه کنم؟» فرمود: «ای ابوالحسن، هر چه نظر تو باشد و بر اساس آن با آن ها مصالحه کنی، نظر من است». بدین ترتیب، علی علیه السلام به سوی آن ها روانه شد و در برابر دریافت هزار حُلّه^۱ و هزار دینار در هر سال از آن ها، به شرط این که بخشی از آن ها را در ماه محرم و بخشی را در ماه رجب بپردازند، مصالحه نمود و «سید» و «عاقب» را با سرافکنندگی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برد و ماجرای مصالحه خود با آنان را برای آن حضرت تعریف کرد و «سید» و «عاقب» به پرداخت خراج و به تبع آن سرافکنندگی در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله اعتراف نمودند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من نیز این را پذیرفتم، ولی بدانید اگر با من و کسانی که زیر عبا بودند به مباحله می پرداختید، خداوند عزوجل این وادی را از آتش شعلهور می ساخت و در کمتر از یک چشم بر هم زدن آتش را به پشت شما روانه می ساخت و همه شما را با آتش سوزناک می سوزاند».

۱. یک دست لباس کامل عربی که در گذشته عبارت از دو تکه جامه بوده است.

عاقبت مباحله کنندگان با پیامبران الاهی

زمانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهل بیت خود را برگرداند و به سوی مسجد روانه شد، جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و عرضه داشت: «ای محمد، خداوند عزوجل به تو سلام می رساند و می گوید: «بنده ام موسی علیه السلام همراه با برادرش هارون و فرزندانش، با دشمن خود قارون مباحله کرد و من قارون و خاندان و اموال و آن دسته از قوم او را که یار او بودند به زمین فرو بردم. ای احمد، به عزت و جلالم سوگند اگر تو نیز همراه با اهل بیت خویش که در زیر کسا بودند، با اهل زمین و همه آفریده ها به مباحله می پرداختی، آسمان پاره پاره و کوه ها تکه تکه می شدند و زمین فرو می رفت و هرگز آرام نمی گرفت، مگر آن که من بخواهم».

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سجده کرد و روی خود را بر زمین گذاشت، سپس دست های خود را به آسمان بلند کرد، به حدی که سفیدی زیر بغل آن حضرت نمایان شد و آن گاه سه بار این جمله را گفت: «الحمد لله رب العالمین». از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رابطه با علت این سجده و نشانه های شادمانی که در چهره اش نمایان بود پرسیده شد. فرمود: «سپاس خداوند عزوجل را در رابطه با کرامتی که در مورد اهل بیتم به من ارزانی داشت». سپس آن چه را که جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت آورده بود برای آنان بازگو کرد.

معنای مباحله

واژه پژوهان «مباحله» را معمولاً به «ملاعنه» معنا کرده اند، اما راغب در مفردات می نویسد:

بهل: أصل البهل كون الشيء غير مراعى... والبهل والإبتهال في الدعاء الإسترسال فيه والتضرع، نحو قوله عزوجل (ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) ومن فسّر الإبتهال باللعن فلاجل أن الإسترسال في هذا المكان لأجل اللعن؛^۱

بهل یعنی شیئی که رها بوده و تحت مراعات سرپرستی کسی نباشد. بهل و ابتهال حالتی است که نوعی تضرع و طلب آرامش و اطمینان به همراه دارد، مانند فرمایش خدای تعالی که می فرماید: (ثُمَّ تَبْتَهَلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). و کسی که ابتهال را به معنای لعن تفسیر می کند به خاطر این است که استدلال، اطمینان و به آرامش رسیدن در گرو لعن و نفرین است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۶۳. برای اطلاع بیشتر از معنای واژه «بهل» که به معنای «لعن» است ر.ک: الصحاح: ۴ / ۱۶۴؛

القاموس المحيط: ۳ / ۳۳۹؛ تاج العروس: ۱۴ / ۷۲.

این معنا بسیار دقیق و علمی است. بر این اساس، مباحثه به معنای نفرین طرفین جهت خارج شدن طرف مقابل از تحت سرپرستی خداوند است.

با توجه به این معنا، بالاترین نفرینی است که می توان در حق مخالف کرد، زیرا بیرون رفتن از تحت سرپرستی خداوند به معنای نیستی محض است. وجود آفریده های خداوند به افاضه و عنایت خدای سبحان است و تداوم موجودیت آن ها به توجه لحظه به لحظه خداوند وابسته است و اگر خداوند یک لحظه توجه خود را از موجودی قطع کند، آن موجود به یقین موجودیتی نخواهد داشت و معدوم خواهد بود و این معنا یعنی هلاکت معنوی و مادی.

اما اگر رهایی و بیرون رفتن از تحت سرپرستی خداوند را به معنای قطع فیض الاهی ندانیم، بلکه آن را واگذار کردن امور بنده به خود او معنا کنیم، باز هم هلاکت معنوی را در پی خواهد داشت. به همین جهت است که در ادعیه آمده است:

اللَّهُمَّ لَا تَكُنَّا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرْفَةً عَيْنٍ؛^۱

پروردگارا! ما را هرگز به اندازه چشم بر هم زدن به خودمان وا مگذار.

اگر انسان یک لحظه به خود واگذار شود، شقاوت ابدی در انتظار اوست. بدین روی حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قِصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامٍ بَدْعَةٍ، وَدَعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنِ هُدَى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ اقْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ؛^۲

همانا مبعوض ترین آفریدگان نزد خدای تعالی دو گروهند: یکی از آن ها کسی است که خداوند او را به خود وا گذاشته و رها کرده است.

پس او از راه راست منحرف شده و فریفته گفتارهای نو ظهور (بدعت) گشته و به دعوت گمراهان دل خوش نموده است. او آزمونی است برای فتنه جویان، او از راه کسانی که قبل از او به راه راست بوده اند گمراه است و گمراه کننده کسانی است که از او پیروی نمودند، چه در زندگی او و چه پس از مرگش. او حمّال بار گناهان دیگران و در گروه گناه خویش است.

۱. المصباح: ۲۶۷؛ مستدرک الوسائل: ۲ / ۲۳۷.

۲. نهج البلاغه: ۱ / ۵۱؛ الکافی: ۱ / ۵۵؛ الاحتجاج: ۱ / ۳۹۰؛ بحار الأنوار: ۲ / ۲۸۵؛ ح ۲.

کسی که به خود وا گذاشته شود مسلماً از تمام خیریات، برکات و معنویات منقطع می‌گردد و هرگز روی خوشی و سعادت را نخواهد دید. بنابراین واژه مباحله به معنای نفرین طرف مقابل به خروج از تحت سرپرستی خداوند است که این معنا بسیار دقیق‌تر از واژه «ملاعنه» است.

راویان احادیث نزول آیه مباحله درباره اهل بیت

این احادیث از هنگام صدور تا عصر حاضر، از سوی راویان بزرگی و در هر عصری نقل شده است. در میان صحابه و تابعین بیش از بیست نفر به نقل این حدیث پرداخته‌اند و در دوره‌های بعدی نیز، حدیث توسط بیش از پنجاه تن از عالمان بزرگ سنی روایت شده است که نام راویان احادیث را در دو بخش ذکر خواهیم کرد.

صحابه و تابعین

بر اساس کتب اهل تسنن، برخی از صحابه و تابعین که به نقل داستان مباحله پرداخته‌اند عبارتند از:

- ۱- امیرالمؤمنین علی علیه السلام؛
- ۲- عبدالله بن عباس؛
- ۳- جابر بن عبدالله انصاری؛
- ۴- سعد بن ابی وقاص؛
- ۵- عثمان بن عفان؛
- ۶- سعید بن زید؛
- ۷- طلحه بن عبیدالله؛
- ۸- زبیر بن عوام؛
- ۹- عبدالرحمن بن عوف؛
- ۱۰- براء بن عازب؛
- ۱۱- حذیفه بن یمان؛
- ۱۲- ابوسعید خدری؛
- ۱۳- ابوالطفیل لیثی؛
- ۱۴- جدّ سلمه بن عبد یشوع؛
- ۱۵- أم سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله؛

۱۶- زید بن علی بن حسین علیهما السلام^۱

۱۷- علباء بن أحمر یشکری؛

۱۸- شعبی؛

۱۹- حسن بصری؛

۲۰- مقاتل؛

۲۱- کلبی؛

۲۲- سدّی؛

۲۳- قتاده؛

۲۴- مجاهد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جلسه شورای شش نفره ای که عمر برای انتخاب خلیفه پس از خود ترتیب داده بود، جهت یادآوری حق خود به حاضران نزول آیه مباحله را یادآور شدند و خطاب به اعضای شورا فرمودند: «آیا احدی در این فضیلت با من شریک است؟» همه حاضران در شورا، یعنی عثمان، طلحه، زبیر، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص به نزول آیه درباره حضرتش اعتراف کردند.

روشن است که یکی از راه های استناد حدیث به شخصی، اقرار وی به آن واقعه است. پس امیرالمؤمنین علیه السلام که با استناد به داستان مباحله با اعضاء شورا احتجاج فرمودند و تمام حاضرانی که به این واقعیت اقرار کردند در شمار روایان خبر قرار می گیرند.

ابوالطفیل راوی خبر مناشده و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام در شورا است.^۲ او پشت درب محل جلسه نشسته و به مذاکرات داخل شورا گوش فرا داده است و خبر آن را نقل می کند.^۳ بنابراین او نیز در شمار روایان داستان مباحله خواهد بود.

۱. وی نزد سنیان بسیار محترم است.

۲. ابوالطفیل از جمله اصحابی است که به امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بوده است، به همین روی برخی از سنیان متعصب درباره شخصیت او مناقشه کرده اند. به عنوان مثال ابن حزم به خاطر شیعی بودن ابوالطفیل او را جرح کرده است، ولی دیگران به شدت از ابن حزم انتقاد کرده اند؛ زیرا مشهور اهل تسنن به عدالت صحابه قائلند؛ از این رو در انتقاد به ابن حزم گفته اند جرح صحابی مقبول نیست هر چند که شیعه باشد. برای اطلاع بیشتر از این قاعده رجالی ر.ک: *جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام*: ۱ / ۱۶۰-۱۶۱.

۳. ر.ک: *تاریخ مدینه دمشق* ۴۲/۴۳۲. ابن حجر نیز در *الصواعق المحرقة*، جلد دوم، صفحه ۴۵۴ این مناشده امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به آیه مباحله را از دارقطنی نقل می کند. منابع ذیل نیز مناشدات حضرت امیر علیه السلام را از ابوطفیل نقل می کنند، گویا آنان این مناشده به آیه مباحله را حذف کرده اند. ر.ک: *مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام*: ۱۲ - ۱۳۲ / ح

سعد بن ابی وقاص - یکی از حاضران در شورا - نیز این خبر را روایت کرده و او همان کسی است که در مقابل دستور معاویه به سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام از این کار پرهیز کرد. وی فضیلت نزول آیه مباحله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی از دلایل امتناع خود از سبّ حضرتش برمی شمارد.^۱

روایت دیگر صحابه و تابعین نیز در جای خود خواهد آمد.

عالمان بزرگ سنی در دوره های مختلف

حدیث مباحله در کتب معتبر حدیثی، تفسیری، کلامی و تاریخی اهل سنت مطرح شده است و برخی از عالمان سنی با ذکر اسانید حدیث، به بیان آن پرداخته اند و برخی دیگر آن را به صورت ارسال مسلمات نقل کرده اند. برخی از مشهورترین عالمان سنی که به نقل این احادیث پرداخته اند عبارتند از:

- ۱- سعید بن منصور (متوفای ۲۲۷)؛
- ۲- ابوبکر عبدالله بن ابی شیبّه (متوفای ۲۳۵)؛
- ۳- احمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱)؛
- ۴- عبد بن حمید (متوفای ۲۴۹)؛
- ۵- مسلم بن حجّاج (متوفای ۲۶۱)؛
- ۶- ابوزید عمر بن شیبّه بصری (متوفای ۲۶۲)؛
- ۷- محمد بن عیسی ترمذی (متوفای ۲۷۹)؛
- ۸- احمد بن شعیب نسائی (متوفای ۳۰۳)؛
- ۹- محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)؛
- ۱۰- ابوبکر منذر نیشابوری (متوفای ۳۱۸)؛
- ۱۱- ابوبکر جصاص (متوفای ۳۷۰)؛
- ۱۲- ابو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفای ۴۰۵)؛
- ۱۳- ابوبکر ابن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰)؛

۱۶۱ و ۱۶۲؛ کنز العمال: ۵ / ۷۲۴ - ۷۲۷ / ح ۱۴۲۴۳؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۴۴۱ - ۴۴۲ / ح ۱۶۴۳؛ لسان المیزان: ۲ / ۱۵۶ - ۱۵۷؛ المناقب (خوارزمی): ۳۱۳ - ۳۱۵ / ح ۳۱۴.

۱. ر.ک: مسند أحمد: ۱ / ۱۸۵؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰ - ۱۲۱؛ فتح الباری: ۷ / ۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰؛ مسند سعد بن ابی وقاص: ۵۱؛ البدایة و النهایة: ۷ / ۳۷۶؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۶؛ الإصابة: ۴ / ۴۶۸؛ المناقب (خوارزمی): ۱۰۸ / ح ۱۱۵؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۱ - ۳۰۲ / ح ۳۸۰۸. ترمذی در انتهای حدیث می نویسد: «هذا حدیث حسن غریب صحیح من هذا الوجه».

- ١٤- أبو اسحاق ثعلبي (متوفى ٤٢٧)؛
- ١٥- أبو نعيم إصفهاني (متوفى ٤٣٠)؛
- ١٦- أبو بكر بيهقي (متوفى ٤٥٨)؛
- ١٧- علي بن أحمد واحدی (متوفى ٤٦٨)؛
- ١٨- محيي السنّة بغوي (متوفى ٥١٦)؛
- ١٩- جار الله زمخشری (متوفى ٥٣٨)؛
- ٢٠- قاضي عياض يحصبي (متوفى ٥٤٤)؛
- ٢١- أبو القاسم ابن عساكر دمشقي (متوفى ٥٧١)؛
- ٢٢- أبو الفرج ابن جوزي حنبلي (متوفى ٥٧٩)؛
- ٢٣- أبو السعادات ابن أثير جزري (متوفى ٦٠٦)؛
- ٢٤- فخر رازي (متوفى ٦٠٦)؛
- ٢٥- عزالدین أبو الحسن ابن أثير جزري (متوفى ٦٣٠)؛
- ٢٦- محمد بن طلحة شافعي (متوفى ٦٥٢)؛
- ٢٧- شمس الدين سبط ابن جوزي (متوفى ٦٥٤)؛
- ٢٨- أبو عبد الله قرطبي أنصاري (متوفى ٦٥٦)؛
- ٢٩- قاضي بيضاوي (متوفى ٦٨٥)؛
- ٣٠- محبّ الدين طبري (متوفى ٦٩٤)؛
- ٣١- نظام الدين أعرج نيشابوري (متوفى ٧٢٨)؛
- ٣٢- أبو البركات نسفي (متوفى ٧١٠)؛
- ٣٣- صدر الدين أبوالمجامع إبراهيم حموي (متوفى ٧٢٢)؛
- ٣٤- أبو القاسم ابن جزّي كلبی (متوفى ٧٤١)؛
- ٣٥- علاء الدين خازن (متوفى ٧٤١)؛
- ٣٦- أبو حيان أندلسي (متوفى ٧٤٥)؛
- ٣٧- شمس الدين ذهبي (متوفى ٧٤٨)؛
- ٣٨- ابن كثير دمشقي (متوفى ٧٧٤)؛
- ٣٩- ولي الدين خطيب تبريزي (متوفى ٧٤١)؛
- ٤٠- ابن حجر عسقلاني (متوفى ٨٥٢)؛
- ٤١- نور الدين ابن صباغ مالكي (متوفى ٨٥٥)؛

- ۴۲- جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱)؛
 ۴۳- ابوالسعود عمادی (متوفای ۹۵۱)؛
 ۴۴- خطیب شربینی (متوفای ۹۶۸)؛
 ۴۵- ابن حجر هیثمی مکی (متوفای ۹۷۳)؛
 ۴۶- علی بن سلطان قاری (متوفای ۱۰۱۳)؛
 ۴۷- نورالدین حلبی (متوفای ۱۰۳۳)؛
 ۴۸- شهاب الدین خفاجی (متوفای ۱۰۶۹)؛
 ۴۹- زرقانی مالکی (متوفای ۱۱۲۲)؛
 ۵۰- عبدالله شیراوی (متوفای ۱۱۶۲)؛
 ۵۱- قاضی القضاة شوکانی (متوفای ۱۲۵۰)؛
 ۵۲- شهاب الدین آلوسی (متوفای ۱۲۷۰).

تواتر حدیث مباحله

برخی از عالمان بزرگ سنی به تواتر حدیث مباحله و به قطعیت صدور آن اذعان کرده اند. حاکم نیشابوری درباره این مدعا می نویسد:

وقد تواترت الأخبار فی التفاسیر عن عبدالله بن عباس و غیره أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أخذ یوم المباحلة بید علی وحسن وحسین وجعلوا فاطمة وراءهم، ثم قال: «هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونساؤنا»؛^۱

اخبار در تفاسیر [به نقل] از ابن عباس و غیر او متواتر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز مباحله دست علی، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و فاطمه علیها السلام را پشت سر ایشان قرار داد و آن گاه فرمود: «اینان پسران، جان ها و زنان ما هستند». ابوبکر جصاص نیز می گوید:

فنقل رواة السیر ونقله الأثر، لم یختلفوا فیهِ، أنّ النبی صلی الله علیه وآله وسلم أخذ بید الحسن والحسین وعلی و فاطمة رضی الله عنهم، ثم دعا النصارى الذین حاجّوه إلى المباحلة؛^۲

۱. معرفه علوم الحدیث: ۵۰.

۲. أحكام القرآن: ۲ / ۱۸ - ۱۹.

همانا راویان سیره ها و ناقلان احادیث هیچ اختلافی ندارند [و متفقند] در این که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دست حسن، حسین، علی و فاطمه علیهم السلام را گرفت و نصاری را که با ایشان مجادله می کردند، به مباحله فرا خواند.

ابن عربی مالکی نیز در *أحكام القرآن* می نویسد:

روى المفسرون أن النبي صلی الله علیه وآله وسلم ناظر أهل نجران حتى ظهر عليهم بالدليل والحجة، فأبوا الإنقياد والإسلام، فأنزل الله عز وجل هذه الآية، فدعا حينئذ علياً وفاطمة والحسن والحسين، ثم دعا النصارى إلى المباحلة؛^۱

مفسران روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با اهل نجران مناظره کرد و با دلیل و برهان بر آن ها غالب شد، اما آن ها از پذیرش و تسلیم سرباز زدند. از این رو این آیه نازل شد و پیامبر در این هنگام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و نصرانیان را به مباحله فرا خواند.

محمد بن طلحه شافعی نیز می گوید:

أما آية المباحلة: فقد نقل الرواة الثقات والنقلة الاثبات، أن سبب نزول آية المباحلة، هي قوله تعالى: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...)... فلما أصبحوا، جاؤوا إلى رسول الله، فخرج إليهم محتضن الحسين آخذاً بيد الحسن و فاطمة خلفه و علي خلفهما ويقول: «اللهم هؤلاء أهلي».^۲

اما درباره آیه مباحله، پس به تحقیق راویان مورد اعتماد و ناقلان دقیق آن را نقل نموده اند که سبب نزول آیه (... قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا...)... این بود که صبح گاهان ایشان با رسول خدا از منزل خارج شدند در حالی که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حسین را به آغوش کشیده و دست حسن را گرفته بود فاطمه پشت سر آن حضرت و علی پشت هر دو ایشان می فرمود: «خدایا، ایشان اهل من هستند».

وبالآخره از میان متکلمان نیز قاضی ایچی و شریف جرجانی آشکارا اعتراف کرده اند که از دیدگاه اهل حدیث، اخبار صحیح و روایات محکم دلالت دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای مباحله با اهل نجران فقط امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام را فراخواندند^۳ که عبارات متکلمان سنی در بررسی دلالت احادیث مطرح خواهد شد. روشن است که اقرار و اعتراف محدثان، مفسران و متکلمان اهل تسنن به ثبوت داستان مباحله و تواتر

۱. *أحكام القرآن*: ۱ / ۱۱۵. در چاپ دیگری از همین کتاب، جلد ۱، صفحه ۳۶۰، چاپ دار الفکر - بیروت، نام علی علیه السلام افتاده و یا حذف کرده اند؛ البته این امر تازگی ندارد و از این قبیل تحریفات و تصرفات در چاپ های مختلف کتب سنیان فراوان است، به طوری که مواجهه محققان با این گونه تصرفات و تحریف ها عادی شده است!

۲. *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*: ۳۷ - ۳۸.

۳. *المواقف*: ۳ / ۶۳۲ - ۶۳۳؛ *شرح المواقف*: ۸ / ۳۶۷.

احادیث آن، ما را از بررسی اسانید روایات بی نیاز می کند؛ زیرا خبر متواتر مفید قطع و یقین است و دقت در اسانید آن از نظر علمی هیچ ضرورتی ندارد. در ادامه، متن این حدیث را از منابع معتبر اهل سنت را مطرح می کنیم.

نصوص حدیث در منابع معتبر اهل سنت

روایاتی که در شأن نزول آیه شریفه مباحله وارد شده، به روشنی از نزول آن درباره امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام حکایت دارند. ابن عساکر به سند خود و ابن حجر از طریق دارقطنی از ابوالطفیل نقل می کنند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اعضای شورای شش نفره عمر مناشده و با یادآوری برخی از فضائل و مناقب خویش با آنان احتجاج کرد و از جمله به آنان فرمود:

نشدتکم بالله، هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الرحم، ومن جعله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نفسه، وأبناءه أبناءه ونساءه نساءه غیری؟! قالوا: «اللهم لا»؛^۱

شما را به خدا سوگند می دهم! که آیا در میان شما احدی هست که از من به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی نزدیک تر باشد، و کسی جز من وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را نفس (جان) خود بنامد، فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: «به خدا نه».

تعدادی از عالمان بزرگ اهل تسنن حدیث مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در شورا را به اسانید خود از ابوذر و ابوالطفیل روایت کرده اند که از جمله می توان به افرادی هم چون دارقطنی، ابن مردویه، ابن عبدالبر، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر مکی و متقی هندی اشاره نمود. در مسند أحمد بن حنبل آمده است:

ثنا قتیبة بن سعید، ثنا حاتم بن إسماعیل، عن بکیر بن مسمار، عن عامر ابن سعد، عن أیبه، قال: [در ابتدای روایت، پس از تصریح به صدور دو حدیث منزلت و روایت در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است]: ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیاً وفاطمة وحسناً وحسیناً رضوان الله علیهم أجمعین، فقال: «اللهم هؤلاء أهلی»؛^۲

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۳۲؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۵۴.

۲. مسند أحمد: ۱ / ۱۸۵.

قتیبہ بن سعید، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش نقل کرد که گفت: ... و چون آیه مباحله (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه،

حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند»^۱.

احمد در مسند این حدیث را از سعد بن ابی وقاص نقل کرده و سند آن نیز صحیح است. در این حدیث سه فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر شده است، یعنی صدور حدیث منزلت، حدیث رایت (پرچم) در جنگ خیبر و حدیث مباحله.

مسلم نیز در صحیح خود از سعد بن ابی وقاص روایت را به صورت دیگری نقل می کند. وی

می نویسد:

(حدیثنا) قتیبه بن سعید ومحمد بن عبّاد (وتقاربا فی اللفظ) قالوا: حدیثنا حاتم (وهو ابن إسماعیل)، عن بکیر بن مسمار، عن عامر بن سعد بن ابی وقاص، عن أبیه، قال: أمر معاویة بن أبی سفیان سعداً، فقال: «ما منعک أن تسبّ أباً التراب؟!»

فقال: «أما ما ذكرت ثلاثاً، قالهنّ له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلن أسبّه، لأنّ تکون لی واحدة منهنّ أحبّ إلیّ من حمر النعم. سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول له خلفه فی بعض مغازیه، فقال له علیّ: «یا رسول الله! خلقتنی مع النساء والصبیان!»

فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبوة بعدی».

وسمعتنه يقول يوم خیبر: «لأعطينّ الرایة رجلاً یحبّ الله ورسوله، ویحبّه الله ورسوله».

قال: فتطاولنا لها، فقال: «أدعوا لی علیّاً، فأتی به أرمداً، فبصق فی عینه، ودفع الرایة إلیه، ففتح الله علیه».

ولما نزلت هذه الآیة: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیّاً وفاطمةً وحسناً وحسیناً فقال: «اللهمّ هؤلاء أهلی»^۲؛

مسلم به سند خود از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت: معاویة بن ابی سفیان به سعد دستور داد [که علی علیه السلام را سب کند] و گفت: «چه چیز مانع از آن است که تو ابوتراب را سب نکنی؟». در جواب پاسخ داد: به خاطر سه فضیلتی که از او به یاد دارم و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

۱. ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در این جا با تعبیر «اهل»، از اهل بیت علیهم السلام یاد می کند؟ در پاسخ باید گفت: اولاً به کار بردن تعبیر اهل با اختصاص عنوان «اهل بیت» به پنج تن آل عبا علیهم السلام منافات ندارد، و ثانیاً در برخی نقلها تعبیر «اهل بیت» به کار رفته است.

۲. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰ - ۱۲۱.

درباره او فرموده است، او را سبّ نمی‌کنم؛ زیرا اگر یکی از آن فضیلت‌ها برای من بود نزد من از تمام دارائی‌های دنیا دوست داشتنی‌تر بود.

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره او فرمود: «آن‌گاه که علی علیه السلام را در یکی از جنگ‌ها به نمایندگی از خود در مدینه گذاشته بود، علی علیه السلام به پیامبر عرض کرد: «ای رسول خدا، آیا مرا به همراه زنان و کودکان در شهر می‌گذاری؟» رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: «آیا راضی نیستی که جایگاه تو نزد من همانند جایگاه هارون نزد موسی باشد؟ جز [در مقام نبوت، به خاطر این که] پس از من نبوتی نیست».

و نیز از پیامبر شنیدم که در روز خیبر فرمود: «پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند». ما سرهای خود را به طمع آن بالا گرفته بودیم. پیامبر فرمود: «علی علیه السلام را نزد من فرا خوانید». علی علیه السلام با چشم درد نزد حضرتش آمد و پیامبر آب دهان مبارک را به چشمان ایشان مالید و پرچم را به او سپرد و خداوند به واسطه امیرالمؤمنین فتح و گشایش نصیب مسلمانان کرد.

و چون آیه مباحله (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند».

ترمذی نیز همین حدیث را با همین سند و با همین عبارات نقل کرده است. وی درباره سند آن

می‌نویسد:

هذا حدیث حسن غریب صحیح من هذا الوجه؛^۱

این حدیث حسن و صحیح و با این سند غریب است.

نسائی نیز این حدیث را با همین سند و همین متن آورده است، البته با این تفاوت که در منقبت سوم امیرالمؤمنین علیه السلام، از نظر سعد بن ابی وقاص به جای آیه مباحله، آیه شریفه تطهیر و حدیث کساء آمده است.^۲

حاکم نیز در کتاب مستدرک در این باره می‌نویسد:

أخبرني جعفر بن محمد بن نصير الخلدی ببغداد، ثنا موسى بن هارون، ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر ابن سعد، عن أبيه، قال: لما نزلت هذه

۱. سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۲ / ش ۳۸۰۸.

۲. خصائص أميرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۴۸ - ۴۹؛ السنن الكبرى (نسائی): ۱۰۷/۵ - ۱۰۸ / ش ۸۳۹۹.

الآية (نَدَعُ أِبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً رضی الله عنهم فقال: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»؛

جعفر بن محمد بن نصير خلدی، از موسی بن هارون، از قتیبه بن سعید، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش نقل کرده است که گفت: وقتی آیه مباحله «نَدَعُ أِبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند».

وی پس از نقل حدیث به اعتبار آن اشاره کرده و می نویسد:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه؛

این حدیث بنابر شرط مسلم و بخاری صحیح است، ولی آن را نقل نکرده اند.

گفتنی است که ذهبی نیز در تلخیص مستدرک، در صحیح بودن حدیث به شرط مسلم و بخاری با حاکم موافقت کرده است.^۲

حاکم در کتاب دیگر خود، حدیث مباحله را در فصل مربوط به معرفت اولاد صحابه به نقل از ابن عباس ذکر کرده است. از نظر وی شناخت اولاد صحابه در علم حدیث ضرورت دارد. وی می نویسد:

ذکر النوع السابع عشر من علوم الحدیث: هذا النوع من هذا العلم معرفة أولاد الصحابة، فإن من جهل هذا النوع اشتبه عليه كثير من الروایات.

أول ما يلزم الحدیثی معرفته من ذلك: أولاد سيد البشر محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم عنه منهم:

حدثنا علي بن عبدالرحمن بن عيسى الدهقان بالكوفة، قال: حدثنا الحسين بن الحكم الحبري، قال: ثنا الحسن بن الحسين العرنی، قال: ثنا حبان بن علي العنزى، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله عز وجل: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدَعُ أِبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ - إلى قوله: - الكاذبين) نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وعلى نفسه، (وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ): في فاطمة، (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ): في حسن وحسين، والدعاء على الكاذبين. نزلت في العاقب والسيد وعبدالمسيح وأصحابهم؛^۳

۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰.

۲. المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳ / ۱۶۳ / ش ۴۷۱۹.

۳. معرفه علوم الحدیث: ۴۹ - ۵۰.

بیان نوع هفدهم از علوم حدیث. این نوع از علم حدیث مربوط به شناخت فرزندان صحابه است. پس اگر کسی به این علم آگاه نباشد، روایات بسیاری بر او مشتبه خواهد شد. نخستین مطلبی که شناخت آن برای محدث لازم است، شناخت فرزندان سید بشر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم است. از جمله علی بن عبدالرحمن بن عیسی دهقان در کوفه از حسین بن حکم حبری، از حسن بن حسین عرنی، از حیّان بن علی عنزی، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس درباره آیه مباهله: **(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ - إِلَى قَوْلِهِ: - الْكَافِرِينَ)** روایت کرد که گفت: این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شد و [مراد از] نفس او علی علیه السلام است. [و مراد از] زنان ما، فاطمه سلام الله علیها است. [و مراد از] فرزندان ما، حسن و حسین علیهما السلام هستند و نفرین بر دروغ گویان نیز درباره عاقب، سید، عبدالمسیح و اصحاب آن ها نازل شده است.

در همین راستا ابن حجر عسقلانی نیز در شرح حدیث منزلت، روایت مسلم و ترمذی را درباره آیه مباهله آورده است.^۱

وی در ادامه به اسناد دیگر این حدیث اشاره می کند.^۲

نکاتی درباره حدیث سعد بن ابی وقاص

اختلاف در نقل های مختلف از یک حدیث با سندی واحد، پژوهش گران را به تأمل وادار می دارد که چگونه ممکن است یک حدیث با سندی واحد، در محتوا دچار چنان تغییر و تحوّل گردد که در یک نقل نزول آیه مباهله به عنوان فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح شده باشد و بر اساس نقل دیگر آیه تطهیر؟! اساس نقل دیگر آیه تطهیر؟!!

آیا این مصداق بارز تحریف نیست؟ البته تصرف در محتوای روایات در میان عالمان سنی امری عادی است و اگر بتوان در همین مورد خاص اختلاف میان نقل ها را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام حمل بر صحت نمود، به یقین تغییرات دیگر قابل توجیه نیستند و مصداق بارز تحریف خواهند بود. برای نمونه نقل های مختلف حدیث سعد را مرور می کنیم:

مسلم، ترمذی، نسائی، ابن عساکر، ابن اثیر، ابن حجر، ذهبی، ابن کثیر، خواریزمی و دیگران این حدیث را به سند واحد ذکر کرده اند. آنان می نویسند:

۱. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۶۰ / ۷.

۲. ابن حجر می نویسد: «وهذا الحديث أعني حديث الباب دون الزيادة، روى عن النبي صلى الله عليه وآله عن غير سعد من حديث عمر وعلى نفسه وأبي هريرة وابن عباس وجابر بن عبد الله والبراء وزيد بن أرقم وأبي سعيد وأنس وجابر بن سمره وحبشي بن جنادة ومعوية وأسماء بنت عميس وغيرهم وقد استوعب طرقه ابن عساکر في ترجمه علي»؛ همان.

أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: «ما منعك أن تسبّ أبا تراب»^۱؛

معاويه به سعد دستور داد [که امیرالمؤمنین را سبّ کند] و گفت: «چه چیز مانع از آن است که تو علی را سبّ کنی؟».

اما احمد بن حنبل در همین حدیث، به دستور معاويه بر سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ اشاره ای نکرده و حدیث را از پاسخ سعد بن ابی وقاص «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول...» شروع می کند.^۲ گویی سخن سعد در این جا هیچ مناسبتی نداشته است! احمد بن حنبل در کتاب فضائل الصحابه می نویسد:

ذكر عليّ عند رجل وعنده سعد بن أبي وقاص، فقال له سعد: «أتذكر عليّاً...»^۳؛

نزد کسی که سعد بن ابی وقاص هم حضور داشت از علی علیه السلام یاد شد. آن گاه سعد گفت: آیا از علی یاد می کنی... .

نقل های نسائی نیز مختلف است. وی در یک نقل دستور معاويه به سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح کرده است، اما همو در نقل دیگر آن را حذف کرده و در تحریفی آشکار می نویسد:

أن معاوية ذكر عليّ بن أبي طالب. فقال سعد...^۴؛

معاويه از امیرالمؤمنین علیه السلام یاد کرد و سعد این فضائل را از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نقل کرد...!

وی در نقل دیگری آورده است:

كنت جالساً، فتنقصوا عليّ بن أبي طالب...^۵؛

نشسته بودم که آن ها بر علی بن ابی طالب ایراد می گرفتند... .

و یا ابن ماجه در این باره آورده است:

قدم معاوية في بعض حجّاته، فدخل عليه سعد، فذكروا عليّاً فقال منه، فغضب سعد و قال...^۶؛

۱. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۱ / ح ۳۸۰۸؛ السنن الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۷ / ح ۸۳۹۹؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه

السلام (نسائی): ۴۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۱۱؛ أسد الغابه: ۴ / ۲۵؛ الإصابه: ۴ / ۴۶۸؛ تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۲۷؛ البدايه والنهائيه: ۷ / ۳۶۷؛ المناقب (خوارزمی): ۱۰۸؛ الجوهرة في نسب الإمام علي وآله: ۶۹؛ مسند سعد بن أبي وقاص: ۵۱ / ش ۱۹.

۲. مسند أحمد: ۱ / ۱۸۵.

۳. فضائل الصحابه: ۲ / ۶۴۳ / ش ۱۰۹۳.

۴. السنن الکبری: ۵ / ۱۴۴ / ح ۸۵۱۱؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۱۱۶.

۵. همان: ۵ / ۱۰۸؛ همان: ۵۰.

۶. سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۵ / ح ۱۲۱. هم چنین ر.ک: المصنّف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۴۹۶ / ح ۱۵.

معاویه در یکی از سفرهای حج وارد مکه شد، سعد بر او داخل گشت و از علی علیه السلام یاد کردند و معاویه از ایشان عیب جویی کرد، پس سعد خشمگین شد و گفت: ...

ابن کثیر و خطیب بغدادی همین حدیث را با همین سند و متن آورده اند، اما عبارت «فنال منه، فغضب سعد» را حذف کرده اند.^۱

حاکم نیز این حدیث را با همان سند احمد و دیگران نقل کرده است، اما دستور معاویه مبنی بر سب امیرالمؤمنین علیه السلام و نیز دو فضیلت از فضائل سه گانه مطرح شده از سوی سعد را حذف کرده است!^۲ و برخی دیگر نیز در همین یک فضیلت اختلاف کرده اند.

ابونعیم اصفهانی و برخی دیگر قصه را از اساس حذف کرده و نوشته اند:

عن سعد بن أبي وقاص، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «في علي ثلاث خصال...»^۳.

علت این تصرفات آن است که سنیان می کوشند بدی های بزرگان خود را - ولو با دروغ و تزویر! - بپوشانند. این تلاش نافرجام در کلام برخی از اهل سنت هم چون نووی آشکارتر است. آن جا که می نویسد:

قال العلماء: الأحاديث الواردة التي في ظاهرها دخل على صحابي يجب تأويلها، قالوا: ولا يقع في روايات الثقات إلا ما يمكن تأويله، فقول معاوية هذا ليس فيه تصريح بأنه أمر سعداً بسبّه، وإنما سأله عن السبب المانع له من السبّ، كأنه يقول: «هل امتنعت تورعاً أو خوفاً أو غير ذلك؟». فإن كان تورعاً وإجلالاً له عن السبّ، فأنت مصيب محسن، وإن كان غير ذلك، فله جواب آخر.

ولعل سعداً قد كان في طائفة يسبون فلم يسبّ معهم، وعجز عن الإنكار، وأنكر عليهم فسأله هذا السؤال.

قالوا: ويحتمل تأويلاً آخر، أن معناه: ما منعك أن تخطئه في رأيه واجتهاده وتظهر للناس حسن رأينا واجتهادنا وأنه أخطأ؟^۴

علما گفته اند: لازم است احادیثی را که در ظاهر آن روایات عیبی بر صحابه وارد شده است تأویل نمود. هم چنین گفته اند: چیزی در روایات افراد مورد اعتماد و ثقه نیامده است، مگر آن که تأویلش

۱. البداية والنهاية: ۷ / ۳۷۶؛ الإكمال في أسماء الرجال: ۷۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰؛ شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۰ - ۱۶۱ / ش ۱۷۲؛ السنن الکبری (بیہقی): ۷ / ۶۳؛ کتاب السنّة (ابن أبی

عاصم): ۵۸۷ / ش ۱۳۳۶؛ البداية والنهاية: ۵ / ۱۱؛ إمتاع الأسماع: ۵ / ۳۸۶؛ السيرة النبوية (ابن کثیر): ۴ / ۱۳.

۳. حلیة الاولیاء: ۴ / ۳۵۶؛ کتاب السنّة (ابن أبی عاصم): ۵۹۶ / ش ۱۳۸۷.

۴. شرح مسلم (نووی): ۱۵ / ۱۷۵ - ۱۷۶. هم چنین ر.ک: تحفه الأحمدي: ۱۰ / ۱۵۶ - ۱۵۷.

ممکن است. پس در کلام معاویه نیز تصریحی بر امر او به سعد مبنی بر سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد و [معاویه] از علتی که مانع سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام توسط سعد بوده پرسیده است، مانند آن که بپرسد: «آیا از روی ورع، ترس، یا غیر آن امتناع می‌ورزی؟». پس اگر از روی ورع و بدین جهت باشد که مقام او را از این که سبّ شود بالاتر می‌دانی، در این صورت مصیب و نیکوکاری، و اگر امتناع تو سبب دیگری داشته، پاسخ دیگری خواهد داشت.

شاید هم سعد در مقام بیان گروهی بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام را سبّ می‌کردند و او با ایشان همراه نشده و قادر به نهی آنان نیز نبوده است و پس از نهی آنان، معاویه چنین سؤالی از او پرسیده است.

و گفته اند: تأویل دیگری نیز ممکن است به این صورت مطرح شود که معنای کلام معاویه چنین است: «چه چیز مانع از آن شده که علی را در رأی و اجتهادش تخطئه نکنی در حالی که حسن رأی و اجتهاد من و خطای او برای مردم آشکار است؟».

مبارکفوری نیز همین مطلب را در شرح حدیث آورده است.

اما به راستی آیا این توجیه‌ها پذیرفتنی است؟

در پاسخ نووی باید گفت:

اولاً: اگر بتوان کلام کسی را حمل بر صحت کرد و امکان تأویل آن به وجه درست و قابل

قبولی وجود داشته باشد، این امر تنها به صحابه اختصاص ندارد.

ثانیاً: اگر این قاعده نسبت به گفتار صحابه جاری است، پس به چه روی آن را نسبت به تمامی

صحابه جاری نمی‌دانید؟

ثالثاً: اگر این قاعده تنها درباره احادیثی است که به ظاهر عیبی بر یک صحابی وارد می‌کند، پس

به چه دلیل آن را به احادیث مربوط به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز سرایت می‌دهید؟ چرا به

ظاهر آن‌ها اخذ نمی‌کنید، بلکه از صراحت و نصوص آن‌ها نیز اعراض می‌کنید؟ همان طور که در

حدیث مباحثه که تنها به تأویل آن اکتفا نکرده، بلکه به القای شمول و تحریف آن اقدام می‌کنید؟! -

در مباحث بعدی با تفصیل بیشتری به این موضوع خواهیم پرداخت :-

رابعاً: تأویل و حمل بر صحت در جایی است که ممکن باشد، اما ادعای عدم تصریح حدیث به

دستور معاویه به سعد بر سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام توهّم است، زیرا - چنان که گذشت - همان طور

که در برخی نصوص به آن تصریح شده بود، معاویه دستور صریح بر سبّ حضرت امیر مؤمنان علیه

السلام داده است، و در برخی نصوص دیگر، آشکارا بیان گر عیب جویی و تنقیص معاویه نسبت به

امیرالمؤمنین علیه السلام است. این تصریحات در حالی که دست ما رسیده که عالمان سنی تمام تلاش

خود را جهت تهذیب و پالایش عبارات به کار بسته اند. با این همه سانسور و پالایش، می بینیم که ابن تیمیه متعصب دستور معاویه مبنی بر سب امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح کرده است.^۱ خامساً: نووی می گوید: «مانند آن که معاویه گفته باشد... اگر از روی ورع بوده... تو مصیب و نیکوکار هستی». اما متن برخی از نقل ها، این ادعا را به طور کامل رد می کند؛ زیرا در آن ها تصریح شده که سعد با حالت غضب از مجلس معاویه خارج شد و سوگند خورد که دیگر باز نگردد. به هر روی این تنها نمونه ای از بازی گری اهل تسنن جهت پرده پوشی بدی های بزرگان خویش است، چنان که آن ها با احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نیز همین کار را می کنند و این خود نوعی روش و متد علمی در نزد آنان است.

ادامه احادیث مربوط به نزول آیه مباهله درباره اهل بیت غیر از روایت مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره و روایت ابن سعد، روایات دیگری نیز درباره نزول آیه مباهله در منابع اهل تسنن آمده است.

روایت ابن شبه نمیری

ابن شبه (متوفای ۲۶۲) می نویسد:

حدَّثنا الحزامی، قال: حدَّثنا ابن وهب، قال: أخبرني الليث بن سعد، عن من حدَّته، قال: جاء راهبا نجران إلى النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم يعرض عليهما الإسلام... قال: فدعاهما النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم إلى المباهلة وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين رضي الله عنهم، فقال أحدهما للآخر: قد أنصفك الرجل. فقالا: لانباهلك، وأقرأ بالجزية وكرها الإسلام؛^۲

حزامی، از ابن وهب، از لیث بن سعد، از کسی که از او حدیث نقل کرده، آمده است که: دو تن از راهبان نجران نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم آمدند و اسلام بر آن ها عرضه شد... راوی می گوید: پیامبر آن ها را به مباهله دعوت کرد و دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را [برای مباهله] گرفت. یکی از راهبان به دیگری گفت: این مرد [رسول خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلم] به انصاف رفتار کرد. پس آن دو گفتند: با تو مباهله نمی کنیم و به جزیه تن دادند، چرا که اسلام را خوش نداشتند.

همین روایت را با سندی مرفوع، واحدی نیشابوری، حاکم حسکانی، ابوحیان اندلسی و بلاذری

نیز آورده اند.^۱

۱. منهاج السنّة: ۴ / ۲۷۳ - ۲۷۴.

۲. تاریخ المدینة: ۲ / ۵۸۳.

روایت حَبْرِي

حسین بن حکم حبری (متوفای ۲۸۶) در تفسیر خود آورده است:

حدَّثني إسماعيل بن أبان، قال: حدثنا إسحاق بن إبراهيم، عن أبي هارون، عن أبي سعيد الخدري، قال: لما نزلت هذه الآية (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) قال: فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعليّ وفاطمة والحسن والحسين؛^۲

اسماعیل بن أبان، از اسحاق بن ابراهیم، از ابوهارون، از ابوسعید خدری نقل کرد: هنگامی که آیه مباحله (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به همراهی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام [برای مباحله] خارج شدند.

روایات طبری

طبری در تفسیرش روایات متعددی را در این باره نقل می کند. وی می نویسد:

حدَّثنا ابن حميد، قال: ثنا عيسى بن فرقد، عن أبي الجارود، عن زيد بن عليّ، في قوله: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) الآية، قال: كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم وعليّ وفاطمة والحسن والحسين؛

ابن حمید، از عیسی بن فرقد، از ابوجارود، از زید بن علی نقل می کند که درباره آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) گفت: [در مباحله] پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بودند.

همو به سند دیگری می نویسد:

حدَّثنا محمد بن الحسين، قال: ثنا أحمد بن المفضل، قال: ثنا أسباط، عن السدي، (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) الآية، فأخذ - يعنى النبي صلى الله عليه وآله وسلم - بيد الحسن والحسين وفاطمة، وقال لعليّ: اتبعنا، فخرج معهم، فلم يخرج يومئذ النصارى وقالوا: إنا نخاف...؛

محمد بن حسین، از احمد بن مفضل، از اسباط، از سدی در تفسیر آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) می گوید: پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم دست حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را

۱. أسباب النزول: ۶۷؛ شواهد التنزيل: ۱ / ۱۵۶؛ تفسیر البحر المحیط: ۲ / ۵۰۰؛ فتوح البلدان: ۱ / ۷۶ - ۷۷ / ش ۱۹۹.

۲. تفسیر الحبري: ۲۴۸ / ح ۱۳.

گرفت و به علی علیه السلام فرمود: «پشت سر ما بیا». پس با ایشان به محل قرار رفت، اما در آن روز نصارا نیامدند و گفتند: ما می ترسیم... .

و باز به سند دیگری نقل می کند:

حدَّثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتادة، في قوله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) قال: بلغنا أن نبيَّ الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج ليلا عن أهل نجران، فلما رأوه خرج هابوا وفرقوا فرجعوا. قال معمر: قال قتادة: لما أراد النبيُّ صلى الله عليه وآله وسلم أهل نجران، أخذ بيد حسن وحسين، وقال لفاطمة: «إتبعنا»، فلما رأى ذلك أعداء الله رجعوا؛

قتاده در تفسیر آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) گفت: به ما رسیده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شبانه از نزد اهل نجران خارج شد. آن گاه آنان که دیدند پیامبر خارج شد، وحشت کرده، متفرق شدند و بازگشتند. معمر گوید: قتاده گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اراده کرد با اهل نجران مباحله کند، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به فاطمه علیها السلام فرمود: «به دنبال ما بیا». چون دشمنان خدا این صحنه را دیدند، بازگشتند.

در خور توجه است که در این روایت، از امیرالمؤمنین علیه السلام ذکری به میان نیامده است! و این خود شاهد دیگری بر کتمان فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام توسط معاندان است. طبری در روایت دیگری می نویسد:

حدَّثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: ثنا ابن زيد، قال: قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لو لاعتن القوم، بمن كنت تأتي حين قلت: (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)؟ قال: حسن و حسين؛

یونس، از ابن وهب، از ابن زید نقل می کند که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض شد: اگر قرار بود [مباحله انجام شود و] این قوم را لعنت کنید، آن گاه که گفتید: (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) شما چه کسانی را همراه خود می بردید؟ [پیامبر] فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام [را می بردم]». روایت دیگری را طبری نقل کرده و می نویسد:

حدَّثني محمد بن سنان، قال: ثنا أبو بكر الحنفي، قال: ثنا المنذر ابن ثعلبة، قال: ثنا علباء بن أحمير الشكري، قال: لما نزلت هذه الآية: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) الآية، أرسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى عليٍّ وفاطمة وابنيهما الحسن

والحسین، ودعا الیهود لیلاعنهم فقال شاب من الیهود: «ویحکم ألیس عهدکم بالأمس إخوانکم الذین مسخوا قرده وخنزیر؟ لا تلاعنوا. فانتھوا»؛^۱

محمد بن سنان، از ابوبکر حنفی، از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر یشکری نقل می کند که: چون آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی را به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و یهودیان شبانه از نصارا دعوت کردند، آن گاه جوانی یهودی گفت: «وای بر شما! آیا عهد بسته اید که فردا برادران شما به میمون و خوک تبدیل شوند؟ بس کنید و با آنان ملاعنه نکنید».

روایات سیوطی

جلال الدین سیوطی در زمره عالمان اهل سنتی است که به این روایات در تفسیر خود اشاره کرده است. وی در تفسیر در المنثور برخی از این روایات را آورده است. وی می نویسد:

أخرج البيهقي في «الدلائل» من طريق سلمة بن عبد يشوع، عن أبيه، عن جدّه: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتب إلى أهل نجران... فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغد بعدما أخبرهم الخبر، أقبل مشتملا على الحسن والحسين في خميلة له وفاطمة تمشي خلف ظهره، للملاعنة، وله يومئذ عدّة نسوة...؛

بيهقي در دلائل [النبوة] از طریق سلمة بن عبد يشوع، از پدرش، از جدش آورده است که: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اهل نجران نوشت... چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فردای آن روز به ایشان خبر دادند، شب را صبح کرد و با حسن و حسین که در زیر عبای کُرکی بودند، برای ملاعنه آمدند در حالی که فاطمه علیها السلام پشت سر آن ها راه می رفت. [آن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در حالی آورده بود] که در آن هنگام پیامبر چند زن داشت... .

همو در سندی دیگر می نویسد:

أخرج الحاكم - وصححه - وابن مردويه، وأبو نعیم فی (الدلائل) عن جابر، قال:.... فغدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين... .

قال جابر: فيهم نزلت: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) الْآيَةَ.

قال جابر: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ): رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعليّ. (وَأَبْنَاءَنَا): الحسن والحسين. (وَنِسَاءَنَا): فاطمة؛

۱. تفسیر الطبری: ۳ / ۴۰۸ - ۴۱۰.

حاکم این روایت را آورده و آن را تصحیح کرده است. ابن مردویه و ابونعیم در کتاب دلائل النبوة از جابر نقل می کنند که گفت: ... رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سحرگاهان آمد در حالی که دست علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را گرفته بود... جابر گوید: آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) درباره ایشان نازل شده است.

جابر گوید: مراد از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) رسول خدا صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام است، و مراد از (وَأَبْنَاءَنَا) امام حسن و امام حسین علیهما السلام هستند، و مراد از (وَبَنَاتِنَا) فاطمه سلام الله علیها است.

و نیز به طریق دیگری روایت می کند که:

وأخرج أبو نعیم فی (الدلائل) من طریق الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس: ... وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج ومعه عليٌّ والحسن والحسين وفاطمة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إن أنا دعوت فأمنوا أتم». فأبوا أن يلاعنوه وصالحوه على الجزية؛

ابونعیم در کتاب دلائل النبوة از طریق کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس آورده است: ... به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی خارج شد که علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام همراه ایشان بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «وقتی من دعا کردم شما آمین بگوئید»؛ انا نصارا از مباحله ابا کردند و با پیامبر بر پرداخت جزیه به توافق کردند.

در روایت دیگری به نقل از سیوطی آمده است:

وأخرج ابن أبي شيبة، وسعيد بن منصور، وعبد بن حميد، وابن جرير، وأبو نعیم، عن الشعبي... فغدا النبي صلى الله عليه وآله وسلم ومعه الحسن والحسين وفاطمة...؛

ابن ابی شیبیه، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر و ابونعیم از شعبی آورده اند... پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سحرگاهان آمد در حالی که حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام همراه ایشان بودند... .

سیوطی در نقلی دیگر می نویسد:

أخرج مسلم، والترمذی، وابن المنذر، والحاکم، والبيهقي في سننه، عن سعد بن أبي وقاص، قال: لما نزلت هذه الآية: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»؛^۱

مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی (در سنن خود) از سعد بن ابی وقاص نقل می کنند که گفت: وقتی آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواندند و عرضه داشتند: «بارالها، اینان اهل من هستند».

۱. الدر المنثور: ۲ / ۳۸ - ۳۹.

زمخشری داستان مباحله را با تفصیل بیشتری نقل می کند. وی در کشف می نویسد:

وروی أنهم لما دعاهم إلى المباحلة قالوا: «حتى نرجع وننظر». فلما تخالوا قالوا للعاقب - وكان ذا رأيهم - «يا عبدالمسيح! ما ترى؟».

فقال: «والله لقد عرفتم - يا معشر النصارى - أن محمداً نبياً مرسل، ولقد جاءكم بالفصل من أمر صاحبكم، والله ما باهل قوم نبياً قط فعاش كبيرهم ولا نبت صغيرهم، ولئن فعلتم لتهلكن، فإن أبيتكم إلا إلف دينكم والإقامة على ما أنتم عليه، فوادعوا الرجل وانصرفوا إلى بلادكم».

فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد غدا محتضناً الحسين آخذاً بيد الحسنوفاطمة تمشي خلفه وعلى خلفها، وهو يقول: «إذا أنادعوت فأمنوا».

فقال أسقف نجران: «يا معشر النصارى! إنني لأرى وجوهاً لو شاء الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا، ولا يبقى على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة».

فقالوا: يا أبا القاسم! رأينا أن لا نباهلك، وأن نقرّك على دينك وثبت على ديننا.

قال: فإذا أبيتكم المباحلة، فأسلموا يكن لكم ما للمسلمين وعليكم ما عليهم. فأبوا.

وقتی نصارا به مباحله دعوت شدند گفتند: مهلت دهید تا بازگردیم و مشورت کنیم. آن گاه که خلوت

کردند و به عاقب - که در میان آنان صاحب نظر بود - گفتند: ای عبدالمسیح، نظر تو چیست؟

گفت: «ای نصرانیان، سوگند به خدا، به یقین شما آگاهید که محمد پیامبر فرستاده شده است. همانا

پیامبر شما برای شما فصل الخطاب آورده است. سوگند به خدا هیچ قومی با پیامبری مباحله نمی کند

که پس از آن بزرگانشان باقی بمانند و کودکانشان بزرگ شوند، از همین رو اگر مباحله کنید قطعاً

هلاک می شویم و اگر خودداری کنید، حاصل آن انس با دین خود و پابر جایی اعتقاداتان خواهد بود.

پس آن مرد [پیامبر اکرم] را واگذارید و به سرزمین خود بازگردید».

پس رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سحرگاهان آمد، در حالی که حسین علیه السلام را در آغوش

داشت و دست حسن علیه السلام را گرفته بود و فاطمه و علی علیهما السلام نیز پشت سر او می آمدند و

پیامبر می فرمود: «هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید».

اسقف نجران گفت: «ای نصرانیان، به درستی که من چهره هایی رامی بینم که اگر خداوند بخواهد

کوهی را از جا برکند، قطعاً به واسطه آن ها کوه را برخواهد کند. پس مباحله نکنید که هلاک می شوید

و در روی زمین هیچ نصرانی تا روز قیامت باقی نمی ماند».

آنان گفتند: ای ابوالقاسم! نظر ما آن است که مباحله نکنیم و ما به دین تو اقرار می کنیم و بر دین خود ثابت می مانیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اگر از مباحله خودداری می کنید، پس اسلام بیاورید تا آن چه برای مسلمانان و بر مسلمانان است شامل شما هم بگردد». آن ها از پذیرش این پیشنهاد نیز خودداری کردند.

قال: فَإِنِّي أَنَا جَزَكُم.

فقالوا: ما لنا بحرب العرب طاقة، ولكن نصالحك على أن لا تغزونا ولا تخيفنا ولا تردنا عن ديننا، على أن نؤدّي إليك كل عام ألفي حُلّة، ألف في صفر وألف في رجب، وثلاثين درعاً عادية من حديد.

فصالحهم على ذلك، وقال: والذي نفسي بيده، إنّ الهلاك قد تدلّى على أهل نجران، ولو لاعنوا لمُسخوا قردهً وخنازير، ولاضطرم عليهم الوادي ناراً، ولاستأصل الله نجران وأهله حتى الطير على رؤوس الشجر، ولما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا».

وعن عائشة رضي الله عنها: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج وعليه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله، ثمّ جاء الحسين فأدخله، ثمّ فاطمة، ثمّ عليّ، ثمّ قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ).

فإن قلت: ما كان دعاؤه إلى المباحلة إلاّ ليتبين الكاذب منه ومن خصمه وذلك أمر يختصّ به وبمن يكاذبه، فما معنى ضمّ الأبناء والنساء؟

قلت: ذلك أكّد في الدلالة على ثقته بحاله واستيقانه بصدقه، حيث استجرأ على تعريض أعزّته وأفلاذ كبده وأحبّ الناس إليه لذلك، ولم يقتصر على تعريض نفسه له، وعلى ثقته بكذب خصمه حتى يهلك خصمه مع أحبّته وأعزّته هلاك الإستئصال إنّ تمتّ المباحلة.

وخصّ الأبناء والنساء؛ لأنّهم أعزّ الأهل وألصقهم بالقلوب، وربّما فداهم الرجل بنفسه وحارب دونهم حتى يُقتل، ومن ثمّة كانوا يسوقون مع أنفسهم الطعائن في الحروب لتمنعهم من الهرب، ويسمّون الذادة عنهم بأرواحهم حماة الحقائق.

وقدمهم في الذكر على الأنفس، لينبّه على لطف مكانهم وقرب منزلتهم، وليؤدّن بأنّهم مقدّمون على الأنفس مفدون بها.

وفيه دليل لا شيء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء.

وفیه برهان واضح علی صحه نبوه النبی صلی الله علیه وآله وسلم؛ لانه لم یرو أحد من موافق ولا مخالف أنهم أجابوا إلى ذلك؛^۱

گفتند: ما برای جنگ با عرب توان نداریم، لیکن با شما مصالحه (توافق) می کنیم بر این که با ما نجنگید، ما را نترسانید و به ترک عقیده مجبور نکنید. در مقابل هر سال دو هزار جامه به شما می دهیم؛ هزار جامه در ماه صفر و هزار جامه در ماه رجب، به علاوه سی زره عادی از آهن. پیامبر نیز بر این قرار با آنان توافق کرد و فرمود: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، به تحقیق اهل نجران در معرض هلاکت قرار گرفته بودند و چنان چه مباحله می کردند، به میمون و خنزیر مسخ می شدند و سرزمینشان از آتش شعله‌ور می گشت و خداوند نجران و اهل آن حتی پرندگان شاخسارها را مستأصل می کرد و کل نصرانیان از حالی به حال دیگر نمی شدند تا این که هلاک گردند».

از عایشه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منزل خارج شد در حالی که روپوش پشمینی با موهای سیاه بر تن داشت. آن گاه حسن علیه السلام برایشان وارد شد، سپس حسین علیه السلام آمد و بر حضرتش وارد شد. سپس فاطمه علیها السلام و آن گاه علی علیه السلام وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرائت فرمودند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ».

وی در ادامه می نویسد: اگر بگویی دعوت پیامبر تنها برای روشن شدن دروغ گو از میان ایشان و دشمنشان بود و این موضوع به ایشان و تکذیب کننده حضرتش اختصاص دارد، پس ضمیمه کردن فرزندان و زنان به چه معناست؟

می گویم این تأکیدی است بر اعتماد به نفس ایشان و روشن شدن صدق گفتارش، زیرا خود و عزیزان و محبوب ترین مردم و جگرگوشه هایش در معرض این کار [سخت] قرار داد. علاوه بر آن این عمل پیامبر تأکیدی است بر اطمینان آن حضرت به دروغ گو بودن نصارا تا این که به وسیله عزیزان و احباء خود، آنان را هلاک سازد و آنان با پایان مباحله مستأصل گردند.

پیامبر فرزندان و زنان را به این کار اختصاص داد، زیرا عزیزترین افراد خانواده و محبوب ترین آن ها هستند و چه بسا مردی خود را فدای خانواده خود کند و در راه آن ها جنگید تا کشته شوند و از این جهت است که در جنگ ها خانواده خود را به همراه خود می بردند تا مانع فرار آنان از جنگ شوند و مدافع مردها در نبرد باشند به طوری که عزم و اراده مردان را بر جنگ کردن تقویت کنند که به آن زنان، «حماء الحقائق» گفته می شد.

۱. الکشاف عن حقائق التنزیل: ۱ / ۴۳۴ - ۴۳۵.

و در سخن، آن‌ها را بر خود مقدم می‌کردند، تا متوجه جایگاه و قرب منزلتشان باشند و اعلان کنند که خود فدایی آن زنان هستند.

و در این بیان دلیلی است که چیزی قوی‌تر از آن بر فضیلت اصحاب کساء علیهم السلام وجود ندارد. و در آن برهان واضحی است بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم؛ چرا که هیچ کس از موافقان و مخالفان روایت نکرده‌اند که نصرانیان به دعوت پیامبر بر مباحله پاسخ مثبت داده باشند.

توجه به این نکته ضروری است که زمخشری تصریح کرده است که اهل کساء همان خمسه پاک هستند که در مباحله شرکت جستند. به عبارت دیگر مصداق اهل بیت در آیه تطهیر همان کسانی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را برای مباحله به همراه خود برد. از این جا روشن می‌شود که آیات نازل شده درباره اهل بیت علیهم السلام با هم ارتباط دارند و همدیگر را تفسیر می‌کنند.

نکته دیگر این که از دیدگاه زمخشری، همراهی اهل بیت علیهم السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در مباحله قوی‌ترین دلیل بر فضیلت اصحاب کساء علیهم السلام است.

روایت ابن اثیر

ابن اثیر حدیث سعد بن ابی وقاص را به چند سند از ترمذی روایت کرده^۱ و حدیث دیگری را در تاریخش به صورت ارسال مسلمات نقل می‌کند. وی می‌نویسد:

وَأَمَّا نَصْرَائِي نَجْرَانَ، فَأِنَّهُمْ أَرْسَلُوا الْعَاقِبَ وَالسَّيِّدَ فِي نَفَرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَأَرَادُوا مَبَاهِلَتَهُ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ قَالُوا: «هَذِهِ وَجْوهٌ لَوْ أَقْسَمْتُ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَزِيلَ الْجِبَالَ لِأَزَالِهَا». وَلَمْ يَبْأَهْلُوهُ، وَصَالِحُوهُ عَلَى أَلْفِي حُلَّةٍ ثَمَنَ كُلِّ حُلَّةٍ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا، وَعَلَى أَنْ يَضِيفُوا رَسُلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. وَجَعَلَ لَهُمْ ذِمَّةَ اللَّهِ تَعَالَى وَعَهْدَهُ أَلَّا يُفْتَنُوا عَنْ دِينِهِمْ وَلَا يَعْشُرُوا، وَشَرَطَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَأْكُلُوا الرِّبَا وَلَا يَتَعَامَلُوا بِهِ؛^۲

نصارای نجران «عاقب» و «سید» را به همراهی کسی به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستادند و قصد داشتند با ایشان مباحله کنند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام همراه ایشان بودند به سوی آنان رفت.

۱. أسد الغابة في معرفة الصحابة: ۴ / ۲۵ - ۲۶.

۲. الكامل في التاريخ: ۲ / ۲۹۳ - ۲۹۴.

چون نصرانیان ایشان را دیدند، گفتند: «اینان چهره هایی هستند که اگر خدا را سوگند دهند که کوه را از جا برگرداند، قطعاً خداوند این کار را خواهد کرد». از همین رو با پیامبر مباحله نکرده و بر دو هزار جامه با ایشان مصالحه کردند که قیمت هر جامه ای چهل درهم بود. افزون بر آن که فرستادگان رسول خدا را نیز میهمانی دهند. پیامبر پیمان و عهد الهی با آنان بست که از دین خود تجاوز نکنند و از مردم عشر اخذ نکنند و با ایشان شرط کرد که ربا نخورند و معامله ربوی انجام ندهند.

روایت حسکانی

حاکم حسکانی نیز به سند خود روایت می کند:

عن أبي إسحاق السبيعي، عن صلة بن زفر، عن حذيفة بن اليمان قال: جاء العاقب والسيد - أسقفا نجران - يدعوان النبي صلى الله عليه وآله وسلم إلى الملائنة، فقال العاقب للسيد: «إن لآعن بأصحابه فليس بنبي، وإن لآعن بأهل بيته فهو نبي».

فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فدعا علياً فأقامه عن يمينه، ثم دعا الحسن فأقامه عن يساره، ثم دعا الحسين فأقامه عن يمين علي، ثم دعا فاطمة فأقامها خلفه. فقال العاقب للسيد: «لا تلاعنه، إنك إن لآعنته، لا نفلح نحن ولا أعقابنا». فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لو لآعنوني ما بقيت بنجران عين تطرف»؛^۱

از ابواسحاق سبیبی، از صلة بن زفر، از حذیفه بن یمان نقل شده است که گفت: «عاقب» و «سید» - که دو تن از اسقف های نجران بودند - آمدند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به ملاعنه دعوت کردند. عاقب به سید گفت: «اگر او با اصحاب خود به ملاعنه بیاید روشن است که پیامبر نیست، و اگر با اهل بیتش به ملاعنه بیاید، معلوم می شود که پیامبر است». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برخاست و علی علیه السلام را خواند و سمت راست خویش قرار داد، سپس حسن علیه السلام را خواند و سمت چپ خود قرار داد. آن گاه حسین علیه السلام را فراخواند و در سمت راست علی علیه السلام قرار داد و پس از آن فاطمه علیها السلام را خواند و پشت سر خویش قرار داد. عاقب به سید گفت: «با ایشان ملاعنه نکن! اگر با او ملاعنه کنی ما و نسلمان رستگار نخواهیم شد». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «چنان چه با من ملاعنه می کردید در نجران موجود زنده ای باقی نمی ماند».

۱. شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۳ - ۱۶۴.

لازم به ذکر است که این روایت به همان سندی است که در صحیح بخاری از حذیفه نقل شده است، لیکن آن چه مربوط به اهل بیت علیهم السلام بود، در نقل بخاری حذف شده و به جای آن فضیلتی برای ابو عبیده ذکر شده است! که در مباحث بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

روایات ابن کثیر

ابن کثیر در تفسیر خود در این باره می نویسد:

وقال أبو بكر بن مردويه: حدثنا سليمان بن أحمد، حدثنا أحمد بن داود المكي، حدثنا بشر بن مهران، حدثنا محمد بن دينار، عن داود بن أبي هند، عن الشعبي عن جابر، قال: ... فغدا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين... قال جابر: «وفيههم نزلت (نَدَعُ أُنْبَاءَنَا وَأُنْبَاءَكُمْ)» .

وهكذا رواه الحاكم في مستدرکه... ثم قال: صحيح علي شرط مسلم ولم يخرجاه هكذا. قالوا: وقد رواه أبو داود الطيالسي، عن شعبة، عن المغيرة، عن الشعبي، مرسلًا. وهذا أصح. وقد روى عن ابن عباس والبراء نحو ذلك؛^۱

ابوبکر بن مردویه، از سلیمان بن احمد، از احمد بن داوود مکی، از بشر بن مهران، از محمد بن دینار، از داوود بن ابی هند، از شعبی، از جابر نقل می کند که گفت: ... رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سحرگهان آن گاه که دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود، آمد. جابر گوید: «آیه مباحله درباره ایشان نازل شده است که...».

حاکم در مستدرک نیز این چنین روایت می کند... آنگاه می گوید: این حدیث با توجه به شرط مسلم صحیح است، اما آن را به این صورت نقل نکرده است.

می گویند: ابوداوود طیالسی، از شعبه، از مغیره، از شعبی به صورت مرسل آن را روایت کرده، در حالی که این روایت صحیح تر است.

از ابن عباس و براء نیز به همین ترتیب روایت شده است.

همو در تاریخش حدیث بخاری را ناقص نقل کرده، آن گاه داستان مباحله را به نقل از بیهقی و وی نیز به نقل از حاکم و او نیز به سندش از سلمه بن عبدیسوع، از پدرش، از جدش روایت می کند و در آن نامی از علی علیه السلام به میان نیاورده است!^۲
ملا علی قاری نیز در شرح حدیث مباحله می نویسد:

۱. تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۳۷۸ - ۳۷۹.

۲. ر.ک: البدايه والنهائيه: ۵ / ۶۵؛ السيرة النبوية (ابن کثیر): ۴ / ۱۰۱ - ۱۰۳.

عن سعد بن ابی وقاص، قال: لما نزلت هذه الآية - أي المسماء بآية المباهلة - (ندع أبناءنا وأبنائكم) أولها (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم)، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علياً: فنزله منزلة نفسه لما بينهما من القرابة والأخوة، وفاطمة، أي لأنها أخص النساء من أقاربه، وحسناً وحسيناً؛ فنزلهما منزلة ابنه صلى الله عليه وآله وسلم، فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي»؛ أي: أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. رواه مسلم؛^۱

از سعد بن ابی وقاص نقل شده است که گفت: وقتی این آیه - که به آیه مباحله نامیده شده است - و ابتدای آن که (ندع أبناءنا وأبنائكم) است نازل شد، [خداوند فرمود]: (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم)، پس از آن رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، علی، علیه السلام را فراخواند و به جهت قرابت و برادری که میان آن ها بود او را در جایگاه نفس خویش قرار داد و فاطمه علیها السلام را فراخواند؛ چرا که او مخصوص ترین زنان از نزدیکانش بود و حسن و حسین علیهما السلام را در جایگاه فرزندان قرار داد و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل بیت من هستند. هر ناپاکی را از ایشان دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». این حدیث را مسلم روایت کرده است.

کتمان حقایق و تحریف در خبر مباحله

از آن جا که آیه مباحله و عملکرد پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به روشنی بیان گر یکی از بزرگترین فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است و به خوبی بر امامت و خلافت بلافصل حضرتش دلالت دارد، از این رو برخی پیروان مکتب سقیفه در کتمان و تحریف آن بسیار می کوشند. علی رغم آن که به اعتراف بسیاری از عالمان بزرگ سنی این حدیث متواتر است؛ اما برخی نواصب با روش هایی متعصبانه به نفی آن پرداخته اند. در ادامه به برخی از تلاش های معاندان برای کتمان حقایق و تحریف واقعیات اشاره می کنیم.

۱- کتمان اصل خبر

برخی سیره نویسان علی رغم پرداختن به سیره و احوالات رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، به داستان مباحله هیچ اشاره ای نکرده اند، گویا چنین واقعه ای در تاریخ رخ نداده است! داستان مباحله در قرآن آمده و از دلایل محکم بر نبوت خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله وسلم و حقانیت دین مقدس اسلام به شمار می رود و با این حال چون در این قصه فضیلتی هم برای اهل

۱. مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح: ۱۷ / ۴۹۲.

بیت علیهم السلام بیان شده است، به همین جهت حق ستیزان و نورگریزان کوشیده اند از نمایان شدن و درخشش حقیقت جلوگیری کنند. البته این پرده پوشی و کتمان تنها در این داستان منحصر نیست و بسیاری از حوادث مهم در زندگی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ارتباطی با مناقب اهل بیت علیهم السلام داشته، در کتاب های مهم سیره و تاریخ منعکس نشده است.

از متون تاریخی و سیره های متقدم و مهمی که به داستان مباحثه اشاره نکرده اند می توان سیره ابن هشام را نام برد. افزون بر آن ابن سید الناس - که یکی از محدثان بزرگ اهل تسنن به شمار می رود و سنیان از وی بسیار تجلیل می کنند - به تبع ابن هشام در کتاب خود *عیون الأثر فی المغازی والسیر* از داستان مباحثه ذکری به میان نیاورده است. هم چنین ذهبی در *تاریخ الإسلام* از مباحثه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با نصرانیان سخنی نگفته است.

ابن سید الناس تعامل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با نصرانیان نجران را چنین گزارش می کند:

ثُمَّ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ فِي شَهْرِ رَجَبِ الْآخِرِ أَوْ جُمَادَى الْأُولَى سَنَةَ عَشْرٍ، إِلَى بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ بَنِي نَجْرَانَ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ أَنْ يِقَاتِلَهُمْ، ثَلَاثًا، فَإِنْ اسْتَجَابُوا فَاقْبَلْ مِنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَاقَاتِلَهُمْ.

فَخَرَجَ خَالِدٌ حَتَّى قَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَبَعَثَ الرِّكْبَانَ يَضْرِبُونَ فِي كُلِّ وَجْهِ وَيَدْعُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَيَقُولُونَ: «أَيُّهَا النَّاسُ أَسْلَمُوا تَسْلَمُوا»، فَأَسْلَمَ النَّاسُ وَدَخَلُوا فِيمَا دَعَا إِلَيْهِ، فَأَقَامَ فِيهِمْ خَالِدٌ يَعَلِّمُهُمُ الْإِسْلَامَ، وَكَتَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ.

فَكَتَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُقْبَلَ وَيُقْبَلَ مَعَهُ وَفَدَهُمْ، فَأَقْبَلَ وَأَقْبَلَ مَعَهُ وَفَدَهُمْ، مِنْهُمْ قَيْسُ بْنُ الْحَصِينِ ذِي الْقِصَّةِ... .

وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ قَيْسُ بْنُ الْحَصِينِ، فَرَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فِي بَقِيَّةِ مَنْ شِوَالٍ أَوْ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَلَمْ يَمْكُثُوا إِلَّا أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ حَتَّى تَوَفَّى رَسُولُ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولید را در ماه ربیع الآخر یا جمادی الأول سال دهم، به سوی بنو حارث بن کعب در نجران فرستاد و به او دستور داد تا پیش از جنگ، آنان را سه بار به اسلام دعوت کند، آن گاه اگر پاسخ مثبت دادند از آنان بپذیرد و در غیر این صورت با آن ها بجنگد.

خالد به سمت آنان حرکت کرد تا بر آنان وارد شد. وی سوارهایی را به محله های مختلف فرستاد و آن ها به هر سویی رفته و اهالی آن جا را به اسلام فرامی خواندند و می گفتند: «ای مردم، اسلام

۱. عیون الأثر: ۲۹۷/۲ - ۲۹۸. هم چنین ر.ک: السیرة النبویة (ابن هشام): ۱۰۱۲/۴؛ تاریخ الإسلام: ۶۹۸/۲.

بیاورید تا در امان باشید». مردم نیز اسلام آورده و در آن چه بدان دعوت شده بودند داخل می گشتند و خالد به میان آن ها می رفت و اسلام را به آنان تعلیم می داد و این داستان را برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نوشت!

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز به وی نوشتند که به همراه هیئتی از نجرانیان بازگرد. خالد بن ولید نیز به همراه هیئتی از آنان بازگشت و قیس بن حصین ذوالقصره یکی از اعضای آن هیأت بود... و پیامبر قیس بن حصین را به ریاست آنان گمارد.

آنان در ایامی که از شوال باقی مانده بود و یا در ذوالقعدة به سوی قوم خود بازگشتند و هنوز چهار ماه نگذشته بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رحلت کردند.

چنان که مشاهده می شود، در این نقل هیچ اشاره ای به داستان مباحله وجود ندارد و داستان به گونه ای متفاوت با سایر منابع ذکر شده است.

۲- کتمان حدیث مباحله

در برخی از منابع سنیان اصل داستان، مجادله و محاجه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با نصرانیان بیان شده است، اما از حدیث مباحله ذکری به میان نیامده است. بخاری در تحریفی آشکار روایت حدیفه را تحت عنوان «قصه اهل نجران» در کتاب المغازی بدین صورت نقل می کند:

حدیثی عباس بن الحسین، حدیثی یحیی بن آدم، عن اسرائیل، عن ابي إسحاق، عن صلۀ بن زفر، عن حدیفه، قال: جاء العاقب والسید - صاحبا نجران - إلى رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، يريدان أن يلاعنا. قال: فقال أحدهما لصاحبه: «لا تفعل، فوالله لئن كان نبياً فلاعنا لا نفلح نحن ولا عقبنا من بعدنا». قال: «إننا نعطيك ما سألتنا وأبعث معنا رجلاً أميناً ولا تبعث معنا إلا أميناً»، فقال: «لأبعثن معكم رجلاً أميناً حق أمين».

فاستشرف له أصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، فقال: «قم يا أبا عبيدة بن الجراح». فلما قام، قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: «هذا أمين هذه الأمة».

عباس بن حسین، از یحیی بن آدم، از اسرائیل، از ابواسحاق، از صلۀ بن زفر، از حدیفه نقل کرد که گفت: عاقب و سید - دو تن از اهالی نجران - به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و قصد مباحله با ایشان را داشتند. یکی از آن ها به دیگری گفت: «این کار را نکن، چرا که به خدا سوگند اگر او پیامبر باشد و با ما ملاحظه کند، ما و نسل ما رستگار نخواهیم شد». گفتند: «هرچه از ما بخواهید به شما می دهیم. مردی امین را به همراه ما بفرست و غیر از امین کسی را با ما همراه نکن». پیامبر فرمود: «قطعاً مرد کاملاً امینی را با شما همراه خواهم کرد». آن گاه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به

طمع برگزیده شدن سرهای خود را بالا گرفته بودند که پیامبر فرمود: «ای ابوعبیده بن جراح! برخیز».

چون وی برخاست، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «او امین امت است!»

بخاری در ادامه و در سندی دیگر می نویسد:

حدَّثني محمد بن بشر، حدَّثنا محمد بن جعفر، حدَّثنا شعبه، قال: سمعت أبا إسحاق، عن صلة بن زفر، عن حذيفة رضي الله عنه قال: جاء أهل نجران إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: «أبعث لنا رجلاً أميناً». فقال: «لأبعثنَّ إليكم رجلاً أميناً حقَّ أمين». فاستشرف له الناس، فبعث أبا عبيدة بن الجراح؛^۱

محمد بن بشر، از محمد بن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق، از صلة بن زفر، از حذیفه نقل کرد که گفت: اهل نجران به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند: «مرد امینی را برای ما بفرست». پیامبر فرمود: «قطعاً مردی را به سوی شما خواهم فرستاد که امین است». پس مردم به طمع برگزیده شدن سرهای خود را بالا گرفته بودند، اما پیامبر ابوعبیده جراح را برگزید.

این روایت همان روایتی است که حاکم حسکانی به همین سند از حذیفه بن یمان در شواهد التنزیل نقل کرده است. بخاری این روایت را آورده است، اما سبب ملاحظه را بیان نکرده است. وی هم چنین به نزول آیه مباهله نیز اشاره نکرده و از خروج پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباهله سخنی به میان نیاورده است.

با مطالعه متن روایت بخاری، تحریف و تشویش در عبارات وی کاملاً مشهود است. وی می گوید: «عاقب و سید به قصد ملاحظه آمدند، پس یکی از آن ها به دیگری گفت: «این کار را نکن». چنان که مشاهده می شود، تحریف در این روایت منجر به تناقض و به هم ریختگی در ابتدا و انتهای یک جمله شده است. اگر این دو واقعاً برای ملاحظه آمده بودند، به طور حتم باید اتفاقی افتاده باشد که آنان را از این کار منصرف کرده است، اما در روایت به این اتفاق هیچ اشاره ای نشده است. ابن حجر در شرح این روایت، به صورت کاملاً گزینشی به نزول آیه مبارک مباهله و خروج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به همراه اهل بیت علیهم السلام برای ملاحظه اشاره کرده است. بخاری در ادامه روایت به نقل از نصرانیان می نویسد:

«أنا نعطيكم ما سألتنا»؛ هر چه از ما بخواهی به تو می دهیم.

اما در این روایت و نیز در روایتی که حاکم حسکانی از حذیفه نقل کرده است، از درخواست چیزی توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سخنی به بیان نیامده است. بر اساس روایات دیگر، رسول

۱. صحیح البخاری: ۵ / ۱۲۰. هم چنین ر.ک: إمتاع الأسماع: ۱۴ / ۷۲.

خدا صلی الله علیه وآله وسلم جز دعوت به اسلام و عمل به آن چه قرآن آورده، درخواست دیگری از نصرانیان نداشته است و چون نصرانیان از پذیرش اسلام خودداری کردند، پیامبر به آن ها اعلان جنگ نمود و آنان در ازای پرداخت جزیه صلح کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم توافق نامه ای با آنان امضاء نمود. کاتب این توافق نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است.

بخاری به جهت کتمان فضیلت اهل بیت علیهم السلام، حدیث مباهله را در این روایت حذف کرده و به جای آن فضیلتی برای ابوعبیده جراح جعل می کند! وی در این روایت ساختگی مدعی شده است که وقتی نجرانیان فرستاده ای از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردند، پیامبر ابوعبیده را با آنان فرستاد! این در حالی است که ابن حجر روایتی را به نقل از ابن اسحاق می آورد که در آن تصریح شده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به سوی نجران فرستاده اند. وی پس از بیان این نکته در صدد رفع تعارض برآمده، می نویسد:

وقد ذکر ابن إسحاق أن النبي صلی الله علیه وآله وسلم بعث علياً إلى أهل نجران ليأتيه بصدقاتهم وجزيتهم. وهذه القصة غير قصة أبي عبدة؛ لأن أبا عبدة توجه معهم، فقبض مال الصلح ورجع، وعلياً أرسله النبي صلی الله علیه وآله وسلم بعد ذلك يقبض منهم ما استحق عليهم من الجزية ويأخذ ممن أسلم منهم ما وجب عليه من الصدقة. والله أعلم؛^۱

ابن اسحاق می نویسد: پیامبر علی علیه السلام را به سوی نجران فرستاد تا صدقات و جزیه های آنان را بیاورد و این داستان غیر از داستان ابوعبیده است؛ زیرا ابوعبیده با آنان رفت و وجه المصالحه را گرفت و بازگشت، در حالی که پیامبر پس از آن علی علیه السلام را فرستاد و او به میزانی که لازم بود از آنان جزیه گرفت و از کسانی که مسلمان شده بودند، صدقات واجبشان را دریافت کرد. البته خدا داناتر است.

اما بر اساس روایات دیگر، آن ها وجه المصالحه ای پرداخت نکرده اند، بلکه به پرداخت جزیه تن دادند و به محتوای نامه ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای آنان نوشته بود ملتزم شدند. از جمله ملتزم به پرداخت دو هزار جامه در سال که هزار جامه در ماه رجب و هزار جامه در ماه صفر بدهند. ابوبکر و عمر نیز بر اساس همین قرارداد، از نصرانیان جزیه می گرفتند تا این که عثمان مقداری از آن را به آنان بخشید و در نامه ای نوشت:

إني قد وضعت عنهم من جزيتهم مائتي حلة لوجه الله؛^۲

۱. فتح الباری: ۸ / ۷۴.

۲. فتوح البلدان: ۱ / ص ۷۹ / ش ۲۰۱.

من از جزیه آنان به خاطر خدا، دو بیست جامه کسر کردم.

در روایات متعددی آمده است که نصرانیان در ایام باقی مانده از شوال یا ذوالقعدة به محل خود بازگشتند و قرار شد دو ماه در سال، یعنی در ماه رجب و ماه صفر جزیه بپردازند. از آخر شوال تا ماه صفر سه ماه فاصله زمانی وجود دارد، از همین رو آن چه ابن حجر در جمع بین دو نقل (یعنی در سال ابو عبیده جراح و یا فرستاده شدن امیرالمؤمنین علیه السلام) بیان می کند صحیح نیست. او می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ابو عبیده را به همراه هیأت نصرانیان به نجران فرستاد تا وجه المصلحه را دریافت کند، در صورتی که براساس توافق پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با اهل نجران، آن ها می بایست در ماه صفر نخستین جزیه را پرداخت می کردند، نه در ماه شوال یا ذوالقعدة.

بنابراین روشن شد که بخاری با تصرف در روایت و تحریف آن، دچار تناقضات آشکاری شده است. علاوه بر بخاری، ابن سعد نیز در نقل داستان تصرفاتی کرده است. وی ذیل عنوان «وفد نجران» می نویسد:

كتب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى أهل نجران، فخرج إليه وفدهم أربعة عشر رجلا من أشرفهم نصارى، فيهم العاقب وهو عبدالمسيح... ودعاهم إلى الإسلام، فأبوا، وكثر الكلام والحجاج بينهم، وتلا عليهم القرآن، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إن أنكرتم ما أقول لكم فهلّم أباهلكم». فانصرفوا على ذلك.

فغدا عبدالمسيح ورجلان من ذوى رأيهم على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: «قد بدا لنا أن لا نباهلك، فاحكم علينا بما أحببت، نعطك ونصالحك»، فصالحهم على ألفى حلة... . وأشهد على ذلك شهوداً، منهم: أبو سفیان بن حرب، والأقرع بن حابس، والمغيرة بن شعبة، فرجعوا إلى بلادهم، فلم يلبث السيد والعاقب إلا يسيراً حتى رجعا إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم، فأسلما، وأنزلهما دار أبي أيوب الأنصاري.

وأقام أهل نجران على ما كتب لهم به النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى قبضه الله؛^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اهل نجران نامه نوشت. آن گاه هیأتی از آنان شامل چهارده تن از اشرف نصارا به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حرکت کردند. در میان اعضای هیأت، عاقب معروف به عبدالمسیح نیز حضور داشت... پیامبر آنان را به اسلام دعوت کرد، ولی آنان از پذیرش دعوت خودداری کردند. بحث و گفتگو میان آنان و پیامبر بالا گرفت و رسول خدا صلی الله علیه وآله

۱. الطبقات الكبرى: ۱ / ۳۵۷ - ۳۵۸.

وسلم برای آنان قرآن تلاوت کرد و فرمود: «چنان چه پیشنهاد مرا نمی پذیرید، برای مباحله آمده شویید». آنان جهت آمده شدن برای مباحله رفتند. سحرگاهان عبدالمسیح به همراه دو تن از صاحب نظران نصرانی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و عرضه داشتند: «رای ما بر آن تعلق گرفته که با شما مباحله نکنیم، پس هر آن چه دوست می داری حکم کن تا به تو بدهیم و بر آن با شما مصالحه کنیم». پس پیامبر با آنان مصالحه کرد... .

شاهدانی بر این قرارداد شهادت دادند، از جمله ابوسفیان بن حرب، أقرع بن حابس و مغیره بن شعبه. نصرانیان به سرزمین خود بازگشتند. طولی نکشید که سید و عاقب نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بازگشتند و اسلام آوردند و پیامبر آن ها را در منزل ابویوب انصاری اسکان داد. اهل نجران بر توافقی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای آن ها نوشته بود عمل می کردند تا آن که حضرتش رحلت کرد.

چنان که مشاهده می گردد، ابن سعد نیز به حدیث مباحله و خروج رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به همراه اهل بیت علیهم السلام برای ملاحنه با نصرانیان هیچ اشاره ای نکرده است. طبری نیز در تاریخ خود در بیان وقایع سال دهم هجری بسیار مختصر به پیمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با نصرانیان اشاره کرده، ولی از حدیث مباحله سخنی به میان نیاورده است. وی می نویسد:

وفیها وفد العاقب والسیّد من نجران، فکتب لهما رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کتاب الصلح؛^۱

در این سال (دهم هجری) هیأت عاقب و سید از نجران وارد شدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیمان نامه صلح با آنان نوشت.

وی درباره «خروج أمرا وعمّال صدقات» می نویسد:

وبعث علی بن ابی طالب إلی نجران لیجمع صدقاتهم ویقدم علیه بجزیتهم؛^۲

علی بن ابی طالب علیهما السلام را به نجران فرستاد تا صدقات آنان را جمع کند و جزیه آنان را بیش از آن اخذ کند.

این نقل با حدیثی که بخاری نقل کرده و در آن ابوعبیده به عنوان نماینده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای اعزام به نجران معرفی شده است تعارض دارد. اما به هر حال در تاریخ طبری نیز

۱. تاریخ الطبری: ۲ / ۳۹۴.

۲. همان: ۴۰۰ - ۴۰۱. هم چنین ر.ک: الکامل (ابن اثیر): ۲ / ۳۰۱؛ تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۵۹؛ إمتاع الأسماع: ۲ / ۱۰۲ و ۳۶۸ / ۹.

حدیث مباحله مطرح نشده است و گویا در سال دهم هرگز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل بیت علیهم السلام برای مباحله با نصرانیان خارج نشده اند!

ابن جوزی نیز درباره حوادث سال دهم هجری و تعامل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با نجرانیان توضیح بیشتری نمی دهد و می نویسد:

فی سنة عشر من الهجرة ايضاً قدم العاقب والسيد من نجران وكتب لهم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم كتاب صلح؛^۱

در سال دهم هجرت هم چنین عاقب و سید از نجران وارد شدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیمان نامه صلحی با آنان نوشت.

ابن خلدون نیز هر چند با اندکی تفصیل به نقل این داستان پرداخته است، اما او هم به حدیث مباحله اشاره نکرده است. در تاریخ ابن خلدون آمده است:

(وفیها) قدم وفد نجران النصارى فى سبعين راکباً، يقدمهم أميرهم العاقب عبدالمسيح من كنده، وأسقفهم أبو حارثة من بكر بن وائل والسيد الأيهم، وجادلوا عن دينهم، فنزل صدر سورة آل عمران، وآية المباحلة، فأبوا منها، وفرقوا وسألوا الصلح، وكتب لهم به على ألف حلة فى صفر وألف فى رجب، وعلى دروع ورماح وخيل وحمل ثلاثين من كل صنف، وطلبوا أن يبعث معهم والياً يحكم بينهم، فبعث معهم أبا عبدة بن الجراح، ثم جاء العاقب والسيد وأسلما؛^۲

در این سال هیأتی از نصرانیان نجران با هفتاد سوار وارد شدند و فرمانده خود عاقب عبدالمسیح از قبیله کنده و اسقفشان ابو حارثه از قبیله بکر بن وائل و سید ایهم را پیشاپیش فرستادند و به دفاع از دین خود مجادله کردند. پس سوره آل عمران و آیه مباحله نازل شد و آن ها از مباحله خودداری کردند، متفرق شدند و صلح طلبیدند. پیامبر برای آن ها نوشت که هزار جامه در صفر و هزار جامه در رجب (به عنوان جزیه) بدهند و نیز به تعداد سی زره، سی نیزه، سی اسب و سی بُنه بپردازند. نصرانیان از پیامبر خواستند تا والی ای با آنان بفرستد تا میان آن ها حکم کند، از همین رو پیامبر ابوعبیده جراح را همراه آنان فرستاد. سپس عاقب و سید بازگشتند و اسلام آوردند.

حذف نام امیرالمؤمنین از حدیث

۱. المنتظم فی تاریخ الأمم والملوک: ۴ / ۳، حوادث سال دهم.

۲. تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۵۷.

روشن شد که در برخی منابع تاریخی، اساساً داستان مباحله نیامده است و برخی دیگر از منابع به داستان اشاره کرده اند، اما از خروج پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به همراه اهل بیت علیهم السلام برای مباحله سخنی به میان نیآورده اند. افزون بر آن در برخی از منابع، حدیث مباحله نقل شده است، اما نامی از امیرالمؤمنین علیه السلام به میان نیامده است!

پیش از این بیان شد که ابن کثیر در کتاب تاریخ خود، داستان مباحله را از بیهقی، از حاکم و به اسناد او از جد سلمه بن عبدیشوع نقل می کند، اما در این روایت نام امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده است.

شعبی در میان اهل سنت از عالمان بزرگ به شمار می رود. وی در تحریفی آشکار حدیث مسلم را پس از حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است.

ابوحیان اندلسی در تفسیر بحرالمحیط می نویسد:

(نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) أی: يدع كل مني ومنكم أبناءه ونساءه ونفسه إلى المباحلة.

وظاهر هذا أن الدعاء والمباحلة بين المخاطب: بقل، وبين من حاجه، وفسر على هذا الوجه: الأبناء بالحسن والحسين، ونسائه: فاطمة، والأنفس: بعلي.

قال الشعبي: ويدل على أن ذلك مختص بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم مع من حاجه ما ثبت في صحيح مسلم من حديث سعد بن أبي وقاص، قال: لما نزلت هذه الآية: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم: فاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»؛^۱

(نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، یعنی هر یک از ما و شما فرزندان، زنان و جانش را برای مباحله فرامی خواند.

ظاهر آیه آن است که نفرین و مباحله میان کسی که در آیه مخاطب «قل» قرار گرفته و کسی که با او مجادله کرده است خواهد بود و با توجه به این وجه، ابناء به حسن و حسین علیهما السلام، نساء به فاطمه علیها السلام و انفس به علی علیه السلام تفسیر می شود.

شعبی گوید: آیه دلالت دارد که آن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و کسی که با او مجادله می کرده اختصاص دارد. این گونه برداشت از روایت را می توان براساس آن چه که در صحیح مسلم از حدیث سعد بن ابی وقاص آمده است استفاده نمود. در صحیح مسلم آمده است: وقتی این آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ

۱. تفسیر البحر المحیط: ۲ / ۵۰۲.

أُبْنَاءَنَا وَأُبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا

خواند و عرض کرد: «بارالها، اینان اهل من هستند».

چنان که مشاهده می شود، شعبی حدیث مسلم را تحریف و نام امیرالمؤمنین علیه السلام را از آن حذف کرده است. روایت صحیح مسلم چنین است:

دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا...؛^۱

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند.

بلاذری یکی از مورخان بزرگ اهل سنت در کتاب فتوح البلدان، تحت عنوان «صلح نجران»

داستان را چنین نقل می کند:

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: (ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ * إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - إِلَى قَوْلِهِ: - الْكَاذِبِينَ)، فَقَرَأَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ دَعَاهُمَا إِلَى الْمَبَاهِلَةِ، وَأَخَذَ بِيَدِ فَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِمُصَاحِبِهِ: اصْعَدِ الْجَبَلَ وَلَا تَبَاهِلَهُ، فَإِنَّكَ إِنْ بَاهَلْتَهُ بَوَّءْتَ بِاللَعْنَةِ. قَالَ: فَمَا تَرَى؟ قَالَ: أَرَى أَنْ نَعْطِيَهُ الْخِرَاجَ وَلَا نَبَاهِلَهُ...؛^۲

خدای تعالی این آیات را نازل فرمود: (ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ * إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - إِلَى قَوْلِهِ: - الْكَاذِبِينَ). پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این آیات را بر آن دو خواند و ایشان را به مباهله دعوت کرد، در حالی که دست فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را (برای مباهله) گرفته بود. پس یکی از آن دو به دیگری گفت: بالای کوه برو و با او مباهله نکن، زیرا چنان چه با او مباهله کنی دچار لعنت می گردی. گفت: نظر تو چیست؟ گفت: به نظر من به او خراج دهیم و با او مباهله نکنیم... .

ابن قیّم یکی از شاگردان ابن تیمیه و متعصب تر از اوست! وی کتابی تألیف کرده و در آن مسائل فقهی و غیر فقهی را از سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استنباط کرده است. نام این کتاب زاد المعاد فی هُدی خیر العباد است. وی در این کتاب می نویسد:

۱. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۱. در برخی از صحاح سته و غیر صحاح نیز به همین صورت آمده است؛ ر.ک: مسند أحمد: ۱ / ۱۸۵؛ سنن الترمذی: ۴ / ۲۹۳ - ۲۹۴ / ح ۴۰۸۵ و ۵ / ۳۰۲ / ح ۳۸۰۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۳؛ تحفه الأحوذی: ۸ / ۲۷۸؛ مسند سعد بن أبی وقاص: ۵۱ / ح ۱۹؛ شواهد التنزیل: ۱ / ۱۶۱ / ح ۱۷۲؛ الدرّ المنثور: ۲ / ۳۹؛ تفسیر الآلوسی: ۳ / ۱۹۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۷۹؛ أسد الغابۃ: ۴ / ۲۶ و منابع دیگر.

۲. فتوح البلدان: ۱ / ۷۶ - ۷۷ / ش ۱۹۹.

روينا عن أبي عبد الله الحاكم، عن الأصم، عن أحمد بن عبد الجبار، عن يونس بن بكير، عن سلمة بن عبد يسوع^١، عن أبيه، عن جدّه، قال يونس - وكان نصرانياً فأسلم - : إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتب إلى أهل نجران... .

فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغد بعد ما أخبرهم الخبر، أقبل مشتملاً على الحسن والحسين رضي الله عنهما في خميل له وفاطمة رضي الله عنها تمشي عند ظهره للمباهلة، وله يومئذ عدة نسوة...^٢

و از ابو عبدالله حاکم، از اصم، از احمد بن عبد الجبار، از يونس بن بکیر، از سلمه بن يوشع، از پدرش، از جدش روایت شده است که يونس - که نصرانی بود و مسلمان شد - گفت: «همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم برای اهل نجران نوشت... .

فردای آن روز رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم صبح کرد و در حالی که حسن و حسین در زیر عبای کرکی بودند، برای ملاعنه آمدند و فاطمه علیها السلام پشت سر آن ها راه می رفت و این در حالی بود که در آن هنگام پیامبر چند زن داشت».

ابن کثیر نیز در «البدایة والنهایة»، «تفسیر» و «سیره» خود، نام

امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف کرده است.^٣

شعبی و چگونگی نقل داستان مباهله از وی

جریان مباهله به صورت های زیر از شعبی نقل شده است:

یکم: در روایتی که شعبی از جابر بن عبدالله نقل می کند، به نزول آیه مباهله درباره امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امام مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام تصریح شده است.

دوم: در روایتی که برخی از اهل تسنن - از جمله سیوطی - از شعبی نقل می کنند، نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده است.^٤ این روایت را ابن حمید، از جریر، از مغیره، از شعبی نقل می کند. طبری پس از ذکر این خبر^١ می نویسد:

١. در برخی از منابع «یشوع» آمده است.

٢. زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ٣ / ٦٣١ - ٦٣٣.

٣. البدایة والنهایة: ٥ / ٦٤. تفسیر ابن کثیر: ١ / ٣٧٧ - ٣٧٨؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ٤ / ١٠١ - ١٠٣؛ هم چنین ر.ک: تفسیر آلوسی: ٣

/ ١٨٦؛ الدرّ المنتور: ٢ / ٣٨؛ العجّاب فی بیان الأسباب: ٢ / ٦٥٨؛ إمتاع الأسماع: ١٤ / ٦٧ - ٦٩؛ در تمامی این منابع، این حدیث از

کتاب «دلایل النبوة» بیهقی با همین سند روایت شده است.

٤. الدرّ المنتور: ٢ / ٣٩.

حدَّثنا ابن حميد. قال: ثنا جرير، قال: فقلت للمغيرة: «إنَّ الناس يروون في حديث أهل نجران أن علياً كان معهم!»!

فقال: «أما الشعبي فلم يذكره، فلا أدري لسوء رأى بنى أمية في عليٍّ أو لم يكن في الحديث»؛^٢

ابن حميد، از جرير نقل می کند که به مغیره گفتم: «مردم در حدیث اهل نجران روایت می کنند که علی علیه السلام نیز همراه (پیامبر، حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام) بوده است!». مغیره گفت: «شعبی نام امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر نکرده است، اما نمی دانم این به خاطر نظر منفی بنو امیه درباره علی است، یا این که نام او در حدیث نیست».

سوم: در روایت دیگری که از شعبی نقل می شود، نام امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده و به جای آن عبارت «وناس من اصحابه» اضافه شده است. در ادامه به این گونه از تصرفات می پردازیم.

حذف نام امیرالمؤمنین و اضافه کردن «وناس من اصحابه»

این تحریف تنها در روایتی که ابن شُبّه از شعبی نقل می کند صورت گرفته است. ابن شُبّه نمیری در تاریخ المدینه می نویسد:

حدَّثنا أبو الوليد أحمد بن عبدالرحمن القرشي، قال: حدَّثنا الوليد بن مسلم، قال: حدَّثنا إبراهيم بن محمد الفزاري، عن عطاء بن السائب، عن الشعبي، قال: قدم وفد نجران، فقالوا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أخبرنا عن عيسى...» قال: فأصبح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وغدا حسن وحسين وفاطمة وناس من أصحابه، وغدوا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا: «ما للملاعنة جثناك، ولكن جثناك لتفرض علينا شيئاً نوذبه إليك»؛^٣

ابوولید احمد بن عبدالرحمان قرشی، از ولید بن مسلم، از ابراهیم بن محمد فزاری، از عطاء بن سائب، از شعبی نقل کرد: هیأت نجران آمد، آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشتند: «درباره عیسی به ما خبر بده...». فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سحرگاهان حسن، حسین، فاطمه و عده ای از اصحاب پیامبر بیرون آمدند و نصرانیان نیز صبح زود خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و گفتند: «ما برای ملاعنه نیامده ایم، لیکن نزد تو آمده ایم تا چیزی بر ما مقرر کنی و ما آن را بپردازیم».

١. تفسیر الطبری: ٣ / ٤٠١.

٢. همان: ٣ / ٤٠٧.

٣. تاریخ المدینه: ٢ / ٥٨٠ - ٥٨٢.

روشن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تنها با اهل بیت علیهم السلام به مباحله با نصرانیان رفته اند، پس اگر منظور از عبارت «وغدا حسن وحسین وفاطمه وناس من أصحابه» خروج آن ها با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای مباحله باشد، کذب بودن خبر مسلم خواهد بود. بر فرض قبول این که عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همراه ایشان بودند، اما باز این سؤال پیش می آید که راوی به چه انگیزه ای نام امیرالمؤمنین علیه السلام را حداقل در میان آن ها ذکر نمی کند؟

البته معلوم نیست که این تحریفات از سوی شعبی صورت گرفته یا از سوی کسانی که حدیث را از وی روایت کرده اند؛ ولی آن چه مسلم است، تمایل شدید شعبی به بنو امیه است. پیش از این گفتیم که در تفسیر طبری، این احتمال مطرح شده که حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت دید منفی بنو امیه درباره آن حضرت بوده است.^۱

بنابراین بعید نیست که شعبی جهت تأمین نظر بنو امیه، حدیث مباحله را تحریف کرده باشد؛ چرا که وی امین آل مروان و قاضی کوفه^۲ بوده است.^۳ هم چنین به عبدالملک بن مروان تقرب داشته و از ندیمان وی به شمار می رفته است.^۴

تحریف حدیث و اضافه کردن نام «عایشه و حفصه»!

در برخی از روایات، نام عایشه و حفصه نیز به جمع همراهان رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مباحله اضافه شده است! در السیره الحلییه آمده است:

انهم وادعوه علی الغد، فلما أصبح صلی الله علیه وآله وسلم أقبل ومعه حسن وحسین وفاطمه

وعلی رضی الله عنهم وقال: «اللهم هؤلاء أهلی ...».

وعن عمر، أنه قال للنبي صلی الله علیه وآله وسلم: «لو لاعتهم يا رسول الله، بيد من كنت تأخذ؟».

قال صلی الله علیه وآله وسلم: «أخذ بيد علي وفاطمه والحسن والحسين وعائشة وحفصة».

وهذا أي زيادة عائشة وحفصة في هذه الرواية دلّ عليه قوله تعالى: (ونساءنا

ونساءكم) وصالحوه صلی الله علیه وآله وسلم علی الجزية؛^۵

۱. ر.ک: تفسیر الطبری: ۳ / ۴۰۷؛ الطبقات الكبرى: ۶ / ۲۵۲.

۲. نصب الرایة: ۵ / ۵۲؛ تغلیق التعلیق: ۵ / ۲۸۷؛ تفسیر الثعالبی: ۱ / ۷۷.

۳. الطبقات الكبرى: ۶ / ۲۵۲؛ نصب الرایة: ۵ / ۵۲؛ تغلیق التعلیق: ۵ / ۲۸۷؛ تفسیر الثعالبی: ۱ / ۷۷.

۴. الأعلام (زرکلی): ۳ / ۲۵۱.

۵. السیره الحلییه: ۳ / ۲۳۶. ابن حجر این روایت را از روایت های غریبی دانسته است که مقاتل نقل کرده است. وی می گوید:

«ومن مستغربات مقاتل بن سلیمان أنه نقل فی هذه القصّة أن عمر قال للنبي صلی الله علیه وآله وسلم: «لو لاعتهم بيد من كنت تأخذ؟».

قال: «بيد علي وفاطمه والحسن والحسين وعائشة وحفصة»؛ العجائب فی بیان الأسياب: ۲ / ۶۸۶.

نصرانیان مباحله را به فردا موکول کردند، پس صبحگاهان، تشریف آوردند در حالی که حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام همراه ایشان بودند و پیامبر عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند...».

از عمر نقل شده که به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت: «ای رسول خدا، اگر با آنان ملاعنه می کردی از میان امت دست چه کسانی را می گرفتی؟». پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «دست علی، فاطمه، حسن، حسین، عایشه و حفصه را می گرفتم». و فراز «نساءنا ونساءکم» بر این موضوع - یعنی اضافه کردن نام عائشه و حفصه - دلالت می کند.

تحریف حدیث با حذف نام حضرت فاطمه

تنها در یک روایت چنین تحریفی صورت گرفته است که نام بضعه رسول الله، حضرت زهرا سلام الله علیها حذف شده است و آن روایتی است که ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، در ترجمه عثمان بن عفان آورده است. وی می نویسد:

أخبرنا ابو عبدالله محمد بن ابراهیم، أنبا أبو الفضل بن الکریدی، أنبأنا أبو الحسن العتقی، أنا أبو الحسن الدارقطنی، أنا أبو الحسن أحمد بن قاج، أنا محمد بن جریر الطبری، - املاءً - أنا سعید بن عنبسه الرازی، أنا الهیثم بن عدی، قال: سمعت جعفر بن محمد، عن أبيه في هذه الآية (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، قال: «فجاء بأبي بكر وولده، وبعمرو ولده، وبعثمان وولده، وبعلی وولده»؛^۱

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم، از ابوالفضل بن کریدی، از ابوالحسن عتقی، از ابوالحسن دارقطنی، از ابوالحسن احمد بن قاج، از محمد بن جریر طبری - بر ما املا کرد - که سعید بن عنبسه رازی، از هیثم بن عدی روایت کرد که گفت: از جعفر بن محمد شنیدم که از پدرش درباره آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) گفت: «پیامبر به همراه ابوبکر و فرزندانش، عمر و فرزندانش، و عثمان و فرزندانش، و علی و فرزندانش آمد!».

روشن است که تمام این تلاش ها برای تحریف حدیث مباحله به این جهت است که این حدیث به روشنی بر مناقب اهل بیت علیهم السلام و افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، بدین روی علاوه بر کم اهمیت جلوه دادن آن، با به کارگیری واژه هایی هم چون «قیل»، «روی» و امثال آن، در متن حدیث نیز تصرف می کنند.

۱. تاریخ مدینه دمشق: ۳۹ / ۱۷۷. هم چنین ر.ک: کنز العمال: ۲ / ۳۷۹ / ح ۴۳۰۶؛ الدر المنثور: ۲ / ۴۰؛ فتح القادیر: ۱ / ۳۴۸؛ تفسیر آلوسی: ۳ / ۱۹۰؛ جامع الأحادیث: ۴۰ / ۳۸۳ / ش ۴۳۹۵۱.

فزون و کاستی هایی که در متن حدیث صورت گرفته همه در جهت کتمان حقیقت است، چنان که این تصرفات به حدیث مباحله محدود نمی شود و در حدیث «غدیر» و «منزلت» نیز چنین بازنگری هایی رخ داده است. البته همین امر نشان دهنده دلالت حدیث مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است؛ چرا که در غیر این صورت انگیزه ای به حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام و یا نام فاطمه زهرا سلام الله علیها و یا اضافه کردن نام عایشه و حفصه در کنار حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها وجود نداشت.

تلاش های نافرجام برخی متعصبان تا آنجا ادامه یافته که احادیثی به نام امامان شیعه علیهم السلام نیز حدیث جعل می کنند تا دلالت آیه بر انحصار این فضیلت بر اهل بیت علیهم السلام را با تردید مواجه سازند. با این حال روایتی را که ابن عساکر نقل می کند، توسط هیچ یک از مؤلفان صحاح سته نقل نشده و در هیچ یک از مسانید و معاجم نیامده است؛ از این رو و بر اساس مبانی اهل سنت، این روایت هرگز با روایاتی که احمد، مسلم، ترمذی و امثال آنان نقل کرده اند توان معارضه ندارد. افزون بر آن که آن روایات به نص حاکم نیشابوری متواتر هستند و به اعتراف عالمانی هم چون جصاص، ابن عربی مالکی و ابن طلحه شافعی ثابت و قطعی الصدورند. در مقابل حتی افراد متعصبی هم چون ابن تیمیه نیز به حدیث ابن عساکر اعتماد و اعتناء نمی کنند؛ زیرا که ابن تیمیه نیز به دروغ بودن آن آگاهی داشته است. البته سیوطی،^۱ شوکانی،^۲ و مراغی^۳ بدون این که به دروغ بودن آن اشاره ای کنند، آن را به نقل از تاریخ مدینه دمشق آورده اند. با این وجود آلوسی پس از نقل آن می نویسد:

وهذا خلاف ما رواه الجمهور؛^۴

این بر خلاف چیزی است که جمهور نقل کرده اند.

علاوه بر آن که این حدیث خلاف روایات جمهور اهل سنت است، از نظر سند و متن نیز مخدوش می باشد. برای اثبات این مدعا شرح حال دو تن از راویان آن را به اجمال بررسی می کنیم.

۱- سعید بن عنبسه رازی

در هیچ یک از صحاح، سنن و کتب معتبر دیگر حدیثی از وی نقل نشده است؛ چرا که وی در نظر برخی مجهول و از دیدگاه برخی دیگر کذاب است. ابن ابی حاتم درباره وی می نویسد:

۱. الدرّ المثور: ۲ / ۴۰.

۲. فتح القادیر: ۱ / ۳۴۸.

۳. تفسیر المراغی: ۳ / ۱۷۵.

۴. تفسیر آلوسی: ۳ / ۱۹۰.

سعید بن عنبسه، أبو عثمان الخزاز الرازی... سمع منه أبي ولم يحدث عنه، وقال: «فيه نظر»^۱

سعید بن عنبسه... پدرم از او حدیث استماع می کرد، اما احادیث وی را نقل نمی کرد و می گفت: «درباره شخصیت او تردید وجود دارد».

و نیز می نویسد:

حدَّثنا عبدالرحمن قال: سمعت علي بن الحسين [بن الجنيد]، قال: سمعت يحيى بن معين وسئل عن سعيد بن عنبسه الرازی، فقال: «لا أعرفه». فقيل: إنه حدث عن أبي عبيدة الحداد حديث والآن، فقال: «هذا كذاب»^۲

عبدالرحمن گفت: از علی بن حسین شنیدم که از یحیی بن معین درباره سعید بن عنبسه رازی سؤال شد. وی گفت: «او را نمی شناسم». به او گفته شد: «وی حدیث والآن را از ابو عبیده حداد نقل کرده است». یحیی بن معین گفت: «این شخص (سعید ابن عنبسه) بسیار دروغ گو است». همو می گوید:

حدَّثنا عبدالرحمن، قال: سمعت علي بن الحسين [بن الجنيد]، يقول: سعيد بن عنبسه كذاب. سمعت أبي يقول: كان لا يصدق^۳

عبدالرحمن نقل کرد: از علی بن حسین شنیدم که می گفت: «سعید بن عنبسه بسیار دروغ گو است». [هم چنین] شنیدم پدرم می گفت: «او راست نمی گوید».

۲- هیثم بن عدی

درباره هیثم بن عدی باید گفت که تمامی رجالیان اهل سنت بر کذاب بودن وی اتفاق نظر دارند. ابن ابی حاتم درباره او می نویسد:

سئل يحيى بن معين عن الهيثم بن عدی فقال: «كوفي ليس بثقة، كذاب». سألت أبي عنه، فقال: «متروك الحديث»^۴

۱. الجرح والتعديل: ۴ / ۵۲ / ش ۲۲۷. برای اطلاع بیشتر از حال وی ر.ک: لسان المیزان: ۳ / ۳۹ / ش ۱۴۸؛ مجمع الزوائد: ۲ / ۱۲۵؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۳ / ۶۱۲، ذیل شماره ۳۹۶۹؛ الضعفاء (عقبلی): ۴ / ۴۵۱ / ش ۲۰۸۰؛ میزان الاعتدال: ۲ / ۱۵۴ / ش ۳۲۴۸.

۲. همان.

۳. همان: ۴ / ۵۳.

۴. همان: ۹ / ۸۵ / ش ۳۵۰. هم چنین ر.ک: مجمع الزوائد: ۱ / ۱۴۶ و ۹ / ۴۳؛ تاریخ بغداد: ۱۴ / ۵۳.

از یحیی بن معین درباره هیثم بن عدی سؤال شد. وی گفت: «هیثم کوفی و غیر قابل اعتماد و بسیار دروغ گو است».

از پدرم نیز درباره او پرسیدم، گفت: «حدیث وی متروک است».

ابن حجر در *لسان المیزان* به بررسی شخصیت وی از دیدگاه عالمان اهل سنت پرداخته،

می نویسد:

قال البخاری: لیس بثقة، کان یکذب.

وروی عباس عن یحیی: لیس بثقة کان یکذب.

قال ابو داوود: کذاب.

وقال النسائی و غیره: متروک الحدیث ...

قال المدینی: لا أرضاه فی شیء... وقال النسائی الهیثم منکر الحدیث... قال أبو زرعة: لیس

بشیء.

وقال العجلی: کذاب... .

وقال الساجی: کان یکذب.

وقال أحمد: کان صاحب أخبار وتدلّیس.

وقال الحاکم والنّقاش: حدّث عن الثقات بأحدیث منکره... .

وقال محمود بن غیلان: أسقطه أحمد ویحیی بن معین وأبو خیثمه؛

بخاری گوید: قابل اعتماد نیست و همیشه دروغ می گوید.

یحیی بن معین گوید: قابل اعتماد نیست و دروغ می گوید.

ابوداود گوید: بسیار دروغ گو است.

نسائی و دیگران می گویند: حدیث او متروک است... .

مدینی گوید: من [به نقل] چیزی از او راضی نیستم... .

نسائی می گوید: هیثم منکر الحدیث است... .

ابوزرعه نیز می گوید: او اهمیتی ندارد.

عجلی گوید: او بسیار دروغ گو است.

ساجی گوید: وی دروغ می گوید.

احمد گوید: او اخباری دارد و تدلیس می کند.

۱. *لسان المیزان*: ۶ / ۲۰۹ - ۲۱۰ / ش ۷۴۰.

حاکم و نقّاش می گویند: احادیث منکر و غیر قابل اعتماد را از افراد ثقه نقل می کند.

ابن سکن، ابن شاهین، ابن جارود و دارقطنی نیز وی را در زمره ضعفا برشمرده اند.

محمود بن غیلان گوید: احمد و یحیی و ابوخیثمه او را از اعتبار انداخته اند.

ابن حجر در ذیل حدیثی در *لسان المیزان* می نویسد:

كذلك الحديث - لكون الهیثم فيه - جماعة منهم كالطحاوی فی «مشكل الحديث» والبيهقی

فی «السنن» والنقّاش والجوزجانی فی ما صنّفنا من الموضوعات؛^۱

به خاطر وجود هیثم در سند حدیث، عدّه ای آن را تکذیب کرده اند، از جمله طحاوی در «مشكل

الحديث»، بیهقی در «سنن» و نقّاش و جوزجانی در کتابی که درباره احادیث موضوع و جعلی

نگاشته اند.

بنابراین روشن شد که این حدیث دروغ و جعلی است. از سوی دیگر شخص متعصبی

هم چون ابن تیمیه تصریح می کند که در کتاب تاریخ مدینه دمشق احادیث جعلی فراوانی وجود

دارد،^۲ اما جای بسی تعجب است که امثال سیوطی، شوکانی، مراغی و آلوسی بدون توجه به این

حقیقت، روایت ابن عساکر را به عنوان تفسیر آیه مباحله در ذیل آن مطرح ساخته و به جعلی و کذب

بودن آن اشاره ای نکرده اند. به راستی این قبیل مفسران از طرح احادیث جعلی برای بیان مراد

خداوند در قرآن چه انگیزه ای دارند و چه هدفی را دنبال می کنند!؟

دلالت آیه مباحله بر امامت امیرالمؤمنین

یکی از ادله امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام، آیه مباحله است. حضرت امام رضا

علیه السلام این آیه شریفه را از جهت دلالت بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، بهترین و

روشن ترین آیه در قرآن معرفی می کند و عالمان شیعه نیز به تبعیت از امام خویش برای اثبات امامت

و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه استدلال می کنند. شریف مرتضی رحمه الله در کتاب

الفصول المختارة من العیون والمحاسن^۳ می نویسد:

وحدّثنی الشیخ آدم الله عزّه أيضاً قال: قال المأمون يوماً للرضا علیه السلام: «أخبرنی بأکبر فضیلة

لأمیرالمؤمنین علیه السلام یدلّ علیها القرآن». قال: فقال له الرضا علیه السلام: «فضیلته فی المباحلة

۱. همان.

۲. «فیه ما یعرف أهل العلم بالحديث أنه كذب»؛ *منهاج السنّة*: ۳ / ۱۱۱.

۳. این کتاب یکی از تألیفات سید مرتضی رحمه الله است. این کتاب حاوی مطالبی است که وی از جلسات درس استاد خویش، مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه استفاده کرده است.

قال الله جلّ جلاله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحسن والحسين عليهما السلام فكانا ابنيه، ودعا فاطمة عليها
السلام فكانت - في هذا الموضع - نساءه، ودعا أمير المؤمنين عليه السلام فكان نفسه بحكم الله
عز وجل.

وقد ثبت أنه ليس أحد من خلق الله سبحانه أجلّ من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأفضل،
فوجب أن لا يكون أحد أفضل من نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بحكم الله عز وجل.
قال: فقال له المأمون: «أليس قد ذكر الله الأبناء بلفظ الجمع، وإنما دعا رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم إبنه خاصة، وذكر النساء بلفظ الجمع، وإنما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إبنته
وحدها. فلم لا جاز أن يذكر الدعاء لمن هو نفسه ويكون المراد نفسه في الحقيقة دون
غيره، فلا يكون لأmir المؤمنين عليه السلام ما ذكرت من الفضل؟!».

قال: فقال له الرضا عليه السلام: «ليس بصحيح ما ذكرت - يا أمير المؤمنين - وذلك أن الداعي
إنما يكون داعياً لغيره، كما يكون الأمر أمراً لغيره، ولا يصح أن يكون داعياً لنفسه في
الحقيقة، كما لا يكون أمراً لها في الحقيقة، وإذا لم يدع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلاً
في المباهلة إلا أمير المؤمنين عليه السلام، فقد ثبت أنه نفسه التي عناها الله تعالى في كتابه،
وجعل حكمه ذلك في تنزيهه».

قال: فقال المأمون: «إذا ورد الجواب سقط السؤال»؛

شيخ مفيد - كه خداوند عزتش را پایدار کند - روایت کرد که روزی مأمون به امام رضا عليه السلام
عرض کرد: «مرا از بزرگ ترین فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام - که قرآن بر آن دلالت دارد - آگاه
کن». امام رضا عليه السلام فرمود: «آن فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباهله است. خداوند
می فرماید: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)».

آن گاه رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم حسن و حسین عليهما السلام را فراخواند. این دو بزرگوار
پسران او بودند. و فاطمه عليها السلام را خواند، پس در این مقام [تنها] زن [در میان اهل بیت] پیامبر
بود، و امیرالمؤمنین علیه السلام را خواند، پس به حکم خداوند عزوجل او نفس و جان پیامبر بود. و به
تحقیق ثابت است که احدی از آفریده های خداوند سبحان، بلند مرتبه تر و با فضیلت تر از رسول خدا

۱. الفصول المختارة من العيون والمحاسن: ۳۸. هم چنین ر.ک: بحار الأنوار: ۲۵۷/۳۵ و ۱۸۸/۴۹ - ۱۸۹/ح ۲۰.

صلی الله علیه وآله وسلم نیست. پس به حکم خداوند عزوجل ثابت می شود که احدی با فضیلت تر از نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نخواهد بود؟».

مأمون به حضرت عرض کرد: «مگر نه این است که خداوند «ابناء» را به صیغه جمع آورده است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به طور خاص دو فرزندش را فراخواند. هم چنین خداوند «نساء» را به صیغه جمع ذکر کرده و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تنها دخترش را فراخوانده است. پس چرا جایز نیست بگوییم آنجا که خداوند به خواندن کسی که نفس پیامبر است تذکر می دهد، مراد واقعی خود پیامبر بوده نه غیر او؟ در این صورت در آن چه شما بیان کردید فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود؟».

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «آن چه گفתי صحیح نیست، چرا که دعوت کننده کسی است که دیگری را دعوت کند، چنان که امر کسی است که به دیگری امر کند [و اطلاق دعوت کننده به کسی که خود را دعوت می کند در حقیقت صحیح نیست، چنان که کسی که به خود امر می کند واقعاً امر نیست. و از آنجا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مباحله فراخواند، ثابت می شود که او نفس پیامبر است که خدای تعالی در کتاب خود اراده فرموده و این حکم را در تنزیل قرآن برای او قرار داده است».

مأمون گفت: «چون چنین پاسخی آمد، سؤال و شبهه نیز از بین می رود».

بر اساس این روایت شریف، حضرت امام رضا علیه السلام با استناد به آیه مباحله و عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از نزول آیه، ثابت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر و با فضیلت ترین خلق خداوند پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و بدین صورت وجه دلالت آیه بر امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان می فرماید. شیخ مفید رحمه الله پس از بیان داستان مباحله می نویسد:

وفی قصّة أهل نجران بیان عن فضل أمير المؤمنين عليه السلام، مع ما فيه من الآية للنبي صلی الله علیه وآله وسلم، والمعجز الدال على نبوته.

ألا ترى إلى اعتراف النصارى له بالنبوة، وقطعه عليه السلام على امتناعهم من المباحلة، وعلمهم بأنهم لو باهلوه لحلّ بهم العذاب، وثقته عليه وآله السلام بالظفر بهم والفلج بالحجة عليهم، وأن الله تعالى حكم في آية المباحلة لأمر المؤمنين عليه السلام بأنه نفس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، كاشفاً بذلك عن بلوغه نهاية الفضل، ومساواته للنبي عليه وآله السلام في الكمال والعصمة من الآثام، وأن الله جلّ ذكره جعله وزوجته وولديه - مع تقارب سنهما - حجة

لنبيّه عليه وآله والسلام وبرهاناً على دينه، ونصّ على الحكم بأنّ الحسن والحسين أبناؤه،
وأنّ فاطمة عليها السلام نساؤه المتوجّه إليهنّ الذّكر والخطاب في الدعاء إلى المباهلة
والإحتجاج؟!)

وهذا فضل لم يشركهم فيه أحد من الأمّة، ولا قاربهم فيه ولا ماثلهم في معناه، وهو لاحق
بما تقدّم من مناقب أميرالمؤمنين عليه السلام الخاصّة له، على ما ذكرناه؛

داستان اهل نجران نشان گر فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است، به همراه نشانه ای برای پیامبر
صلی الله علیه وآله وسلّم و معجزه ای که بر نبوتش دلالت دارد.

آیا اعتراف نصرانیان به نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم را نمی بینی. هم چنین یقین پیامبر بر
امتناع آن ها از مباحله و آگاهی نصرانیان از این که اگر مباحله کنند عذاب بر آن ها نازل خواهد شد؟
آیا مشاهده نمی کنی اعتماد حضرتش به پیروزی و برهان قاطع بر آنان و این که خدای تعالی در آیه
مباحله حکم کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است و به
واسطه این حکم از رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به نهایت فضل و مساوات با پیامبر صلی الله علیه وآله
وسلّم در کمال و عصمت پرده برداشته است؟ و این که خدای تعالی او، همسر و دو فرزندش را - با
سن کمشان - برای پیامبرش حجّت و برای دینش برهان قرار داده و به این حکم تصریح کرده است که
حسن و حسین علیهما السلام فرزندان پیامبرند و قصد خداوند از زنان که در آیه بیان شده است، فاطمه
علیها السلام است، از این رو برای مباحله فراخوانده شد و مورد احتجاج مخاطب قرار گرفته است؟
این فضیلتی است که احدی از این امت با ایشان شراکت ندارد و در این معنا کسی همانند ایشان
نخواهد بود. بر اساس آن چه ذکر شد، این فضیلت به مناقب اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام ملحق
می گردد.

شیوه استدلال سید مرتضی رحمة الله علیه نیز به همین صورت است. وی می نویسد:

لا شبهة فی دلالة آية المباحلة علی فضل من دعی إليها وجعل حضوره حجّة علی
المخالفین، واقتضائها تقدّمه علی غیره؛ لأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله وسلّم لا يجوز أن يدعو إلى
ذلك المقام، لیكون حجّةً فیهِ، إلاّ من هو فی غاية الفضل وعلوّ المنزلة.
وقد تظاهرت الروایة بحديث المباحلة، وأنّ النبیّ صلی الله علیه وآله وسلّم دعا إليها أميرالمؤمنین
وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام، وأجمع أهل النقل وأهل التفسیر علی ذلك... .

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ۱ / ۱۶۹ - ۱۷۰.

ونحن نعلم أنّ قوله (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا يجوز أن يعنى بالمدعو فيه النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم لأنّه هو الدّاعى، ولا يجوز أن يدعو الإنسان نفسه، وإنّما يصحّ أن يدعو غيره، كما لا يجوز أن يأمر نفسه وبنهاها، وإذا كان قوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) لا بدّ أن يكون إشارةً إلى غير الرسول صلى الله عليه وآله وسلّم، وجب أن يكون إشارةً إلى أمير المؤمنين عليه السلام؛ لأنّه لا أحد يدعى دخول غير أمير المؤمنين وغير زوجته وولديه عليهم السلام فى المباهلة؛^۱

در اینکه دلالت آیه مباحله بر برتری کسی که به آن دعوت شده و حضورش حجّتی بر مخالفان است تردیدی وجود ندارد و صاحب این فضیلت اقتضاء تقدّم بر دیگران را دارد، زیرا به خاطر وجود حجت در مباحله، جایز نیست که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلّم برای آن مقام غیر از کسانی که در نهایت فضیلت و جایگاه والایی هستند افراد دیگری را دعوت کند.

درباره داستان مباحله روایات آشکاری وجود دارد. همانا پیامبر صلى الله عليه وآله وسلّم برای مباحله امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند که عالمان حدیثی و مفسران بر این امر اتفاق نظر دارند....

و ما می دانیم که جایز نیست در عبارت (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) مراد از دعوت شده پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلّم باشد؛ زیرا ایشان دعوت کننده است و صحیح نیست که انسان خود را دعوت کند، بلکه صحیح آن است که دیگری را دعوت کند، چنان که این تعبیر صحیح نیست که انسان به خود امر و نهی کند، چنان چه اگر فراز (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) ناگزیر به کسی غیر از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلّم اشاره داشته باشد، ثابت می شود که اشاره آن به امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا احدی ادعا نکرده که غیر از امیرالمؤمنین و همسر و فرزندان او علیهم السلام فرد دیگری در مباحله شرکت داشته است.

شیخ طوسی رحمه الله نیز در کتاب تلخیص الشافی می نویسد:

«أحد ما يستدلّ به على فضله عليه السلام قوله تعالى: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...) إلى آخر الآية.

ووجه الدلالة فيها: أنّه قد ثبت أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم دعا امیرالمؤمنین وفاطمه والحسن والحسين عليهم السلام إلى المباحلة، وأجمع أهل النقل والتفسير على ذلك، ولا يجوز أن يدعو إلى ذلك المقام، ليكون حجّةً إلا من هو فى غاية الفضل وعلو المنزلة، ونحن نعلم أنّ قوله: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا يجوز أن يعنى بالمدعو فيه النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم؛ لأنّه

۱. الشافی فى الإمامة: ۲ / ۲۵۴.

هو الداعی، ولا يجوز أن يدعو الإنسان نفسه، وإنما يصح أن يدعو غيره، كما لا يجوز أن يأمر نفسه وبنهاها.

و إذا كان قوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا بُدَّ أن يكون إشارةً إلى غير الرسول، وجب أن يكون إشارةً إلى أمير المؤمنين عليه السلام؛ لأنه لا أحد يدعى دخول غير أمير المؤمنين وغير زوجته وولديه عليهم السلام في المباهلة؛^١

یکی از آیاتی که با آن بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می شود، آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ... تا آخر آیه) است.

وجه دلالت آیه چنین است: وقتی ثابت شد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای مباهله امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و ثابت شد که محدثان و مفسران بر آن اتفاق دارند؛ و از سویی دیگر معلوم شد که بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جایز نیست به جهت قرار گرفتن در مقام احتجاج و مباهله، غیر از کسانی که در نهایت فضیلتند و جایگاه والایی دارند، افراد دیگری را دعوت کند. و ما می دانیم که جایز نیست در فقره «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» مراد از مدعو پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشد؛ زیرا ایشان دعوت کننده است و جایز نیست که انسان خود را دعوت کند، بلکه صحیح آن است که دیگری را دعوت کند. چنان که صحیح نیست کسی خودش را امر به معروف و نهی از منکر نماید. این عبارت از آیه که (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نیز ناگزیر به کسی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اشاره دارد. از همین رو ثابت می شود که منظور این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا احدی ادعا نکرده که غیر از امیرالمؤمنین و همسر و فرزندان، فرد دیگری در مباهله شرکت داشته است.

ایشان در تفسیر آیه مباهله نیز می نویسد:

واستدل أصحابنا بهذه الآية على أن أمير المؤمنين عليه السلام كان أفضل الصحابة من وجهين: أحدهما: أن موضوع المباهلة ليميز المحق من المبطل، وذلك لا يصح أن يفعل إلا بمن هو مأمون الباطن، مقطوعاً على صحة عقيدته، أفضل الناس عند الله.

والثاني: أنه صلى الله عليه وآله وسلم جعله مثل نفسه بقوله: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...)^٢

اصحاب ما به این آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحابه استدلال می کنند. کیفیت استدلال بر دو وجه است:

١. تلخیص الشافعی: ٣ / ٦ - ٧.

٢. التبیان فی تفسیر القرآن: ٢ / ٤٨٥.

نخست این که موضوع مباحله برای جداسازی حق از باطل است و اقدام به آن صحیح نیست مگر برای کسی که پاک نهاد بوده، بر صحت عقیده اش قطع داشته و بافضلیت ترین مردم نزد خدا باشد. دوم این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم براساس فراز «**أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**»، امیرالمؤمنین علیه السلام را مثل نفس خود قرار داده است.

مرحوم إربلی نیز در کشف الغمّه می نویسد:

ففي هذه القضية بيان لفضل عليّ عليه السلام، وظهور معجز

النبيّ صلی الله علیه وآله وسلم، فإنّ النصارى علموا أنّهم متى باهلوه حلّ بهم العذاب، فقبلوا الصلح ودخلوا تحت الهدنة، وإنّ الله تعالى أبان أنّ عليّاً هو نفس رسول الله، كاشفاً بذلك عن بلوغه نهاية الفضل، ومساواته للنبيّ صلی الله علیه وآله وسلم في الكمال والعصمة من الآثام، وإنّ الله جعله وزوجته وولديه مع تقارب سنّهما حجّةً لنبیّه صلی الله علیه وآله وسلم وبرهاناً على دينه، ونصّ على الحكم بأنّ الحسن والحسين أبناؤه، وأنّ فاطمة عليها السلام نساؤه والمتوجّه إليهنّ الذکر والخطاب في الدّعاء إلى المباحلة والإحتجاج؛ وهذا فضل لم يشاركهم فيه أحد من الأمة ولاقاربهم.^۱

مرحوم بیاضی نیز در بیان وجه دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

ولأنّه مساو للنبيّ الذي هو أفضل، في قوله (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) والمراد: المماثلة، لامتناع الإِتّحاد؛^۲

همانا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام براساس این عبارت (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، با پیامبر - که افضل [بندگان] است - مساوی است و مراد از آیه مثل هم بودن است، چرا که یکی بودن دو نفر ممکن نیست.

خواجه نصیرالدین طوسی، فراز (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) را به عنوان یکی از دلایل افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحابه می شمارد و علامه حلّی در شرح آن می نویسد:

«هذا هو الوجه الثالث الدالّ على أنّه عليه السلام أفضل من غيره، وهو قوله تعالى: (قُلْ تَعَالَوْا... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ). واتفق المفسرون كافّة أنّ الأبناء إشارة إلى الحسن والحسين عليهما السلام، والنساء إشارة إلى فاطمة عليها السلام، والأنفس إشارة إلى عليّ عليه السلام.

۱. کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه: ۱ / ۲۲۳ - ۲۲۴.

۲. الصراط المستقیم إلى مستحقّی التقادیم: ۱ / ۲۱۰.

ولا يمكن أن يقال: إنَّ نفسيهما واحدة؛ فلم يبق المراد من ذلك إلا المساوي، ولا شك في أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أفضل الناس، فمساويه كذلك أيضاً؛^١

این وجه سوم است که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران دلالت دارد و آن آیه شریفه (قُلْ تَعَالَوْا... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) است.

از طرفی تمامی مفسران اتفاق نظر دارند که «ابناء» در آیه به حسن و حسین علیهم السلام، و «نساء» به فاطمه علیها السلام، و «أنفس» به علی علیه السلام اشاره دارد.

از طرفی دیگر نمی توان گفت که نفس آن دو بزرگوار (حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام) یکی است، پس وجهی باقی نمی ماند جز این که بگوییم مراد از آن تساوی است و شکی نیست که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم با فضیلت ترین مردم است؛ پس آن کس که با او مساوی است نیز این گونه خواهد بود.

مرحوم علامه حلی در جایی دیگر می نویسد:

أجمع المفسرون على أنَّ (أبناءنا) إشارة إلى الحسن والحسين، و (أنفسنا) إشارة إلى عليّ عليه السلام. فجعله الله نفس محمد صلى الله عليه وآله وسلم، والمراد المساواة، ومساوي الأكمل الأولي بالتصرف، أكمل وأولى بالتصرف.

و هذه الآية أدلّ دليل على علو رتبة مولانا أمير المؤمنين عليه السلام؛ لأنه تعالى حكم بالمساواة لنفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وأنه تعالى عيّنه في استعانة النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الدعاء. وأي فضيلة أعظم من أن يأمر الله نبيه بأن يستعين به على الدعاء إليه، والتوسل به؟! ولمن حصلت هذه المرتبة؟!^٢

مفسران اجماع دارند بر این که «ابناءنا» در آیه به حسن و حسین علیهما السلام و «أنفسنا» به علی علیه السلام اشاره دارد. پس خداوند او را جان محمد صلى الله عليه وآله وسلم قرار داد، و مراد از آن بیان مساوات میان پیامبر و حضرت امیر است و کسی که با فرد اکمل و دارای حق تصرف مساوی باشد، اکمل و اولی به تصرف خواهد بود. این آیه محکم ترین دلیل بر جایگاه رفیع مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا خدای تعالی به مساوات ایشان با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم حکم کرده و او را برای یاری پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در دعا معین فرموده است؛ از همین رو کدام فضیلت بالاتر از

١. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ٤١١.

٢. نهج الحقّ وکشف الصدق: ١٧٧ - ١٧٩.

آن است که خداوند به پیامبرش دستور می دهد تا وی از کسی کمک بطلبد و به او متوسل شود و این

مقام برای چه کسی حاصل شده است؟!

این استدلال برخی از عالمان شیعی است که در تمامی دوران به همین روش بر امامت

امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال کرده اند.

خلاصه استدلال به آیه مباهله

یکم: این آیه نصّ در امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا به روشنی بر مساوات

میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و چون رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم اولی به تصرف است، پس مساوی او، یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اولی به تصرف

خواهد بود.

مساوی بودن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آنجا استفاده می شود که

خداوند امیرالمؤمنین را نفس پیامبر معرفی کرده است. نفس شیء به معنای خود شیء است، اما از

آنجا که خداوند به پیامبر دستور می دهد که نفس خود را برای مباهله دعوت کن، روشن می شود که

مراد از نفس پیامبر شخصی غیر از خود آن حضرت است؛ زیرا دعوت کننده کسی است که باید

دیگری را دعوت کند، اما دعوت شخص از خویشتن بی معناست و با چنین چیزی شخص را دعوت

کننده نمی نامند؛ از همین رو نفس در این آیه در معنای حقیقی به کار نرفته است و معنای مجازی آن

مراد است. در معنای مجازی نیز أقرب المجازات در نظر گرفته می شود و أقرب المجازات به

حقیقت، مساوات است.

پس باید گفت به نص آیه مباهله، امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع کمالات - البته به جز نبوت -

با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی است و از آنجا که رسول خدا اولی به تصرف هستند، این

مقام برای امیرالمؤمنین نیز ثابت خواهد شد. هم چنین است کمالات دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم، مانند عصمت، افضلیت و... که این کمالات نیز برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت خواهد شد.

دوم: داستان مباهله و گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جریان آن، از چند جهت

بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد.

جهت نخست اقدام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر دعوت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه

طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام است که بیان گر این حقیقت است که آن

بزرگواران محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بوده اند و روشن است که

محبوب ترین فرد نزد پیامبر، بافضلیت ترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود.

از همین رو است که برخی از عالمان اهل سنت نیز به دلالت داستان مباحله بر احب الناس بودن اهل بیت علیهم السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتراف کرده اند. بیضاوی در تفسیر آیه مباحله می نویسد:

أى يدع كل منا ومنكم نفسه وأعزة أهله وألصقهم بقلبه إلى المباحلة؛^۱

هر یک از ما و شما جان خود و عزیزترین افراد خانواده و نزدیک ترین اشخاص به قلب و جانش را برای مباحله دعوت کند.

شهاب الدین خفاجی^۲ نیز در حاشیه این عبارت می نویسد:

ألصقهم بقلبه، أى أحبهم وأقربهم إليه؛^۳

نزدیک ترین اشخاص به دل خود، یعنی محبوب ترین و نزدیک ترین افراد به ایشان.

و نیز می گوید:

قوله: وإِنما قدلهم...، یعنی: أَنهم أعز من نفسه، ولذا يجعلها فداءً لهم، فلذا قدّم ذكرهم اهتماماً به. وأما فضل آل الله والرسول فالنهار لا يحتاج إلى دليل؛^۴

سخن او که می گوید: و همانا ایشان را مقدم داشت...، یعنی ایشان از جان او عزیزتر بودند، به همین جهت نفس خود را فدای ایشان قرار داد. پس بر همین اساس ذکر ایشان را به خاطر اهتمام به همین جهت مقدم داشته است. اما فضل و برتری آل الله و آل الرسول مانند روز روشن است و نیاز به دلیل ندارد.

خطیب شربینی^۵ و شیخ سلیمان جمل^۶ نیز در این باره بیان مشابهی دارند. ملاعلی قاری نیز در

مرقاة المفاتیح می نویسد:

فنزله منزلة نفسه لما بينهما من القرابة والأخوة؛^۷

پس او را به خاطر قرابت و اخوتی که میان ایشان بود، در جایگاه نفس خویش قرار داد.

آلوسی نیز در این باره می نویسد:

۱. تفسیر بیضاوی: ۲ / ۴۶. هم چنین ر.ک: تفسیر أبی السعود: ۲ / ۴۶؛ سبل الهدی والرشاد: ۶ / ۴۱۸.

۲. وی در میان اهل سنت در زمره ادیبان بزرگ به شمار می رود. هم چنین مفسر، محدث، رجالی و مورخ است و حاشیه ای بر تفسیر بیضاوی نگاشته که به نام «حاشیه الشهاب» معروف گشته است.

۳. حاشیه الشهاب علی تفسیر بیضاوی: ۳ / ۳۲.

۴. همان.

۵. تفسیر السراج المنیر: ۱ / ۱۸۲.

۶. الجمل علی الجلالین: ۱ / ۲۸۲.

۷. مرقاة المفاتیح فی شرح مشکاة المصابیح: ۱۷ / ۴۹۲. هم چنین ر.ک: تحفه الأحمدي: ۸ / ۲۷۸.

وإنما ضمّ رسول الله صلى الله عليه وآله إلى النفس، الأبناء والنساء مع أن القصد من المباهلة تبين الصادق من الكاذب وهو يختصّ به وبمن يباهله... وفي هذه القصة أوضح دليل على نبوته صلى الله عليه وآله، وإلا لما امتنعوا عن مباهلتها، ودلالته على فضل آل الله ورسوله صلى الله عليه وآله مما لا يمتري فيها مؤمن.^۱

جهت دوم: یکی از جهات دیگری که بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، عمل رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در دعوت از اهل بیت علیهم السلام برای مباحله با دشمنان دین است که نشان گر عظمت و جلالت ایشان نزد خداوند است؛ زیرا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم از میان همسران و خویشاوندان خود تنها امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام را برگزیده و احدی از بنوهاشم و خویشاوندان خود را در این امر با آنان شریک نساخته است، تا چه رسد به اصحاب خود و سایر مسلمانان! و چنان چه در میان مسلمانان احدی از نظر جایگاه و منزلت نظیر اهل بیت علیهم السلام بود، اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.

جهت سوم: یکی دیگر از وجوه دلالت داستان مباحله بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام، یاری دین خدا توسط ایشان است. زمانی که رسول خدا با اهل بیت برای مباحله خارج شدند، پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم به ایشان فرمود:

إذا أنا دعوت فأمنوا؛

هر گاه من نفرین کردم شما آمین بگویید.

و هنگامی که نصرانیان رسول خدا و اهل بیت ایشان علیهم السلام را مشاهده کردند، اسقف آنان گفت:

إنى لأرى وجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله، فلا تبتهلوا فتهلكوا ولا يبقی على وجه الأرض نصرانی إلى يوم القيامة؛^۲

من چهره هایی را می بینم که اگر از خداوند درخواست کنند کوهی از کوه هایش را از جا برکنند، قطعاً آن را از جا برخواهند کند. پس مباحله نکنید که هلاک می شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نصرانی هم باقی نمی ماند.

۱. تفسیر آلوسی: ۳ / ۱۸۹.

۲. الکشاف عن حقائق التنزیل: ۱ / ۴۳۴؛ تفسیر الثعلبی: ۳ / ۸۵؛ تفسیر البغوی: ۱ / ۳۱۰؛ تفسیر النسفی: ۱ / ۱۵۸؛ تفسیر الرازی: ۸ / ۸۵؛ تفسیر البیضاوی: ۲ / ۴۷؛ تفسیر أبی السعود: ۲ / ۴۶؛ تفسیر آلوسی: ۱۸۹/۳؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۲۷-۲۲۸/ح ۳۲۲؛ السیرة الحلبیة: ۳ / ۲۳۶.

این جریان به خوبی نقش اهل بیت را در ثبوت نبوت و راستی گفتار رسول خدا روشن می‌کند. هم چنین بیان گر آن است که اگر دشمنان دین خدا با ایشان وارد مباحله می‌شدند، خداوند به واسطه اهل بیت علیهم السلام دشمنان دین خود را خوار و نابود می‌کرد. پس ایشان سهم بزرگ و تأثیر فراوانی در یاری دین خدا و رسول گرامی اسلام داشته‌اند. بدیهی است کسی که چنین جایگاهی در مباحله داشته باشد، به یقین برتر و بافضیلت‌تر از کسانی است که از این جایگاه برخوردار نیستند.

کاشانی در همین باره، در تفسیر آیه مباحله می‌گوید:

إِنَّ لِمَبَاهِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ تَأْثِيرًا عَظِيمًا سَبَبَهُ اتِّصَالُ نَفْسِهِمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَتَأْيِيدُ اللَّهِ إِيَّاهُمْ بِهِ، وَهُوَ الْمَوْثُرُ بِإِذْنِ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ الْعَنْصَرِيِّ، فَيَكُونُ انْفِعَالُ الْعَالَمِ الْعَنْصَرِيِّ مِنْهُ كَانْفِعَالِ بَدَنِنَا مِنْ رُوحِنَا بِالْهَيْئَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِ، كَالغَضَبِ، وَالْحُزْنِ، وَالْفِكْرِ فِي أَحْوَالِ الْمَعْشُوقِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ تَحَرُّكِ الْأَعْضَاءِ عِنْدَ حَدُوثِ الْإِرَادَاتِ وَالْعَزَائِمِ، وَانْفِعَالِ النَّفُوسِ الْبَشَرِيَّةِ مِنْهُ كَانْفِعَالِ حَوَاسِنَا وَسَائِرِ قَوَانِنَا مِنْ هَيْئَاتِ أَرْوَاحِنَا، فَإِذَا اتَّصَلَتْ نَفْسٌ قُدْسِيَّةٌ بِهِ، كَانَ تَأْثِيرُهَا فِي الْعَالَمِ عِنْدَ التَّوَجُّهِ الْإِتِّصَالِيِّ بِتَأْثِيرِ مَا يَتَّصِلُ بِهِ، فَتَنْفَعَلُ أَجْرَامُ الْعُنَاصِرِ وَالنَّفُوسُ النَّاقِصَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ مِنْهُ بِمَا أَرَادَ.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ انْفَعَلَتْ نَفُوسُ النَّصَارِيِّ مِنْ نَفْسِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخَوْفِ، وَأُحْجِمَتْ عَنِ الْمَبَاهِلَةِ وَطَلِبَتْ الْمَوَادِعَةَ بِقَبُولِ الْجَزِيَّةِ؟^۱

همانا مباحله انبیاء تأثیر عظیمی دارد و سبب آن اتصال نفوس ایشان به روح قدسی و تأیید ایشان از سوی خدا به این روح قدسی است و آن به اذن خداوند در عالم عنصری (مادی) تأثیر می‌کند، انفعال عالم ماده نیز از آن همانند انفعال بدن ما از روحمان است، در حالات مختلفی که بر آن عارض می‌شود، مانند خشم، اندوه، تفکر درباره معشوق و غیر آن از تحریک اعضاء به هنگام حادث شدن اراده و عزم. و انفعال نفوس بشری از آن هم چون انفعال حواس و سایر قوای ما از حالات روحمان است. پس چنان چه نفس قدسی به آن متصل شود، تأثیر آن نفس در عالم به هنگام ایجاد توجه اتصالی تأثیر چیزی است که به آن وصل می‌شود. پس اجرام عناصر و نفوس ناقص انسانی به آن چه او اراده کرده از آن منفعل می‌گردد.

آیا ندیدی که نفوس نصرانیان چگونه از نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منفعل و ترسان شد و از مباحله پرهیز کردند و قرارداد صلح را با پذیرش جزیه طلبیدند؟

۱. ر.ک: محاسن التأویل (تفسیر القاسمی): ۳۲۸/۲؛ تفسیر روح البیان ۴۵/۲؛ تفسیر ابن عربی: ۱۳۱/۱ - ۱۳۲؛ تفسیر آلوسی: ۱۹۲ / ۳.

روشن است که اهل بیت علیهم السلام نیز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در این تأثیر شریکند و این مقام مقامی است که خویشاوندان و اصحاب دیگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به یک صدم آن هم نمی رسند. بنابراین مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت دارد و به اتفاق همه مسلمانان شخصی که بافضلیت تر باشد، برای امامت متعین است و این حقیقتی است که حتی اشخاص متعصبی هم چون ابن تیمیه نیز بدان اقرار و اذعان دارند.

نتیجه استدلال به آیه مباحله

نتیجه نخست استدلال مابه آیه مباحله وگفتار ورفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن شد که خداوند متعال به رسول خویش امر کرد که علی علیه السلام را نفس خویش بنامد تا برای مسلمانان بهوضوح روشن گردد که او پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می آید و مقام امامت کبرا و ولایت عام پس از ایشان از آن اوست؛ چرا که خداوند هرگز به رسول خود امر نمی کند که فاقد این مناصب را نفس خویش بنامد.^۱

نتیجه دوم: آیه مباحله هم چنین به روشنی بر مساوات میان رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم با امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد که در این زمینه روایات بسیاری مؤید آن است که از جمله می توان به روایات زیر اشاره نمود:

۱- آن گاه که بریده بن حصیب نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کرد، حضرتش به وی فرمود:

لا تقع فی علی فإِنَّه منی وأنا منه؛^۲

ای بریده، بغض علی را به دل نداشته باش، چرا که او از من و من از اویم.

و یا در عبارتی دیگر فرمود:

یا بریده، لا تقعن فی علی، فإِنَّه منی وأنا منه، وهو ولیکم بعدی؛^۳

ای بریده، نسبت به علی علیه السلام کینه تیزی نکن، چرا که او از من و من از او هستم و او پس از من ولی شماست.

۲- رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ولایت فرمود:

۱. ر.ک: سنن الکبری: ۱۰ / ۱۲۰؛ تاریخ بغداد: ۶ / ۱۸۳ / ش ۳۲۴۰؛ معجم البلدان: ۵ / ۲۶۹؛ کنز العمال: ۴ / ۵۰۷ / ش ۱۱۵۰۰ و ۱۲ /

۶۰۱ / ش ۳۵۸۷۹؛ فتوح البلدان: ۱ / ۷۹ - ۸۰ / ش ۲۰۵؛ الکامل (ابن اثیر): ۲ / ۲۹۴؛ المصنّف (ابن أبی شیبّه): ۷ / ۴۸۳ / ش ۳۷ و

۸ / ۵۶۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۴ / ۳۶۴.

۲. مسند أحمد: ۵ / ۳۵۶؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۸؛ البدایه والنهایه: ۷ / ۳۸۰؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۸۹ و منابع دیگر.

۳. تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۲۹؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۹۹ (با اندکی اختلاف) و منابع دیگر.

علیّ منیّ وأنا من علیّ، وعلیّ ولیّ کلّ مؤمن بعدی؛^۱

علی از من است و من از علی ام و او پس از من سرپرست و صاحب اختیار شماست.

۳- از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره برخی از اصحاب حضرتش سؤال شد، پس به آن حضرت عرض کردند که درباره علی علیه السلام چه می فرمایید؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در پاسخ فرمودند:

إنما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسی؛^۲

همانا درباره مردم از من سؤال کنید و درباره نفس من از من نپرسید.

۴- رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره خلقت خود و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

خلقت أنا وعلیّ من نور واحد؛^۳

من و علی از یک نور خلق شده ایم.

۵- در روایت دیگری آمده است:

خلقت أنا وعلیّ من شجرة واحدة؛^۴

من و علی از یک درخت خلق شده ایم.

و یا پیامبر فرمود:

الناس من شجر شتیّ وأنا وعلیّ من شجرة واحدة.^۵

۶- بر اساس روایتی، جبرئیل در جنگ احد درباره مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در جواب فرمودند:

یا جبرئیل، إنّه منیّ وأنا منه. فقال جبرئیل: «وأنا منكما»؛^۶

ای جبرئیل، همانا او از من است و من از اویم. پس جبرئیل عرضه داشت: «و من از شما دو نفرم».

۱. المصنّف (ابن أبی شیبّه): ۵۰۸ / ح ۵۰۴ / ۷ / کنز العمال: ۶۰۸ / ۱۱ / ح ۳۲۹۴۱ و ۱۱ / ۱۴۲ / ح ۳۶۴۴۴.

۲. کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب: ۱۵۵؛ نهج الإیمان: ۳۵۱؛ مناقب آل أبی طالب: ۵۸ / ۲.

۳. تفسیر الآلوسی: ۶ / ۱۸۶؛ الفردوس بمأثور الخطاب: ۲ / ۱۹۱ / ش ۲۹۵۲.

۴. این فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله را با الفاظ مختلفی نقل کرده اند؛ با همین الفاظ رجوع شود به: شواهد التنزیل: ۱ / ۳۷۷ / ح

۳۹۶ و ۲۶ / ۲۰۳ / ح ۸۳۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۶۵؛ ینابیع

المودة: ۲ / ۳۰۷ / ح ۸۷۷.

۵. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۰؛ المعجم الأوسط: ۴ / ۲۶۳؛ المناقب (خوارزمی): ۱۴۳.

۶. مجمع الزوائد: ۶ / ۱۱۴؛ المعجم الكبير: ۱ / ۳۱۸ / ش ۹۴۱؛ شرح نهج البلاغة: ۱۳ / ۲۶۱ / ۱۴ / ۲۵۱؛ نظم درالسمطين: ۱۲۰؛

کنز العمال: ۴۳ / ۱۳ - ۱۴۴ / ح ۳۶۴۴۹؛ تاریخ مدینه دمشق: ۷۶ / ۴۲ و ۶۰ / ۱۶۸؛ العثمانیة: ۳۲۴؛ الكامل (ابن اثیر): ۲ / ۱۵۴؛ تاریخ

الطبری: ۲ / ۱۹۷؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۶۷.

روایات در این زمینه فراوان است که به جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده می‌کنیم. نتیجه سوم: از سویی از آیه مباهله و قول و فعل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این نتیجه بدست می‌آید که حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از همه مسلمانان و صحابه بافضیلت تر است، چنان که جمعی از عالمان سنی با استناد به حدیث شریف «فاطمه بضعة منی...»، بر برتری و افضلیت حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها بر ابوبکر و عمر تصریح کرده اند.^۱ از سویی دیگر به اجماع تمامی مسلمانان امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت فاطمه سلام الله علیها افضل است، از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابوبکر و عمر می باشد و خلافت بلافضل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و امامت، حق مسلم آن حضرت است. با این حال ابن روزبهان می گوید:

لأمیرالمؤمنین علیّ علیه السلام فی هذه الآیة فضیلة عظیمة وهی مسلمة، ولكن لا تصیر دالة علی النصّ بإمامته؛^۲

برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این آیه فضیلت بزرگی وجود دارد و این امر مسلم است، لیکن این آیه بر نصّ به امامت ایشان دلالت ندارد!

اما وی به این نکته تفتّن ندارد که آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا فضیلتی که براساس آیه برای امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می شود، برای او حاصل نیست. پس آن حضرت با فضیلت ترین صحابه است^۳ و افضلیت نیز لزوماً اثبات کننده امامت است. فخر رازی به دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر مسلمانان توجه دارد، از این رو در این زمینه خدشه نمی کند. اما اشکال وی در استدلال مرحوم حمصی رازی به آیه شریفه است که با توجه به این آیه، برتری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بر سایر انبیاء اثبات کرده است که در مباحث بعدی به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت، اما شاهد ما در این جا اعتراف اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر صحابه و مسلمانان است، چنان که زمخشری نیز به این حقیقت اعتراف کرده و می نویسد:

وفیه دلیل لا شیء أقوى منه علی فضل أصحاب الکساء علیهم السلام؛^۴

۱. ر.ک: فیض القادیر شرح الجامع الصغیر: ۳ / ۱۳۸، ذیل شماره ۲۸۶۸ و ۴ / ۵۴۴ / ش ۵۸۳۳. ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب الإصابه: جلد ۸، صفحه ۲۶۴ می نویسد: «قالت عائشة: ما رأیت قطّ أحداً أفضل من فاطمة غیر أیها. أخرجه الطبرانی فی ترجمه إبراهیم بن هاشم من المعجم الأوسط وسنده صحیح علی شرط الشیخین إلی عمر».

۲. دلائل الصدق: ۴ / ۴۰۱.

۳. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۵۳۱؛ البدایه والنهایه: ۸ / ۱۳.

۴. الکشاف عن حقائق التنزیل: ۱ / ۴۳۷. هم چنین ر.ک: تفسیر البحر المحیط: ۲ / ۵۰۳.

در این آیه دلیلی وجود دارد بر این که هیچ چیزی محکم تر از اثبات فضل و برتری اصحاب کساء علیهم السلام بر دیگران وجود ندارد.

نتیجه چهارم: از آیه مباحله و رفتار و گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از نزول آن نتیجه می گیریم که براساس دلالت آیه، حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شمار می روند و این حقیقتی است که بسیاری از بزرگان اهل تسنن به آن تصریح کرده اند. پس از بررسی دلالت آیه مباحله، نوبت به نقد و بررسی اشکالات و شبهات مخالفان می رسد. در ادامه با طرح مناقشات وارد شده بر دلالت آیه مباحله و ارائه پاسخ مناسب به این مناقشات، بحث را پی می گیریم.

دفع شبهات مخالفان

چنان که پیشتر بیان شد، پس از غصب خلافت، جریان حاکم تمام تلاش خود را جهت تأویل و توجیه حقایق و حیانی به نفع حاکمیت به کار بست، از این رو پیروان مکتب سقیفه به جای بیان واقعیت موجود، به توجیه مآووع پرداختند. در این فرایند، مکتب اعتزال پیش گام و پرچم دار آن بودند و اشاعره نیز این روش را نوعاً از معتزله اخذ کرده اند. واسطه انتقال این گونه مطالب از معتزله به اشاعره نیز فخر رازی است.

در این بخش ابتدا به طرح اشکالات امام معتزلیان، یعنی قاضی عبدالجبار معتزلی می پردازیم و در ادامه سایر مناقشات مطرح شده را بررسی خواهیم کرد.

مناقشات قاضی عبدالجبار

قاضی عبدالجبار درباره دلالت آیه مباحله می نویسد:

دلیل آخر لهم: ورَبِّمَا تَعَلَّقُوا بِآيَةِ الْمَبَاهِلَةِ وَأَنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ، جَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَنَّ ذَلِكَ يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ الْأَفْضَلُ، وَذَلِكَ يَقْتَضِي أَنَّهُ بِالْإِمَامَةِ أَحَقُّ وَلَا بَدَلَ مِنْ أَنْ يَكُونَ الْمَرَادُ بِقَوْلِهِ «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ نَفْسِهِ إِلَّا وَيَتْلُوهُ فِي الْفَضْلِ.

وهذا مثل الأوّل في أنّه كلام في التفضيل، ونحن نبين أنّ الإمامة قد تكون في من ليس بأفضل.

وفى شیوخنا من ذکر عن أصحاب الآثار أن علیاً علیه السلام لم یکن فى المباهلة.

قال شیخنا أبو هاشم: إنما خصّ صلى الله عليه وآله وسلم من یقرب منه فى النسب ولم یقصد الإبانة عن الفضل، ودلّ ذلك بأنّه علیه السلام أدخل فیها الحسن والحسین علیهما السلام مع صغرهما لما اختصا به من قرب النسب.

وقوله: «وأنفسنا وأنفسکم» يدلّ على هذا المعنى، لأنّه أراد قرب القرابة، كما یقال فى الرجل یقرب من القوم فى النسب: «إنّه من أنفسهم».

ولا ینکر أن يدلّ ذلك على لطف محلّه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وشده محبته له وفضله، وإنما أنکرنا أن يدلّ ذلك على أنّه الأفضل أو على الإمامة؛^۱

دلیل دیگر شیعیان: گاهی آنان به آیه مباهله تمسک جسته و چنین استدلال می کنند که وقتی آیه نازل شد، پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) را جمع کرد. [شیعه قائل است] این امر بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و مقتضی این فضیلت این است که ایشان به امامت شایسته تر است. [آنان می گویند] بدون تردید مراد از «وأنفسنا وأنفسکم» امیرالمؤمنین علیه السلام است. جایز نیست پیامبر کسی را نفس خویش قرار دهد مگر آن که در فضل در رتبه پس از او باشد.

این استدلال آنان نیز مانند استدلال قبلی است که بیان گر تفضیل [علی بر دیگر صحابه] است و ما تبیین کردیم که امامت در کسی که افضل نباشد نیز محقق می گردد.

در میان بزرگان ما (اهل سنت) برخی از نویسندگان بیان کرده اند که علی علیه السلام در مباهله شرکت نداشته است.

هم چنین شیخ ما ابوهاشم می گوید: «همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مباهله را به کسانی که در نسب به ایشان نزدیک بودند مخصوص کرد و مقصود پیامبر از چنین بیان فضیلت آنان نبود. از این رو پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم حسن و حسین علیهما السلام را علی رغم خردسال بودن در مباهله داخل کرده است و مخصوص کردن آن [دو بزرگوار] برای مباهله به جهت نزدیکی نسب آنان است [نه به جهت فضیلت].»

۱. المغنی فی الإمامة: ۲۰ / ۱۴۲.

و نیز فراز «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» نیز بر همین مدعا دلالت دارد، زیرا پیامبر نزدیک ترین نزدیکانش را اراده کرده است، چنان که درباره مردی که در نَسَب به قومش نزدیک باشد گفته می شود «او از نفس آنان است».

از طرفی دلالت آن بر جایگاه نزدیک او در نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و شدت محبت پیامبر به ایشان و نیز فضل حضرتش انکار نمی شود؛ اما دلالت این آیه بر افضلیت و یا امامت او را انکار می کنیم.

حاصل تلاش نافرجام قاضی عبدالجبار سه شبهه و اشکال است:

نخست این که امامت لزوماً به افضل نمی رسد و این مقام برای غیر افضل نیز ثابت و دست یافتنی است.

دوم این که بر اساس برخی نقل ها، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباحله شرکت نداشته است.

سوم این که فراخواندن اهل بیت علیهم السلام به منظور بیان فضل ایشان نبوده است، بلکه به جهت نزدیکی و خویشاوندی آنان بوده است.

بررسی اشکال ها

بررسی اشکال نخست: این اشکال در حقیقت به معنای تسلیم شدن آنان در برابر استدلال شیعیان به آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اما این سخن وی که با وجود افضل امامت برای غیر افضل نیز دست یافتنی است، توجیهی است غیرقابل قبول، زیرا این استدلال هرگز در نزد عقلاء پذیرفته نیست و هیچ عاقلی با وجود افضل به امامت مفضول راضی نمی شود. بنابراین روشن است که این گونه سخنان صرفاً جهت توجیه مآوقع مطرح می شود و فاقد هر گونه پشتوانه عقلی و منطقی است. این سخن به اندازه ای خلاف درک عقلانی است که حتی شخص متعصبی هم چون ابن تیمیه نیز تقدم افضل بر مفضول را قبول دارد؛^۱ اما جای بسی تعجب است که برخی معتزلیان - که

۱. ر.ک: منهاج السنه: ۴ / ۳۶۶ و ۶ / ۳۳۷.

مدعی عقل‌گرایی هستند - گاه در اثر لجاجت و حق‌ستیزی مطالبی می‌گویند که هر عاقلی را به شگفتی وامی‌دارد.

درباره اشکال دوم - که درباره عدم حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در مباحثه بود - باید گفت که این مطلب نیز دلیل دیگری بر تام بودن استدلال شیعیان است؛ چرا که در غیر این صورت امثال قاضی عبدالجبار و فخر رازی به چنین ادعای سست و بی‌پایه‌ای متوسل نمی‌شدند.

علی‌رغم آن که سنیان از قاضی عبدالجبار با عظمت یاد می‌کنند، اما وی غرض ورزی و بی‌انصافی خود را در این جا آشکار ساخته و ادعا می‌کند شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباحثه بر پایه برخی نقل‌ها مشکوک است! در حالی که احادیث مربوط به شرکت اهل بیت علیهم السلام در مباحثه به فراوانی در کتب معتبر اهل سنت (هم چون مسند أحمد، صحیح مسلم و...) روایت شده است، تا آن جا که حاکم نیشابوری به تواتر این روایت اذعان و اعتراف دارد.^۱ آری! گاهی مشاهده می‌شود که - چنان که پیش‌تر بیان شد - برخی از عالمان سنی در این روایت تصرف کرده و دست به تحریف آن برده‌اند. به عنوان نمونه ابوحیان اندلسی روایت را از صحیح مسلم نقل کرده است، اما نام امیرالمؤمنین علیه السلام را از آن حذف کرده است؛ گویا کسی به صحیح مسلم دسترسی ندارد تا به خیانت علمی وی واقف نشده و آگاه نگردد! البته اگر حمل بر صحت کنیم، باید بگوییم ممکن است این تحریف از سوی دست‌اندرکاران نشر کتاب تفسیر بحرالمحیط صورت گرفته باشد، اما انصاف آن است که در میان عالمان سنی حق‌ستیزان و نورگیزانی هستند که در راستای مبارزه با حقیقت دست به تحریف واقعیات می‌زنند، هر چند این کار جنایتی بزرگ و قبیح شمرده می‌شود، اما تمسک به این تحریفات جهت توجیه غصب خلافت، جنایتی عظیم‌تر و عملی قبیح‌تر از آنان است.

تحریف داستان مباحثه و حدیث غدیر عملی بس ناجوانمردانه است، اما تمسک امثال فخررازی به این تحریفات و انکار حضور امیرالمؤمنین علیه السلام در حجّة الوداع و روز غدیر بی‌شرمانه‌تر و زشت‌تر است.^۲

۱. حاکم نیشابوری در این باره می‌نویسد: «وقد تواترت الأخبار فی التفاسیر، عن عبدالله بن عباس و غیره، أن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم أخذ یوم المباحثه بید علی و حسن و حسین، وجعلوا فاطمه و راهم...»؛ معرفه علوم الحدیث: ۵۰.

۲. فخر رازی در مناقشه بر دلالت حدیث غدیر، حضور امیرالمؤمنین علیه السلام را در حجّة الوداع انکار می‌کند! که در جایگاه خود به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

بنابراین، این اشکالات قاضی عبدالجبار خود تأیید مدّعیان شیعیان مبنی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در مقابل این استدلال مطلبی وجود نداشت جز ادعاهای مخالف با درک روشن عقل و به دور از انصاف.

اما اشکال سوم وی نیز صرفاً ادعایی واهی است. وی می گوید فراخواندن اهل بیت علیهم السلام برای مباحله به جهت بیان فضل ایشان نبوده است؛ بلکه به جهت خویشاوندی نزدیک آنان با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است.

این مناقشه ای است که اشاعره نیز بدان تکیه می کنند که خود حاکی از آن است که اشاعره این مطلب را از معتزلیان اخذ کرده اند.

در پاسخ به این ادعا باید گفت که اگر قصد پیامبر صرفاً دعوت از خویشاوندان نزدیک خود بوده است نه بیان فضل اهل بیت علیهم السلام، به یقین می بایست خویشاوندان نزدیک دیگر خود را نیز فرا می خواند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، عباس عموی آن حضرت به ایشان نزدیک تر است. این همان سخنی است که ابن تیمیه، ضمن تذکر به عدم شرکت عباس در مباحله و علی رغم خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، به توجیه آن پرداخته و در بیان علت آن می گوید:

إِنَّ الْعَبَّاسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّابِقِينَ الْأَوَّلِينَ؛

همانا عباس از سبقت گیرندگان نخستین [در اسلام] نیست.

وی در این جا از سر آگاهی و یا عدم آگاهی به حقیقت اعتراف می کند. بنابراین روشن است که گزینش اهل بیت علیهم السلام برای مباحله انگیزه ای فراتر از خویشاوندی داشته است و ادعای امثال قاضی عبدالجبار بی اساس و واهی است.

در ادامه به سخن ابن تیمیه به صورت کامل خواهیم پرداخت تا اولاً روشن شود که دیگران حرف جدیدی و شبهه ای دیگر در این باره ندارند و تابع او هستند، و ثانیاً این توهم پدید نیاید که سخنی از کلام وی حذف شده است.

مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه در منهاج السنّه می نویسد:

۱. منهاج السنّه: ۷ / ۹۰.

أما أخذه علياً وفاطمة والحسن والحسين في المباهلة، فحديث صحيح، رواه مسلم عن سعد بن أبي وقاص. قال في حديث طويل: «لَمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي».

ولكن لا دلالة في ذلك على الإمامة ولا على الأفضلية.

وقوله: قد جعل الله نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، والاتحاد محال، فبقى المساواة له، وله الولاية العامة، فكذا المساوية.

قلنا: لا نسلم أنه لم يبق إلا المساواة، ولا دليل على ذلك، بل حملة على ذلك ممتنع؛ لأن أحداً لا يساوي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، لا علياً ولا غيره.

وهذا اللفظ في لغة العرب لا يقتضى المساواة. قال تعالى في قصة الإفك: (لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) ولم يوجب ذلك أن يكون المؤمنون والمؤمنات متساوين. وقد قال الله تعالى في قصة بنى إسرائيل: (فَتَوَبُّوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ)؛ أى: يقتل بعضكم بعضاً، ولم يوجب ذلك أن يكونوا متساوين، ولا أن يكون من عبد العجل مساوياً لمن لم يعبده.

وكذلك قد قيل في قوله: (وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ أى: لا يقتل بعضكم بعضاً، وإن كانوا غير متساوين.

وقال تعالى: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ أى: لا يلمز بعضكم بعضاً، فيطعن عليه ويعيبه، وهذا نهى لجميع المؤمنين أن لا يفعل بعضهم ببعض هذا الطعن والعيب، مع أنهم غير متساوين، لا فى الأحكام، ولا فى الفضيلة، ولا الظالم كالمظلوم، ولا الإمام كالمأموم.

ومن هذا الباب قوله تعالى: (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ)؛ أى يقتل بعضكم بعضاً.

وإذا كان اللفظ: وأنفسنا كأنفسكم، كاللفظ فى قوله: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)، وقوله تعالى: (لَوْ لَا إِذِ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) ونحو ذلك، مع أن التساوى هنا ليس بواجب، بل ممتنع فكذلك هناك وأشد.

بل هذا اللفظ يدلّ على المجانسة والمشابهة، والتجانس والمشابهة يكون بالإشتراك فى بعض الأمور، كالإشتراك فى الإيمان، فالمؤمنون إخوة فى الإيمان، وهو المراد بقوله: (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا) وقوله: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ).

وقد يكون الإشتراك فى الدين، وإن كان فىهم المنافق، كاشتراك المسلمين فى الإسلام الظاهر، وإن كان مع ذلك الإشتراك فى النسب فهو أوكد، وقوم موسى كانوا أنفسنا بهذا الإعتبار.

قوله تعالى: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ); أى: رجالنا ورجالكم; أى: الرجال الذين هم من جنسنا فى الدين والنسب، والرجال الذين هم من جنسكم، أو المراد التجانس فى القرابة فقط; لأنه قال: (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ)، فذكر الأولاد وذكر النساء والرجال، فعلم أنه أراد الأقربين إلينا من الذكور والإناث من الأولاد والعصبة; ولهذا دعا الحسن والحسين من الأبناء، ودعا فاطمة من النساء، ودعا علياً من رجاله، ولم يكن عنده أحد أقرب إليه نسباً من هؤلاء، وهم الذين أدار عليهم الكساء.

والمباهلة إنما تحصل بالأقربين إليه، وإلا فلو باهلهم بالأبعدين فى النسب وإن كانوا أفضل عند الله، لم يحصل المقصود، فإن المراد أنهم يدعون الأقربين كما يدعو هو الأقرب إليه.

والنفوس تحنوا على أقاربها ما لا تحنوا على غيرهم، وكانوا يعلمون أنه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ويعلمون أنهم إن باهلوهم، نزلت البهلة عليهم وعلى أقاربهم، واجتمع خوفهم على أنفسهم وعلى أقاربهم، فكان ذلك أبلغ فى امتناعهم. وإلا فالإنسان قد يختار أن يهلك ويحيا ابنه، والشيخ الكبير قد يختار الموت إذا بقى أقاربه فى نعمة ومال، وهذا موجود كثير، فطلب منهم المباهلة بالأبناء والنساء والرجال والأقربين من الجانبين، فلهذا دعا هؤلاء.

وآية المباهلة نزلت سنة عشر، لما قدم وفد نجران، ولم يكن

النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد بقى من أعمامه إلا العباس، والعباس لم يكن من السابقين الأولين، ولا كان له به اختصاص كعليّ.

وأما بنو عمه فلم يكن فىهم مثل عليّ، وكان جعفر قد قُتل قبل ذلك، فإن المباهلة كانت لما قدم وفد نجران سنة تسع أو عشر، وجعفر قُتل بموته سنة ثمان، فتعين عليّ رضى الله عنه.

وكونه تعين للمباهلة اذ ليس فى الأقارب من يقوم مقامه، لا يوجب أن يكون مساوياً للنبي صلى الله عليه وآله وسلم فى شىء من الأشياء، بل ولا أن يكون أفضل من سائر الصحابة مطلقاً،

بل له بالمباهلة نوع فضيلة، وهى مشتركة بينه وبين فاطمة وحسن وحسين، ليست من خصائص الإمامة، فإنّ خصائص الإمامة لا تثبت للنساء، ولا يقتضى أن يكون من باهل به أفضل من جميع الصحابة، كما لم يوجب أن تكون فاطمة وحسن وحسين أفضل من جميع الصحابة.

وأما قول الرافضى: لو كان غير هؤلاء مساوياً لهم أو أفضل منهم فى استجابة الدعاء لأمره تعالى بأخذهم معه؛ لأنّه فى موضع الحاجة.

فيقال فى الجواب: لم يكن المقصود إجابة الدعاء، فإنّ دعاء النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم وحده كاف، ولو كان المراد بمن يدعوّه معه أن يُستجاب دعاؤه لدعا المؤمنين كلّهم ودعا بهم، كما كان يستسقى بهم وكما كان يستفتح بصعاليك المهاجرين، وكان يقول: وهل تُنصرون وتُرزقون إلّا بضعفائكم بدعائهم وصلاتهم وإخلاصهم!

ومن المعلوم أنّ هؤلاء وإن كانوا مجابيين، فكثرة الدعاء أبلغ فى الإجابة، لكن لم يكن المقصود دعوة من دعاه لإجابة دعائه، بل لأجل المقابلة بين الأهل والأهل!

ونحن نعلم بالإضطرار أنّ النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم لو دعا أبا بكر وعمر وعثمان وطلحة والزبير وابن مسعود وأبى بن كعب ومعاذ بن جبل وغيرهم للمباهلة، لكانوا من أعظم الناس استجابةً لأمره، وكان دعاء هؤلاء وغيرهم أبلغ فى إجابة الدعاء، لكن لم يأمره الله سبحانه بأخذهم معه، لأنّ ذلك لا يحصل به المقصود.

فإنّ المقصود أنّ أولئك يأتون بمن يشفقون عليه طبعاً، كأبنائهم ونسائهم ورجالهم الذين هم أقرب الناس إليهم، فلو دعا النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم قوماً أجنب لأتى أولئك بأجنب، ولم يكن يشتدّ عليه نزول البهلة بأولئك الأجنب، كما يشتدّ عليهم نزولها بالأقربين إليهم، فإنّ طبع البشر يخاف على أقربيه ما لا يخاف على الأجنب، فأمر النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم أن يدعو قرابته وأن يدعو أولئك قرابتهم.

والناس عند المقابلة تقول كلّ طائفة للأخرى: ارهنوا عندنا أبناءكم ونساءكم، فلو رهنّت إحدى الطائفتين أجنبياً لم يرضَ أولئك، كما أنّه لو دعا النّبىّ الأجنب لم يرضَ أولئك المقابلون له، ولا يلزم أن يكون أهل الرجل أفضل عند الله إذا قابل بهم لمن يقابله بأهله.

فقد تبين أنّ الآية لا دلالة فيها أصلاً على مطلوب الرافضى.

لكنه - وأمثاله ممّن فى قلبه زيغ - كالتنصارى الذين يتعلّقون بالألفاظ المجمّلة ويدعون النصوص الصريحة ثمّ قدحه فى خيار الأمة بزعمه الكاذب حيث زعم أن المراد بالأنفس المساوون وهو خلاف المستعمل فى لغة العرب.

ومما يبين ذلك أن قوله: (نساءنا) لا يختص بفاطمه، بل من دعاه من بناته كانت بمنزلتها في ذلك، لكن لم يكن عنده إذ ذاك إلا فاطمه، فإن رقيه وأم كلثوم وزينب كن قد توفين قبل ذلك.

فكذلك (أنفسنا) ليس مختصاً بعلي، بل هذه صيغه جمع، كما أنه صيغه جمع، وكذلك (أبناءنا) صيغه جمع، وإنما دعا حسناً وحسيناً لأنه لم يكن ممن يُنسب إليه بالنبوة سواهما، فإن إبراهيم إن كان موجوداً إذ ذاك فهو طفل لا يُدعى؛

گرفتن [دست] علی، فاطمه، حسن و حسین [علیهم السلام] در مباحله حدیث صحیحی است که مسلم آن را از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است. او در [ضمن] حدیثی طولانی می گوید: «وقتی آیه: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عرض کرد: «بارالها، اینان اهل من هستند».

لیکن این داستان هیچ دلالتی بر امامت و افضلیت [اهل بیت] ندارد.

و سخن [سید که می گوید]: «به تحقیق خداوند [امیرالمؤمنین علیه السلام] را نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار داد، در حالی است که اتحاد محال است؛ پس معنای مساوات برای ایشان باقی می ماند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ولایت عام دارد. پس مساوی ایشان نیز باید چنین باشد». می گوئیم: قبول نداریم که برای معنای نفس وجهی جز مساوات وجود نداشته باشد، بلکه دلیلی بر این ادعا وجود ندارد و حمل آن بر این معنا ممتنع است، زیرا احدی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی نیست، نه علی [علیه السلام] و نه غیر او.

علاوه بر موارد بالا، این لفظ در لغت عرب نیز اقتضای مساوات ندارد. خدای تعالی در داستان اِفک می فرماید: (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ)؛ چرا هنگامی که آن [تهمت بزرگ] را شنیدید، مردان و زنان مؤمن درباره خود گمان نیک نبردند و نگفتند این تهمتی آشکار [از سوی منافقان] است؟ در داستان بنو اسرائیل نیز می فرماید: (فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ)؛ به سوی آفریننده خویش باز گردید و خودتان را بکشید و این در پیشگاه آفریدگارتان برای شما بهتر است. به عبارت دیگر برخی از شما بعضی دیگر را می کشند و نفس در این آیه مساوات را ثابت نمی کند و در واقع این گونه نیست عبادت کننده گوساله، با کسی که آن را عبادت نکرده مساوی باشد.

هم چنین آنجا که خداوند می فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی بعضی از شما برخی دیگر را نکشید، هر چند با یکدیگر مساوی نیستند.

و خدای تعالی می فرماید: «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی برخی از شما از بعض دیگر بدگویی نکند و بر او طعن نزده و عیب جویی نکند که این نهی شامل همه مؤمنان می شود که برخی از ایشان به برخی دیگر طعن نزنند، با این که آن ها در احکام و فضیلت مساوی نیستند و ظالم هم چون مظلوم و امام هم چون مأموم نیست.

و از همین باب است آیه شریفه (ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ)؛ یعنی بعضی از شما برخی دیگر را می کشد.

و اگر واژه نفس در آیه (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، مانند این واژه در آیه «وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ...» و آیه (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) و آیاتی از این قبیل باشد، در این آیات تساوی ثابت نمی شود، بلکه بر خلاف آن تساوی ممتنع است. از همین قبیل است (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) در این آیه، عدم تساوی بیشتر دلالت دارد بر تساوی.

بلکه این لفظ دلالت می کند بر مجانست و مشابهت با اشتراک در برخی امور تحقق می یابد؛ مانند اشتراک در ایمان، چرا که مؤمنان در ایمان باهم برابرند و مراد از نفس در آیه (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) و آیه (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) همین است.

و مشابهت با اشتراک در دین نیز تحقق می یابد، هر چند که در بین آنان منافق نیز وجود دارد؛ مانند اشتراک مسلمانان در اسلام ظاهری و چنان چه افزون بر اینها اشتراک در نسب هم باشد، تأکید در مشابهت بیشتر می شود و قوم حضرت موسی به همین اعتبار (أَنْفُسَنَا) هستند.

اما در آیه (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا)، (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)؛ یا منظور مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند، و یا مقصود تنها تجانس در قرابت است، چرا که می فرماید: «أَبْنَاؤَنَا وَابْنَاؤُكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءُكُمْ»؛ از آن پس اولاد، زنان و مردانی را ذکر می کند که از این مطلب استنباط می شود که نزدیکان به ما، مردان، زنان، اولاد و بستگان را اراده کرده است و بر همین اساس حسن و حسین علیهما السلام را از فرزندان، فاطمه سلام الله علیها را از زنان و علی علیه السلام را از مردان فرا خواند و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در نسبت احدی نزدیکتر از این افراد نبود و آنان کسانی هستند که پیامبر کساء را بر سر آنان قرار داد.

و مباحله، با نزدیکان پیامبر حاصل می شود و در صورتی که با افرادی که از نظر نسب به ایشان دور هستند مباحله می کرد، مقصود حاصل نمی شد، هر چند که آن افراد نزد خداوند افضل می بودند. پس منظور فراخواندن نزدیکان خود بود، چنانکه پیامبر نزدیک ترین افراد به خود را فرامی خواند. و نفوس بر نزدیکان دلسوزی می کند به گونه ای که برای غیر دلسوزی نمی کند و نصرانیان می دانستند که [حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم] رسول خداست و می دانستند که اگر با او مباحله کنند، لعنت بر خود و نزدیکانشان نازل می شود، از این رو آن ها بر خود و نزدیکانشان ترسیدند و این خوف در امتناع آن ها رساتر بود و الا انسان حاضر است که خود را به ورطه هلاکت بیافکند تا فرزندش زنده بماند و از همین دست است که پیرمردی کهن سال مرگش را اختیار می کند تا نزدیکانش در نعمت و ثروت باقی بمانند که از این موارد فراوان اتفاق افتاده است. به همین جهت است که پیامبر از آن ها خواست که با فرزندان، زنان، مردان و نزدیکانشان حاضر شده و مباحله کنند. آیه مباحله سال دهم نازل شد. هیأت نجران زمانی وارد مدینه شد که از عموهای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تنها عباس باقی مانده بود و عباس از پیشی گیرندگان نخستین نبود و همانند علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جایگاه و منزلت نداشت.

و اما در میان عموزادگان آن حضرت نیز کسی به مانند علی علیه السلام وجود نداشت، چرا که کسانی هم چون، جعفر (برادر بزرگوار علی بن ابی طالب علیه السلام) پیش از آن شهید شده بود. مباحله به هنگام ورود هیأت نجران در سال نهم و یا دهم هجری اتفاق افتاد و این در حالی است که شهادت جعفر سال هشتم و در جنگ موته اتفاق افتاده بود. بنابراین فقط علی علیه السلام برای مباحله انتخاب شد و انتخاب شدن ایشان برای مباحله بدان جهت بود که در میان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جایگزینی برای ایشان نبود، از همین روی موجب نمی شود که او در چیزی با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مساوی باشد. هم چنین موجب نمی شود که او مطلقاً از سایر صحابه افضل باشد، بلکه در مباحله برای او نوعی فضیلت بود و آن فضیلت، میان او، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام مشترک است و [همین نشان گر این است که جریان مباحله] از خصائص امامت نمی باشد؛ چرا که خصائص امامت برای زنان ثابت نمی شود. این که شخصی در میان افراد باشد که پیامبر به همراه او مباحله کرده مقتضی آن نیست که آن شخص از همه صحابه با فضیلت تر باشد، چنان که موجب نمی شود که فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از همه صحابه با فضیلت تر باشند.

و اما این که رافضی می گوید: «اگر کسی غیر از ایشان در استجابت دعا برابری می کرد و از آنان برتر بود، قطعاً خداوند به پیامبر دستور می داد که او را با خود همراه کند، زیرا این جا مکانی است که به او نیاز است».

در پاسخ گفته می شود: مقصود از همراهی آنان اجابت دعا نبود، زیرا دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به تنهایی کافی است و اگر منظور از دعوت ایشان استجابت دعای پیامبر بود، در این صورت باید همه مؤمنان را فرا می خواند و با آنان دعا می کرد، چنانکه به همراه آنان طلب باران می کرد و با مهاجران تنگ دست و فقیر به فتوحات می پرداخت و می فرمود: «یاری نمی شوید و یا روزی نمی خورید مگر به واسطه ضعفای خود، دعا، نماز و اخلاص آنان!».

و روشن است که اگر چه دعای ایشان مستجاب است، اما کثرت دعا برای اجابت رساتر است، لیکن منظور از دعوت کسانی که پیامبر برای مباحله فرا خواند، اجابت دعای ایشان نبود، بلکه به جهت مقابله میان خویشاوندان دو طرف بود.

و ما به ضرورت می دانیم که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، اُبی بن کعب، معاذ بن جبل و دیگران را برای مباحله فرا می خواند، آنان به جهت استجابت دستور پیامبر بزرگ ترین مردم بودند و دعای آنان و غیر آنان در اجابت دعا رساتر بود، لیکن خدای سبحان امر به همراهی آنان با پیامبر نکرده است؛ زیرا خواست خداوند با دعوت آنان محقق نمی شد، چرا که خواست خدا این بود که نصرانیان کسانی را بیاورند که به طور طبیعی نسبت به آن ها دلسوزترند، مانند فرزندان، زنانشان و مردانشان که نزدیک ترین افراد به آن ها هستند. پس اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افرادی غیر از بستگان خود را فرا می خواند و آن ها نیز با همان گروه و غیر از بستگان و نزدیکان خود می آمدند، نزول لعنت و عذاب با آن بیگانگان بر آنان سخت نمی شد، چنان که نزول آن با حضور نزدیکان آن ها برایشان سخت می گشت. پس طبع بشر این گونه است که بر نزدیکان خود بیش از بیگانگان بیم دارد، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امر شد که نزدیکانش را دعوت کند و آنان نیز نزدیکان خود را دعوت کنند.

مردم نیز به هنگام مقابله هر گروهی با گروه دیگر می گویند که: فرزندان و زانتان را نزد ما گروه بگذارید. پس اگر یکی از دو گروه بیگانه ای را گروه بگذارد، آنان راضی نمی شوند و چنان که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بیگانگان را فرا می خواند، گروه مقابله کننده با ایشان راضی نمی شدند. [همین امر طبیعی است که] لزوم با فضیلت تر بودن خانواده آن مرد در نزد خداوند آن گاه که با اهل خود، با گروهی که با اهلشان آمده اند مقابله می کند را مورد تردید قرار می دهد.

پس روشن شد که در آیه اصلاً دلالتی بر سخن رافضی ندارد.

لکن او - و امثال او که در قلبشان زیع است - به مانند نصرانیان است که به الفاظ مجمل تمسک می جویند و نصوص صریح را کنار می گذارند. سپس قذح او درباره بهترین امت به گمان نادرستش به جهت آن است که پنداشته مراد از «انفس» تساوی است، در حالی که این معنا خلاف استعمال [واژه نفس] در لغت عرب است.

و از آن چه گفتیم روشن می شود که «نساءنا» اختصاص به فاطمه [سلام الله علیها] ندارد بلکه هر یک از دخترانش را فرا می خواند در این مورد در جایگاه او بود لکن در آن هنگام غیر از فاطمه [سلام الله علیها] دختری نداشت. زیرا رقیه، ام کلثوم و زینب پیش از آن رحلت کرده بودند.

پس همین طور «أنفسنا» اختصاص به علی علیه السلام ندارد بلکه آن به صیغه جمع است، چنان که «نساءنا» به صیغه جمع است و همین طور است «ابناءنا» که آن نیز صیغه جمع است. از این رو پیامبر حسن و حسین (علیهما السلام) را فرا خواند، چرا که غیر از ایشان کسی نبود که با پیامبر نسبت فرزندگی داشته باشد و هر چند که ابراهیم در آن زمان موجود بود، اما خردسالی بود که فراخواندن او ممکن نبود.

آن چه ذکر شد، تمام اشکال های ابن تیمیه در مسأله مباحله بود. در کلام وی چند نکته در خور توجه است که پیش از پرداختن به نقد مناقشات وی، آن ها را یادآور می شویم:

نکته یکم: اعتراف به صحت حدیث مباحله. ابن تیمیه در این عبارات به صراحت بر صحت حدیث تأکید می کند و این موضوع ردی است بر اهل سنتی که در صحت حدیث تشکیک کرده اند و از آنجا که شخص متعصبی هم چون ابن تیمیه به صحت حدیث اعتراف کرده است، پس صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ثابت می شود.

نکته دوم: اعتراف به اختصاص جریان مباحله به اهل بیت علیهم السلام. این نکته نیز ردی بر مخالفان اهل بیت علیهم السلام است که با تحریف حدیث، به حذف نام امیرالمؤمنین علیه السلام یا افزودن نام دیگران اقدام نموده اند.

نکته سوم: از سویی اعتراف به این که اهل بیت علیهم السلام همان کسانی هستند که پیامبر کساء را بر سر ایشان قرار داد. این نکته در رد ادعای کسانی است که معتقدند غیر از اهل بیت علیهم السلام، افراد دیگری داخل در مصداق اهل بیت هستند. از سویی دیگر این سخن ابن تیمیه نیز بر تناقض گویی وی دلالت دارد؛ زیرا وی در جایی دیگر از منهاج السنه ادعا کرده است که بر اساس سیاق آیه تطهیر، زنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز در مصداق اهل بیت داخلند!

نکته چهارم: اعتراف به این که آیه مباحله نوعی فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب می شود.

بررسی مناقشات ابن تیمیه

ابن تیمیه دلالت حدیث مباحله را بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام رد می کند، اما در کلام وی اضطراب و تهافت وجود دارد. نخستین اشکال وی آن است که احدی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی نیست.

در پاسخ باید گفت که این سخن اشکالی علمی به حساب نمی آید و صرفاً جنبه جدلی دارد، زیرا منظور از مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقایسه آن دو بزرگوار با یکدیگر نیست، بلکه صرفاً بیان اشتراک ایشان در همه کمالات جز نبوت است. همه قبول دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برترین آفریده خداوند است و از نظر رتبه و مقام احدی با ایشان برابر نیست؛ اما سخن در رتبه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

براساس روایت امام صادق علیه السلام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ یکی از عالمان یهودی که درباره نبی بودن حضرتش سؤال کرده بود فرمودند:

ویلک، انما انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله؛^۱

وای بر تو! من بنده ای از بندگان محمد هستم.

برپایه این حدیث، امیرالمؤمنین علیه السلام خود را تابع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم معرفی می کند و مسلم است که در رتبه ایشان قرار ندارد؛ اما این بدان معنا نیست که وجود کمالات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در امیرالمؤمنین علیه السلام ممتنع باشد؛ بلکه بر اساس ادله فراوان، امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در تمام کمالات جز نبوت مساوی هستند. برخی از این دلایل را ذیل عنوان «نتیجه استدلال به آیه مباحله و قول و فعل پیامبر» بیان کردیم و در این جا ضمن یادآوری برخی از آن ها، ادله دیگری نیز ارائه می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

علی منی وانا من علی وهو ولیکم بعدی؛^۲

علی از من است و من از اویم، و او پس از من صاحب اختیار شماست.

و در داستان سوره توبه فرمودند:

۱. الکافی: ۱ / ۹۰ / ح ۵؛ الإحتجاج: ۱ / ۳۱۳ - ۳۱۴.

۲. در صفحات گذشته به منابع آن اشاره شد.

لا يُؤدِّي عني إلا أنا أو رجل مني؛^۱

رسالت مرا ادا نمی کند جز خودم یا مردی از خودم.

و یا اینکه پیامبر به هیأت ثقیف فرمودند:

لَتُسَلَمَنَّ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ رَجُلًا مِنِّي - أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي - فَلْيَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ، وَلْيَسْبِغَنَّ ذُرَارِيَكُمْ، وَلْيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ. قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا اشْتَهَيْتَ الْإِمَارَةَ إِلَّا يَوْمَئِذٍ فَجَعَلْتَ أَنْصَبَ صَدْرِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَقُولَ: هَذَا، فَالْتَفَتَ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ: «هُوَ هَذَا، هُوَ هَذَا»؛^۲

یا تسلیم شوید و یا این که مردی از خود - یا فرمود: مثل خودم - می فرستم که گردنتان را می زند و فرزندانان را اسیر می کند و اموالتان را می گیرد. عمر گفت: من هرگز آرزوی فرماندهی نداشتم جز آن روز، از این رو سینه خود را سپر کردم به امید این که پیامبر مرا انتخاب کند. آن گاه پیامبر به سوی علی علیه السلام توجه کرد و دست ایشان را گرفت و فرمود: «منظورم این است، منظورم این است».

رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در جای دیگری، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در جایگاه خویش قرار داد، آن گاه که فرمود:

إِنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا مَن يِقَاتِلُ عَلِيًّا تَأْوِيلُ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلِيًّا تَنْزِيلُهُ، فَاسْتَشْرَفَ لَهَا الْقَوْمُ وَفِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ؟ قَالَ: «لَا» قَالَ عُمَرُ: أَنَا هُوَ؟ قَالَ: «لَا». ثُمَّ قَالَ: «وَلَكِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ «وَكَانَ أُعْطِيَ عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا»؛^۳

همانا در میان شما کسی است که براساس تائیل قرآن می جنگد، چنان که من بر تنزیل آن جنگیدم. آن گاه ابوبکر، عمر و غیر آن دو سرهای خود را به طمع برافراشته بودند و هر یک می گفتند: آن کس منم؟ پیامبر فرمود: «خیر»، سپس فرمود: «آن شخص وصله کننده کفش است». [این سخن پیامبر در حالی بود که] پیامبر کفشش را به علی داده بود و ایشان آن را وصله می زد.

پس مساوی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در کمالات موضوعی است که آیات قرآن و روایات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آن دلالت دارند. پس اگر خدا و رسولش چنین می گویند، آیا وظیفه ما غیر از اطاعت و پیروی است؟

۱. السنن الکبری (نسائی): ۱۲۹/۵ ح ۸۴۶۲ و ۳۱۸ ح ۸۴۵۸؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۹۰ با اندکی اختلاف؛ شرح نهج البلاغه: ۱۷/۱۹۵؛ شواهد التنزیل: ۱/۳۰۸ ح ۳۱۵، ۳۲۵ و ۳۱۷ ح ۳۲۷ و منابع دیگر.

۲. أنساب الأشراف: ۲/۱۲۳ - ۱۲۴ / ش ۸۵؛ الاستیعاب: ۳/۱۱۱۰؛ المصنف (صنعانی): ۱۱/۲۲۶ / ش ۲۰۳۸۹؛ المناقب (خوارزمی): ۱۳۶ / ش ۱۵۳؛ السیره الحلبیه: ۲/۷۳۴ و منابع دیگر.

۳. مسند أحمد: ۳/۳۳؛ سنن الترمذی: ۵/۲۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲/۱۳۸؛ مجمع الزوائد: ۵/۱۸۶ با اندکی اختلاف در عبارات.

اشکال دوم ابن تیمیه آن است که وی ادعا می کند براساس لغت عرب، واژه «نفس» بر مساوات دلالت ندارد و مراد از آن در آیه کسی است که به واسطه خویشاوندی با پیامبر ارتباط دارد. وی برای اثبات ادعای خود به چند آیه از قرآن استناد می کند. اما باید از وی پرسید آیاتی که در آن آیات، «نفس» و «اقرباء» در مقابل هم به کار رفته اند را چگونه معنا می کند. مثلاً خدای تعالی می فرماید:

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۱

خود و خویشانان را از آتش نگاه دارید.

و در جای دیگر می فرماید:

﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲

[زیانکاران] کسانی هستند که خودشان و اهلشان زیان ببینند.

در این دو آیه، «نفس» در مقابل «اهل» به کار رفته است، پس نمی توان گفت مراد از «نفس» خانواده و خویشاوندان نزدیک فرد است. البته «نفس» در این آیات به معنای حقیقی آن استعمال شده است، اما در آیه مباحله بر وجه مجاز درباره کسی به کار رفته که به منزله خود پیامبر است و گفتیم در مجاز، أقرب المجازات مقدم است و آن مساوات می باشد، در نتیجه علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و در کمالات با ایشان مساوی است.

اشکال سوم آن بود که وی پس از انکار استعانت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت علیه السلام برای دعا، می گوید: «دعوت از اهل بیت علیه السلام صرفاً به جهت قرابت آن ها با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده است». وی مدعی است که استعانت برای دعا معنا ندارد، زیرا دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به تنهایی کفایت می کند. اما این ادعای وی اجتهاد در مقابل نص است؛ زیرا براساس روایات، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت درخواست کردند که به هنگام دعای حضرتش ایشان آمین بگویند، از همین رو اسقف نجران نیز این حقیقت را درک کرد و به همین جهت گفت: «من چهره هایی را می بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جا برکنند، آن را به واسطه ایشان برمی کند».

اشکال چهارم آن بود که دعوت پیامبر از اهل بیت علیه السلام به منظور اجابت دعای آن حضرت نبود، بلکه به جهت مقابله میان اهل پیامبر با نصرانیان بود و مقصود از این کار آن بود که نصرانیان با کسانی بیایند که نسبت به آن ها دلسوزند.

۱. سوره تحریم: آیه ۶.

۲. سوره زمر: آیه ۱۵؛ سوره شوری: آیه ۴۵.

اما - چنان که دهلوی می گوید - این سخن کلام ناصبیان است و اهل سنت هرگز چنین ادعایی ندارند،^۱ افزون بر آن ابن تیمیه نیز در این جا دچار تناقض گویی شده است و کلام او اضطراب دارد، زیرا اگر به کار بردن تعبیر «نفس» صرفاً به جهت قرابت بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزدیکان زیادی - اعم از مرد و زن - داشت که در رأس آن ها می توان از عباس و فرزندان او نام برد. هم چنین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می بایست عده ای از بنو هاشم را فرا می خواند. این موضوع باعث شده تا ابن تیمیه کلام خود را نقض و اعتراف کند که افراد دعوت شده نسبت به دیگران مزیت و خصوصیت ویژه ای داشته اند و دعوت اهل بیت علیهم السلام صرفاً به جهت قرابت ایشان نبوده است. همان طور که اشاره شد، وی درباره عدم دعوت از عباس می گوید:

والعباس لم یکن من السابقین الأولین ولا کان له به اختصاص کعلی. وأما بنو عمه فلم یکن فیهم مثل علی؛

و عباس از پیشی گیرندگان نخستین [به اسلام] نبود و مانند علی علیه السلام نزد پیامبر خصوصیت نداشت. اما در میان عموزادگان پیامبر نیز کسی مانند علی نبود.

چنان که می بینیم، ابن تیمیه در این مقام مجبور شده است به برتری دیگری غیر از خویشاوندی امیرالمؤمنین علیه السلام اذعان و اعتراف کند و این نقض کلام خود اوست که می گوید دعوت از اهل بیت علیهم السلام صرفاً به جهت مقابله اهل بیت با اهل نجران بوده است. وی در جای دیگر می گوید:

فتعین علی رضی الله عنه. وکونه تعین للمباهله، إذ لیس فی الأقارب من یقوم مقامه؛

پس علی [علیه السلام] برای مباهله متعین شد و متعین شدن ایشان برای مباهله، بدان جهت بود که در میان نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم کسی که چنان مقامی داشته باشد وجود نداشت.

و بالاخره وی به ناچار تصریح می کند که:

بل له بالمباهله نوع فضیلة؛

بلکه مباهله برای وی نوعی فضیلت برتری بود.

اگر چنین است، پس لزوماً در مباهله باید شخص مباهله کننده دارای مقامی باشد که به واسطه آن از دیگران ممتاز گردد و آن را بر دیگران مقدم سازد که این مقام برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد، به جهت آن که خداوند به رسولش دستور داد از او به عنوان نفسش تعبیر کند و مقصود ما از استدلال به آیه مباهله نیز همین بود. پس با اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام، مقصود ما حاصل می گردد.

۱. تحفه اثنا عشریه: ۲۰۶ - ۲۰۷.

افزون بر آن، شرکت اهل بیت علیهم السلام در مباحله بدون تردید شاهی است بر صدق نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، چنان که خدای تعالی در چند آیه از قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده است. از جمله می فرماید:

(أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدًا مِنْهُ)؛^۱

آیا کسی که از جانب پروردگار دلیل روشنی دارد و گواهی از او به دنبال آن است [دروغ می گوید؟].

و یا می فرماید:

(وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛^۲

و کافران می گویند تو فرستاده خدا نیستی. بگو کافی است که خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشد.

بنابراین روشن است که اهل بیت علیهم السلام و به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام شاهی بر صدق ادعای رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اثبات کننده نبوت آن حضرت است، تا کور شود هر آن که نتواند دید.

و بالاخره آخرین اشکال وی آن است که شرکت در مباحله اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد و حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیهم السلام نیز با ایشان در این فضیلت مشترکند. این اشکال در بحث آیه تطهیر نیز مطرح شد و در پاسخ گفتیم که این مشارکت هرگز به استدلال ما لطمه نمی زند و ابن تیمیه یا از این موضوع غافل است و یا تغافل می کند.

شکی نیست که شرکت در مباحله از خصائص اهل بیت علیهم السلام است و شیعه هرگز آن را از خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام نمی شمارد؛ اما محل نزاع ما خلافت بلافصل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم است و امر دائر میان امیرالمؤمنین علیه السلام و ابوبکر است و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابوبکر است، استدلال ما تمام خواهد بود. مسلماً شرکت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباحله یکی از شواهد فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر صحابه است. افزون بر آن که مشارکت حضرت صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام استدلال شیعه را تقویت می کند؛ زیرا مباحله یکی از دلایل قطعی فضیلت دخت نبی اکرم و حسنین علیهم السلام از سایر صحابه - به جز امیرالمؤمنین علیه السلام - است. بنابراین براساس آیه مباحله و گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، به روشنی امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می شود.

۱. سوره هود: آیه ۱۷.

۲. سوره رعد: آیه ۴۳.

گفتار ابوحيان اندلسی در ذیل آیه

ابوحيان در تفسير بحر المحيط در ذیل آیه مباحله می نویسد:

(نَدَعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ).

أى: يدع كل منى ومنكم أبناءه ونسائه ونفسه إلى المباحلة. وظاهر هذا أن الدعاء والمباحلة بين المخاطب بـ: قل وبين من حاجه. وفسر على هذا الوجه: الأبناء بالحسن والحسين، وبنسائه: فاطمة، والأنفس: بعلی. قال الشعبي: ويدل على أن ذلك مختص بالنبی صلی الله عليه وآله مع من حاجه. ما ثبت فى صحيح مسلم من حديث سعد بن أبى وقاص، قال: «لما نزلت هذه الآية (تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) دعا رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم فاطمة وحسناً وحسيناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلى»».

وقال قوم: المباحلة كانت عليه وعلى المسلمين، بدليل ظاهر قوله (ندع أبناءنا وأبنائكم) على الجمع، ولما دعاهم دعا بأهله الذين فى حوزته، ولو عزم نصارى نجران على المباحلة وجاؤا لها لأمر النبى صلی الله عليه وآله وسلم المسلمين أن يخرجوا بأهليهم لمباحلته.

وقيل: المراد بأنفسنا الإخوان. قاله ابن قتيبة.

قال تعالى: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ و أى: إخوانكم.

وقيل: أهل دينه. قاله أبو سليمان الدمشقى.

وقيل: الأزواج.

وقيل: أراد القرابة القريبة. ذكرهما على بن أحمد النيسابورى.

... قال أبو بكر الرازى: وفى الآية دليل على أن الحسن والحسين إنا رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم.

وقال أبو أحمد بن علان: كانا إذ ذاك مكلفين؛ لأن المباحلة عنده لا تصح إلا من مكلف. وقد طول المفسرون بما روي فى قصة المباحلة، ومضمونها: أنه دعاهم إلى المباحلة وخرج بالحسن والحسين وفاطمة وعلى إلى الميعاد، وأنهم كفوا عن ذلك ورضوا بالإقامة على دينهم، وأن يؤدوا الجزية، وأخبرهم أحبارهم أنهم إن باهلوا، غدّبوا وأخبر هو صلی الله عليه وآله وسلم أنهم أن باهلوا غدّبوا، وفى ترك النصارى الملاعنة لعلمهم بنبوته شاهد عظيم على صحة نبوته؛^١

١. تفسير البحر المحيط: ٢ / ٥٠٢ - ٥٠٣.

(نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)؛ یعنی هر یک از ما و شما فرزندان، زنان و جانهایتان را برای مباحله فرا خواند. ظاهر آیه آن است که دعا و مباحله میان کسی که با «قل» مورد خطاب قرار گرفته و کسی که با او مجادله کرده است خواهد بود و بر این وجه آیه چنین تفسیر می شود که مراد از «ابناء» حسن و حسین علیهما السلام، مراد از «نساء» فاطمه علیها السلام، و مراد از «انفس» علی علیه السلام است. شیعه چنین می گوید و حدیث سعد بن ابی وقاص که در صحیح مسلم آمده بر همین مطلب دلالت دارد که مباحله به پیامبر و کسی که با او مجادله پرداخته اختصاص دارد. سعد گوید: «وقتی آیه «تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را خواند و عرضه داشت: «بارالها، اینان اهل من هستند».

گروهی گفته اند: مباحله برای پیامبر و برای مسلمانان بود به دلیل ظاهر آیه «ندع أبناءنا وأبناءكم» که به صیغه جمع آمده است، و چون پیامبر مسلمانان را فراخواند، [از میان آنان] خانواده خود را که تحت سرپرستی او بودند را نیز فرا خواند و اگر نصارای نجران تصمیم به مباحله می گرفتند و برای این کار می آمدند، بدون تردید پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به مسلمانان نیز دستور می داد که با خانواده خویش جهت مباحله خارج شوند.

و گفته شده مراد از «انفسنا» برادران است. این گفته ابن قتیبه در ذیل آیه شریفه (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ یعنی برادرانتان است.

و هم چنین گفته شده است که [انفسنا] پیروان دین پیامبر هستند. این سخن ابوسلیمان دمشقی است. و گفته شده [انفسنا] همسران هستند.

و گفته شده: از «انفسنا»، خویشاوندان نزدیک را اراده کرده است. این دو قول اخیر را علی بن احمد نیشابوری گفته است.

... ابوبکر رازی نیز گوید: و در آیه دلیل است بر این که حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

ابواحمد بن علان گوید: آن دو [یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام] در آن هنگام مکلف بودند، زیرا از نظر او مباحله صحیح نیست مگر از مکلف.

مطالب مفسران به خاطر روایاتی که در قصه مباحله نقل کرده اند بسیار طولانی است و مضمون آن ها این است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نصرانیان را به مباحله خواند و خود به همراه حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام: محل قرار رفت و نصرانیان از مباحله خودداری کردند و به پایداری بر دین خود در ازای پرداخت جزیه راضی شدند و عالمان آن ها به ایشان خبر داده بودند که اگر مباحله کنند،

عذاب می شوند و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز اجبار کرده بود که اگر مباحله کنند، عذاب خواهند شد و در ترک مباحله از سوی نصارا به جهت علم آنان به نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شاهدهی عظیم بر صحت نبوت آن حضرت وجود دارد.

بر اساس قول ابوحنیّان اندلسی، شعبی «أنفسنا» را در آیه مباحله به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر کرده است، و شعبی نزد سنیان از عالمان بزرگ به شمار می رود. ابوحنیّان معتقد است حدیثی که در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص نقل شده نیز بر همین امر دلالت دارد و تأکید است بر صحت تفسیر شعبی. و حال آن که در کتاب ابوحنیّان، روایت مسلم از سعید تحریف شده و نام امیرالمؤمنین علیه السلام در آن حذف شده است. بنابراین از این که وی حدیث سعد را تأکید بر صحت تفسیر شعبی دانسته می توان استفاده کرد که احتمالاً تحریف در کتاب وی از سوی ناشران آن صورت گرفته است و خود او نام امیرالمؤمنین علیه السلام را حذف نکرده است. والله اعلم.

و شاید ذکر تفسیر شعبی در ابتدا و مستند کردن آن به حدیث سعد بدان جهت است که این قول با رأی خود او موافق است. به عبارت دیگر از نظر ابوحنیّان نیز مراد از «أنفسنا» در آیه مبارک مباحله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. با این حال وی تصوّرات نفسانی و القائنات شیطانی را نیز در کتاب خود منعکس کرده و اقوال پوچ و بی اساسی را در برابر قول نخست مطرح ساخته و با استناد به همین اقوال، وجود اجماع بر این که مراد از «أنفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است را منتفی دانسته است. اما روشن است که این گفته، هرگز یارای مقابله با احادیث متواتر را ندارد. یکی از سخنانی که ابوحنیّان مطرح کرده آن است که اگر نصارا برای مباحله حاضر می شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دستور می فرمود که همه مسلمانان با خانواده خود برای مباحله بیایند. اما واقعاً قائل این سخن، برای ادعای خود چه دلیلی ارائه کرده است و کلام خود را به چه دلیل علمی مستند کرده است؟! هم چنین کسانی که ادعا کرده اند مراد از «أنفسنا» برادران یا همسران هستند، چه دلیلی بر ادعای خود دارند؟

اگر هر ادعای بی اساسی بتواند اجماع مفسران را منتفی سازد، در این صورت آیا می توان در مسأله ای به اجماع رسید؟! و آیا یک مسلمان بی طرف و منصف در برابر احادیث صحیح نبوی، اقوال پوچی را می تواند به عنوان تفسیر کتاب خدا مطرح کند؟!

نکته دیگری که در عبارت ابوحنیّان در خور توجه است کلام ابواحمد بن علان است. به اعتقاد او یکی از شرایط شرکت شخص در مباحله رسیدن به سن تکلیف است و به مقتضای این کبرای باید بگوئیم که حسن و حسین علیهما السلام در آن هنگام مکلف بوده اند.

روشن است که در تکلیف شرایط سنی و علائم بلوغ مطرح است و حسنین علیهما السلام در آن زمان خردسال بوده اند و هیچ یک از این شرایط را نداشتند تا بتوان آن‌ها را مکلف دانست، از این رو تکلیف در مباحله شرط نیست. اما ممکن است عصمت شرط باشد و مسلماً حسنین علیهما السلام معصوم اند، اما تعصّب ابواحمد بن علان مانع از آن است که وی به عصمت حسنین علیهما السلام اعتراف کند. از این رو بحث تکلیف را مطرح کرده و علی رغم خردسالی حسنین علیهما السلام با استناد به شرط مکلف بودن برای شرکت در مباحله می گوید:

کانا إذ ذاک مکلفین؛

آن دو بزرگوار در زمان مباحله مکلف بوده اند.

البته این سخن صحیح نیست و او باید می گفت:

کانا إذ ذاک معصومین؛

آن دو بزرگوار به هنگام مباحله معصوم بودند.

مناقشه قاضی ایجی و جرجانی

در شرح موافق آمده است:

لهم - أی للشیعة ومن وافقهم فيه، أی فی بیان افضلیة علی - مسلکان:

الأول ما يدلّ عليه، أی علی کونه أفضل إجمالاً وهو وجوه:

الأول: آیه المباحله وهی قوله تعالى: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ). وجه الإحتجاج: أنّ قوله تعالى:

(أَنْفُسَنَا) لم یرد به نفس النبی؛ لأنّ الإنسان لا یدعو نفسه، بل المراد به علی، دلّت علیه الأخبار الصحیحة والروایات الثابتة عند أهل النقل أنه صلی الله علیه وآله وسلّم دعا علیاً إلی ذلك المقام، ولس نفس علیّ نفس محمّد حقیقة، فالمراد المساواة فی الفضل والکمال، فترك العمل به فی فضیلة النبوة وبقى حجة فی الباقی، فیساوی النبی فی کلّ فضیلة سوى النبوة، فیکون فضل من الأمة.

وقد یمنع أن المراد بأنفسنا علیّ وحده، بل جمیع قراباته وخدمه النازلون عرفاً منزلة نفسه

صلی الله علیه وآله وسلّم داخلون فيه، تدلّ علیه صیغة الجمع؛^۱

دو راه شیعه و موافقانشان در بیان افضلیت علی علیه السلام:

۱. الموافق: ۳ / ۶۳۱ - ۶۳۲؛ شرح الموافق: ۸ / ۳۶۷.

طریق یکم: آن چه به صورت اجمالی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند آن به چند وجه است:

وجه نخست آیه مباهله است که خدای تعالی می فرماید: **(تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)**. کیفیت احتجاج به آیه بدین صورت است که مراد خداوند در فقره «انفسنا» پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیست، زیرا انسان خویشتن را دعوت نمی کند، بلکه مراد از آن علی علیه السلام است و اخبار صحیح و روایات قطعی نزد محدثان بر این امر دلالت دارد و [براساس آن ها] پیامبر، علی را به عنوان آن مقام فرا خواند در حالی که نفس علی در حقیقت نفس محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیست. پس مراد مساوات در فضل و کمال است و در فضیلت نبوت عمل به آن را ترک کرده و در باقی کمالات حجت باقی می ماند. پس علی علیه السلام در همه فضایل غیر از نبوت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مساوی است، در نتیجه او از همه امت با فضیلت تر است.

[در جواب می گوئیم] نمی تواند مراد از «انفسنا» تنها علی باشد، بلکه همه اقرباء و خدمت گزاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - که عرفاً به منزله نفس پیامبر تلقی می شوند - در این عنوان داخلند و صیغه جمع در آیه بر این امر دلالت دارد.

بنابراین ایچی و جرجانی معترفند اخبار و روایاتی که دلالت دارند بر این که مراد از «انفسنا» حضرت علی علیه السلام است صحیح و از نظر محدثان قطعی الصدورند، با این حال تعصب آن ها مانع از پذیرش حق است و آنان به جای پذیرش واقعیت، با تمسک به دلایل واهی اختصاص این فضیلت را به امیرالمؤمنین علیه السلام نفی می کنند.

دلیل آن ها بر این که واژه «انفسنا» اختصاص امیرالمؤمنین ندارد، صرفاً به جهت به کار رفتن صیغه جمع در آیه است. اما براساس روایات صحیح و روشن، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با عمل خویش آیه را این چنین تفسیر کرده اند که مراد خداوند از «انفسنا» در آیه تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است، در نتیجه هیچ استدلالی نمی تواند در مقابل تفسیر پیامبر ایستادگی کند. علاوه بر آن شواهد قرآنی فراوان وجود دارد که در آیه ای صیغه جمع به کار رفته است، اما مراد خداوند فردی واحد است. در این جا نیز هر چند صیغه جمع به کار رفته است، اما بر اساس تفسیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مراد فردی واحد است. پس اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فقط اهل بیت علیهم السلام را با خود همراه کند، احدی حتی عباس عموی خود را برای مباهله با خود بیرون نبرد، چگونه می توان ادعا کرد که مراد از «انفسنا» همه خویشاوندان و خدمت گزاران پیامبر هستند؟

نکته دیگری که از این عبارت استفاده می شود آن است که ایجی و جرجانی مدعی هستند مراد از «انفسنا» خویشاوندان و خدمت گزاران پیامبر هستند، ولی مدعی نیستند که شیخین نیز در این فضیلت شرکت دارند. پس حتی اگر بپذیریم همه اقرباء و خدمت گزاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مصداق «انفسنا» هستند، باز هم افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از شیخین مسلم و ثابت است، زیرا که نزاع بر سر خلافت بلافضل پیامبر است به این که خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میان ابوبکر است یا امیرالمؤمنین علیه السلام؟ و اگر ثابت شود که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابوبکر است، استدلال شیعه تمام خواهد بود و فرقی نمی کند که همه خویشاوندان و خدمت گزاران مصداق «انفسنا» باشند، یا تنها امیرالمؤمنین علیه السلام مراد خداوند باشد. در هر صورت شیخین از این فضیلت محرومند!

مناقشات ابن روزبهان

ابن روزبهان خنجی در این باره می نویسد:

كان عادة أرباب المباهلة أن يجمعوا أهل بيتهم وقرباتهم ليشمل البهلة سائر أصحابهم، فجمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أولاده ونسائه، والمراد بالأنفس ههنا الرجال، كأنه أمر بأن يجمع نسائه وأولاده ورجال أهل بيته، فكان النساء فاطمة والأولاد: الحسن والحسين، والرجال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وعلي، وأما دعوى المساواة التي ذكرها فهي باطلة قطعاً، وبطلانها من ضروريات الدين؛ لأن غير النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الأمة لا يساوي النبي أصلاً، ومن ادعى هذا فهو خارج عن الدين، وكيف يمكن المساواة؟ والنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم نبي مرسل خاتم الأنبياء وأفضل أولي العزم، وهذه الصفات كلها مفقودة في علي [عليه السلام]. نعم لأميرالمؤمنين علي عليه السلام في هذه الآية فضيلة عظيمة وهي مسلمة، ولكن لا تصير دالة على النص بإمامته؛

عادت مباحله کنندگان بر این بود که اهل خانواده و خویشاوندانشان را جمع می کردند تا لعنت شامل همه همراهان بشود، پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اولاد و زنانش را جمع کرد و مراد از «انفس» در این جا نیز مردان هستند، گویا امر شده بود که زنان، اولاد و مردان خانواده اش را جمع کند از این رو زنان [خانواده اش] منظور فاطمه بود و اولادش حسن و حسین و مردان، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و علی [عليه السلام] بودند.

اما ادعای مساوات که بیان کرده اند قطعاً باطل است و بطلان آن از ضروریات دین است، زیرا به هیچ وجه غیر از پیامبر امت صلی الله علیه وآله، کسی نمی تواند با او مساوی باشد و کسی که چنین ادعایی کند از دین خارج است. چگونه مساوات ممکن باشد در حالی که پیامبر اکرم، پیامبر آخرین پیامبر مُرسَل و برترین انبیاء اولوالعزم است و هیچ کدام از این صفات در علی (علیه السلام) یافت نمی شود! بله، در این آیه برای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فضیلت بزرگی وجود دارد و این امر مسلم است، لیکن وجود این فضیلت دلالت بر وجود نص بر امامت ایشان دلالت نمی کند.

ابن روزبهان با انکار فضیلت شرکت در مباحله، وارد بحث می شود و از ابتدا ادعا می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم بر اساس عادت مباحله کنندگان اهل بیت خویش را برای مباحله برده است.

پیش از این بیان شد که نویسنده *تحفه اثنا عشریه* چنین ادعایی را ادعای ناصبیان می داند و معتقد است سنیان چنین ادعایی ندارند. هم چنین بیان شد که بنا بر آن چه که ابن تیمیه و ابن روزبهان ادعا می کنند، پیامبر بر اساس عادت مباحله کنندگان می بایست خویشاوندان خود را برای مباحله همراه خود ببرد، پس چرا عباس و فرزندان او را دعوت نکرد و همراه خود نبرد؟ ابن تیمیه خود این پرسش را مطرح ساخته و در پاسخ گفته است که علت عدم دعوت از عباس آن بود که وی از «سابقین اولین» نبوده است. اما اگر واقعاً رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر اساس عادت خانواده خود را برای مباحله دعوت کرده است، پس «سابقین اولین» بودن یا نبودن چه نقش و تأثیری در دعوت پیامبر می تواند داشته باشد؟! افزون بر آن که عملکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم در برابر امر خداوند به روشنی نشان می دهد که آن حضرت بر اساس عادت مباحله کنندگان خانواده خویش را فرانخوانده است، بلکه در دعوت ایشان خصوصیتی وجود داشته و دعوت شدگان نزد خدای تعالی دارای ارج و منزلتی بوده اند - چنان که ابن تیمیه در تناقضی آشکار مجبور شده به این حقیقت اعتراف کند - .

در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با عمل خود آیه مباحله را تفسیر کرده است، ابن روزبهان در مقابل این نص، اجتهاد می کند و می نویسد: گویا به پیامبر امر شده بود که اولاد، زنان و مردان خانواده اش را جمع کند و آن حضرت از میان فرزندان، زنان و مردان این چهار نفر را انتخاب کرد! اما روشن است که عمل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم بر اساس دستور خداوند انجام گرفته است و مراد خداوند در آیه دقیقاً حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام بوده است. اما اگر بپذیریم که دستور خداوند کلی بوده است، در عمل می بینیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این بزرگواران را گزینش کرده است و همین واقعیت، به روشنی بر افضلیت ایشان

از سایر مسلمانان دلالت دارد - چنان که ابن روزبهان نیز به این امر اذعان دارد - و چون افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر صحابه با استناد به آیه مباهله و عملکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثابت است، از این رو استدلال شیعه تمام است و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات می گردد.

اشکال دیگری که ابن روزبهان مطرح کرده همان اشکالی است که در عبارات ابن تیمیه نیز مطرح شده بود. اشکالی مبنی بر این که چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خاتم پیامبران و افضل اولوالعزم است، احدی در میان امت ایشان نمی تواند دارای مقام نبوت گردد. پس هیچ کس با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مساوی نیست و ادعای مساوات غیر نبی با نبی انکار ضروری دین بوده و موجب خروج از دین می گردد.

پاسخ این اشکال نیز پیشتر بیان شد و گفتیم که مسلماً رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اشرف مخلوقات است و مساوات در کمالات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در رتبه بعد از ایشان قرار می دهد. افزون بر آن که شیعیان هرگز درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ادعای نبوت نکرده اند، بلکه همواره بر مساوات آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در همه کمالات جز نبوت و رسالت - همان طور که از روایات فراوان از جمله «حدیث منزلت» استفاده می شود - تأکید داشته اند و هر نسبتی بر خلاف این به شیعیان، به یقین دروغ و شیطنت آمیز است.

و بالاخره این که ابن روزبهان ضمن اعتراف به فضیلت شرکت در مباهله، همانند ابن تیمیه دلالت این فضیلت را بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام انکار می کند. اما پیش از این ثابت شد که آیه مباهله و گفتار و رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیرامون آن به روشنی بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - در همه کمالات جز نبوت - دلالت دارد و اگر از این امر تنزل کنیم، حداقل بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر مسلمانان دلالت می کند و همین امر برای اثبات خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام کفایت می کند؛ زیرا نزاع بر سر خلافت ابوبکر و امیرالمؤمنین علیه السلام است و چون بر اساس آیه مباهله فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت می شود که ابوبکر از آن محروم است، پس ایشان خلیفه بلافصل رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود.

مناقشات دهلوی

مولوی عبدالعزیز دهلوی در تحفه اثنا عشریه می نویسد:

ومنها آیه المباهله: و طریق تمسک شیعه به این آیه این است که چون (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) الی آخرها نازل شد، آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم از خانه برآمد و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را همراه گرفت پس معلوم شد که مراد از ابناءنا حسن و حسین اند و مراد از انفسنا حضرت امیر و چون حضرت امیر نفس رسول شد و ظاهر است که معنای حقیقی نفس بودن در این جا محال است، پس مراد مساوی خواهد بود و هر که مساوی پیغمبر زمان باشد بالضرور افضل و اولی بتصرف باشد از غیر خود لآن المساوی للأفضل الأولی بالتصرف افضل و اولی بالتصرف فیکون إماما، اذ لا معنا للإمام إلا الأفضل الأولی بالتصرف... و این تقریر منتظم اکثر علماء شیعه را در این آیه بهم نرسیده و این حق این رساله است بر ذمه ایشان که اکثر دلایل غیر منتظمه ایشان را به ترتیب اُنیق و تقریر رشیق تهذیب و تصویر داده و اگر کسی را در صدق این مقال ترددی باشد، در کتب ایشان نظر کند که چه قدر کلام را منتشر ساخته اند و به مطلب نرسانیده و این آیه در اصل از دلایل اهل سنت است که در مقابله نواصب بدان تمسک جسته اند و وجه تمسک ایشان پُر ظاهر است که حضرت امیر و این بزرگان را همراه بردن و تخصیص فرمودن وجهی و مرجحی می خواهد و آن از دو چیز بیرون نیست: یا برای آن بود که این بزرگواران را نهایت عزیز می دانست و چون این ها را در مقام مباهله که در آن بحسب ظاهر خطر هلاک هم بود حاضر سازد مخالفین را جد تمام و اعتماد و وثوق قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی که از آن خبر می داد از آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم یقین شود، زیرا که هیچ عاقلی تا جازم نباشد بصدق دعوی خود، خود را و اعزّه خود را در معرض هلاک و استیصال نمی اندازد و بر آن ها قسم نمی خورد و همین وجه است مختار اکثر اهل سنت و شیعه چنان چه ملا عبدالله نیز در اظهار الحقّ همین وجه را پسندیده و ترجیح داده. پس در این آیه عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبران از محبت و بغض نفسانی معصوم اند، این عزت ایشان لابد بحسب دین و تقوا و صلاح خواهد بود. پس این معانی برای این اشخاص ثابت شد و چون مذهب نواصب خلاف آن است در مقابله آن ها مفید افتاد، یا برای آن بود که این حضرات نیز در دعای بد که بر کفار نجران منظور بود شریک شوند و آن جناب را به تأمین خود امداد نمایند که زودتر دعای آن جناب به آمین گفتن ایشان مستجاب شود، چنان چه اکثر شیعه گفته اند و ملا عبدالله هم ذکر نموده و بر این تقدیر نیز علو مرتبه ایشان در دین و استجابت دعای ایشان عندالله ثابت شد، و این هم در مقابله نواصب مفید است و آن چه نواصب در هر دو تقدیر قدح کرده اند که همراه بردن آن جناب این اشخاص را نه بنابر وجه اول بود و نه به جهت ثانی، بلکه از راه الزام خصم بود «بما هو مسلّم الثبوت عنده» و نزد مخالفان که کفار

بودند مسلم بود که در وقت قسم، اولاد و داماد را تا حاضر نکنند و بر هلاک آن‌ها قسم نخورند، آن قسم معتبر نمی‌شود. آن جناب نیز به طریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که اقارب و اولاد هر چون که باشند به اعتقاد مردم عزیزتر می‌باشند، از غیر اقارب و اولاد گو نزد این شخص عزت نداشته باشند. دلیل بر این وجه آن که اگر این قسم مباحله کردن و قسم بر اولاد خوردن نزد آن جناب هم مسلم می‌بود، در شریعت نیز وارد می‌شد حال آن که در شریعت ممنوع است که اولاد را حاضر سازند و قسم بر آن‌ها بخورند. پس معلوم شد که این همه برای اسکات خصم بود و علی‌هذا القیاس. وجه ثانی نیز درست نمی‌شود؛ زیرا که هلاک وفد نجران چندان اهم‌المهمات نبود. از آن بالاتر و سخت‌تر بر آن جناب حوادث دیگر رسیده و مشقت‌ها رو داده هیچ‌گاه از این اشخاص در دعا مدد نخواستند و متفق علیه است که دعاء پیغمبر در مقابله با کفار و معارضه آن‌ها البته مستجاب می‌باشد و الا تکذیب پیغمبر لازم آید و نقض غرض بعثت متحقق شود و پیغمبر را در استجابات این دعا چه قسم تردد لاحق می‌تواند شد که استعانت به آمین گفتن دیگران نماید، پس باطل و فاسد است و به فضل الله تعالی. کلام ایشان را اهل سنت قلع و قمع واجب نموده‌اند، چون در این رساله مقام آن بحث نیست به خوف اطاله متعرض آن نشده. بالجمله این آیه در اصل دلیل این مدعاست که شیعه از راه غلو این آیه را در مقابله اهل سنت آورده‌اند.

بیت:

کس نیاموخت علم تیر از من *** که مرا عاقبت نشانه نکرد

و در این تمسک بوجوه بسیار خلل راه یافته: اول آن که لا نسلم که مراد از انفسنا حضرت امیر است، بل نفس نفیس پیغمبر است و آن چه علماء ایشان در ابطال این احتمال گفته‌اند که «الشخص لا یدعو نفسه» کلامی است شبیه به کلام حجاجی که از دیهی آمده بود. عالمی از وی پرسید: ای فلانی، در آن ده جواز رانی هم می‌کنند و جوازها هم می‌گردد؟ گفت: ای آخون. سخن فهیمده گو جواز را نمی‌رانند و جواز نمی‌گردد نرگاو را می‌رانند و نر گاو می‌گردد در عرف قدیم و جدید شایع و ذائع است «دعته نفسه الی کذا و دعوت نفسی الی کذا فطوعت له نفسه قتل اخیه وامرت نفسی وشاورت نفسی»... الی غیر ذلک من الاستعمالات الصحیحه الواقعه فی کلام البلغاء.

پس حاصل معنا «ندع انفسنا، نحضر انفسنا» شد و نیز از جانب پیغمبر اگر حضرت امیر را مصداق انفسنا قرار دادیم، از جانب کفار در انفسکم کدام کس را مصداق انفس کفار قرار خواهیم داد؟ حالا آن که در صیغه ندع آن‌ها هم شرکت دارند «اذ لا معنا لدعوه النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم یا هم وانباءهم»... بعد قوله «تعالوا». پس معلوم شد که حضرت امیر در ابناؤنا داخل است، چنانچه حسین

نیز حقیقه در ابنا نیستند و حُکماً داخل ابنا شدند «ولانّ العرف يعد الختن ابنا من غیر ربه فی ذلک» و نیز نفس به معنا قریب و هم نسب و هم دین و هم ملت آمده است قوله تعالی (يُخْرِجُونَ أَنْفُسَهُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ)^۱، اى اهل دینهم (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)^۲، (فَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا)^۳.

پس حضرت امیر را چون اتصال نسبت و قرابت و مصاهرت و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشره و الفت بحدی بود که «علیّ منّی وأنا من علی» در حق او ارشاد شد، اگر به نفس تعبیر فرمایند چه بعید است «فلا یلزم المساواة كما لا یلزم فی الآیات المذكورة»

دوم آن که اگر مساوی در جمیع صفات مراد است، لازم آید که حضرت امیر در نبوت و رسالت و خاتمیت و بعثت الی کافه الخلق و اختصاص به زیادت نکاح فوق الأربع و درجه رفیعه روز قیامت و شفاعت کبری و مقام محمود نزول وحی و دیگر احکام خاصه پیغمبر شریک پیغمبر باشد و هو باطل بالاجماع و اگر مساوی در بعض مراد است فائده نمی کند، زیرا که مساوی در بعض اوصاف با افضل و اولی بالتصرف، افضل و اولی به تصرف نمی باشد و هو ظاهر جدا، و نیز اگر آیت دلیل امامت باشد، لازم آید امامت امیر در حین حیات پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم و هو باطل بالاتفاق و اگر تقیید کنند به وقتی دون وقتی «مع انه لا دلیل علیه فی اللفظ» مقید مدعا نخواهد بود، زیرا که اهل سنت نیز امامت امیر را در وقتی از اوقات ثابت می کنند.^۴

دهلوی ابتدا استدلال شیعه را تقریر می کند و مدعی می شود که در کلام بسیاری از شیعیان، وجه استدلال آن ها به این روشنی بیان نشده است، و حال آن که با مراجعه به کتب کلامی شیعه و بیان استدلال توسط عالمان شیعی از شیخ مفید، سید مرتضی و علامه حلّی تا به امروز، دروغ بودن ادعای دهلوی روشن می شود و معلوم می گردد که وی عبارت را عیناً از کتب شیعه گرفته و آن را به خود نسبت می دهد!

وی هم چنین ادعا می کند که تمسک به آیه مباهله یکی از دلایل اهل سنت در برابر نواصب است. از نظر او ناصبیان منکر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند، اما سنیان در برابر آن ها به دفاع از

۱. این آیه ای که دهلوی آورده است در قرآن نیست؛ شاید منظور وی این آیه باشد که خدای تعالی در سوره بقره، آیه ۸۵ می فرماید: (هُؤُلَاءِ قَتَلُوا أَنْفُسَهُمْ وَخُذُوا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ).

۲. سوره حجرات: آیه ۱۱.

۳. سوره نور: آیه ۱۲.

۴. تحفه اثناعشریه: ۲۰۵ - ۲۰۷.

مقام اهل بیت علیهم السلام می پردازند و از آن جمله با استناد به آیه مباحله، برای امیرالمؤمنین علیه السلام فضیلتی اثبات می کنند!

دهلوی می گوید به همراه بردن اهل بیت علیهم السلام توسط پیامبر و تخصیص دعوت به ایشان مرجح می خواهد و آن از دو حال خارج نیست: یا این که اهل بیت علیهم السلام نزد پیامبر عزیز بودند و پیامبر به جهت اعتماد بر صدق نبوت خود آن ها را با خود همراه کرده است؛ و یا این که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت علیهم السلام را جهت استعانت برای دعا علیه اهل نجران فرا خوانده است. وی می گوید: «مختار اکثر اهل سنت و برخی از شیعیان وجه نخست است و اکثر شیعیان به وجه دوم استدلال می کنند». سپس دهلوی شیطنت کرده و اشکال نواصب را به تفصیل مطرح ساخته، اما از پاسخ آن طفره می رود. البته آن چه راوی به نواصب نسبت می دهد در کلام ابن تیمیه و ابن روزبهان آمده است و ما پاسخ آن را بیان کردیم.

دهلوی پس از این مقدمه، وارد بحث شده و مناقشات خود را بر استدلال شیعیان آغاز می کند و می گوید: «این آیه در اصل دلیل این مدعا - یعنی اثبات فضیلت برای امیرالمؤمنین علیه السلام - است و شیعه از راه غلو این آیت را در مقابله اهل سنت آورده اند و در این تمسک به وجوه بسیار خلل یافته. اول آن که: لا نسلم که مراد از انفسنا امیر است، بل نفس نفیس پیغمبر است».

این سخن وی در صورتی است که براساس احادیث قطعی نزد فریقین، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عملاً امیرالمؤمنین علیه السلام را مصداق «انفسنا» تفسیر فرموده اند و عدم پذیرش این که مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است، در حقیقت ردّ احادیثی است که در صحیح مسلم، مسند أحمد و سایر کتب معتبر سنیان آمده است. هم چنین مستلزم تکذیب راویان و حدیث نگارانی است که این احادیث را روایت کرده و یا در کتب خود نوشته اند.

وی در برابر استدلال شیعیان به این که دعوت شخص از خویشان معنا ندارد و داعی کسی است که دیگری را دعوت کند، به استعمالات واژه نفس در کلام عرب استدلال می کند و با استناد به آن می گوید که استعمال نفس به معنای خود شخص شایع است، پس در آیه نیز «ندع انفسنا» به معنای «نحضر انفسنا» است. اما در مثال هایی که وی به عنوان استعمال شایع نفس درباره خویشان مطرح می کند نیز معانی مجازی مورد نظر است، نه معنای حقیقی. افزون بر آن که به اذعان بسیاری از عالمان سنی، دعوت کننده کسی است که دیگری را فرا خواند و دعوت خویشان اساساً بی معناست.

اشکال دیگر دهلوی آن است که دستور به فراخواندن «انفس» شامل هیأت نجرانی نیز می شود و اگر بگوییم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نفس خویش دعوت کرد، در آن سو مراد از نفس نجرانیان چه کسی است؟ و چون نصرانیان کسی را به عنوان «نفس» برای مباحله با خود نیاوردند، معلوم می شود مراد از «نفس» شخص معینی نیست. اما این اشکال به قدری سست و بی اساس است که نیازی به پاسخ ندارد. در تاریخ مسلم است که هیأت نجرانی حاضر به مباحله نشدند. بنابراین نه فرزندانشان را آوردند و نه زنانشان را و حتی اگر مراد از «انفس» خودشان باشند، باز هم اشکال باقی خواهد بود، چرا که خود آنان نیز در مباحله شرکت نکردند. پس عدم شرکت کسی به عنوان «نفس» به جهت انصراف آن ها از مباحله بود و به این بهانه نمی توان منکر این واقعیت شد که مراد خداوند از «نفس پیامبر» در آیه مباحله حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

همین طور نمی توان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را مصداق «ابناءنا» در آیه دانست؛ زیرا این نیز ادعایی بدون دلیل است و اگر دهلوی به بهانه این که کسی با عنوان «نفس» از هیأت نجران در مباحله شرکت نکرد، از این رو «نفس پیامبر» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می کند، درباره مدعای او نیز به دلیل عدم شرکت کسانی به عنوان فرزندان نصرانیان در مباحله، نمی توان مصداقی برای فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم یافت و حال آن که بسیاری از عالمان بزرگ سنی معترفند که مراد خداوند از «ابناءنا» حسنین علیهما السلام، و مراد از «انفسنا» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و با این حساب خود دهلوی نیز در زمره ناصیبانی قرار می گیرد که مدعی مخالفت اهل سنت با آنان است.

در خور توجه است که تلاش دهلوی برای نفی دلالت آیه بر «نفس پیامبر» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام - علی رغم وجود نصوص فراوان در این باره - به جهت آن است که وی می داند «نفس پیامبر» بودن امیرالمؤمنین علیه السلام بر مساوات آن حضرت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دلالت دارد؛ چرا که داخل کردن امیرالمؤمنین علیه السلام در مصداق «ابناءنا» نیز بر افضلیت ایشان دلالت می کند. اما دهلوی در صدد نفی افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، بلکه وی هدف دیگری دنبال می کند که آن نفی مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است که البته تلاش وی به فرجام نرسیده است.

دهلوی همانند ابن تیمیه با استناد به برخی آیات، مصادیقی برای «نفس» در استعمال قرآنی بیان می کند تا دلالت این تعبیر را بر مساوات نفی کند؛ اما وی - چنان که در پاسخ به مناقشات ابن تیمیه بیان شد - استشهاد به این آیات را برای نفی مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله وسلم می داند و معتقد است که تعبیر به «نفس» نیز به جهت این الفت است و بر مساوات دلالت ندارد. اما روشن است که این حدیث شریف و احادیث دیگری که پیشتر مطرح ساختیم، قرینه ای هستند بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام در همه کمالات جز نبوت با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی است و همه آن قرائن، دلالت آیه مباحله بر مساوات را تأیید می کنند.

دهلوی تلاش مذبحخانه خود را برای نفی دلالت آیه بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ادامه داده و این اشکال را مطرح می کند که پذیرش این مساوات مستلزم رسالت و خاتمیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. اما چنان که گفتیم آیه بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول

خدا صلی الله علیه وآله وسلم در همه کمالات جز نبوت دلالت دارد و بیان گر آن است که تمام کمالات موجود در پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در شخص امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حاصل است جز نبوت. چنان که در حدیثی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وجعت وجعا، فأتيت النبي صلي الله عليه وآله وسلم فأقامني في مكانه، وقام يصلي، وألقى علي طرف ثوبه، ثم قال: «قد برئت يابن أبي طالب لا بأس عليك. ما سألت الله شيئاً إلا سألتك مثله، ولا سألت الله عز وجل شيئاً إلا أعطانيه، غير إنه قيل لي: «لا نبي بعدك»؛^۱

درد سختی مرا گرفته بود، پس نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدم. ایشان مرا در جایگاه خود قرار داد و آن گاه ایستاد و نماز گزارد، و گوشه ای از لباس خود را بر من انداخت، آن گاه فرمود: «ای پسر ابوطالب، تو شفا یافتی و هیچ نگرانی بر تو نیست. از خدا چیزی نخواستم مگر آن که مثل آن را برای تو خواستم، و از خدا نخواستم مگر آن که او به من عطا فرمود، غیر از آن که به من گفته شد: «او بعد از تو پیامبر نیست».

ای علی، من از خدا چیزی برای خودم نخواستم مگر آن که همانند آن را برای تو درخواست کرده ام، و از خدا چیزی درخواست نکرده ام مگر آن که آن را به من عطا فرموده جز این که به من فرمود: «همانا پس از تو پیامبری نخواهد بود».

بنابراین آیه مباحله و احادیث شریف نبوی به روشنی بر مساوات امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در همه کمالات - جز نبوت - دلالت دارند و همین امر اثبات کننده وجوب اطاعت مطلق و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اولویت در

۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۰؛ أمالی (محملمی): ۲۰۳ - ۲۰۴ / ح ۱۸۵؛ المعجم الأوسط: ۸ / ۴۷؛ نظم درر السمطين: ۱۱۹؛ كنز العمال: ۱۱۰/۱۳ و ۳۳۰/۴۸ ح ۳۶۵۱۳؛ المناقب (خوارزمی): ۱۱۰/۱۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۱۰/۴۲ - ۳۱۱؛ جامع الأحادیث: ۱۹۰/۱۵ ش ۱۵۲۸۸ و ۱۵۳/۳۲ ش ۳۴۹۶۶.

تصرف داشته و دارای حق امر و نهی بودند و این کمال برای کسی که با آن حضرت مساوی باشد نیز ثابت است.

دهلوی با توجه به این حقیقت، به عنوان آخرین اشکال می گوید: «اگر آیه دلیل بر امامت باشد، لازم می آید امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام باشد و این به اتفاق باطل است».

در پاسخ می گوئیم که اولاً بحث ما بر سر جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، و ثانیاً هیچ اشکالی ندارد که امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مقام آمریت و اولویت در تصرف داشته باشد؛ زیرا چنان که آمریت و حق تصرف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در طول سلطنت الهی و حاکمیت علی الإطلاق خداوند است، رسول او نیز مأذون به آمریت است و پیامبر هرگز بر خلاف امر خداوند دستوری نمی دهد. همین گونه است ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام که ولایت ایشان نیز به تبع پیامبر در طول ولایت خدا و رسول است و امیرالمؤمنین هرگز بدون اذن پروردگار و بر خلاف دستور خدا و رسولش امر نمی کند تا این اشکال پدید آید که افزون بر آن که اولویت در تصرف امری است و اعمال و انجام آن امری دیگر. به عبارت دیگر امیرالمؤمنین در حیات رسول خدا دارای مقام امامت و آمریت است، اما داشتن این مقام بدان معنا نیست که آن حضرت با حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم اعمال ولایت کند. پس اثبات ولایت برای امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کاملاً صحیح است و هرگز دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد و معلوم نیست ادعای دهلوی مبنی بر بطلان اجماع علماء بر عدم وجود دو ولی در یک زمان، بر چه اساسی بنا شده است؟

مناقشات آلوسی

آلوسی نیز بدون هیچ زیاده و نقصانی کلام دهلوی را در ذیل این آیه تکرار کرده است که به دلیل بررسی و ردّ کامل مناقشات دهلوی، از پرداختن به کلام آلوسی خودداری می کنیم.

مناقشات شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده نیز در تفسیر المنار به بررسی این آیه پرداخته است. وی می نویسد:

الروایات متفقۀ علی أنّ النبیّ صلی الله علیه وآله وسلم اختار للمباهلة علیاً وفاطمة وولديهما، ويحملون كلمة (ونساءنا) علی فاطمة، وكلمة (وأنفسنا) علی علی فقط.

ومصادر هذه الروايات الشيعة، ومقصدهم منها معروف، وقد اجتهدوا في ترويجها ما استطاعوا حتى راجت على كثير من أهل السنة، ولكن واضعها لم يحسنوا تطبيقها على الآية، فإن كلمة (وَنَسَاءَنَا) لا يقولها العربي ويريد بها بنته، لا سيما إذا كان له أزواج، ولا يفهم هذا من لغتهم، وأبعد من ذلك أن يراد بـ(أَنْفُسَنَا) عليّ - عليه الرضوان - .

ثم إن وفد نجران الذين قالوا: إِنَّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِمْ، لم يكن معهم نساؤهم وأولادهم؛^۱

روايات متفقند بر این که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی، فاطمه و دو فرزندش را برای مباحله برگزید و کلمه «نساءنا» را بر فاطمه و کلمه «أنفسنا» را تنها بر علی علیه السلام حمل می کنند.

صدور این گونه روایات از سوی شیعه است و هدف آنان از صدور این روایات نیز معلوم است. شیعیان تا آنجا که توانسته اند در ترویج این احادیث کوشیده اند به طوری که این احادیث در میان اهل سنت نیز رواج یافته است؛ لیکن سازندگان این احادیث به خوبی آن را بر آیه تطبیق نداده اند؛ زیرا عرب هرگز از گفتن کلمه «زنانمان» دختر را اراده نمی کند، به ویژه در صورتی که مرد زن هایی نیز داشته باشد. از لغت عرب نیز چنین مطلبی فهمیده نمی شود و بعیدتر از آن اراده شدن علی علیه السلام از کلمه «أنفسنا» است.

به علاوه هیأت نجران - که می گویند آیه درباره آن ها نازل شده - زنان و اولاد خود را به همراه نداشته اند.

شیخ محمد عبده در ابتدا اقرار می کند که همه روایات متفقند بر این که در مباحله غیر از اهل بیت علیهم السلام احدی شرکت نداشته است و براساس این روایات مراد از «أنفسنا» فقط امیرالمؤمنین علیه السلام است، اما وی به جای پذیرش حقیقت، از اساس صحت این احادیث را منکر شده و ادعا می کند مصادر این احادیث شیعیان و منابع آنان است!

این سخن وی از چند جهت مخدوش است:

نخست: در ابتدای این بحث راویان احادیث مباحله از طبقه صحابه و تابعین تا قرون متأخر معرفی شدند. با مراجعه به آن بحث روشن می شود که نه در طبقه صحابه، نه در طبقه تابعین و نه در سایر عصرها مصادر این روایات شیعیان نیستند. هم چنین احمد و مسلم که این حدیث را در مسند و

۱. تفسیر المنار: ۳ / ۲۶۵.

صحیح آورده اند، نه خود شیعه هستند و نه راویان و رجال مذکور در کتب آن ها شیعه هستند؛ بلکه برعکس راویان این احادیث نوعاً از دشمنان و مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. علاوه بر آن که چنین ادعایی اساساً به معنای بی اعتباری و عدم حجیت کتاب هایی، هم چون مسند أحمد، صحیح مسلم و... است و از آنجا که این شبهه، شبهه محصوره است؛ در نتیجه تمام صحاح شش گانه از اعتبار ساقط می شوند و اگر چنین باشد، نعم المطلوب.

ما نیز تأکید داریم که در صحاح شش گانه و سایر منابع و مصادر اهل سنت احادیث دروغ و جعلی فراوان است. برای ادعای خویش شواهدی نیز ارائه کردیم و اعتراف «عبده» به این حقیقت را می توان به عنوان شاهدی دیگری تلقی کرد، اما این سخن نزد اهل سنت پذیرفته نیست و صحت کتاب های شش گانه - به ویژه صحیح مسلم و بخاری - نزد آنان مشهور و معروف و بلکه مُجمَعٌ علیه است.

به همین جهت اهل سنت از احادیث ابوهریره دفاع می کنند، در حالی که دروغ بودن بسیاری از احادیث او به ادله قوی و محکم ثابت شده است. مرحوم شرف الدین عاملی درباره ابوهریره کتابی نوشته و در آن با استناد به مبانی اهل سنت، دروغ گویی ابوهریره را ثابت کرده است، اما علی رغم آن، اهل تسنن به مجعول بودن روایات ابوهریره اعتراف نمی کنند، زیرا که پذیرش آن به معنای بی اعتبار دانستن کتب صحاح و منابع معتبر آنان است، چرا که ابوهریره چند ماهی بیشتر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را درک نکرده است، با این حال احادیث وی از مجموع احادیث ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر صحابه بسیار بیشتر است!

علی رغم تأمل برانگیز بودن این امر، سنیان حاضر به پذیرش واقعیت نیستند تا مبدا اشکالی متوجه کتب صحاح آنان گردد. سخن شیخ محمد عبده به سادگی تمام تلاش سنیان بر حفظ اعتبار صحاح را بی اثر می کند؛ زیرا بر اساس ادعای وی، از جعلی بودن بخشی از روایات صحاح، علم اجمالی پدید می آید و همین علم اجمالی برای بی اعتبار شدن احادیث کتب صحاح کافی است. پس کلام عبده تأیید و تأکیدی است بر مدعای ما، اما آیا سایر عالمان سنی به این امر ملتزم هستند؟!

دوم: چنان که در مباحث مقدماتی به تفصیل بیان شد، اصطلاح «شیعی» و «رافضی» در میان سنیان دایره وسیعی دارد و منظور آنان از شیعه همیشه شیعیان دوازده امامی نیست، بلکه آن ها مخالفان عثمان را - هر چند دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام باشد - شیعی می دانند! آنان پیروان مکتب خلفا را به جرم این که در آثار خویش حقایقی از زندگی شیخین را مطرح ساخته اند به تشیع متهم

می کنند و بلکه مخالفان معاویه و بنو امیه را شیعی و یا حتی رافضی خوانده اند. در احوالات حاکم نیشابوری تعبیری هم چون «شیعی» و یا «رافضی» به کار برده اند. این عنوان نه به خاطر آن است که وی محب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؛ خیر! او از پیروان مکتب خلفا است، اما به جهت مخالفت وی با معاویه و بنو امیه، او را به تشیع و رافضی بودن متهم کرده اند. وی مخالف معاویه بوده است. وقتی به اصرار از وی درخواست کردند که حدیثی در فضیلت معاویه جعل کند، نپذیرفت و در پاسخ گفت: «از دلم نمی آید» که آن را به «لا یجیء من قلبی» ترجمه کرده اند. وی در راه مخالفت با معاویه حتی مورد ضرب و شتم نیز قرار گرفت و به همین جرم شیعی و رافضی خوانده شد. اما وی نه تنها محب امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعه اثناعشری نیست، بلکه در آثار خویش به نفع شیخین احادیثی نقل کرده است که قطعاً کذب است، ولی حاکم بر صحت آن اصرار دارد.

از این نمونه ها در تاریخ فراوان است و برخی از آن را در مباحث مقدماتی (جلد نخست) مطرح کرده ایم. حاصل آن که اصطلاح «شیعی» و «رافضی» منحصر به موالیان امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان امامیه نیست و دایره وسیعی دارد.

با این مقدمه، از «عبده» باید پرسید: آن گاه که وی مدعی است احادیث مباهله ساخته و پرداخته شیعیان است، منظور وی از شیعه کدام گروه است؟ اگر مراد وی از شیعه، مخالفان عثمان، معاویه و امثال آنان باشد، این اشکال درون فرقه ای است و به شیعیان امامیه ارتباطی ندارد و از این جهت اشکالی بر ما وارد نیست، بلکه همچنان اشکال بی اعتبار بودن تمام مصادر معتبر سنیان هم چنان به قوت خود باقی است.

سوم: بر اساس مبانی رجالی اهل تسنن نیز کلام «عبده» مخدوش است؛ چرا که پیش از این ثابت شد که از نظر عالمان رجالی اهل تسنن، تشیع به وثاقت لطمه نمی زند، همان طور که ابن حجر عسقلانی در مقدمه فتح الباری تصریح می کند که: «انّ التشیع لا یضرّ بالوثاقه».

چهارم: اساسی ترین اشکال به این کلام عبده آن است که سخن وی صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و باید از او پرسید که بر چه اساسی و دلیلی چنین ادعایی کرده است. آیا به راستی می توان هر سخن بی ضابطه و بدون دلیلی را به عنوان تفسیر قرآن ارائه کرد؟ آیا می توان احادیثی را که در نزد بسیاری از حدیث شناسان ثابت و مسلم است، به صرف یک ادعای بی دلیل رد کرد؟ آیا می توان این احادیث را - که امثال حاکم نیشابوری متواتر می دانند - بدون دلیل از اعتبار انداخت؟ پنجم: اشکال دیگر عبده متوجه محتوای احادیث است. وی می گوید عرب از گفتن کلمه «زنانمان» هرگز دختر خویش را اراده نکرده است. اما این سخن نیز پایه علمی ندارد؛ زیرا که اولاً

استعمال واژه «نساء» درباره «بنت» از نظر عرف عرب هیچ اشکالی ندارد و در بسیاری از بلاد عرب نیز استعمال می شود. ثانیاً با تکیه بر عرف عرب نمی توان احادیثی را که برخی آن ها را متواتر دانسته اند رد کرد و با استناد به آن به تفسیر قرآن پرداخت.

ششم: و اما آخرین اشکال عبده بیان دیگری از همان اشکال دهلوی است. وی می گوید: «این که در احادیث و اخبار گفته شده است که آیه مباهله درباره نصرانیان نجران است صحیح به نظر نمی رسد، زیرا هیأت نجرانی، زنان و فرزندان خود را به همراه نداشته اند!».

اولاً عبده باید پاسخ دهد که اگر آیه درباره نصرانیان نیست، پس خداوند در این آیه به چه کسانی نظر دارد؟ و ثانیاً پیش از این نیز گفتیم که خداوند سبحان در آیه مباهله، به رسولش دستور می دهد که به نجرانیان بگو اگر حقیقت را نمی پذیرند، زنان، فرزندان و جان هایتان را فرا خوانید تا مباهله کنیم. به عبارت دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم موظف بودند تا با نجرانیان قرار مباهله بگذارند؛ نه این که به هنگام نزول آیه بلافاصله به مباهله با آنان مبادرت ورزند، و چنان چه نصارا قرار مباهله را می پذیرفتند، باید زنان و فرزندان خود را حاضر می کردند، اما مسلم است که آنان این قرار را نپذیرفتند و حاضر به مباهله نشدند. پس این اشکال که هیأت نجرانی زنان و فرزندان خود را به همراه نداشتند ناشی از عدم دقت و توجه عبده است.

مناقشه فخر رازی در سخن حمصی رازی

پیشتر اشاره شد که فخر رازی دلالت آیه بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام از صحابه رسول الله را پذیرفته و در آن خدشه نمی کند؛ اما وی اشکال را متوجه شیخ «محمود بن حسن حمصی رازی» - از علماء شیعه در ری - می کند، چرا که مرحوم حمصی با استناد به آیه مبارک مباهله، افضلیت امیرالمومنین علیه السلام بر تمام انبیاء علی نبینا وآله وعلیهم السلام، جز خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله را ثابت می کند.

از همین رو ضمن نقل کامل عبارت فخر رازی، به بررسی کلام وی می پردازیم. او در تفسیر خود، پس از بیان اجمالی داستان مباهله و اشاره به دلالت آیه بر این که حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند، می نویسد:

كان في الري رجل يقال له: محمود بن الحسن الحمصي، وكان معلّم الإثني عشرية وكان يزعم أنّ عليّاً رضي الله عنه أفضل من جميع الأنبياء سوى محمد عليه السلام. قال: والذي يدلّ عليه قوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) وليس المراد بقوله (وَأَنْفُسَنَا) نفس محمد صلي الله عليه وآله [وسلم؛ لأنّ الإنسان لا يدعو نفسه، بل المراد به غيره، وأجمعوا على أنّ ذلك الغير كان عليّ بن أبي طالب رضي الله عنه، فدلت الآية على أنّ نفس عليّ هي نفس محمد، ولا يمكن أن يكون المراد منه أنّ هذه النفس هي عين تلك النفس، فالمراد أنّ هذه النفس مثل تلك النفس، وذلك يقتضي الإستواء في جميع الوجوه، ترك العمل بهذا العموم في حقّ النبوة وفي حقّ الفضل، لقيام الدلائل على أنّ محمداً عليه السلام كان نبياً وما كان عليّ كذلك، ولانعقاد الإجماع على أنّ محمداً عليه السلام كان أفضل من عليّ، فيبقى فيما وراءه معمولاً به. ثمّ الإجماع دلّ على أنّ محمداً عليه السلام كان أفضل من سائر الأنبياء عليهم السلام، فيلزم أن يكون عليّ أفضل من سائر الأنبياء. فهذا وجه الإستدلال بظاهر هذه الآية.

ثم قال: ويؤيد الإستدلال بهذه الآية: الحديث المقبول عند الموافق والمخالف وهو قوله عليه السلام: «من أراد أن يرى آدم في علمه، ونوحاً في طاعته، وإبراهيم في خلته، وموسى في هيئته، وعيسى في صفوته، فلينظر إلى علي بن أبي طالب».

فالحديث دلّ على أنه اجتمع فيه ما كان متفرقاً فيهم، وذلك يدلّ على أن علياً رضي الله عنه أفضل من جميع الأنبياء، سوى محمد صلى الله عليه وآله وسلم.

وأما سائر الشيعة فقد كانوا - قديماً وحديثاً - يستدلّون بهذه الآية على أن علياً رضي الله عنه مثل نفس محمد عليه السلام إلا فيما خصّه الدليل، وكان نفس محمد أفضل من الصحابة، فوجب أن يكون نفس علي أفضل أيضاً من سائر الصحابة.

هذا تقرير^١ كلام الشيعة.

والجواب: إنّه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمداً عليه السلام أفضل من علي، فكذلك انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان على أن النبي أفضل ممّن ليس بنبي، واجمعوا على أن علياً رضي الله عنه ما كان نبياً، فلزم القطع بأن ظاهر الآية كما أنّه مخصوص في حق محمد صلى الله عليه وآله وسلم، فكذلك مخصوص في حق سائر الأنبياء عليهم السلام؛^٢

در ری مردی است که به او محمود بن حسن حمّصی گفته می شود. وی معلم شیعیان امامیه بوده و معتقد است که علی علیه السلام از همه پیامبران - جز پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم - بافضیلت تر است. وی می گوید آن چه بر این سخن دلالت دارد فراز (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) در آیه مباهله است و مراد از (أَنْفُسَنَا) محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیست؛ زیرا انسان خود، خویشتن را دعوت نمی کند؛ بلکه مراد از آن کسی غیر از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است و اجماع بر این مطلب اقامه شده است که وی همان علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. پس آیه دلالت دارد که نفس علی علیه السلام همان نفس محمد صلی الله علیه وآله وسلم است و البته مراد این نیست که این نفس عیناً همان نفس باشد. پس منظور آن است که این نفس مثل آن نفس است و این امر مقتضی مساوات [آن دو بزرگوار] در تمام وجوه است و در عمل به این عموم، نبوت و برتری تخصیص می خورد، زیرا دلایلی وجود دارد بر این که محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر است و علی علیه السلام نیست. و نیز به خاطر انعقاد اجماع بر افضلیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از علی علیه السلام [برتری پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر علی علیه

١. در چاپ موجود «تقدیر» آمده است.

٢. تفسیر الرازی: ٨ / ٨٦ - ٨٧.

السلام ثابت می شود]. پس غیر از این دو جهت عموم مساوات میان پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام ثابت می شود و تمامی وجوه تشابه باقی می ماند [که در آن دو بزرگوار مشترک است].
هم چنین اجماع مسلمانان دلالت دارد که محمد صلی الله علیه وآله وسلم برتر و افضل از سایر پیامبران علی نبینا وآله وعلیهم السلام است، پس لازم می آید که
علی علیه السلام نیز از سایر پیامبران افضل باشد و این وجه استدلال او به ظاهر این آیه است.
حمصی سپس می گوید:

حدیثی که نزد موافق و مخالف مقبول است، استدلال به این آیه را تأیید می کند و آن سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است که فرمود: «هرکس می خواهد علم آدم، طاعت نوح، خلقت ابراهیم، هیبت موسی و همدمی عیسی را ببیند، پس در علی بن ابی طالب بنگرد».
پس این حدیث دلالت دارد بر این که آن چه در یکایک انبیاء وجود دارد، در
علی علیه السلام جمع شده است و این خود دلالت دارد بر این که علی علیه السلام از همه پیامبران - جز
محمد صلی الله علیه وآله وسلم - افضل است.

و اما سایر شیعیان - از گذشته تا به امروز - به این آیه استدلال کرده اند که از سویی علی مثل نفس پیامبر است - مگر آن که دلیل تخصیص بخورد - و از سویی دیگر نفس پیامبر از صحابه بافضیلت تر است، پس لازم می آید که نفس علی علیه السلام نیز از سایر صحابه افضل باشد. این تقریر کلام شیعه است.

جواب: چنان چه در میان مسلمانان بر افضلیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از سایر انبیاء اجماع وجود دارد، همین طور - قبل از پیدا شدن این مرد - در میان مسلمانان اجماع بوده است که نبی بر غیر نبی برتری دارد. از طرفی نیز همه بر پیامبر نبودن علی علیه السلام اجماع دارند، در نتیجه یقین حاصل می شود بر این که از سویی چنان که برتری نبوت درباره محمد صلی الله علیه وآله وسلم تخصیص خورده است، همان طور در حق سایر انبیاء علی نبینا وآله وعلیهم السلام نیز تخصیص می خورد.

به تبع فخر رازی، نیشابوری نیز در استدلال حمصی مناقشه کرده است. نیشابوری در این باره

می نویسد:

أی: يَدْخُ كُلُّ مَنْا وَمِنْكُمْ أَبْنَاءُ وَنِسَاءُ وَيَأْتِي هُوَ بِنَفْسِهِ وَبِمَنْ هُوَ كِنْفَسِهِ إِلَى الْمِبَاهِلَةِ، وَإِنَّمَا يَعْلَمُ إِتْيَانَهُ بِنَفْسِهِ مِنْ قَرِينَةِ ذِكْرِ النَّفْسِ وَمِنْ إِحْضَارِ مَنْ هُوَ أَعَزُّ مِنَ النَّفْسِ، وَيَعْلَمُ إِتْيَانِ مَنْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ النَّفْسِ مِنْ قَرِينَةِ أَنَّ الْإِنْسَانَ لَا يَدْعُو نَفْسَهُ... .

وفى الآية دلالة على أن الحسن والحسين وهما ابنا البنت يصح أن يقال: إنهما ابنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، وعد أن يدعو أبناءه ثم جاء بهما. وقد تمسك الشيعة قديماً وحديثاً بها فى أن علياً أفضل من سائر الصحابة؛ لأنها دلت على أن نفس على مثل نفس محمد إلا فيما خصه الدليل. وكان فى الرى رجل يقال له محمود بن الحسن الحمصى وكان متكلم الإثنى عشرية يزعم أن علياً أفضل من سائر الأنبياء سوى محمد. قال: «وذلك أنه ليس المراد بقوله: «وأنفسنا» نفس محمد، لأن الإنسان لا يدعو نفسه، فالمراد غيره، وأجمعوا على أن ذلك الغير كان على بن أبى طالب...». وأجيب بأنه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمداً أفضل من سائر الأنبياء. فكذا انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان على أن النبى أفضل ممن ليس بنبى. وأجمعوا على أن علياً عليه السلام ما كان نبياً... . وأما فضل أصحاب الكساء فلا شك فى دلالة الآية على ذلك، ولهذا ضمهم إلى نفسه، بل قدمهم فى الذكر؛

هر يك از ما و شما فرزندان و زنانشان را فرا خواند و خودش به همراه كسى كه مانند خودش است براى مباحله بيايد. از شركت شخص پيامبر صلى الله عليه وآله وسلم به قرينه بيان نفس در آيه و احضار كسانى كه از جان عزيزترند و شركت كسى كه به منزله نفس پيامبر است به قرينه اين كه انسان خود را دعوت نمى كند، روشن مى گردد... .

و در آيه دلالت وجود دارد بر اين كه صحيح است به حسن و حسين عليهما السلام - كه فرزندان دختر پيامبرند - گفته شود آن دو (بزرگوار) فرزندان رسول

خدا صلى الله عليه وآله وسلم هستند، چرا كه پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله وسلم وعده داد كه فرزندانش را براى مباحله فرا خواند، به همين روى با آن دو (بزرگوار) آمد.

و به تحقيق شيعه از گذشته تا به امروز براى اثبات افضليت اميرالمؤمنين عليه السلام از ساير صحابه به اين آيه تمسك مى جويد؛ زيرا آيه دلالت دارد بر اين كه نفس على عليه السلام مثل نفس محمد صلى الله عليه وآله وسلم است، مگر آن چه با دليل تخصيص خورده باشد.

در رى مردى است كه به او محمود بن حسن حمصى گفته مى شود. وى از متكلمان شيعه اثنا عشرى است و معتقد است كه على عليه السلام از ساير پيامبران غير از محمد صلى الله عليه وآله وسلم با فضيلت تر

۱. تفسير النيسابورى: ۲ / ۲۷۶ - ۲۷۷.

است. او می گوید: «مدّعی دلیل آن است که مراد از «وَأَنْفُسَنَا» در آیه، خود محمد صلی الله علیه وآله وسلم نیست، زیرا انسان خودش خویشتن را دعوت نمی کند. پس مراد کسی غیر از خود ایشان است و اجماع وجود دارد بر این که آن غیر، علی بن ابی طالب [علیهما السلام] است...» .

در پاسخ او می گوئیم: چنان چه بین مسلمانان بر افضلیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم از سایر انبیاء اجماع وجود دارد، هم چنین - قبل از آمدن این مرد (حمصی رازی)، اجماع بر افضلیت پیامبر از غیر پیامبر وجود دارد. هم چنین است اجماع همگان بر این که علی علیه السلام پیامبر نبود... .

و اما درباره فضیلت و برتری اصحاب کساء باید گفت که در دلالت آیه بر آن شکی نیست و بر همین اساس است که پیامبر ایشان را به نفس خویش ضمیمه کرده و بلکه ذکر ایشان را مقدم داشته است.

بررسی کلام مرحوم حمصی رازی

استدلال مرحوم حمصی دو مقدمه دارد:

نخست این که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از همه انبیاء افضل است. این مقدمه از ضروریات دین است و احدی نمی تواند در آن مناقشه کند.

مقدمه دوم این که علی علیه السلام در همه کمالات با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مساوی است. فخر رازی این مقدمه را نیز پذیرفته و سایر سنیان هم نتوانسته اند به طور جدی به این مطلب اشکال کنند. این دو مقدمه با این کبرا که مساوی افضل، افضل است، به طور قهری این نتیجه را به دست می دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر انبیاء - جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم - افضل است. پس استدلال مرحوم حمصی بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع پیامبران پیشین تمام و غیر قابل مناقشه است. اما فخر رازی نمی تواند این حقیقت را بپذیرد؛ چرا که پذیرش آن به معنای قبول امامت و ولایت الهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود.

فخر رازی نه در مقدمات استدلال و نه در ترتب نتیجه بر آن دو مقدمه مناقشه نکرده و البته بر طبق مبنای علمی نمی تواند مناقشه کند، از همین رو مدّعی می شود که نتیجه برهان با اجماع مسلمانان ناسازگار است. وی ادعا کرده است که مسلمانان بر افضلیت نبی از غیر نبی اجماع دارند، اما در میان مسلمانان هرگز چنین اجماعی وجود ندارد، زیرا شیعیان - که در زمره امت اسلامی هستند - امیرالمؤمنین علیه السلام را در عین پیامبر نبودن از همه انبیاء پیشین افضل می دانند. مرحوم شیخ مفید در این باره رساله ای دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر انبیاء - جز محمد صلی الله علیه وآله وسلم - افضل می داند.

مرحوم حمصی رازی که به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر انبیاء معتقد است خود نیز در زمره مسلمانان می باشد، پس اساساً برخلاف ادعای رازی مبنی بر افضلیت نبی از غیر نبی هیچ اجماعی شکل نگرفته است؛ بلکه براساس کلام خدا و روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، امامان از پیامبران افضلند.^۱

هم چنین براساس احادیث نبوی، آن چه در تک تک انبیاء وجود دارد در امیرالمؤمنین علیه السلام جمع شده است. روایتی که مرحوم حمصی در این باره نقل و به آن استناد می کند، در منابع اهل سنت نیز با اندکی تفاوت در عبارت و اشتراک در مضمون آمده است.

هم چنین در روایاتی که اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کنند، شواهدی مبنی بر برتری سایر امامان شیعه بر انبیاء پیشین وجود دارد. در برخی احادیث از نزول حضرت عیسی علیه السلام به هنگام قیام حضرت مهدی علیه السلام و اقامه نماز به امامت قائم علیه السلام سخن به میان آمده است که خود نشانه برتری و افضلیت امام زمان علیه السلام بر حضرت عیسی است.^۲

افزون بر آیات و روایات، عقل نیز حکم به برتری و افضلیت شخص دارای تمامی صفات کمالی بر دیگران که جامع چنین صفاتی نیستند می کند. به این بیان که امیرالمؤمنین علی علیه السلام دارای تمامی صفات کمالی است، صفاتی که به صورت پراکنده میان پیامبران تقسیم شده است که خود نشان گر برتری ایشان بر انبیاء است.

بنابراین عقل، کتاب و سنت سه شاهدهی است بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از سایر انبیاء و در مقابل این دلایل قطعی نیز هیچ اجماعی وجود ندارد.

مناقشه ابوحنیان آندلسی به استدلال مرحوم حمصی

ابوحنیان پس از ذکر کلام زمخشری در ذیل آیه مباحثه می نویسد:

-
۱. ر.ک: کنز العمال: ۱۱ / ۶۳۴ - ۶۳۵ / ح ۳۳۰۹۰؛ شرح المقاصد: ۲ / ۳۰۰؛ المواقف: ۳ / ۶۲۶؛ فتح الملک العلی: ۶۹ - ۷۰؛ شواهد التنزیل: ۱ / ۱۰۰ / ح ۱۱۶ و ۱۰۳ / ح ۱۱۷؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۲/۷ و ۴۲ / ۲۸۸ و ۳۱۳؛ میزان الاعتدال: ۴ / ۹۹ / ش ۸۴۶۹؛ لسان المیزان: ۶ / ۲۴ / ش ۸۸؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و منازل من القرآن فی علی علیه السلام: ۱۴۷ / ح ۱۷۹؛ البدایة والنهایة: ۷ / ۳۹۲ - ۳۹۳؛ المناقب (خوارزمی): ۸۳؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: ۱۲۹؛ شرح نهج البلاغه: ۷ / ۲۲۰ و ۹ / ۱۶۸؛ المنتقى من منهاج الاعتدال: ۱ / ۳۴۴؛ جامع الأحادیث: ۲۰ / ۳۹۴ / ح ۲۲۴۴ و ۴۱ / ۳۷۴؛ الجامع الكبير: ۱ / ۲۳۰۷۶ / ح ۵۱۷۵؛ الرياض النضرة: ۱ / ۲۷۹؛ منهاج السنّة: ۵ / ۳۵۵؛ نزهة المجالس: ۱ / ۳۵۶.
 ۲. ر.ک: صحیح مسلم: ۱ / ۹۵، مسند أحمد: ۲ / ۳۳۶، ۳ / ۳۴۵ و ۳۸۴؛ سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۶۱؛ المحلی: ۱ / ۹ و ۷ / ۳۹۱؛ فیض القادیر شرح الجامع الصغیر: ۶ / ۵۱۳ / ش ۹۷۷۰؛ الدیباغ علی مسلم: ۱ / ۱۷۹ - ۱۸۰ / ش ۲۴۹ و منابع دیگر.

ومن أغرب إلتدلال ما استدلّ به من الآية محمد^١ بن على الحمصى... وأجاب الرازى: بأنّ الإجماع منعقد على أنّ

النبيّ صلى الله عليه وآله وسلّم أفضل ممّن ليس بنبيّ، وعلىّ لم يكن نبياً، فلزم القطع بأنّه مخصوص فى حقّ جميع الأنبياء... .

وقال الرازى: استدلّال الحمصى فاسد من وجوه: منها قوله: (إنّ الإنسان لا يدعو نفسه)، بل يجوز للإنسان أن يدعو نفسه، تقول العرب: دعوت نفسى إلى كذا فلم تجبى. وهذا يسميه أبو على بالتجريد.

ومنها قوله: (وأجمعوا على أنّ الذى هو غيره هو علىّ) ليس بصحيح، بدليل الأقوال التى سيقّت فى المعنى بقوله: (وأنفسنا).

ومنها قوله: (فيكون نفسه مثل نفسه) ولا يلزم المماثلة أنّ تكون فى جميع الأشياء، بل تكفى المماثلة فى شىء ما، هذا الذى عليه أهل اللغة، لا الذى يقوله المتكلّمون من أنّ المماثلة تكون فى جميع صفات النفس، هذا اصطلاح منهم لا لغة، فعلى هذا تكفى المماثلة فى صفة واحدة، وهى كونه من بنى هاشم، والعرب تقول: هذا من أنفسنا؛ أى: من قبيلتنا. وأما الحديث الذى استدلّ به فموضوع لا أصل له؛^٢

يكى از عجيب ترين استدلال ها، استدلالى است كه حمصى ارائه کرده است... در مقابل رازى به وى چنین پاسخ داده است: اجماع وجود دارد كه نبى از كسى كه نبوت ندارد برتر است و على عليه السلام نیز پیامبر نیست، پس به يقين لازم مى آید كه [افضليت نبوت] در حق ساير انبياء نیز تخصیص بخورد... در ادامه رازى مى گوید: استدلال حمصى به چند جهت فاسد است:

نخست آن كه حمصى مى گوید: «انسان خودش خویشتن را دعوت نمى كند». این مطلب قابل قبول نیست، چرا كه جایز است كه انسان خویشتن را دعوت كند. عرب مى گوید: نفسم را به فلان چیز خواندم، اما به من پاسخ نداد. این سخن سخنى است كه ابو على در تجريد به آن اشاره کرده است. دوم آن كه مى گوید: «اجماع وجود دارد بر این كه مراد از نفس - كه باید غير پیامبر باشد - على [عليه السلام] است. این قول به جهت اقوال دیگری كه در رابطه با مصداق «وانفسنا» مطرح شده است صحیح نمى باشد.

١. نام حمصى به اشتباه «محمد» نوشته شده است، لیکن «محمود» صحیح است.

٢. تفسیر البحر المحیط: ٢ / ٥٠٣ - ٥٠٤.

سوم آن که می گوید: «پس نفس [علی علیه السلام] مثل نفس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است» در حالی که لازم نیست مماثله در تمام کمالات باشد، بلکه مماثلت در یک جهت کافی است و این چیزی است که اهل لغت برآنند نه متکلمان که می گویند مماثله باید در همه صفات نفس باشد. این اصطلاح اصطلاح متکلمان است و از لغت [چنین مطلبی استفاده نمی شود]. بنابراین مماثله در یک صفت کافی است و آن صفت تعلق [امیرالمؤمنین علیه السلام] به بنو هاشم است که عرب می گوید این از نفس ماست، یعنی از قبیله ماست. اما حدیثی که حمصی به آن استدلال می کند جعل شده و اصلی ندارد.

در این باره می بینیم که تعصب ابوحنیفان از فخر رازی و نیشابوری نیز بیشتر است؛ زیرا آن دو در دلالت آیه مباحله و حدیث قطعی الصدوری که حمصی برای اثبات افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سایر صحابه مطرح کرده بود، مناقشه نکرده اند. ابوحنیفان پس از بیان استدلال مرحوم حمصی، با تکیه بر اشکالات فخر رازی در صدد مناقشه در استدلال او بر می آید؛ اما چنان که در پاسخ اشکالات فخر رازی روشن شد، وی نه در مقدمات و نه در ترتب نتیجه بر آن ها هیچ مناقشه ای نکرده است و گفتیم که اساساً هیچ عاقلی نمی تواند در چنین برهانی مناقشه کند؛ زیرا مقدمه نخست از ضروریات دین اسلام است، و مقدمه دوم نیز برگرفته از ظاهر آیه قرآن است. با پذیرش این دو مقدمه، نتیجه آن ثابت و روشن است. بنابراین فخر رازی به ناچار بحث اجماع را مطرح کرده و نتیجه برهان را مخالف اجماع مسلمانان - البته پیش از شیخ حمصی - دانسته است.

در پاسخ بیان شد که عالمان شیعه و امامیه برای اثبات ادعای خود و در رد فخر رازی و نیشابوری، به آیات قرآن - از جمله همین آیه مباحله - و نیز به احادیث نبوی - از جمله حدیثی که شیخ حمصی مطرح کرده و احادیثی که بیان گر اقتدای حضرت عیسی به امام عصر علیه السلام هستند - استناد و استدلال می کنند. استدلال هایی که فخر رازی و نیشابوری در هیچ یک از مستندات و استدلال های شیعه مناقشه نکرده اند.

و نیز بیان شد که یکی از عالمان متقدم شیعه که پیش از شیخ حمصی به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر انبیاء پیشین قائل شده است، مرحوم شیخ مفید است. وی از عالمان قرن پنجم و متوفای سال ۴۱۳ قمری است. ایشان در قسمتی از این رساله، با تکیه بر آیه مبارک مباحله به اثبات مدعای خویش پرداخته و در این باره می نویسد:

فاستدل به من حکم لأمیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه بأنه أفضل من سالف الأنبياء عليهم السلام

و كافة الناس سوى نبي الهدى محمد عليه وآله السلام؛^۱

۱. تفصیل امیرالمؤمنین علیه السلام علی سائر الصحابه: ۲۰.

پس کسی که درباره امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه حکم می کند که حضرتش از انبیاء پیشین علیهم السلام و همه مردم غیر از پیامبر هدایت محمد علیه وآله السلام افضل است، به این آیه استدلال می کند. بنابراین اشکال رازی و هم فکران وی هم چون نیشابوری و ابوحنیفان اندلسی باطل است. اما ابوحنیفان به رازی نسبت می دهد که وی قائل به فساد استدلال حمصی بوده و از سه جهت به آن اشکال کرده است. اما چنین چیزی در تفسیر رازی وجود ندارد و ممکن است ابوحنیفان آن را از مصنفات دیگر رازی گرفته باشد.

نخستین اشکالی که ابوحنیفان به نقل از رازی مطرح می کند آن است که با توجه به عرف عرب، دعوت انسان از خویشتن محذوری ندارد و بدین روی نمی توان گفت مراد از «انفسنا» در آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است. پاسخ این اشکال مکرراً در ضمن مباحث بیان شد. افزون بر آن، رازی در تفسیر خود این استدلال را تقریر کرده و اشکالی بر آن وارد نساخته است و چنان چه نسبت این گفتار به رازی از سوی ابوحنیفان صحیح باشد، این کلام بیان گر تناقض گویی رازی است.

دومین اشکال وی مربوط به ردّ ادعای اجماع است بر این که مراد از «انفسنا» در آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است. این اشکال نیز بی اساس است، چرا که براساس احادیث موجود در صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسائی، مسند أحمد، مستدرک حاکم و سایر منابع معتبر سنیان، مراد از «انفسنا» تنها امیرالمؤمنین علیه السلام است نه غیر ایشان. به علاوه این قول میان فریقین متفق علیه است. هم چنین از آنجا که اهل سنت بر صحت کتب بخاری و مسلم اجماع دارند و برخی معتقدند که در میان آن دو نیز کتاب مسلم صحیح تر است، پس وجود حدیثی - که ثابت می کند مراد از «انفسنا» امیرالمؤمنین علیه السلام است - در صحیح مسلم جایی برای تردید در آن باقی نمی گذارد مگر آن که ابوحنیفان ناقض اجماع اهل تسنن باشد.

اشکال سوم آن بود که در مماثلت تمامی صفات مورد نظر نیست، بلکه مشابهت در یک صفت نیز کفایت می کند، اما این نسبت به فخر رازی نمی تواند صحیح باشد و در صورت صحت، باز هم بیان گر تناقض گویی اوست؛ زیرا فخر رازی در تفسیر خود ضمن تقریر استدلال شیعه گفت:

وذلك يقتضى الإستواء من جميع الوجوه؛

نفس پیغمبر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام اقتضاء می کند که آن دو در تمام وجود مساوی باشند.

از طرفی نیز دیدیم که فخر رازی در آنجا هیچ اشکالی به این استدلال نکرده است. افزون بر آن که اگر در مماثلت یک صفت کفایت می کند و آن تعلق امیرالمؤمنین علیه السلام به قبیله بنو هاشم است، پس چرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از میان بنو هاشم تنها امیرالمؤمنین علیه السلام را فراخواند و آیه را تخصیص زد؟!

اما این که ابوحنیفان روایت مورد استناد مرحوم حمصی را جعلی دانسته است، یا ناشی از جهل وی به احادیث است و یا نشانه تعصب و عناد او؛ چرا که این حدیث در میان مسلمانان متفقاً علیه است و تعدادی از راویان بزرگ سنی آن را نقل کرده اند که از جمله می توان به راویان و عالمانی هم چون عبدالرزاق بن همّام صنعانی، أحمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، بیهقی، ابونعیم، محبّ طبری، ابن صباغ مالکی، ابن مغازلی شافعی و عالمانی دیگر اشاره کرد که در کتاب *نفحات الأزهار*، نام سی و هشت تن از راویان و ناقلان این حدیث را ذکر کرده و به نقل روایات آن ها پرداخته ایم که به تفصیل رجال آن روایات مورد بررسی قرار گرفته و اسانید آن ها تصحیح شده است.^۱

۱. ر.ک: *نفحات الأزهار* ۱۹ / ۲۱ - ۲۳۷.

کتاب نامه

الف

۱. **أحكام القرآن**: ابن عربی، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفكر، بی تا.
۲. **أحكام القرآن**: ابوبکر احمد بن علی رازی جصاص، تحقیق: عبدالسلام محمدعلی شاهین، دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان، چاپ یکم، ۱۴۱۵.
۳. **إحياء علوم الدين**: ابوحامد غزالی، دار المعرفه، بیروت، چاپ یکم، بی تا.
۴. **إستخراج المرام من إستقصاء الإفحام**: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال ۱۴۲۵.
۵. **أسد الغابه**: عزالدین بن اثیر جزری، دار الکتب العربی، بیروت، بی تا.
۶. **إسعاف المبطل برجال الموطأ**: جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، تحقیق: موفق فوزی جبر، دارالهجرة للطباعة والنشر والتوزيع، بیروت، چاپ یکم، ۱۴۱۰.
۷. **الإحتجاج**: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق: سید محمد باقر خراسان، دار النعمان، سال ۱۳۸۶.
۸. **الإختصاص**: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق علی اکبر غفاری، سید محمود زرنندی، دارالمفید، لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۹. **الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد**: محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، تحقیق: مؤسسہ آل البيت، دار المفید، بیروت، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
۱۰. **الإستیعاب فی معرفة الأصحاب**: یوسف بن عبدالله نمری (ابن عبدالبر)، تحقیق: علی محمد بجاوی، دار الجیل، بیروت، چاپ یکم، سال ۱۴۱۲.
۱۱. **الأعلام**: خیرالدین بن محمود زرکلی دمشقی، دار العلم للملایین، چاپ پنجم، بی تا.
۱۲. **الإکمال فی أسماء الرجال**: خطیب تبریزی، تحقیق: ابی اسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصاری، مؤسسہ أهل البيت عليهم السلام، بی تا.

١٣. *الأمالى*: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعث، مؤسسة البعث، قم، بى تا.
١٤. *إمتاع الأسماع*: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٢٠.
١٥. *أنساب الأشراف*: احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق: محمدباقر محمودى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، چاپ يكى، سال ١٣٩٤.
١٦. *أسباب النزول*: واحدى نيشابورى، مؤسسة الحلبي، قاهره، سال ١٣٨٨.
١٧. *أمالى المحاملى*: حسين بن اسماعيل محاملى، تحقيق: ابراهيم قيسى، المكتبة الإسلامية، اردن، چاپ يكى، ١٤١٢.

ب

١٨. *بحار الأنوار*: محمد باقر مجلسى (علامة مجلسى)، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
١٩. *البدایة والنهائة*: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٨.

ت

٢٠. *تاج العروس من جواهر القاموس*: محب الدين محمد مرتضى زبيدى حنفى، تحقيق: على شيرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
٢١. *تاريخ ابن خلدون*: ابن خلدون، دارإحياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهارم، بى تا.
٢٢. *تاريخ الإسلام*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار الكتاب العربى، چاپ يكى، سال ١٤٠٧.
٢٣. *التاريخ الصغیر*: محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٦.
٢٤. *تاريخ الطبرى*: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٢٥. *التاريخ الكبير*: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الإسلامية، دياربكر - تركيه، بى تا.
٢٦. *تاريخ المدينة*: عمر بن شبة نميرى بصرى (ابن شبة)، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، دار الفكر، قم - ايران، سال ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش.
٢٧. *تاريخ يعقوبى*: احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، بى تا.
٢٨. *تاريخ بغداد*: احمد بن على خطيب بغدادى، دارالكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
٢٩. *تاريخ مدينة دمشق*: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٣٠. *التبيان في تفسير القرآن*: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملي، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٣١. *التحرير والتنوير*: محمد بن طاهر بن عاشور، مؤسسة التاريخ العقوبي، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٠.
٣٢. *تحف العقول*: حسن بن علي بن حسين بن شعبه حراني، تحقيق: علي اكبر غفاري، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ دوم، سال ١٤٠٤.
٣٣. *تحفة الأحوذى*: ابو العلاء محمد مباركفوري، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٣٤. *تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، بى تا.
٣٥. *تذكرة الحفاظ*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
٣٦. *تغليق التعليق*: ابن حجر، تحقيق: سعيد عبدالرحمان، المكتب الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
٣٧. *تفسير ابن أبى حاتم (تفسير القرآن العظيم)*: ابو محمد عبدالرحمان بن محمد بن ابى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، بى تا.
٣٨. *تفسير ابن عربى*: ابو عبدالله محيى الدين محمد بن عربى، تحقيق: عبدالوارث محمد على، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م.
٣٩. *تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)*: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٤٠. *تفسير أبى السعود*: ابوالسعود، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
٤١. *تفسير آلوسى (روح المعانى في تفسير القرآن العظيم)*: محمود آلوسى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
٤٢. *تفسير البحر المحيط*: ابوحيان اندلسى، تحقيق: جمعى از محققين، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٤٣. *تفسير البغوى (معالم التنزيل في تفسير القرآن)*: حسين بن مسعود بغوى، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفة، بى تا.
٤٤. *تفسير البيضاوى (أنوار التنزيل وأسرار التأويل)*: عبدالله بن عمر بيضاوى، دار الفكر، بى تا.
٤٥. *تفسير الثعالبى (جواهر الحسان في تفسير القرآن)*: عبدالرحمان بن محمد ثعالبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

٤٦. *تفسير الثعلبي (الكشف و البيان)*: احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٤٧. *تفسير الحبري*: حسين بن حكم حبري، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني، مؤسسه آل البيت، بيروت، سال ١٤٠٨.
٤٨. *تفسير الخازن (لباب التأويل في معاني التنزيل)*: علي بن محمد بغدادى، دارالفكر، بيروت، ١٣٩٩.
٤٩. *تفسير الرازي (مفاتيح الغيب)*: محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
٥٠. *تفسير السراج المنير*: محمد بن احمد شرييني، دارالكتاب العلميه، بيروت.
٥١. *تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن)*: محمد بن جرير بن يزيد طبري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٥٢. *تفسير القرآن*: عبدالرزاق صنعاني، تحقيق: مصطفى مسلم محمد، مكتبة الرشد للنشر والتوزيع، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٠ - ١٩٨٩ م.
٥٣. *تفسير القرطبي*: محمد بن احمد انصاري قرطبي، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردوني، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
٥٤. *تفسير المراغي*: احمد بن مصطفى مراغي، داراحياء التراث العربي، بيروت.
٥٥. *تفسير المنار*: محمد رشيد رضا، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٦.
٥٦. *تفسير النسفي (مدارك التنزيل و حقائق التأويل)*: ابوالبركات عبدالله بن احمد نسفي، بي تا، بي نا.
٥٧. *تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان)*: نظام الدين حسن بن محمد قمي نيشابوري، بي تا، بي نا.
٥٨. *تفسير روح البيان*: اسماعيل حقي بن مصطفى حنفي خلوتى، دار احياء التراث العربي، بي تا.
٥٩. *تفسير مقاتل بن سليمان*: مقاتل بن سليمان، تحقيق: احمد فريد، دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٤.
٦٠. *تفضيل أميرالمؤمنين عليه السلام*: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: على مدرسى كعبى، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤.
٦١. *تقريب التهذيب*: ابن حجر عسقلانى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.

٦٢. تلخيص الشافى: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، دار الكتب الاسلاميه، قم، چاپ سوم، سال ١٣٩٤.

٦٣. تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشيعة الموضوعة: على بن محمد كنانى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف وعبدالله بن محمد عمازى، دارالكتب العلمية، بى تا.

٦٤. تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٦٥. تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.

٦٦. التيسير بشرح الجامع الصغير: محمد بن عبدالرؤف مناوى، مكتبة الإمام الشافعى، رياض، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

ث

٦٧. الثقات: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسه الكتب الثقافيه، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

ج

٦٨. جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٦٩. جامع الأصول: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيبانى (ابن اثير جزرى)، تحقيق: عبدالقادر ارنووط، مكتبة الحلوانى، چاپ يكم، بى تا.

٧٠. جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.

٧١. الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٧٢. الجرح والتعديل: عبدالرحمن بن ابى حاتم رازى (ابن ابى حاتم)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١.

٧٣. الجمل على الجلالين: شيخ سليمان جمل، چاپ شده در حاشيه تفسير جلالين.

٧٤. جواهر الكلام فى معرفة الإمامة والإمام: سيد على حسينى ميلانى، حقائق، چاپ يكم، ١٤٢٩.

٧٥. الجوهره فى نسب الإمام على وآله: برى، تحقيق: محمد تويخى، مكتبة النورى، دمشق، چاپ يكم، سال ١٤٠٢.

ح

٧٦. حاشية الشهاب المسماء عناية القاضى وكفاية الراضى على تفسير البيضاوى: احمد بن محمد بن عمر المصرى القاضى شهاب الدين المعروف بالخفاجى، داراحياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

٧٧. *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، دار الكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.

خ

٧٨. *خصائص أمير المؤمنين*: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثية، تهران، بي تا.
٧٩. *خصائص مسند الإمام أحمد*: محمد بن عمر مديني، مكتبة التوبة، الرياض، سال ١٤١٠.
٨٠. *خلاصة تذهيب تهذيب الكمال*: احمد بن عبدالله خزر جي انصاري عيني، تحقيق: عبدالفتاح ابوغده، دارالبشائر الإسلامية، حلب، چاپ چهارم، ١٤١١.

د

٨١. *الدرر المشهور في التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، بي تا.
٨٢. *دلائل الصدق*: محمد حسين مظفر، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ يكم، ١٤٢٢.
٨٣. *دلائل النبوة*: بيهقي، ابوبكر احمد بن حسين، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، ١٤٠٥.
٨٤. *الديباج على مسلم*: جلال الدين سيوطي، دار ابن عفان للنشر والتوزيع، عربستان، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

ذ

٨٥. *ذكر من تكلم فيه وهو موثق*: محمد بن احمد بن قايماز ذهبي، تحقيق: محمد شكور أميرير سياديني، مكتبة المنار، زرقاء، ١٤٠٦.

ز

٨٦. *زاد المسير في التفسير*: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: محمد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٨٧. *زاد المعاد في هدى خير العباد*: محمد بن ابى بكر بن قيم جوزييه، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ بيست و هفتم، سال ١٤١٥.

س

٨٨. *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد*: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٨٩. *سنن ابن ماجه*: محمد بن يزيد قزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، بي تا.
٩٠. *سنن الترمذى*: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٩١. السنن الكبرى: ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي، دار الفكر، بي تا.
٩٢. السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٩٣. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.
٩٤. السيره الحلبيه: علي بن برهان الدين حلبى، دار المعرفه، بيروت، سال ١٤٠٠.
٩٥. السيره النبويه: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفه، بيروت، سال ١٣٩٦.
٩٦. السيره النبويه: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى معافرى (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبه محمد علي صبيح وأولاده، مصر، سال ١٣٨٣.
- ش
٩٧. الشافى فى الإمامه: علي بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠.
٩٨. شذرات الذهب: عبدالحى بن عماد حنبلى، دار الفكر، سال ١٤١٤.
٩٩. شرح المقاصد فى علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانيه، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.
١٠٠. سنن النسائي: نسائي، با شرح جلال الدين سيوطى و حاشيه ابوالحسن نورالدين بن عبدالهادى سندی، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان، بي تا.
١٠١. شرح مسلم: يحيى بن شرف نووى، دارالكتاب العربى، بيروت - لبنان، ١٤٠٧.
١٠٢. شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربيه، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.
١٠٣. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.
- ص
١٠٤. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربيه: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.
١٠٥. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم: علي بن يونس عاملى، تحقيق: محمدباقر بهبودى، مكتبه المرتضويه، چاپ يكم، ١٣٨٤.
١٠٦. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى وكامل محمد خراط، مؤسسه الرساله، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٠٧. صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان: محمد بن حبان تمیمی بستی (ابن حبان)، مؤسسه الرساله، بیروت، سال ١٤١٤.
١٠٨. صحیح ابن خزیمه: ابن خزیمه، تحقیق: محمد مصطفی اعظمی، المكتب الإسلامی، چاپ دوم، سال ١٤١٢.
١٠٩. صحیح البخاری: محمد بن اسماعیل بخاری، دار الفکر، بیروت، سال ١٤٠١.
١١٠. صحیح مسلم (الجامع الصحیح): مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری، دار الفکر، بیروت، بی تا.

ض

١١١. ضعفاء العقیلى: ابو جعفر محمد بن عمرو عقیلى مکی، تحقیق: عبدالمعطى امین قلجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.
١١٢. الضعفاء الکبیر: محمد بن عمرو عقیلى، تحقیق: عبدالمعطى امین قعجی، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.
١١٣. الضعفاء والمتروکین: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (ابن جوزی)، تحقیق: عبدالله قاضی، دارالکتب العلمیه، بیروت، سال ١٤٠٦.
١١٤. الضعفاء والمتروکین: احمد بن شعيب نسائی، دار المعرفه، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٦.

ط

١١٥. طبقات الشافعیة الکبری: تاج الدین بن علی بن عبدالکافی سبکی، تحقیق: محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمد حلو، هجر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، سال ١٤١٣.
١١٦. الطبقات الکبری: محمد بن سعد هاشمی (ابن سعد)، دار صادر، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤٠٥.
١١٧. طبقات المفسرین: احمد بن محمد ادفروی، تحقیق سلیمان بن صالح خزی، مکتبه العلوم والحکم، مدینه، چاپ یکم، ١٩٩٧ م.

ع

١١٨. العبر فی خبر من غیر: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق: سعید بن بسیونی زغلول، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.
١١٩. العثمانیه: جاحظ، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، مکتبه الجاحظ، مصر، بی تا.
١٢٠. العجائب فی بیان الأسباب: ابن حجر عسقلانی، تحقیق: عبدالحکیم محمد الأنیس، دار ابن الجوزی، چاپ یکم، ١٤١٨.
١٢١. العقد الفرید: احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، سال ١٤٠٤.

١٢٢. *العلل ومعرفة الرجال*: احمد بن حنبل، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، مكتبة اسلامى - دار خانى، بيروت - رياض، چاپ يكى، سال ١٤٠٨.
١٢٣. *عمدة القارى بشرح صحيح البخارى*: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.
١٢٤. *عيون الأثر*: محمد بن عبدالله بن يحيى (ابن سيد الناس)، مؤسسه عزالدين، بيروت، ١٤٠٦.
١٢٥. *عيون أخبار الرضا عليه السلام*: محمد بن على بن الحسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسه الأعلمى، بيروت، سال ١٤٠٤.

غ

١٢٦. *غاية النهاية فى طبقات القراء*: محمد جزرى، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٣٥١، چاپ يكى.
١٢٧. *الغيبه*: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: عباد الله تهرانى، على احمد ناصح، مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم، چاپ يكى، ١٤١١.

ف

١٢٨. *فتح البارى (شرح صحيح البخارى)*: ابن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، بى تا.
١٢٩. *فتح القدير*: محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، بى تا.
١٣٠. *فتح الملك العلمى*: أحمد بن صديق مغربى، تحقيق: محمد هادى امينى، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين على عليه السلام العامه، اصفهان، چاپ سوم، سال ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.
١٣١. *الفتوح*: احمد بن اعثم كوفى، تحقيق: على شيرى، دارالأضواء، بيروت، سال ١٤١١.
١٣٢. *فتوح البلدان*: احمد بن يحيى بن جابر بلاذرى، تحقيق: صلاح الدين المنجد، مكتبة النهضة المصرى، قاهره، سال ١٩٥٦ م.
١٣٣. *الفرودوس بمأثور الخطاب*: أبوشجاع شيرويه بن شهردار ديلمى همدانى، تحقيق: سعيد بن بسيونى زغلول، دارالكتب العلميه، بيروت ١٤٠٦.
١٣٤. *الفصول المختاره من العيون والمحاسن*: على بن حسين علم الهدى (سيد مرتضى)، تحقيق: جمعى از محققين، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤.
١٣٥. *فضائل الصحابه*: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيبانى، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكى، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
١٣٦. *فضل آل البيت*: تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: سيد على عاشور، بى تا، بى تا.
١٣٧. *فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلميه، چاپ يكى، سال ١٤١٥.

ق

١٣٨. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازي فيروزآبادي، مؤسسه فن الطباعه، بي تا.
١٣٩. القول المسدد في مسند أحمد: ابن حجر عسقلاني، عالم الكتب، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

ك

١٤٠. الكافي: محمد بن يعقوب كليني، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.
١٤١. الكامل في التاريخ: علي بن محمد بن اثير جزري، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
١٤٢. الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدی بن عبدالله محمد جرجاني (ابن عدی)، تحقيق: يحيى مختار غزأوي، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
١٤٣. كتاب السنه: عمرو بن أبي عاصم، تحقيق: محمد ناصر الدين ألباني، المكتب الإسلامي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٣ م.
١٤٤. كشف الغمه في معرفة الأئمة: علي بن عيسى بن أبي الفتح اربلي، دار الأضواء، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٥.
١٤٥. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، تحقيق: سيد ابراهيم موسوي زنجاني، انتشارات شكوري، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.
١٤٦. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشري، مكتبه مصطفى ألباني الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.
١٤٧. كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: گنجی شافعی، تحقيق: محمد هادي اميني، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، ١٣٩٠.
١٤٨. كنز العمال: علي بن حسام الدين متقي هندی، مؤسسه الرساله، سال ١٤٠٩.
١٤٩. الكنى والألقاب: شيخ عباس قمي، مكتبه الصدر، تهران، بي تا.

ل

١٥٠. اللئالي المصنوعة في الأحاديث الموضوعية: جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيوطي، دارالكتب العلميه، بي تا.
١٥١. اللباب في تهذيب الأنساب: عزالدين ابن اثير جزري، دار صادر، بيروت، بي تا.
١٥٢. لسان العرب: محمد بن مكرم (ابن منظور)، نشر أدب الحوزه، سال ١٤٠٥.
١٥٣. لسان الميزان: ابن حجر عسقلاني، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.

م

١٥٤. *المجروحين*: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار الباز و عباس أحمد الباز، مكة المكرمة، بي تا.
١٥٥. *مجمع الزوائد*: علي بن ابي بكر هيثمي، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.
١٥٦. *محاسن التأويل (تفسير القاسمي)*: محمد جمال الدين قاسمي، تحقيق: محمد باسل السوا، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٨.
١٥٧. *المحلى*: ابن حزم اندلسي، تحقيق: احمد محمد شاکر، دار الفكر، بيروت، بي تا.
١٥٨. *مختصر تحفه اثنا عشرية*: شاه عبدالعزيز محدث دهلوی، ناشر: سهيل اكيديمي، پاکستان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
١٥٩. *المراجعات*: سيد عبدالحسين شرف الدين موسوی عاملی، تحقيق: حسين راضي، سال دوم، سال ١٤٠٢ - ١٩٨٢ م، بي تا.
١٦٠. *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: علي بن سلطان نورالدين محمد قاري هروي، دار احياء التراث العربي، بيروت، بي تا.
١٦١. *المستدرک على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبي في التخليص*: محمد بن عبدالله حاکم نيشابوري، دار المعرفة، بيروت، بي تا.
١٦٢. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاکم نيشابوري، دار المعرفة، بيروت، بي تا.
١٦٣. *مستدرک الوسائل*: ميرزا حسين نوري طبرسي، تحقيق موسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ يكم، ١٤٠٨.
١٦٤. *مسند ابن راهويه*: اسحاق بن راهويه، تحقيق: دكتور عبدالغفور عبدالحق حسين برد البلوسي، مكتبة الإيمان، مدينه، چاپ يكم، ١٤١٢.
١٦٥. *مسند أبي يعلى*: احمد بن علي مثنى تميمي (ابويعلی موصلي)، دار المأمون للتراث، بيروت، بي تا.
١٦٦. *مسند أحمد*: احمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت، بي تا.
١٦٧. *مسند سعد بن أبي وقاص*: احمد بن ابراهيم دورقي، تحقيق: عامر حسن صبري، دار البشائر الإسلامية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
١٦٨. *مشکل الآثار*: ابو جعفر طحاوی، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٣٣.
١٦٩. *المصباح*: كفعمي، مؤسسه الأعلمی، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣.
١٧٠. *المصنف*: عبدالرزاق صنعاني، منشورات المجلس العلمي، بي تا.
١٧١. *المصنف*: عبدالله بن محمد بن ابي شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

١٧٢. *مطالب السؤل في مناقب آل الرسول* عليهم السلام: محمد بن طلحة شافعي، تحقيق: ماجد بن احمد العطية، بي نا، بي تا.
١٧٣. *المعارف*: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، بي تا.
١٧٤. *المعجم الأوسط*: سليمان بن أحمد طبراني، دار الحرمين، سال ١٤١٥.
١٧٥. *المعجم الكبير*: سليمان بن احمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، بي تا.
١٧٦. *معجم البلدان*: ياقوت بن عبدالله حموي، دار احياء التراث العربي، بيروت ١٣٩٩.
١٧٧. *معرفة الثقات*: احمد بن عبدالله عجلي، مكتبة الدار، مدينه، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١٧٨. *معرفة علوم الحديث*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
١٧٩. *المغنى في الإمامة*: قاضي عبدالجبار معتزلي، تحقيق: جورج قنواتي، الدار المصرية، قاهره، سال ١٩٦٥.
١٨٠. *المغنى في الضعفاء*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: ابو زهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
١٨١. *المفردات في غريب القرآن*: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.
١٨٢. *مقتل الحسين (أبومخنف)*: ابومخنف لوط بن يحيى أزدي، تحقيق: حسين غفاري، مطبعة العلمية - قم، بي تا.
١٨٣. *مقتل الحسين (خوارزمي)*: موفق بن احمد أخطب خوارزم، مطبعة الزهراء، ١٣٦٧.
١٨٤. *مقدمة فتح الباري*: ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
١٨٥. *المناقب*: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
١٨٦. *مناقب آل أبي طالب* عليهم السلام: محمد علي بن شهر آشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.
١٨٧. *مناقب علي بن ابي طالب* عليه السلام *وما نزل من القرآن في علي* عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.
١٨٨. *منتخب مسند عبد بن حميد*: عبد بن حميد بن نصر، تحقيق: صبحي بدري و محمود محمد خليل صعيدى، مكتبة النهضة العربية، چاپ يكم، ١٤٠٨.
١٨٩. *المنتخب من ذيل المديل*: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسة الأعلمي، بيروت، بي تا.

١٩٠. *المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم*: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، دار الكتب العلميه، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
١٩١. *المنتقى من منهاج الاعتدال فى نقض كلام أهل الرفض والاعتزال*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: محب الدين خطيب، المطبعة السلفيه، قاهره، سال ١٣٧٣.
١٩٢. *منهاج السنه النبويه*: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرانى (ابن تيميه)، دار احد، بى تا.
١٩٣. *منهج النقد فى علوم الحديث*: نورالدين عتر، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، سال ١٤١٨.
١٩٤. *المواقف*: عبدالرحمان بن احمد عضدالدين ايجى، تحقيق: عبدالرحمان عميره، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٩٥. *ميزان الاعتدال فى نقد الرجال*: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

ن

١٩٦. *نزاهة المجالس ومنتخب النفائس*: عبدالرحمان بن عبدالسلام صفورى شافعى، المطبعة الميمنيه، مصر، بى تا.
١٩٧. *نصب الراية*: جمال الدين زيلعى، تحقيق: ايمن صالح شعبان، دارالحديث، قاهره، چاپ يكم، ١٤١٥.
١٩٨. *نظم المتناثر من الحديث المتواتر*: محمد جعفر كتانى، دارالكتب السلفيه، مصر، چاپ دوم، بى تا.
١٩٩. *نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين*: محمد بن يوسف زرندى حنفى، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.
٢٠٠. *نفحات الأزهار فى خلاصة عبقات الأنوار*: سيد على حسينى ميلانى، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.
٢٠١. *النهاية فى غريب الحديث والأثر*: مبارك بن محمد بن اثير جزرى، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طناجى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.
٢٠٢. *نهج الإيمان*: على بن يوسف بن جبر، تحقيق: احمد حسينى، مجتمع امام هادى عليه السلام، مشهد، چاپ يكم، ١٤١٨.
٢٠٣. *نهج البلاغه*: سيد رضى، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.
٢٠٤. *نهج الحق وكشف الصدق*: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلى)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسنى ارموى، دار الهجرة، قم، سال ١٤٢١.

و

٢٠٥. *الوافى بالوفيات*: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.
٢٠٦. *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان (ابن خلّكان)، تحقيق: احسان عباس، دار الثقافة، لبنان، بى تا.

ى

٢٠٧. *ينابيع المودة لذوى القربى*: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني، دار الأسوه، چاپ يكّم، سال ١٤١٦.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Three

The Proofs on Imamate

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani